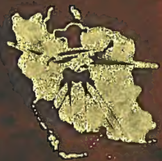


سازمان نقشه برداری کشور
National Cartographic Center

اطلس تاریخ ایران





سازمان نقشه برداری کشور

اطلس تاریخ ایران


بسم الله الرحمن الرحیم


اطلس ملّی ایران
"تاریخ"

بسم الله الرحمن الرحيم

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً
وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ

آیا مردم در زمین به سیر و سفر نمی روند تا عاقبت حال پیشینیانشان
که از اینها بسیار بیشتر و قویتر و مؤثرتر در زمین بودند مشاهده کنند؟
و آنچه اندوخته اند آنها را حفظ و حمایت نکرد «و منقرض شدند»

سورهٔ مؤمن - آیهٔ ۸۲

دست اندرکاران تهیه اطلس تاریخ ایران

مجری طرح: دکتر محمد مدد

مدیر پروژه: مهندس بهداد غضنفری

هیئت نظارت:
مهندس احمد شفاعت
دکتر عباس زریاب خوئی (شادروان)
مهندس محمد پورکمال
حمید شریفی

تدوین رایانه‌ای نقشه‌ها و صفحه آرایی:
ابولفضل خسروی

اجرای کارتوگرافی:
مرضیه محمودی
مریم جمشیدی
مریم نظری
معصومه محمدیان
فهیمه غلامحسینی

ویراستار ادبی:
دکتر غلامرضا برهمند

عکسها:
آرشیو سازمان نقشه برداری کشور
علی متین
خلیل نعمت جمشیدی

طرح و اجرای روی جلد:
علی رضا برزویی

تایپ فارسی:
مینا قاسم زاده اصل
فاطمه وفاجو

طراحی و اجرا: طرح اطلس ملی ایران ـ سازمان نقشه برداری کشور

ناشر: سازمان نقشه برداری کشور

چاپ اول: ۱۳۷۸ ـ چاپخانه سازمان نقشه برداری کشور

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

شابک: ۳ ـ ۰۲ ـ ۶۹۲۲ ـ ۹۶۴ ISBN: 964 - 6922 - 02 - 3

مؤلفان:

باستان شناسی (تا هزاره دوم ق.م.)
دکتر صادق ملک شهمیرزادی

باستان شناسی (تا پایان عصر مفرغ)
دکتر یوسف مجیدزاده

ایلام
دکتر عبدالمجید ارفعی

دولت ماد
دکتر پرویز ورجاوند

هخامنشیان ـ سلوکیان ـ اشکانیان ـ طاهریان ـ صفاریان ـ سامانیان ـ غزنویان
دکتر عبدالحسین زرین کوب (شادروان)

ساسانیان ـ فتح ایران به دست مسلمانان در زمان خلفای راشدین ـ خلافت امویان و عباسیان ـ جانشینان تیمور
دکتر عباس زریاب خوئی (شادروان)

علویان طبرستان ـ اسماعیلیه
دکتر فاروق فرقانی (شادروان)

آل زیار و آل بویه ـ سلجوقیان ـ اتابکان و خوارزمشاهیان ـ امرای محلی
دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی

ایلخانان مغول
دکتر محمدتقی امامی خوئی

تیموریان
دکتر عبدالحسین نوایی

ترکمانان
دکتر رضا رضازاده لنگرودی

صفویه
دکتر احسان اشراقی

افشاریه ـ زندیه
دکتر رضا شعبانی

قاجاریه
دکتر ناصر تکمیل همایون

پهلوی ـ جمهوری اسلامی
دکتر سید جلال الدین مدنی

نقشه پایتخت‌های ایران در طول تاریخ
دکتر رحمت الله فرهودی

بأسمه تعالی

« فَلا أُقْسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ وَ اِنّه لَقَسَم لَوتَعْلَمُونَ عَظیم »

«به موقع و (مختصات) ستارگان سوگند یاد می‌کنم و این سوگند اگر بدانید سوگند بسیار بزرگی است»

(سورهٔ واقعه ۵۶، آیات ۷۵ و ۷۶)

دیباچه

۱) تاریخ در نقشه‌ها، اطلسها و رایانه‌ها

تاریخ نویسان در دو سدهٔ اخیر، تدریجاً به اهمیت استفاده از نقشه‌ها در تاریخ پی بردند؛ تا جایی که در کتابهای تاریخ و باستان‌شناسی قرن نوزدهم میلادی، هرچند به صورت محدود و معدود، چند برگ از صفحات کتاب خود را به نقشه اختصاص دادند. دلیل این توجه در ماهیت اطلاع رسانی نقشه‌ها نهفته است که می توانند حجم زیادی از اطلاعات کتابی ـ توصیفی و نوشتاری را، با معرفی بستر جغرافیایی آن پدیده‌ها و از جمله تاریخ، به هر بیننده و یا خواننده عرضه کنند. در قرن بیستم میلادی و به ویژه در چند دههٔ اخیر اطلسها در انواع مختلف به صورت مجموعه‌ای مدون از نقشه‌ها، چه به صورت سنتی ـ کاغذی و چه به صورت رایانه‌ای، جایگاه ویژهٔ خود را همسنگ با دایرةالمعارفها و فرهنگهای زبان، در خانه‌ها، کتابخانه‌ها، مراکز تحقیقاتی و دانشگاهها، به ثبوت رساندند. تاریخ نویسان جهان از یک سو و کارشناسان و مؤسسات کارتوگرافی و نقشه نگاری از سوی دیگر، مشترکاً اطلسهای تاریخ چندی را که بعضاً شهرت جهانی یافته‌اند، چاپ و منتشر کرده‌اند که در همین مقدمه به اهم آنها، در جهان و ایران، اشاراتی خواهیم داشت.

۲) در ایجاب و انگیزه های تهیهٔ اطلس تاریخ ایران

به موجب تصویبنامهٔ سال ۱۳۷۰ هیئت دولت، رسالت و وظیفهٔ تدوین اطلس ملی ایران برعهدهٔ سازمان نقشه‌برداری کشور قرار گرفت که اولین جلد عمومی آن در سال ۱۳۷۳ به چاپ و نشر رسید. تدوین و چاپ بیست جلد موضوعی ـ تخصصی نیز در شرف انجام و پیشرفت است به نحوی که جلد نهم آن (صنعت) در سال ۱۳۷۸ منتشر گردید و مجلدات بعدی با برنامهٔ زمان‌بندی شده در این سازمان در جریان پیشرفت است. اطلس حاضر که با ویژگیهای خاص و مستقل خود، چندسال دوران مطالعه و تدوین را پشت سرگذاشته است، علاوه بر وظیفهٔ برنامه‌ای، موجبات ترغیبی دیگری را نیز به شرح زیر دارا بود:

۲ ـ ۱) نه تنها در ایران، بلکه در سطح جهان، اطلسها و نقشه‌های تاریخی هنوز هم بسیار اندک و معدودند و نیاز به آنها برای علاقه‌مندان و دست اندرکاران تاریخ محسوس و ملموس است

۲ ـ ۲) دیدگاه ایران و اساتید ایرانی تاریخ با نقشه‌ها و اطلسهای تاریخ که از سوی سایر کشورها، از سرزمین ایران و پیرامون آن تهیه شده و می‌شود همیشه یکسان نیست و تدوین یک مآخذ صددرصد ایرانی به صورت نقشه و اطلس، گامی بسیار مهم و روشنگر در این زمینه است تا تهیه کنندگان بین‌المللی نقشه‌ها و اطلسهای تاریخی کمبودها و نقایص احتمالی کار خود را مقایسه و اصلاح کنند.

۲ ـ ۳) تجربه و سابقهٔ همکاری سازمان نقشه برداری کشور با مؤسسهٔ جغرافیای دانشگاه تهران در تدوین کارتوگرافی و چاپ نقشه‌های اطلس تاریخی ایران (سال ۱۳۵۰).

۲ ـ ۴) استقبال گسترده و تشویق آمیز حدود سی تن از اساتید دانشگاهها و محققان زبده و سرشناس تاریخ، باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی ایران از این اطلس و قبول دعوت همکاری مستقیم پانزده نفر از آنان و گردهماییهای مکرری که در سازمان از اولین جلسات تقسیم کار تا آخرین مراحل بازبینی داشتند.

۲ ـ ۵) تأکید ریاست محترم جمهوری وقت (حضرت آیةا... هاشمی رفسنجانی) در جریان بازدید از سازمان نقشه‌برداری کشور و دستور تهیه و چاپ یک برگ نمونه و مقدماتی یکی از ادوار تاریخ به انتخاب سازمان، که نقشهٔ زمان یعقوب لیث صفاری در موعد پیشبینی شده به پایان آمد و مورد توجه و تقدیر قرار گرفت.

۳) اجرا، مراحل پیشرفت، مسائل جانبی و بازدارنده و تحولات در فن آوری کار

از همان آغاز کار پیش نویسهایی از نقشه‌های پایهٔ مختلف در چندین مقیاس (۱:۴،۰۰۰،۰۰۰ ـ ۱:۵،۰۰۰،۰۰۰ ـ ۱:۷،۵۰۰،۰۰۰ ـ ۱:۸،۰۰۰،۰۰۰ ـ ۱:۱۰،۰۰۰،۰۰۰ و ...) از منطقهٔ فراگیر تاریخ ایران مرتباً در اختیار اساتیدی که هرکدام مسئولیت تدوین مطالب یک یا چند دوره را بر عهده گرفته بودند، قرار می‌گرفت. جلسات متعاقب و مرتبی، چه در دفتر رئیس سازمان و چه در آتلیهٔ اطلس تاریخ تشکیل می‌شد تا نظرات مختلف، هم درمورد متنها و هم درمورد نقشه‌ها، همسو گردد.

از نقشه‌های ادوار مختلف تاریخی با روشهای سنتی کارتوگرافی و در فاصله‌های زمانی، هرگاه که یک دوره به مرحلهٔ نظارت می‌رسید، چاپهای نمونه و موقت تهیه و بین اساتید مربوطه توزیع و گاه برای اظهار نظر به دانشگاهها، ارسال می گردید. برای بیشتر ادوار تاریخ، کار اصلی در آتلیهٔ ویژهٔ اطلس تاریخ در سازمان با افرادی معدود و انگشت شمار انجام و متناوباً با حضور اساتید مربوطه به بحث گذاشته می‌شد.

ریاست وقت سازمان (آقای مهندس احمد شفاعت) که سرپرستی کار را مستقیماً برعهده گرفته بود، تصمیم گرفت که همزمان با تحولات فن‌آوریهای نقشه‌برداری، ژئودزی، فتوگرامتری، کارتوگرافی، آب نگاری، سامانه‌های اطلاعات جغرافیایی و مجلدات اطلس ملی، در جمع وظایف و فعالیتهای وسیع سازمان، کارهای نهایی نقشه‌های اطلس تاریخ ایران را نیز به صورت رایانه‌ای به انجام برساند تا در آینده نیز بتوان لایه‌های بیشتری بر آن افزود و به صورت امکان همپوشی شفاف روی دیسکت‌ها و سی.دی.ها، در اختیار علاقه‌مندان قرار داد. تسهیلات آموزشی برای کارکنان فنی اطلس تاریخ نیز از سوی سازمان فراهم گردید و چند نمونهٔ مقدماتی، از تمام نقشه‌ها و متون مربوطه، در هفته‌های اولیه تصدی این جانب در سازمان نقشه برداری کشور، آماده گردید و به بحث و تنقید در داخل و خارج سازمان گذاشته شد و سرانجام این کار مهم با همهٔ مشکلات ویژهٔ خود به پایان آمد.

کار ویرایش متنها از نظر تاریخی، ابتدا به عهدهٔ شادروان استاد زریاب خویی بود که در همان جلسات اول به اتفاق آرای اساتید تاریخ به عنوان عضو هیئت نظارت انتخاب شد و بعد از ایشان هر چند سازمان به تشکیل هیئتهای بازبینی تاریخی نقشه‌ها و متون اقدام کرد، لیکن تخصصهای دوره‌ای در تاریخ و مسایل جانبی دیگر از مشکلات کار بود. زحمات و پیگیریهای مداوم و پشتکار سرپرست امور تاریخی در سازمان (آقای حمید شریفی) برای ویرایش و هماهنگی متون و تماس با اساتید برای پیشرفت کار تدوین نقشه‌ها، زبانزد شده بود. گاه و بی گاه مسایلی همچون مسافرتهای اساتید به داخل و خارج، نارساییهای جسمانی، و وظایف و تعهداتی که این گروه از اساتید سرشناس در بنیادها و نهادهای مختلف داشته و دارند، مزید برعلت بود.

از جملهٔ تلاشها و اقدامات سازمان در دستیابی به مآخذ و منابع بین‌المللی مکاتبه با دانشگاه توبینگن آلمان و دانشگاه اپسالای سوئد بود. اطلس تاریخ مشرق زمین به صورت برگهای باز و صحافی نشده بزرگ در سالهای اخیر از سوی دانشگاه توبینگن، تهیه و منتشر شده است و سازمان موفق به سفارش و دریافت مجموعه‌ای کامل از این نقشه‌ها گردید، ضمن اینکه مراجعه

به کتابخانه‌های معروف ایران و اطلسهای تاریخی معتبر از سوی دست اندرکاران تدوین اطلس تاریخ در سازمان، مرتباً انجام می گرفت.

۴) نقش و رسالت فرهنگی ــ آموزشی اطلس حاضر

اشاره کردیم که کمبود نقشه‌ها و اطلسهای تاریخ در سطح ایران و جهان ، امری روشن است و باز می‌دانیم که اوراق و نقشه‌هایی معدود در کتابهای تاریخ و باستان‌شناسی آغازگر نقشه‌های تاریخی بوده‌اند. بعد از این دوره تدریجاً فصول و نقشه‌های ویژهٔ تاریخ در اطلسهای عمومی جغرافیایی ظهور کردند. در قرن نوزدهم میلادی تعدادی اطلس تاریخ در اروپا چاپ و منتشر گردید که بیشتر به تحولات تاریخی کشورهای اروپایی و اکتشافات جغرافیایی تکیه داشتند و انتشار منظم و مرتبی هم نیافتند. اما در قرن بیستم میلادی، در سطح بین المللی اطلسهای تاریخ چندی تهیه شده و نشر یافته‌اند. از بین آنها علاوه بر کار توبینگن، اطلس تاریخ مسلمانان ازجانباتان، اطلس تاریخی تایمز و ضمایم و فصول ویژه تاریخ در بسیاری از اطلسهای جغرافیایی قابل ذکر هستند.

در نیمهٔ دوم قرن حاضر نقشه‌های مربوط به تحولات مرزها و جنگهای بزرگ و دو جنگ جهانی و همچنین نقشه‌های تاریخی ساده و کوچک در کتب درسی تاریخ، از سطح دبستان تا دانشگاه رواج زیادی یافته‌اند و اطلس حاضر می‌تواند به عنوان یک مرجع در این راستا سهم و وظیفهٔ خوبی هم در ایران و هم در سطح بین المللی برعهده گیرد.

۵) ویژگیهای تاریخ ایران و سابقهٔ نقشه‌های تاریخی در کشور

با دیدی گذرا به تاریخ اقوام، و ملّت‌های معدودی که در سطح جهان پیشینه تاریخی کهن دارند؛ به سهم ایران و ویژگیهای تاریخ آن بیشتر پی می‌بریم و در این راستا به مستندات رایج تاریخ نگاری در عصر حاضر اشاره می کنیم:

۵ ـ ۱) رجوع به سنگ نبشته‌ها، کتیبه‌ها، کاوش‌ها و باستانشناسی‌ها که در این زمینه کارشناسان سازمان میراث فرهنگی ما نیز خدمات ارزنده ای ارائه داده و می دهند.

۵ ـ ۲) آثاری که در موزه‌ها و گنجینه‌های معروف جهانی از تاریخ و فرهنگ ایران موجود است.

۵ ـ ۳) منابع وکتابهایی همانند کتاب معروف دساتیر ـ کتاب دبستان(با دبستان المذاهب اشتباه نشود)، خدای‌نامه(ها) و شاهنامه(ها) و منابع دیگری که به دوران اساطیری نیز مرتبط می گردند.

۵ ـ ۴) مراجعه به کتب تاریخ نویسان غیر ایرانی قدیم (یونان و روم) همانند هرودوت (ها)، پروکوپیوس (ها).

از این منابع و نیز مآخذ فراوان بعدی روشن می‌شود که هم ایران کهن و هم ایران بعد از اسلام، نه از زبان ما و یا قلم خودی، بلکه با تأیید فراگیر جهانی و از نظر صاحب‌نظران بی‌نظر غیر ایرانی نیز «تاریخ ایران» جایگاه تاریخی ویژه و ممتازی را در خور است.

این جایگاه هم از نظر موقع جغرافیایی بسیار مهمّی است که موجبات پیوند فرهنگها و تمدنهای شرق و غرب آن بوده‌است و مردم این سرزمین این وظیفه و نقش را به خوبی از عهده برآمده‌اند و هم از نظر خاستگاه حکومتهای چندملیتی بزرگ در قلب عالم شناخته شدهٔ دورانهای اول عصر تاریخ نگاری، و از زمانهایی که دیگر شبهات اساطیری از وقایع تاریخی ثبت شده، تدریجاً فاصله گرفته‌اند و برای هر سده نه یک و نه دو، بلکه چندین کتاب در دسترس است. و جای آن دارد که تهیه کنندگان مراجع وکتابهای تاریخی در ایران، تدریجاً فرهنگ نقشه را در کارها و تحقیقات خود مورد توجه و عنایت بیشتر قرار دهند.

۵ ـ ۵) از نظر سابقهٔ نقشه‌های تاریخی از ایران، در سده‌های اخیر، اولین نمونه در آثار گروهها و مؤسسات کارتوگرافی جهان (بالاخص دوران صفویه) با تصاویر و نقاشیهای رایج حاشیه‌ها و همچنین در مقیاس‌های کوچک و کتابی در منابع باستان‌شناسی خارجی مشاهده می کنیم و در مراجع ایرانی در چاپهای قدیم تاریخ پیش از اسلام مشیرالدوله دو نقشه از ادوار هخامنشی و ساسانی آمده و نقشه‌های منفرد ادواری چندی نیز به فارسی برگردان و چاپ شده است. در ترجمهٔ فارسی کتاب دیاکونوف از دورهٔ مادها، نقشه‌های متعددی به فارسی برگردان شده و یا عیناً با متن روسی آمده است. در کتاب سلجوقیان و غز در کرمان از دکتر باستانی پاریزی نقشهٔ تاریخی جالبی به چشم می‌خورد. ترجمهٔ فارسی اطلس تاریخ اسلامی

نیز (تألیف هازارد، ترجمهٔ محمود عرفان) که برای هر قرن اسلامی نقشه هایی از دنیای اسلام و مسیحیت دارد. بخش خصوصی کارتوگرافی نیز در این زمینه بیکار نبوده و مجموعه‌ای از نقشه‌های تاریخ ایران را در قطع بزرگ منتشر کرده است.

سازمان جغرافیایی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح، اطلس عربی حجیم جهان اسلام تألیف حسین مونس را به صورت آبرومندی ترجمه و چاپ نموده که تازه‌ترین کار ایران در این زمینه است

اطلس تاریخی ایران نشر مؤسسهٔ جغرافیای دانشگاه تهران (سال۱۳۵۰) در مجموعهٔ اطلسها و کارهای کارتوگرافی در نیم قرن اخیر، فارغ از شرایط زمانی و مناسبتی که با آن مرتبط کرده بودند و با کمبود بعضی از ادوار تاریخی و کاستیهای دیگر، از جملهٔ مدارک مورد استناد و استفادهٔ اطلس حاضر نیز بوده است. از جوانب مثبت اطلس فوق، کار گروهی اساتید ایرانی بدون استفاده از محققان خارجی به سرپرستی شادروانان دکتر احمد مستوفی و دکتر عباس زریاب‌خویی و کیفیت بالای کارتوگرافی و چاپ آن را، که با همکاری سازمان نقشه‌برداری کشور در آن زمان صورت گرفت، می‌توان برشمرد.

۶) از مشروطیت تا انقلاب اسلامی

اطلس حاضر به سهم خود می‌تواند سؤالات چندی از تاریخ را پاسخگو باشد و سؤالات جدیدی را نیز مطرح کند و محققان تاریخ و باستان‌شناسی و میراث فرهنگی را در آثار و تألیفات آنها یاری دهد و به عبارت دیگر فتح باب دیگری در تدوین کتب مرجع و شفاف‌ترشدن تاریخ این ملت اسلامی و این سرزمین است. دربارهٔ سدهٔ اخیر نکاتی چند لازم به یادآوری است که اهم آن تغییرات موقت و یا بسیارکم در محدودهٔ مرزهای جغرافیایی کشور ایران از اواخر دورهٔ قاجاریه نسبت به سایر ادوار است که با نوشتارهایی در این زمینه و دربارهٔ انقلاب مشروطیت، نقش روحانیان در مبارزات مردم ایران و سیدجمال‌الدین‌ها، مدرس‌ها، کاشانی‌ها و ... با نقشه‌هایی کوچک و جانبی بسنده کرده، نوشتارها و متن ویژهٔ مربوط به آن را افزوده‌ایم. ضمناً جنگ تحمیلی هشت ساله را ندیده نگرفته و با نقشه‌ها و کارتوگرامهای برگرفته از منابع منتشر شدهٔ سپاه پاسداران، نقشه‌های اطلس را به پایان برده‌ایم.

بالاتر و مهمتر از کل مسایل تاریخ؛ تحولات سازندگی و دگرگونیهای بیست سالهٔ انقلاب اسلامی است که از نظر حجم و اهمیت نه تنها با هیچ یک از ادوار تاریخ ایران قابل قیاس و میزانگیری نیست بلکه با یکی دو نقشهٔ موضوعی نیز نمی‌توان حق آنرا ادا نمود و به همین سبب مجلدات بیست گانهٔ اطلس ملی ایران را پاسخگوی این سؤال کرده و خواهیم‌کرد.

۷) مرزهای سیاسی دیروز و امروز

در این مقدمه اشاره به یک نکتهٔ بسیار مهم دیگر نیز ضروری است و آن مسألهٔ مرزهای سیاسی کشورها در گذشته و حال است. بدیهی است که غرض اصلی از تدوین اطلسهای تاریخ بیان دیگری از وقایع و تحولات تاریخی است ضمن اینکه در کلیهٔ نقشه‌های کوچک مقیاس، از جمله نقشه‌های تاریخی که مرزهای سیاسی در آن واقع می‌شود، جملهٔ معروف «مرزهای بین المللی در مقیاس این نقشه سندیت ندارد» چاپ و ذکر می‌شود. در این زمینه بی مورد نیست که برفرازی از مقدمهٔ اطلس تاریخی دانشگاه تهران نوشتهٔ سیدحسین نصر نیز تکیه و تأکید کنیم که چنین می نویسد:

«در اینجا لازم است به این نکته نیز اشاره شود که این اطلس تاریخ صرفاً جنبهٔ علمی دارد و نمی‌توان از لحاظ سیاسی به خصوص مرزهای تعیین شده به آن استناد جست. تعیین مرزهای دقیق هر کشور امری است سیاسی و از این لحاظ فقط اسناد و مدارک رسمی کشورها می‌تواند برای این قبیل موارد سندیت داشته باشد.»

درپایان این مقّدمه، برخود فرض و واجب می‌دانم که به عنوان یک خدمتگذار مسئول، پس از شکر باری تعالی برای توفیق به انجام رسیدن این مهم، از تمام محققان، کارشناسان و پدیدآورندگان این اطلس صمیمانه‌ترین سپاسهای خود را به جای آورم.

در این رهگذر لازم میدانم از دوست و برادر ارجمند جناب آقای **مهندس احمد شفاعت** معاون فنی سازمان برنامه وبودجه و رئیس سابق سازمان نقشه برداری‌کشور که بنیاد این طرح را

تحقق بخشیده و تا آخرین روز مسئولیت چند سال سرپرستی مستقیم آن را بعهده داشتند، از استاد ارجمند جناب آقای **مهندس محمد پورکمال** پیش‌کسوت نقشه‌برداری که همچون پدری دلسوز در کنار یکایک افراد و آحاد پدیدآورنده زحمات مشاوره‌ها و تجارب خود را دریغ نکردند، از جناب آقای **حمید شریفی** که در نظام و کفایت متون، و تدوین پیش‌نویس نقشه‌ها، سهم ارزنده‌ای ادا کردند ، از جناب آقای **مهندس محمد علی زراعتی** معاون فنی سازمان که در هدایت آن سهم مهمی داشته اند، از جناب آقای **حمید رضا دلبری** معاون اداری و پشتیبانی که کلیه تجهیزات و امکانات لازم را برای این کار فراهم آورده‌اند، از جناب آقای **مهندس بهداد غضنفری** که مدیریت اطلس ملی را بعهده داشته و با بهترین روشها این اطلس را به صورت تماماً رقومی آماده کرده‌اند و همچنین از یکایک اساتید ارجمند و همکاران سازمان که نام و مسئولیت آنها زینت بخش فهرست پدیدآورندگان این اطلس شده است، کمال سپاسگزاری و تشکر خود را اعلام دارم.

و من ا... التوفیق

محمد مدد

معاون سازمان برنامه و بودجه
و
رئیس سازمان نقشه برداری کشور

تهران آذر ماه ۱۳۷۸

فهرست مطالب



باستان شناسی

پیش از تاریخ ایران از آغاز تا پایان دورهٔ نوسنگی

دوران پارینه‌سنگی

به استناد دست‌افزارهای سنگی ساده‌ای که از انسان در مناطق شرقی و جنوب‌شرقی قارهٔ آفریقا به دست آمده‌است، از پیدایش انسان برروی این کرهٔ خاکی حدود چهارمیلیون سال می‌گذرد. این دوره را انسان‌شناسان دوران "پارینه‌سنگی" نامیده‌اند و برحسب تغییراتی که به مرور زمان در کاراتر شدن این دست‌افزارها پدید آمده، دوران پارینه‌سنگی به سه دورهٔ قدیم، میانی و جدید تقسیم شده‌است.



نمونه ایی از دست افزارهای سنگی بدست آمده از انسانهای اولیه در آفریقا (حدود سه میلیون سال قبل)

ایران در دورهٔ پارینه‌سنگی قدیم (Lower Palaeolithic)

بررسیهای باستان‌شناسی ـ انسان‌شناسی در ایران امروزی برای شناسایی دورهٔ پارینه‌سنگی، هم جدید و هم محدود است. به دلیل همین دو امر، اطلاعات به‌دست آمده نیز بسیار ناچیز و در محدودهٔ ظن و گمان است. ولی به نظر می‌رسد که با توجه به جغرافیای طبیعی و وضعیت اقلیمی ایران، در این سرزمین دسته‌های کوچکی از انسان به صورت پراکنده قادر به زیست و تأمین نیازهای غذایی خود بوده‌اند. این گروهها با جمع‌آوری فرآورده‌های نباتی که در ایران به صورت خودرو قابل گردآوری و استفاده بوده‌اند و همچنین



تصویری خیالی از دوران پارینه سنگی

با شکار حیوانات و صید آبزیان و شاید پرندگان، غذای مورد نیاز خود را تأمین می‌کردند و در امر تأمین غذا از ابزارهای بسیار ساده و متناسب با تهیهٔ نوع غذا از سنگ، چوب و استخوان حیوانات سود می‌جستند. به دلیل قدمت این دوره، وسایل و ابزارهای ساخته شده از چوب و استخوان به کلی از بین رفته‌است و فقط ابزارهای سنگی را انسان‌شناسان با بررسیهای باستان‌شناسی از قسمتهای مختلف ایران جمع‌آوری کرده‌اند.

چون آثار دورهٔ پارینه‌سنگی قدیم را که در چند منطقه از ایران گزارش کرده‌اند، براساس یک فصل بررسی ارائه شده‌است، در صحت آنها هنوز نکات ابهام‌آمیزی وجود دارد. ولی، از آنجا که این گزارشها در حال حاضر در نوشته‌های مربوط به این دوره از حیات انسان در ایران، تا به دست آمدن مدارک دقیقتر، راه یافته‌است؛ ناچار به ارائهٔ آنها به عنوان اسناد و مدارک دورهٔ پارینه سنگی در ایران، مخصوصاً دورهٔ قدیم آن، هستیم. این مدارک از سه منطقهٔ ایران شناسایی شده‌اند که عبارت‌اند از :

۱. در منطقه‌ای در نزدیکی "بقبقو" در حدود یکصدوچهل کیلومتری مشهد در اطراف بستر خشک "کشف رود" خراسان.

۲. آثاری شامل چند دست افزار سنگی از منطقه‌ای واقع در آذربایجان، در مثلث بین مراغه، تبریز و میانه، نیز به دست آمده‌است که بنا به گزارش متعلق به دورهٔ پارینه سنگی قدیم است.

۳. ابزار سنگی به دست آمده از منطقهٔ "لدیز، لادیز" سیستان که قدمتی برابر با یکصدهزار سال قبل دارند و ازنظر فنّ ابزارسازی، آنها را جزو نوع آشولین (Acheulean) یعنی جدیدترین ابزارهای سنگی دورهٔ پارینه‌سنگی قدیم طبقه‌بندی کرده‌اند.

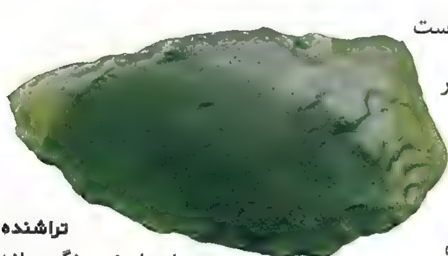
با توجه به چگونگی پراکندگی و توزیع مناطق معرّف دورهٔ پارینه‌سنگی قدیم در ایران، جای هیچ گونه تردیدی نیست که بررسی و تحقیق دربارهٔ پارینه‌سنگی قدیم در ایران به تنهایی و بدون در نظرگرفتن وضعیت مناطق همجوار امکان‌پذیر نیست. از طرفی، مطالعات مربوط به دورهٔ پارینه‌سنگی قدیم در مناطق همجوار، یا انجام نشده‌است و یا چنان مغشوش و غیرقابل قبول است که قابل استناد نیستند. مثلاً، در ترکمنستان مطالعاتی که در این دوره انجام شده به هیچ صورت با واقعیت علمی مطابقت ندارد. زیرا تمامی آثار سنگی قبل از استقرار در آن نواحی، به دورهٔ میان‌سنگی و نوسنگی منسوب شده‌اند.

علاوه بر موارد فوق، باید افزود که تعیین قدمت آثار از طریق استفاده از روشهای علمی مانند آزمایشات موسوم به پتاسیم آرگون (Potassium Argon) و تعیین جهت قطب مغناطیسی (Magnetic Polarity Chronology) و یا مقدار اورانیوم توریوم (Uranium Thorium) که در دیگر نقاط جهان با موفقیت برای تعیین تاریخ دوره‌های پارینه‌سنگی به کار رفته‌است، هنوز برروی آثار به دست آمده از ایران انجام نشده. به‌علاوه، وضعیت مربوط به دورانهای زمین‌شناسی از جمله دورهٔ پله‌ایستوسین (Pleistocene) یعنی دوره‌ای که در آن انسان بر کرهٔ زمین پدیدار شده‌است، در ایران تاریک و مبهم می‌باشد.

ایران در دورهٔ پارینه‌سنگی میانه (Middle Palaeolithic)

شواهد مربوط به دورهٔ پارینه‌سنگی میانه در ایران بهتر از دورهٔ قبلی است. آثار این دورهٔ از نقاط مختلف ایران به دست آمده‌است. از نظر قدمت، این دوره در محدوده‌ای از تاریخ واقع شده‌است که انجام آزمایشات کربن ۱۴ برای تعیین قدمت آثار ممکن است. از این‌رو، می‌توان اطلاعات دقیقتری از وضعیت فرهنگی این دوره فراهم کرد. به نظر می‌رسد که این دورهٔ فرهنگی در ایران از حدود یکصدهزار سال تا هشتادهزار سال پیش آغاز شده‌است.

بیشتر ابزارها و تولیدات سنگی این دوره را می‌توان از نوع موسترین (Moustrian) طبقه‌بندی کرد. تولید این نوع ابزارها از غرب اروپا تا شمال آفریقا، و خاور نزدیک تا آسیای مرکزی رایج بوده‌است. هر چند تاریخ دقیق افول فرهنگ دارای دست افزار نوع موسترین در ایران کاملاً روشن نیست، ولی به نظر اکثر قریب به اتفاق انسان‌شناسان، این فرهنگ



تراشنده
دوران پارینه سنگی میانه
از حوضه مسیله ورامین

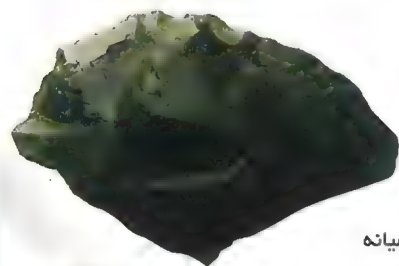
در حدود چهل هزار سال پیش پایان یافته‌است. بنابراین، منطقی به نظر می‌رسد که طول این دورهٔ فرهنگی را در ایران بین شصت تا پنجاه هزارسال پیش تصور کنیم.



غار قمری – خرم آباد

محلهای باستانی معرّف این دورهٔ فرهنگی در ایران، بیشتر مناطق رشته جبال زاگرس، نواحی آذربایجان، کردستان و لرستان شناسایی شده‌اند. در مازندران، خراسان و خوزستان نیز آثاری از این دوره به‌دست آمده‌است. در داخل فلات مرکزی ایران در حوالی تهران یک محل، و محل دیگر در کرمان معرفی شده‌است. در ناحیه "لادیز" در بلوچستان که مرکز فرهنگ لادیزیان می‌باشد، هنوز آثاری از دورهٔ موسترین گزارش نشده‌است. بهترین نمونه‌های این دورهٔ فرهنگی، از نقاط مختلف باستانی نزدیک خرم آباد در لرستان شناسایی شده‌اند. آثار به دست آمده از غارهای "کُنْجی"، غار یا پناهگاه سنگی "اَرجَنه" (ارژنه)، غار "قَمری" و پناهگاه سنگی "هومیان" که در ناحیهٔ کوهدشت خرم‌آباد قرار گرفته‌اند، (که محل اخیر، در ارتفاع حدود ۲۰۰۰ متری از سطح دریا قرار گرفته است و در زمرهٔ مرتفع‌ترین محلهایی می‌باشد که آثار دوران سنگ در خاور نزدیک از آن به دست آمده‌است)، معرّف دورهٔ پارینه سنگی میانه در لرستان هستند. در ناحیهٔ "هُلیلان" در درهٔ رودخانهٔ سیمره که در ارتفاع حدود ۹۰۰ متری از سطح دریا قرار گرفته است نیز، در هفت نقطه آثار دورهٔ پارینه‌سنگی میانه شناسایی شده‌است که از آن جمله‌اند: "پل‌باریک"، "غار ویلا" و "غارهوشی". در "کاگیکا" در نزدیکی شهر کرمانشاه نیز آثار این دوره شناسایی شده‌است. در همین منطقه، در "غار بیستون" و پناهگاه سنگی "ورواسی" و نزدیک آنها در غار "خِر" آثاری از دورهٔ پارینه‌سنگی میانه با ابزارهای سنگی مشخصهٔ نوع موسترین مورد شناسایی قرار گرفته‌اند.

علاوه بر این مناطق که باید آنها را مراکز تجمع گروههای متعلق به دورهٔ پارینه سنگی میانه تصور کرد، از نقاط باستانی پراکنده در ایران از قبیل: جهرم فارس و محلی واقع در درهٔ رود کر در نزدیکی شیراز و همچنین، نزدیک "تل ابلیس" در کرمان و یا "غار تَمْتَمه" در نزدیک دریاچهٔ اورمیه نیز، آثار دورهٔ موسترین شناسایی شده‌است. در غار "که‌آرام" در گرگان نیز آثاری مشابه آثار موسترین جبال زاگرس به دست آمده‌است. اخیراً نیز، نگارنده موفق به یافتن آثار دورهٔ پارینه سنگی میانه در حوضهٔ مسیله واقع در نزدیکی ورامین در جنوب تهران گردیده‌است.



تراشنده
دوران پارینه سنگی میانه
از حوضه مسیله ورامین

دوران پارینه سنگی

مناطق باستانی
آثارباستانی
دوران پارینه سنگی قدیم (از آغاز تا هزاره صدم ق.م)
دوران پارینه سنگی میانه (از هزاره صدم تاهزاره هشتادم ق.م)
دوران پارینه سنگی جدید (از هزاره هشتاد تا هزاره یازدهم ق.م)
دوران فرا پارینه سنگی (از هزاره یازدهم تا هزاره هفتم ق.م)
شهرهای امروزی

ایران در دورهٔ پارینه‌سنگی جدید

(Upper Palaeolithic)

اکثر آثار به دست آمده از دورهٔ پارینه‌سنگی جدید در ایران از منطقهٔ زاگرس جمع‌آوری شده‌اند و با وجود اینکه در ادوات سنگی تنوع زیادی دیده می‌شود، به نظر می‌رسد که نحوهٔ زندگی و فنّ ابزارسازی از دورهٔ پارینه سنگی میانه به جدید، در منطقهٔ


غار یافته – خرم آباد

زاگرس تدریجی بوده است.

یکی دیگر از ویژگیهای فرهنگی دورهٔ پارینه سنگی جدید، تأثیر ویژگیهای فرهنگی منطقه‌ای و محلی در نحوهٔ ساخت ادوات و ابزارهای سنگی است. آثار این دوره که از غار "یافته" واقع در نزدیکی خرم آباد لرستان به دست آمده‌اند، قدمتی در حدود سی و پنج هزارسال دارند. یکی از ویژگیهای صنعتی دورهٔ پارینه‌سنگی جدید در ایران، ساختن ادوات سنگی بسیار کوچک است که اصطلاحاً "ریزتیغه" نامیده می‌شوند. در خرم آباد، علاوه بر غار "یافته" از غارهای "آرجنه" و "پاسنگر" نیز آثار این دوره به دست آمده‌است. در غرب ایران در غار "خِر" و پناهگاه سنگی "ورواسی" نزدیک کرمانشاه نیز آثار دورهٔ پارینه سنگی جدید شناسایی شده‌است.

در درهٔ هُلیلان در غارهای "مار زور"، "مارگورگلان سراب"، "دارمار" و غار "گُوگل" آثاری متعلق به اواخر دورهٔ پارینه‌سنگی جدید ایران شناسایی شده است. هرچند به طور دقیق آغاز و پایان این دوره در ایران به روشنی معلوم نیست، ولی به نظر می‌رسد در حدود یازده هزار سال پیش این فرهنگ در ایران ادامه داشته تا اینکه سرانجام با شروع دورهٔ فراپارینه‌سنگی این دوره خاتمه پذیرفته است.

ایران در دورهٔ فراپارینه‌سنگی (Epipalaeolithic)

اگر چه اکثر محققین آغاز این دوره را در منطقهٔ زاگرس از حدود سیزده هزارسال پیش تصور کرده‌اند، ولی عده‌ای معتقدند از حدود بیست هزار سال پیش این فرهنگ از فرهنگ دوران پارینه‌سنگی مشتق گردید و تا آغاز دوران


غار بزنگان- خراسان

تولید غذا از طریق کشاورزی و دامداری، ادامه پیدا کرد. عده‌ای از باستان شناسان نیز قبلاً این دوران را به نام دوران میان‌سنگی مورد مطالعه قرار داده بودند. به طورکلی، ادوات سنگی این دوره کوچکتر و ظریفتر از ادوات سنگی دوران قبلی ساخته شده‌اند. در این دوره، انواع تیغه‌های سنگی ساخته شده و انواع مختلف مته‌های سنگی تولید می‌شده است. از ریزتیغه‌های کوچک و ظریف مثلثی شکل برای تولید داس برای درو غلات خودرو استفاده می‌شد. این ریزتیغه‌ها را در کنار هم در دسته‌های چوبی، استخوانی و یا شاخی قرار می‌دادند و آنها را به کمک قیرطبیعی، در محل شکافهای ایجاد شده در دسته‌ها محکم می‌کردند.

در حال حاضر، بقایای نخستین اجتماعات دورهٔ فراپارینه‌سنگی در حوزهٔ بحرخزر در چند غار در نزدیکی بهشهر به‌دست آمده‌است که زمان استقرار آنان در آن غارها از حدود دوازده هزارسال پیش آغاز گردیده‌است. این غارها عبارت‌اند از: "کمربند"، "هاتو" و "علی‌تپه". البته، به‌نظر می‌رسد غار "علی‌تپه" در حدود یازده هزارسال قبل متروک گردید و غارهای "هاتو" و "کمربند" کمی پس از آن در حدود اواسط هزارهٔ هفتم یا ششم قبل از میلاد (حدود نه هزار یا هشت هزار سال پیش) به کلی متروک شدند.

به هرحال، به نظر می‌رسد در حدود هفت هزار سال پیش دورهٔ فراپارینه سنگی در ایران به کلی خاتمه پیدا کرد و زندگی کشاورزی و تولید غذا، جایگزین زندگی از طریق جمع‌آوری و شکار و صید گردید.

ایران در دوران نوسنگی (Neolithic)

در پایان آخرین مرحلهٔ پارینه‌سنگی که قبلاً دوران میان‌سنگی خوانده می‌شد و امروزه در نامیدن آن به فراپارینه‌سنگی توافق همگانی وجود دارد، دوران جدیدی آغاز شد که با تحولاتی که در صنایع و روش زندگی صورت گرفت، آن را دوران نوسنگی می‌نامند.

تمامی حوادث و اتفاقاتی که به وقوع پیوست تا انسان برای ادامهٔ حیات دست از جمع‌آوری غذا و شکارورزی و صید بردارد و با تولید غذا وارد مرحلهٔ نوینی از زندگی فرهنگی گردد، که ما امروز ادامهٔ آن‌را می گذرانیم، از همین دوران فرهنگی که اصطلاحاً نوسنگی نامیده شده، آغاز گردیده‌است. این دوران در خاورمیانه و ایران زودتر از ۹۰۰۰ سال قبل شروع نشده‌است، در حالی‌که در سایر قسمتهای جهان گاهی چندهزار سال بعد از آن آغاز گردید.

در ایران حدود ۹۰۰۰ سال قبل، گروههایی از جوامع انسانی با استقرار در یک منطقه و در نهایت یک محل، دورهٔ کوچ دائم از منطقه‌ای به منطقه‌ای دیگر و از محلی به محلی دیگر را پشت سرگذاشتند و دورهٔ تولید غذا و سکونت در یک محل را آغاز کردند.

این دوران نسبت به سایر ادوار فرهنگی دارای چندین ویژگی است که از جملهٔ آنها تغییراتی است که در شکل ظاهری برخی از ابزارهای سنگی به وجود آمد تا عملکرد آنها را تغییر دهد و در جهت نیازهای فنّی خود، آنها را به‌ابزارهای کارآمدتری تبدیل کنند.

ابزارهای سنگی به سرعت تخصصی شدند. انواع تیغه‌ها، خراشنده‌ها و رنده‌ها، اسکنه‌ها و مته‌ها برای کاربردهای خاص ساخته شدند و ابزارهای خاص متناسب با تولیدات کشاورزی نیز، به آنها اضافه گردید. این گروه را بیشتر هاونهای سنگی، دسته هاونها، ساینده‌ها و ساطورهای سنگی برای خردکردن ساقهٔ حبوبات و غلات و نظایر آنها، تشکیل می‌دادند.

دوران نو سنگی در ایران را می‌توان به چند دورهٔ کوتاهتر، براساس تحولات صنعتی ابزارسازی و یا نحوهٔ زندگی، تقسیم کرد. آنچه رایج بوده‌است، تقسیم این دوران به دو "دورهٔ نوسنگی قبل از تولید و استفاده از سفال"، و "دورهٔ نوسنگی توأم با تولید غذا و استفاده از سفال" بوده‌است. این تقسیم بندی را اگر برای منطقهٔ محدود خاورنزدیک و خاورمیانه بتوان پذیرفت، باتوجه به فرهنگ انسان در سطح جهان غیرقابل قبول است. به عنوان مثال در ژاپن دورهٔ نوسنگی از حدود ده هزارسال قبل شروع شده و از همان آغاز با تولید سفال که به سفال نوع "جامُون" (Jamon) مشهور است، همراه بوده است. مردم دورهٔ "جامون" علاوه بر سفال، از ظروف سنگی و همچنین تیروکمان نیز استفاده می‌کردند و در محوطه‌های کوچک به سر می‌بردند.


سفال با ۹ هزارسال قدمت به دست آمده از تپهٔ گنج دره

این مردم، غذای موردنیاز خود را از طریق جمع آوری و شکار و صید تأمین می‌کردند. نخستین تولیدکنندگان غذا در حدود قرن سوم پیش از میلاد در ژاپن از طریق کشت برنج به تأمین نیازهای غذایی پرداختند که با دورهٔ "یایوی" (Yayoi) آغاز شد.

برای ایران در دوران نوسنگی، یعنی در دورانی که پایان آن استقرارکامل در روستاها و آغاز شهرنشینی است، نگارنده باتوجه به مطالعات انجام شدهٔ انسان‌شناسی و باستان‌شناسی تقسیم بندی زیر را پیشنهاد کرده‌است:

الف) دورهٔ جمع آوری غذا.

ب) دورهٔ گردآوری و ذخیرهٔ غذا.

ج) دورهٔ تولید و استقرار در روستاها.

به موجب این تقسیم بندی، دوران نوسنگی ایران با جمع آوری غذا و شکار و صید، که ادامهٔ روش زندگی در دورهٔ فراپارینه سنگی است، ادامه پیدا کرد، ولی با این تفاوت که تحولات و تغییرات چشمگیری در فنّ ابزارسازی به وجود آمد. از ریزتیغه‌ها به مراتب بهتر و بیشتر از دوران قبلی استفاده می‌شد و ادوات سنگی تخصصی دیگری که در دوران قبلی سابقه نداشت، ساخته و به کار گرفته شد.

آثار این دوره در غارها و پناهگاههای سنگی در قسمتهای مختلف ایران شناسایی شده‌اند که آثار موجود در غارهای "علی تپه"، "هاتو" و "کمربند" مشخص‌ترین آنها هستند که تاکنون گزارش گردیده‌اند.

در دورهٔ بعد، یعنی دورهٔ گردآوری و ذخیرهٔ غذا که گاهی نیز با تولید نوعی سفال سادهٔ همراه بوده است، انسان علاوه بر جمع آوری و شکار و صید برای تأمین غذای مورد نیاز فوری، قسمتی از برداشت خود را نیز به صورت ساده و ابتدایی برای مدت کوتاهی ذخیره می‌کرده است که تپه "گنج دره" در نزدیکی هرسین کرمانشاه و "تپه سراب" در شش کیلومتری شرق کرمانشاه، نمونه‌هایی از این دورهٔ فرهنگی را ارائه می‌کنند.

در دورهٔ بعدی که تولید غذا آغاز شد، انسان علاوه بر تولید بخش مهمی از نیازهای غذایی خود، موفق گشت تا با ایجاد سرپناههای ساده در معماری نیز قابلیتهای فرهنگی خود را ظاهر سازد و با ایجاد روستاهای کوچک موقت، درنهایت روستاهای دائمی را پدید آورد که خود مقدمه‌ای بر شهرنشینی محسوب می‌گردد.

در ایران تمامی مراحلی را که انسان پیموده است تا از زندگی کوچ روی و خانه به‌دوشی دائمی به مرحلهٔ آغاز شهرنشینی وارد گردد، می‌توان با استنادات و شواهد عینی حاصل از بررسیها و حفریات انسان شناسی مورد مطالعه قرار داد. چنین مطالعه‌ای در سایر مناطق خاورمیانه به آسانی ایران امکان ندارد. با توجه به این مهم است که باید خاورمیانه و خاورنزدیک، منطقه‌ای کلیدی برای بررسی تحولات فرهنگی انسان تصور کرد و آن‌را گاهواره و مهد فرهنگ و تمدن نامید.

با وجود تغییراتی که در هر دوره نسبت به دورهٔ پیش پدید می‌آمد، تمام یا جنبه‌هایی از نحوهٔ فرهنگهای پیشین باقی ماندند که امروزه با مطالعهٔ آنها می‌توان با سابقهٔ فرهنگی برخی از گونه‌های فرهنگی انسان در خاورنزدیک نیز آشنا شد. به عنوان مثال، در تپه "گُوران" در درهٔ هُلیلان که در حدود ۶۰ کیلومتری جنوب کرمانشاه واقع شده‌است، باستان‌شناسان موفق به شناسایی چگونگی بقایای نخستین مرحلهٔ استقرار موقت در آن محل شده‌اند که می‌توان آن‌را پیشینه‌ای بر زندگی کوچ‌روی تصور کرد.

در ایران که تأثیر ویژگیهای فرهنگی منطقه‌ای و محلی در نحوهٔ ساخت ادوات و ابزارهای سنگی به دلیل چندگونگی وضعیت طبیعی و اقلیمی از دورهٔ پارینه‌سنگی جدید آغاز شده بود، در دوران نوسنگی با وضوح بیشتری قابل بررسی است. به همین دلیل، در بررسی ادوار مختلف دوران نوسنگی در ایران، تحولات فرهنگی هر منطقه باید به طور مستقل مورد بررسی قرار گیرد.

در مطالعهٔ حاضر، فقط به صورت بسیار فشرده به تغییراتی که در دوران نوسنگی در مناطقی که پژوهشهای باستان شناسی آن مناطق بیش از سایر قسمتها صورت گرفته‌است، پرداخته خواهد شد. اهم این مناطق عبارت‌اند از: جنوب غربی ایران، غرب ایران، منطقهٔ فلات مرکزی و شمال شرقی ایران. متأسفانه، هنوز گزارش کامل حفریات و بررسیهای باستان شناسی انجام شده در سایر مناطق ایران منتشر نگردیده و اطلاعات موجود از حدود خبرنامه‌های کوتاه تجاوز نمی‌کند. به همین سبب، ارائهٔ نمونه‌های مشخص از تحولات و تغییرات فرهنگی ایران در دوران نوسنگی به مناطقی در جنوب غربی و غرب، فلات مرکزی و شمال شرقی ایران در این مختصر محدود می‌باشد. بنابراین، به اجمال ویژگیهای فرهنگی این دوران را در چندین محل باستانی فهرست‌وار نام می‌بریم. در نقشه‌ها نیز، محلهای تقریبی باستانی را که گزارش بررسی و حفریات آنها چاپ و منتشر شده‌است (هر چند به‌صورت خبرنامه‌های



دوران نو سنگی

(از هزاره هشتم تا پنجم ق. م)


غار هاتو، دهنه غار دوم

کوتاه) تعیین می‌نماییم.

آثار دوران نوسنگی در ایران

منطقهٔ جنوب غربی ایران

در منطقهٔ دهلران در نزدیک رودخانهٔ مِهِمِه، پنج تپهٔ باستانی واقع شده‌اند که یکی از آنها تپه "موسیان" است که برای نخستین بار در سال ۱۹۳۰ میلادی (۱۳۰۹ه.ش) گمانه زنی شد و دیگری، تپه "علی کش" است که حفاری در آن در سال ۱۹۶۱ میلادی (۱۳۴۰ه.ش) انجام گرفت. این تپه، برای دومین بار در سال ۱۹۶۳ میلادی (۱۳۴۲ه.ش) حفاری شد و سه دورهٔ فرهنگی ـ از آغاز دورهٔ نوسنگی تا پایان دورهٔ استقرار کامل در روستاها ـ در آن تشخیص داده شد که خود یکی از محلهای باستانی است که می‌توان مراحل مختلف تحول و تغییرات فرهنگی را از گردآوری غذا تا تولید غذا در یک محل، در آن مورد مطالعه قرار داد.

ساکنان اولیهٔ این محل را شبانانی تشکیل می‌دادند که در فصل مناسب سال از ارتفاعات لرستان برای برداشت محصولات نباتی خودرو، به گوشهٔ شمالی دشت خوزستان سرازیر می‌شدند. این تازه واردان در خانه‌های تک اتاقی به سر می‌بردند که دیوارهای آن را از سِله می‌ساختند و پس از چرای احشام خود و برداشت غلات خودرو منطقه، هنگام آغاز فصل گرما به ارتفاعات لرستان مراجعت می‌کردند؛ این دوره را "بزمرده" نامیده‌اند.

در دورهٔ بعد، یعنی دورهٔ "علی کش"، ساکنان این محل علاوه بر جمع‌آوری غلات و حبوبات خودرو منطقه، به شخم زمین می‌پرداختند و در کشت زمینهای کشاورزی، فعالیتی محدود داشتند. اینان، همانند مردم دورهٔ "بزمرده"، هنگام فرارسیدن فصل گرما منطقه را ترک می‌کردند. مردم دورهٔ "علی کش" در خانه‌هایی زندگی می‌کردند که دیوارهای آن از سِله ساخته می‌شد و بیش از یک اتاق داشت، و در حیاط منزل، اجاقی نیز برای تهیهٔ غذا می‌ساختند. اموات خود را در داخل روستا و زیرکف مناطق مسکونی همراه با وسایل شخصی متوفی دفن می‌کردند. مردم دورهٔ "علی کش" ـ همانند دورهٔ قبل ـ ظروف خود را از سنگ می‌تراشیدند و از سنگ و چوب و استخوان ابزار موردنیاز را تهیه می‌کردند. در این دوره، سفال هنوز تولید نشده بود. مردم دورهٔ "علی کش" در آخرین مرحلهٔ گردآوری و ذخیرهٔ غذا و نخستین مراحل تولید کامل غذا و استقرار دائم در روستاها زندگی می‌کردند.

سومین دورهٔ فرهنگی مشخص شده در "علی کش"، به نام "محمدجعفر" نامیده شده‌است. آنان مردمی کشاورز و دامدار بودند و در روستایی که منازل آن را با چینه می‌ساختند، به سر می‌بردند و از ظروف سادهٔ سفالی استفاده می‌کردند.

این چنین وضعیت لایه‌های فرهنگی، که در ایران مورد بررسی قرار گرفته‌است، و هر سه مرحلهٔ نوسنگی که می‌توان در یک محل مورد مطالعه قرار داد، شاخص چگونگی تغییرات فرهنگی دورهٔ نوسنگی در خاورنزدیک و میانه می‌باشد.

در خوزستان و جنوب غربی ایران، نقاط باستانی دیگری نیز مورد بررسی قرار گرفته‌اند که آثار به‌دست آمده از آنها، قابل مقایسه با آثار به‌دست آمده از "علی کش" هستند که عبارت‌اند از : "چُغابُنُوت" در کنار رودخانهٔ دز، "چغامیش" در جنوب دزفول، "بُنه فاضلی" در دو کیلومتری شمال چغامیش، تپه "جعفرآباد" در کنار رودخانهٔ شائور در سه کیلومتری شمال شوش در کنار جادهٔ اندیمشک به اهواز، تپه‌های "بَندبال"، "بُوهَلان"، "جُوی" در اطراف تپه جعفرآباد و خود تپهٔ باستانی "شوش"، (قسمت آکروپل آن) در دهلران نیز علاوه بر موسیان و علی کش، تپه‌های باستانی دیگری مانند: "چغاسفید"، "چغاسرخ" ، "مهمه"، "خزینه" و "بیات" مراحل پیشرفته‌تر استقرار دایم در روستاها و دوران نوسنگی با تولید غذا و استفاده از سفال را معرفی می‌نمایند. در "چشمه‌ماهی" هفت‌تپه نیز، آثار دوران نوسنگی شناسایی شده‌است. تپه "تولایی"، تپه "آبوفَندوا" و تپه "قبرشیخان" از دیگر محلهای باستانی معروف دوران نوسنگی در جنوب غربی ایران هستند.

غرب و شمال غربی ایران

در غرب ایران که از نظر مطالعات باستان‌شناسی گاهی نیز به آن منطقهٔ زاگرس گفته می‌شود، آثاری از ادوار مختلف تغییرات و تحولات فرهنگی دورهٔ نوسنگی در ایران را می‌توان مورد بررسی و مطالعه قرار داد.

در حدود ۶۰ کیلومتری کرمانشاه در هولیان (هُلیلان)، تپه "گوران" مورد بررسی و حفاری قرارگرفته است که در آن ۲۱ لایهٔ باستانی تشخیص داده شد و از دو لایهٔ تحتانی ـ گرچه چند پیکرک گلی پیدا شد ـ ولی سفال مشاهده نگشت. اولین نمونهٔ بقایای معماری که عبارت بودند از چندپاره دیوار گلی از لایهٔ ۱۶ به دست آمد. گاهی پس دیوارها را با سنگ ساخته بودند و دیوارها و کف بعضی از قسمتها را با کاهگل اندود کرده بودند.

نخستین ساکنان تپه "گوران" در کلبه‌هایی به سر می‌بردند که دیوارهای آنها را با تنهٔ درختان می‌ساختند و سپس روی آن را با گل اندود می‌کردند. این ساکنان زندگی کوچ روی داشتند. نخستین نمونهٔ سفال از لایهٔ ۱۹ به دست آمد که بسیار ساده و خشن بود. همزمان با استفاده از این نوع سفال، از نوع دیگری سفال که دارای نقوش ساده هندسی بود نیز استفاده می‌شد.

باتوجه به نوع معماری دو لایهٔ اول تپه "گوران"، به نظر می‌رسد که ساکنان اولیه "گوران" را کوچ نشینان منطقه تشکیل می‌دادند که فقط مدت کوتاهی در محل به سر می‌بردند و در فصل نامناسب سال، به سایر نقاط کوچ می‌کردند.

از دیگر نقاط باستانی غرب ایران، تپه "سراب" و تپه "آسیاب" می‌باشند. این تپه‌ها در حدود ۶ کیلومتری شمال شرقی کرمانشاه واقع شده‌اند.

به نظر می‌رسد که ساکنان تپه "آسیاب" در تولید غذای مورد نیاز خود دخالت چندانی نداشته‌اند. این ساکنان، خانه‌های مدوری داشتند که قسمتی از آن را در زمین حفر می‌کردند. ولی، بقایای به‌دست آمده از تپه "سراب" نمایانگر یک زندگی روستایی ابتدایی است که ساکنان آن فاقد صنعت سفالگری بودند امّا به تدریج به این فن دست یافتند.

تپهٔ دیگری که در نزدیکی این دو محل واقع شده است و به نام "سیابید" خوانده می‌شود، مرحلهٔ استقرار کامل در روستا را همراه با تولید غذا معرفی می‌نماید. در حدود ۱۰ کیلومتری غرب شهر هرسین و در کنار جادهٔ ارتباطی هرسین ـ کرمانشاه، تپهٔ باستانی "گنج دره" واقع گردیده‌است که حفاری آن در سال ۱۹۶۵م. (۱۳۴۴ه.ش) آغاز و درسالهای ۱۹۶۷م. (۱۳۴۶ ه . ش)، ۱۹۶۹م. (۱۳۴۸ه.ش) و ۱۹۷۴م. (۱۳۵۳ه.ش) نیز ادامه یافت و در نتیجهٔ این حفریات پنج


سفال نوع چشمه علی
به دست آمده از تپه زاغه

دورهٔ استقرار مشخص شد.

قدیمی‌ترین قطعه سفال دوران نوسنگی که در ایران به دست آمده ، از تحتانی‌ترین طبقهٔ استقرار تپهٔ "گنج دره" یافت شده‌است. قدمت این قطعه سفال که دارای خمیری به رنگ خاکستری تیره و در حرارتی کم پخته شده‌است، با استفاده از تعیین قدمت آثار با روش موسوم به کربن ۱۴ ، در حدود ۸۴۵۰ سال قبل از میلاد تعیین شده‌است.

آثار معماری قدیمترین طبقهٔ استقرار را، حفره‌های کوچک مدوری تشکیل می‌دهند که در زمین حفر شده‌اند. طبقات استقرار بالاتر، شامل خانه‌هایی است با اتاقهای مستطیلی شکل و فاقد پی سنگی که سطح دیوار و کف آنها با کاهگل اندود شده بود.

به طور کلی، "گنج دره" تپه‌ای است که مراحل اولیهٔ استقرار دایم در روستاها را در غرب ایران معرفی می‌نماید.

سفال نوع استاندارد زاغه
به دست آمده از تپه زاغه

یکی دیگر از محلهای باستانی غرب ایران که همانند تپه‌های "سراب" و "آسیاب" و "سیابید" و "گنج دره" معرّف حضور انسان در دورهٔ نوسنگی در غرب ایران هستند، تپه "عبدالحسین" است که گزارش حفریات در آن اخیراً منتشر شده‌است. این تپه در ۶۵ کیلومتری مشرق تپه "گنج دره" واقع شده است.

علاوه بر "سه گابی"، یکی دیگر از نقاط باستانی واقع در غرب ایران که باید در ارتباط با دورهٔ استقرار دائم در روستاها مورد مطالعه قرار گیرد، "گودین" تپه است که در نزدیکی کنگاور و در کنار رودخانهٔ "گاماساب" (گاماس آب) قرار گرفته‌است. آثار دوران نوسنگی در این تپه (دورهٔ هفتم) از دو گمانهٔ آزمایشی که در سال ۱۹۶۵ میلادی (۱۳۴۴ه.ش) حفر گردید به دست آمده‌است. ساکنان دوران نوسنگی در تپه "گودین" در خانه‌هایی می‌زیستند که دیوارهای آن را با چینه می‌ساختند و از ظروف سادهٔ سفالی و سنگی استفاده می‌کردند. تاریخی که برای دوران نوسنگی "گودین" (دورهٔ هفتم) پیشنهاد شده‌است، بین ۷۵۰۰ تا ۷۰۰۰ سال پیش است. در نهاوند نیز "تپه‌گیان" و "تپه‌جمشیدی"، آثار دوران نوسنگی را معرفی می‌نمایند.

در کردستان در نزدیکی تپهٔ باستانی "زیویه" محلی به نام تپه "سیوان" مورد مطالعه قرار گرفته‌است و در نتیجهٔ حفاری دو گمانهٔ آزمایشی کوچک، مشخص شده که این محل معرّف دوران نوسنگی و استقرار کامل در روستاها همراه با تولید غذا و استفاده از سفال است.

در شمال غربی ایران در جنوب دریاچهٔ اورمیه در درهٔ سولدوز، حفریاتی در چندین تپهٔ باستانی انجام شد که آثار به دست آمده از "حاجی فیروز" معرّف مرحله‌ای از دورهٔ نوسنگی است که ساکنان آن با کشاورزی و دامداری غذای موردنیاز خود را تأمین می‌کردند و دارای ظروف سفالی متنوع از نظر شکل و کاربرد و تزیین بودند.

در این دوره، سه محل باستانی مراحل مختلف فرهنگی، از استقرار دائم در روستاها در هزارهٔ ششم پیش از میلاد تا آغاز استقرار در شهرها در هزارهٔ چهارم پیش از میلاد، را معرفی می‌کنند که به‌ترتیب از قدیم به جدید، آثار هر دوره از تپه‌های "حاجی فیروز"، "دالما" و بالاخره "پیزدلی" به دست آمده‌اند.

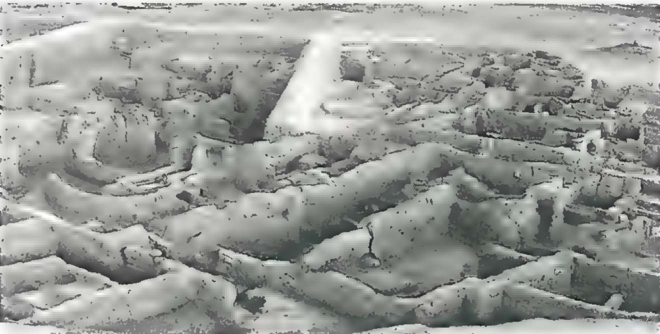
تپه "حاجی فیروز" که به صورت برجستگی کوچکی در دو کیلومتری تپه "حسنلو" در درهٔ سولدوز در جنوب دریاچهٔ اورمیه و شمال شرقی "نقده" واقع شده‌است، برای نخستین بار در سال ۱۹۵۸م. (۱۳۳۷ه.ش) حفاری شد.

ساکنان تپه "حاجی فیروز"، منازل خود را که به صورت اتاقهای منفرد با تقسیمات داخلی بود، با خشتهای نامنظمی می‌ساختند که با دست به آنها شکل داده بودند و دیوارها و کف اتاق‌ها را با کاهگل اندود می‌کردند. اموات خود را در داخل روستا و گاهی در گوشهٔ اتاقهای اصلی دفن می‌کردند و هدایایی همراه اجساد در گور قرار می‌دادند. هر خانه متشکل از یک اتاق مستطیل شکل بود که با یک دیوارک داخلی به دو قسمت تقسیم می‌شد. این خانه، هم محل زندگی و استراحت بود و هم محل انجام کارهای روزانه از قبیل آماده کردن غذا و طبخ آن. به‌همین علت در قسمتی که برای کارهای روزانه اختصاص یافته بود، اجاق برای طبخ غذا و ایجاد گرما و انبارهای کوچک برای ذخیرهٔ مواد خوراکی مورد مصرف، تعبیه می‌شد.

در میان سفالهای به دست آمده از تپه "حاجی فیروز"، قطعاتی از نوع سفالی که به اصطلاح "سینی پوست کنی" نامیده می‌شوند به‌دست آمد که به نظر می‌رسد از آنها برای طبخ نان استفاده می‌کردند.

از دیگر محلهای باستانی در شمال غربی ایران که آثار به‌دست آمده از آنها معرف دوران نوسنگی می‌باشد، می‌توان از "یانیک تپه" واقع در شمال شرقی دریاچهٔ اورمیه و "اهرنجان" واقع در دشت سلماس در گوشهٔ شمال غربی دریاچهٔ اورمیه نام برد.

با توجه به بررسی اجمالی که به آن اشاره شد، به نظر می‌رسد که در غرب ایران (در گستره‌ای از جنوب غربی و دشت خوزستان تا شمال غربی و دشت سلماس در راستای سلسله جبال زاگرس) می‌توان مراحل مختلف تطور فرهنگی در دوران نوسنگی از جمع‌آوری غذا تا دورهٔ گردآوری و ذخیرهٔ غذا و از این دوره تا دورهٔ تولید غذا و سرانجام آغاز شهرنشینی، را در این زمان که تقریباً سه هزار سال از تاریخ فرهنگ انسان را شامل می‌شود و از حدود ۱۰،۰۰۰ سال تا ۷۰۰۰ سال پیش را در برمی‌گیرد، مورد بررسی دقیق قرار داد.



تپه زاغه، روستای زاغه

فلات مرکزی ایران (شامل ساحل جنوبی دریاچهٔ خزر)

مطالعات باستان‌شناسی در منطقهٔ فلات مرکزی ایران، نسبت به منطقهٔ غرب به ویژه جنوب غربی بسیار جدید است و سابقهٔ آن به سال ۱۹۳۰م. (۱۳۰۹ه.ش) می‌رسد.

تا قبل از حفریات دانشگاه تهران در دشت قزوین، آثار به‌دست آمده از تپه "سیلک" کاشان شاخص ادوار مختلف دوران نوسنگی در فلات مرکزی ایران بود. ولی، با حفریات در دشت قزوین و مطالعات انجام شدهٔ بعدی برروی آثار به‌دست آمده از تپه‌های سه گانهٔ "زاغه"، "قبرستان" و تپه "سگزآباد" مشخص شد که تاریخ تطور فرهنگ را در فلات مرکزی ایران از دوران نوسنگی تا اواسط دورهٔ هخامنشی، می‌توان در این سه تپهٔ باستانی مورد مطالعهٔ دقیق قرار داد.

تپه "زاغه" در دو کیلومتر و نیمی جنوب روستای حیدرآباد و در دو کیلومتر و سیصدمتری شمال شرقی تپهٔ "سگزآباد" در دشت قزوین واقع شده است. تپه "سگزآباد" نیز در هشت کیلومتری شمال روستای "سگزآباد" از بخش بوئین‌زهرا واقع شده‌است.

ساکنان "زاغه"، در ابتدا منازل خود را از چینه بنا کردند و به تدریج با خشتهایی که با دست شکل داده شده بود، دیوار خانه‌ها را می‌ساختند. کف و دیوار منازل را با کاهگل اندود می‌کردند. گاهی نیز دیوار منازل را با رنگ تزیین می‌کردند. اموات را در داخل روستا و همراه با هدایا دفن می‌نمودند. ظروف سفالی ساده و منقوش به کار می‌بردند و غذای مورد نیاز را از طریق کشاورزی و دامداری تأمین می‌کردند. ساکنان زاغه در حدود ۷۰۰۰ سال پیش این روستا را ترک کردند و به محل دیگری رفتند.



کاسه مرمری
به دست آمده از تپه زاغه

در فلات مرکزی ایران،

محلهای باستانی دیگری نیز شناسایی شده‌اند که از نظر فرهنگی با آثار به دست آمده از تپه "زاغه" همزمان هستند. اهم این محلها عبارت‌اند از: "سیلک کاشان"، "چشمه علی" نزدیک شهرری در جنوب تهران، "قره تپه" شهریار و "اسماعیل آباد" ساوج‌بلاغ کرج و "پوئینک" ورامین. همچنین، در شرق تهران در "دلازیان" سمنان و "شیر ژیان" نزدیک تپه حصار دامغان نیز آثار دو غار "کمربند" و "هاتو" واقع در ساحل دریاچهٔ خزر در هشت کیلومتری بهشهر، نیز آثار دوران نوسنگی به دست آمده‌است. هر چند گزارش حفریات "مهران آباد" ساوه هنوز منتشر نشده‌است و از "قمرود" فقط چند سطر اطلاع به صورت خبرنامه در دست است، ولی آثار این دو محل نیز معرّف دوران نوسنگی فلات مرکزی هستند. اخیراً نیز، در یک تپهٔ باستانی به نام تپه "شغالی" واقع در پیشوای ورامین، آثار دوران نوسنگی حفاری شده‌است.

فلات مرکزی، شمال‌شرقی و سایر قسمتهای ایران در دوران نوسنگی

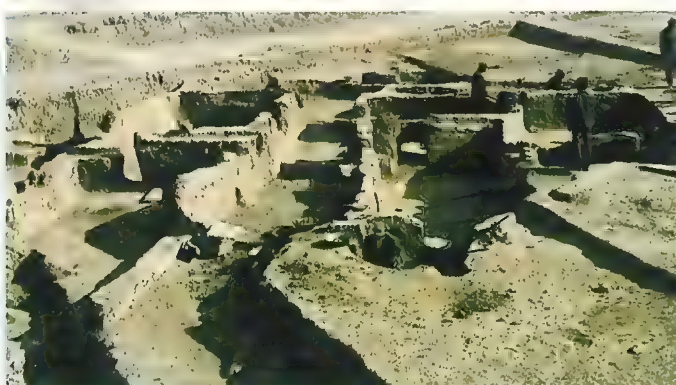
در شمال شرقی ایران، آثار دوران نوسنگی در محلهای باستانی واقع در شمال شهرستان شاهرود نزدیک بسطام و نزدیک شاهرود و همچنین در دشت گرگان در دو محل "تورنگ تپه" و "یاریم تپه" شناسایی شده‌اند. در تپه "سنگ چخماق" درکنار جادهٔ شاهرود به بسطام، آثار دوران نوسنگی به صورت خانه‌هایی که دیوار آنها با خشت و چینه ساخته می‌شد و ساکنان خانه‌ها از طریق کشاورزی و دامداری غذای موردنیاز را تأمین و از ظروف سادهٔ سنگی و سفالی استفاده می‌کردند، شناسایی شده‌است. نظیر چنین آثاری، از محل باستانی "خوریان" واقع در جنوب غربی شاهرود نیز به دست آمده‌است.

درسایر قسمتهای ایران، از جمله کرمان در محلهای باستانی "تل ابلیس" در درهٔ مشیز و "تپه یحیی" در درهٔ سوغان، نزدیک روستای دولت آباد نیز آثار دوران نوسنگی شناسایی شده است. در جلگهٔ مرودشت فارس نیز آثار به دست آمده از تپه‌های "گپ"، "جاری"، "نخودی"، "موشکی" و "باکون"، آثار این دوران مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته است. همچنین، در اطراف شیراز و کازرون نیز آثار دوره استقرار در روستاها از محلهایی چون "جلیان"، "بیزدان"، "کوتاهی" و "کازرون" شناسایی شده‌است.

از دیگر محلهای باستانی که معرّف ادوار مختلف فرهنگی در ایران هستند، به موارد زیر اشاره می‌شود:

۱. "سه گردان" واقع در شمال غربی نقده در آذربایجان غربی.
۲. "تپه گرد" در یک کیلومتری جنوب شرقی دهکدهٔ چله گاه در بخش لردگان بهبهان.
۳. "تل تیموران" در یک کیلومتری مغرب قصبهٔ کوشک ارسنجان فارس.
۴. "تل شغا" نزدیک شیراز.
۵. منطقهٔ دماوند، بررسی سطحی آثار دوران سنگ.
۶. "تپه جمشیدی" در دشت خوا در درهٔ نهاوند.
۷. "قلعه رستم" از توابع بخش لردجان در ۸۲ کیلومتری جنوب غربی بروجن، بین دهکدهٔ سیله و جوانمردی.
۸. "غارکَربوتا"، نزدیک دهکدهٔ تازه کند، با آثار دورهٔ نوسنگی.
۹. "غار غَلاباد"، بین بوکان و میاندوآب، با آثار دورهٔ فراپارینه سنگی.
۱۰. "غارمزدوران" در مزدوران، نزدیک مشهد، با آثار دورهٔ نوسنگی.
۱۱. پناهگاه سنگی "مَلَهان" در جنوب شاپور (سلماس) از دورهٔ نوسنگی.




تپه زاغه، یک خانه روستایی هزاره پنجم پیش از میلاد

ایران در هزاره‌های پنجم و چهارم ق.م.

فرهنگهای فلات مرکزی

تپه سیلک

تپهٔ جنوبی "سیلک" با مساحتی بیش از دو هکتار در سه کیلومتری جنوب شرقی شهر کاشان معرّف دوره‌های سوم و چهارم سیلک است. اگر چه از لحاظ فرهنگی دورهٔ سوم سیلک ادامهٔ دورهٔ دوم در تپهٔ شمالی است، اما پیشرفتهای چشمگیری که در امور فنّی نصیب صنعتگران ساکن آن شد، این دوره را از دوره‌های پیشین و بعدی، یعنی دوره‌های دوم و چهارم به گونه‌ای برجسته جدا و متمایز می‌سازد.


تپه سیلک ـ کاشان

دورهٔ سوم از هشت لایهٔ استقرار تشکیل شده‌است. اواسط این دوره که همزمان با دوران شکوفایی صنعت و فن در سراسر فلات مرکزی است، پیشرفتهای شگرفی را در صنایعی همچون سفالگری و فلزکاری به نمایش می‌گذارد. از زمان لایهٔ چهارم از دورهٔ سوم، به علت افزایش تقاضا برای سفال وگسترش مبادلات تجاری که نیاز به وسایل حمل و نقل کالا را بیشتر می‌کرد، سفالگران سیلک برای تولید سفال انبوه دست به اختراع چرخ سفالگری زدند. این زمان در حدود ۴۵۰۰ ق.م. بود. اما، بزرگترین رویداد در ایجاد تحولات صنعتی، تجاری، سیاسی و اجتماعی در عصر باستان را که راهگشای پیدایش تمدنهای بزرگ و ظهور امپراتوریها شد، کشف فلز و ذوب آن بود. این تحول عظیم صنعتی نخستین بار و به طور تقریبا" همزمان در دو منطقهٔ مرکزی آناتولی در تپه "چایونو" و در فلات مرکزی ایران در تپه "قبرستان" قزوین در حدود اواخر نیمهٔ اول هزارهٔ پنجم ق.م. و یکی دو قرن بعد در "تل ابلیس" در استان کرمان به وقوع پیوست. در "سیلک" صنعتگران با ذوب مس و ریختن آن در قالبهای باز، ابزارها و ادوات متعدد و گوناگون مانند تبر، چکش، کلنگ یک سر، کلنگ دو سر، تیغ خنجر، سوزن، سنجاق، اسکنه و قلم تولید کردند و آنها را جایگزین نوع مشابه سنگی یا استخوانی آن نمودند.

تپه قبرستان

در حفریّات تپه "قبرستان" در هشت کیلومتری شمال روستای سگزآباد در دشت قزوین، دو کارگاه ذوب مس همراه با چندین نوع قالب باز، چندنمونه بوتهٔ ذوب مس، کورهٔ ذوب مس و مقدار زیادی سنگ اکسید مس به دست آمد.


سفال منقوش از دوره دوم تپه قبرستان

ساکنان تپه قبرستان در تمامی طول دورهٔ دوم (همزمان با لایه‌های چهارم و پنجم از دوران سوم سیلک) در خانه‌های یک، دو و یا سه اتاقی می‌زیستند. در میان خانه‌ها چند کارگاه سفالگری و فلزکاری نیز شناسایی شد. اما بزرگترین اثر معماری ساختمان وسیعی است با دیوارهای ضخیم و یک حیاط مرکزی و ۹ اتاق که به احتمال زیاد نشان دهندهٔ نوعی حکومت و یا نظام اداری در اواسط هزارهٔ پنجم ق.م. در فلات مرکزی ایران است.

محوطه سفال در تپه حصار

محوطه های شناخته شدهٔ دیگر این فرهنگ عبارت‌اند از: "تپه حصار" در سه کیلومتری شرق شهر دامغان، "چشمه علی" در شهر ری، "مرتضی گرد" در حدود ۵ کیلومتری جنوب چشمه علی و در سمت راست جادهٔ ری به عباس‌آباد در فاصلهٔ ۹ کیلومتری از تهران، "قره تپه" شهریار به فاصلهٔ حدود ۲۰ کیلومتری جنوب غربی تهران.

فرهنگهای شمال غربی ایران

یانیک تپه، گوی تپه و تپه‌های سولدوز

مدارک مربوط به ادوار پیش از تاریخ استقرار در منطقهٔ آذربایجان در شمال غربی ایران، به طور پراکنده از چند تپهٔ باستانی به دست آمده‌است. اگرچه هیچ یک از این تپه‌ها در سطح وسیعی حفاری نشده‌است، اما آثار به دست آمده نشان می‌دهد که از اواخر دوران نوسنگی و اوایل دوران فلز، ساکنان آذربایجان به صورت جوامع روستایی زندگی می‌کردند و در مقایسه با جوامع همزمان ساکن در مناطق خوزستان و فارس، در مراحل ابتدایی‌تری بودند.

"یانیک تپه" در ۲۰ کیلومتری جنوب غربی شهر تبریز واقع شده است. قدیمترین لایه‌های استقرار در این تپه، آثار متعلق به حدود اواسط هزارهٔ چهارم ق.م. را ارائه می‌کند. سفالهای قدیمی، پوششی قرمز دارند که آنها را با نقشهای ساده تزیین کرده‌اند که خود از ویژگیهای سنتّی سفالگری منطقهٔ دریاچهٔ اورمیه است. از همین دوره، ظروفی با تزیین نقش انسان به دست آمده است که برای عدسی چشم از سنگ ابسیدین شفاف استفاده کرده‌اند. به احتمال بسیار زیاد، این نوع سنگ از معادن واقع در کوههای سهند استخراج شده‌است که به فاصلهٔ کمی در شرق این محوطهٔ باستانی واقع شده و نوع آن با نوع به دست آمده از "یانیک تپه" بسیار شبیه است.

شواهد بیشتری نیز دربارهٔ عصر فلز از "گوی تپه" به دست آمد که در ۵ کیلومتری جنوب شرقی اورمیه واقع شده‌است. در "گوی تپه" از لایهٔ M بقایای دیوارهای خشتی برروی پی‌سنگی مشخص شد. همچنین، قطعاتی از ابزارهای مسی همراه با ادواتی از سنگ ابسیدین به دست آمده‌است. با این تیغه‌های سنگی مقداری تراشه و خرده سنگ نیز به دست آمد که حکایت از وجود کارگاه در محل می‌کند.

بیشتر سفالهای لایهٔ M پوششی نخودی دارند که با نقوش هندسی به رنگهای سیاه و قهوه‌ای تزیین شده‌اند. این سفالها بیشتر به سفالهای همزمان خود در آسیای صغیر شباهت دارند تا به سفالهای بین النهرینی. در درهٔ سولدوز در چندکیلومتری جنوب دریاچهٔ اورمیه، در چندین تپه مانند "حسنلو"، "حاجی فیروز"، "دالما" و "پیزدلی" آثار متعلق به ادوار گوناگون پیش از تاریخ به دست آمده است.

آثار تپه "حاجی فیروز" معرّف استقرار انسان در مرحلهٔ نوسنگی در این منطقه است که دارای سفالی ساده و ابتدایی بودند و با تولید از طریق کشاورزی، بخشی از نیازهای غذایی خود را تأمین می‌کردند. "دالماتپه" در طول هزارهٔ پنجم ق.م. و تپه "پیزدلی" در طول بخشی از هزارهٔ چهارم ق.م. آباد و مسکونی

بوده‌اند. ابعاد تپه "پیزدلی" و آثار به دست آمده از آن، حکایت از نوعی زندگی سادهٔ روستایی در این منطقه دارد. اشیای به دست آمده از این تپه را عموماً تیغه‌های سنگ چخماق و ابسیدین و نیز، ابزارهای استخوانی تشکیل می‌دادند. همچنین، استخوانهای به دست آمده بیشتر به جانوران شکار شده مانند گوزن تعلق داشتند.


تپه حسنلو

منطقهٔ غرب مرکزی

تپه‌های گودین و سه گابی

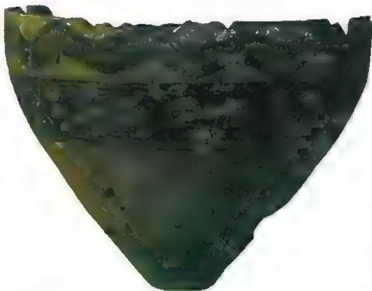
بقایای باستانی منطقهٔ کوهستانی غرب مرکزی، در سلسله حفریاتی در تپه‌های "گودین" و " سه گابی" شناسایی شده است که این آثار را به دوازده دوره تقسیم کرده‌اند. از قدیمترین آنها، یعنی دوره‌های دوازدهم (دورهٔ شاهین آباد) و یازدهم (دورهٔ کوچه) به ترتیب در هزاره‌های ششم و پنجم، تاکنون هیچ چیزی منتشر نشده‌است. دورهٔ دهم (۴۱۰۰ - ۴۶۰۰ ق.م.) معرّف سفال "دالما" در درهٔ "سولدوز" است. دورهٔ نهم (۳۸۵۰ - ۴۱۰۰ ق.م.) که نخستین بار در تپهٔ "سه گابی" شناسایی شده، به دورهٔ سه گابی نامگذاری شده است. سفال این دوره، از یک سو به سفال دالما و از سوی دیگر به سفال سیلک ۳، لایه‌های چهارم و پنجم شباهت دارد. از دورهٔ هشتم (۳۷۰۰ - ۳۸۵۰ ق.م.) به نام طاهرآباد هیچ اطلاعی انتشار نیافته و تنها گفته شده‌است که معرّف فرهنگ کاملاً جدیدی می‌باشد که برای نخستین بار در درهٔ "کنگاور" مشاهده گردیده است. دورهٔ هفتم یا دورهٔ "حسین آباد" (۳۵۰۰ - ۳۷۰۰ق.م) دارای سفالی است با مادهٔ چسباننده کاه، با پوششی به رنگ ارغوانی گوجه برقانی با تزیین افزوده که به دور لبهٔ ظرف حلقه زده است. دورهٔ ششم (۳۲۰۰ - ب۳۵۰۰ ق.م.) یا دورهٔ "چشمه نوش" از نوع فرهنگهای سفال نخودی با نقش قهوه‌ای تیره است. ارتباط نزدیک و خویشاوندی میان گودین‌ششم با دورهٔ چهارم در تپهٔ قبرستان در دشت قزوین (همزمان با سیلک سوم لایه‌های ۶ و ۷) انکارناپذیر است. دورهٔ پنجم (۳۰۰۰ - ۳۲۰۰ ق.م.) که در واقع تداوم دورهٔ ششم است، دوره‌ای می‌باشد که در طول آن بخش مهمی از قلعهٔ بالای تپه در اختیار تجار ایلامی مقدم قرار داشته‌است. دورهٔ چهارم یا دورهٔ یانیک (۲۴۵۰ــ ۲۹۵۰ق.م.) همان گونه که از نامش پیداست، پس از سرازیرشدن مردم فرهنگ یانیک به قسمتهای جنوبی‌تر ایران به اشغال آنان در آمده‌است. دورهٔ سوم یا دورهٔ گودین (۱۳۰۰ - ۲۴۰۰ ق. م.) وسیعترین و پرجمعیت‌ترین دوره‌ها بوده است. این دوره که با دورهٔ سوم گیان همزمان بود، سفالی به رنگ نخودی دارد که اغلب با خطوط پهن موازی و گاهی با نقوش جانوران تزیین شده‌است. تعدادی از خمره‌های بزرگ که از منطقهٔ قبرستان به دست آمده‌است، برای تدفین اطفال به کار رفته بود. دورهٔ دوم به مادها و دورهٔ اول از آن قرون اخیر اسلامی است.

سرزمین انشان

آثار قدیمترین استقرار شناخته شده در درهٔ رودکر که به دورهٔ "موشکی" معروف شده‌است (حدود ۵۰۰۰ ق.م.) در شش تپه، از جمله موشکی شناسایی شده است. سفال این دوره از نوع سفال با نقش سیاه بر زمینهٔ قرمز داغدار با مادهٔ چسبانندهٔ کاه بوده است. از ویژگیهای سفال موشکی سطح هاشور متقاطع است و ظروف آن اغلب زاویه‌ای در بدنه دارند.

دورهٔ دوم که از تل "جاری" شناسایی شده و به دورهٔ جاری شهرت یافته است، سفالی با نقش قهوه‌ای یا سیاه برروی زمینه‌ای نخودی رنگ دارد و گل آن مخلوط با مادهٔ چسبانندهٔ کاه است. بقایای فرهنگی دورهٔ جاری در ۴۶ تپهٔ دیگر مشاهده شده است که اغلب آنها در منطقهٔ غرب رودکر واقع شده‌اند. در اواخر دورهٔ جاری، وقفه‌ای کوچک در استمرار سنت سفال منقوش پدیدار گشت و نوعی سفال ساده با مادهٔ چسبانندهٔ کاه و بدنهٔ ضخیم، که به سفال "باکون"BI معروف است، جای آن را گرفت. این سفال در ۹۵ تپه گزارش شده‌است و برای آن تاریخی برابر ۴۵۰۰ ق.م. قائل شده‌اند.

سفال سادهٔ باکون BI در حدود آغاز هزارهٔ چهارم یا اواخر هزارهٔ پنجم ق.م. با سفال منقوش دیگری جایگزین شد که به سفال منقوش باکون شهرت دارد. این سفال در بخش سفلای درهٔ رودکر در ۱۳۹ تپه شناسایی شده است. سفال منقوش باکون در اواسط نیمهٔ دوم هزارهٔ چهارم ق.م. جای خود را به نوعی سفال سادهٔ قرمز یا خاکستری داد که ما قبلاً در شوش و بین‌النهرین با آن آشنا شده‌ایم. این سفال در منطقهٔ فارس به سفال "لاپویی" یا باکون AV معروف است و آن، سفالی است قرمز داغدار با پوشش قرمز و مادهٔ چسبانندهٔ پودر شن یا ماسهٔ به نسبت درشت که به اشکال ساده‌ای همچون کاسه با لبهٔ متمایل به خارج، ساغرهای زنگوله‌ای شکل و کوزه‌های کروی بدون گردن یا با گردن بسیار کوتاه ظاهر گشت.


سفال باکون

در این دوره از تعداد مناطق مسکونی به نحو چشمگیری کاسته شد و شمارهٔ محوطه‌ها با آثار دورهٔ "لاپویی" از ۱۳۹ به ۹۵ تقلیل یافت. کاهش واقعی مناطق مسکونی در دورهٔ بعد، یعنی دورهٔ "بانش" روی داد تا جایی که تعداد مجموعه‌های باستانی به ۲۵ رسید. اما در عوض جمعیت "ملیان" رو به زوال نهاد و وسعت آن به حدود ۵۰ هکتار رسید و بدین ترتیب نخستین شهر در درهٔ رودکر تأسیس شد.

تل ملیان در بخش بیضا، در ۴۶کیلومتری شمال شیراز و ۴۶ کیلومتری غرب تخت جمشید قرار دارد که بقایای همان شهر باستانی انشان است. قدمت دورهٔ بانش به حدود ۳۰۰۰ ق.م. سال می‌رسد.

پس از دورهٔ "بانش"، افزایش چشمگیری را در تعداد آبادیهای منطقه (با ۷۷ روستا) در دورهٔ "کفتری" (حدود ۲۰۰۰ ق.م.) مشاهده می کنیم. در دورهٔ بعدی "شوگا - تیموران" شمارهٔ محوطه‌های مسکونی دوباره کاهش یافت و تعداد آنها به هفده رسید. سرانجام، زمان هخامنشیان فرا رسید و درهٔ فارس ضمیمهٔ خاک شاهنشاهی هخامنشی شد.

تل باکون

تل باکون از دو تپهٔ A و B در فاصلهٔ ۲/۵ کیلومتری جنوب تخت‌جمشید در جلگهٔ مرودشت تشکیل شده است. فاصلهٔ تپهٔ A آثار جدیدتری را ارائه کرده است و گزارش نهایی حفریات تپهٔ B هنوز منتشر نشده است.

تپهٔ A از چهار لایهٔ استقرار تشکیل شده است که لایهٔ اول قدیمترین آنهاست. آثار معماری از لایه‌های چهارگانه را خانه‌هایی تشکیل می‌دهد که عموماً از چینه ساخته شده‌اند، اما در ساختن آنها گاهی هم از خشت استفاده شده‌است. اتاقها چهارگوشه و زاویه‌ها نامنظم‌اند. در میان بقایای معماری تعدادی کوره، اجاق و تنور برای پخت نان شناسایی شده است.

در بین آثار سنگی به دست آمده از تل باکون تعدادی ابزار و آلات سنگی مانند دستاس و هاون و تیغهٔ داس و چکش سنگی مربوط به زندگی کشاورزی اولیه مشاهده می‌شود. اشیای کوچکتری همچون سردوک نیز فراوان بود که حکایت از ریسندگی و بافندگی دارد.

کف ظروف سفالی عموماً مخروطی است که با مهارت تمام و همراه با نقشهایی تزیین شده است. رایج‌ترین این نقشها را نقوش تزیینی تجریدی تشکیل می‌دهند که از طبیعت الهام گرفته شده‌اند و به صورت تکراری، روی ظروف را می‌پوشانند. نقش‌مایه‌های عمده عبارت‌اند از: انسان، پرندگان، هیولا، جانوران خزنده مانند مار، مارمولک، لاک پشت و نیز حیواناتی همچون میش، بزکوهی، گراز، گوزن و جانوران وحشی شاخدار و همچنین ماهی که به همراه نقوش هندسی تزیینی سطح ظروف این دوره را می‌پوشانند.

ازنظر سبک تزیین سفال، میان تل باکون و شوش A در خوزستان، ارتباط تنگاتنگی به چشم می‌خورد.

تل گپ

تل گپ در جلگهٔ مرودشت در ۱۲ کیلومتری جنوب شرقی باکون واقع شده‌است.

آثار این تپه، معرّف دو دورهٔ استقرار بوده و از ۱۸ لایهٔ باستانی تشکیل شده‌است. لایه‌های ۱۸ تا ۱۳ متعلق به دورهٔ قدیمتر، یعنی دورهٔ گپ ۱ بوده و لایه‌های ۱۲ تا ۱ (لایهٔ ۱ سطح تپه است) به دورهٔ جدیدتر گپ ۲ تعلق دارند.

دیوارخانه‌ها در تل گپ از چینه ساخته شده و کف اتاقها را گاهی با قطعات سفال فرش کرده‌اند. ساکنان تل گپ مردمانی بودند که به کار کشاورزی نیز می‌پرداختند. زیرا، در حدود هفتاد درصد استخوان جانوران به دست آمده به جانورانی مانند غزال، گراز و آهو تعلق دارد.

سفال گپ ۲ ازنظر شکل و تزیین به سفال باکون A شباهت زیادی دارد.

براساس آزمایشهای کربن ۱۴ تاریخ دورهٔ گپ ۱ به نیمهٔ اول هزارهٔ چهارم و دورهٔ گپ ۲ به نیمهٔ دوم هزارهٔ چهارم ق.م. می‌رسد.

تل ابلیس

تل ابلیس در جنوب شرقی بردسیر، در نزدیکی روستای فخرآباد واقع شده‌است. آثار سکونت انسان در این محوطه، از شش دوره به دست آمده است که دورهٔ صفر، کهن‌ترین و دورهٔ پنجم، جدیدترین آنهاست. اهمیت عمدهٔ تل ابلیس در صنعت فلزکاری آن است. صنعتگران این محوطهٔ باستانی در دورهٔ اول (حدود ۴۱۰۰ ق.م.) توانستند مس را از سنگ آن جدا و با روش قالب‌گیری، فلز ذوب شده را به ابزارها و ادوات موردنظر مبدل سازند.

مطالعهٔ سفال به دست آمده از تل ابلیس نشان می‌دهد که این محل از تل باکون تا بین‌النهرین در غرب، و از تپه یحیی تا درهٔ سند و دریای عمان در شرق و جنوب، و سیلک کاشان در شمال، ارتباط فرهنگی نزدیکی داشته است.

قدمت آثار به دست آمده از تل ابلیس نشان می‌دهد که نخستین ساکنان این محل در اواسط هزارهٔ پنجم (۴۵۰۰ ق.م.) به منطقه وارد شده و در هزارهٔ اول (۱۰۰۰ ق.م.) آنجا را ترک کرده‌اند.

تپه یحیی

تپه یحیی در ۲۲۵ کیلومتری جنوب کرمان، در درهٔ صوغان واقع شده است. ارتفاع آن از سطح زمینهای اطراف ۱۸ متر و میانگین قطر آن ۱۹۳ متر است. تپه یحیی بقایای شش دورهٔ استقرار را در بر می‌گیرد که قدیمترین آنها به اواخر دورهٔ نوسنگی و جدیدترین آنها به دورهٔ ساسانیان تعلق دارد.

قدیمترین ساکنان تپه یحیی، دیوارخانه‌های خود را که از اتاقهای کوچک تشکیل می‌شد، از خشتهای دست ساز بنا کرده بودند. آنان علاوه بر ابزارها و ادوات سنگی و استخوانی، از ظروف سفالی بسیار خشنی نیز استفاده می‌کردند که به شکل ساغرهای کوچک و نیز خمره‌های بزرگ برای ذخیرهٔ مواد بودند. رنگ سفال این دوره قرمز است. به احتمال، تدفین در کف اتاقهای مسکونی انجام می‌گرفت.

دورهٔ بعد، در افق عصر مفرغ قرار دارد دورهٔ یحیی خوانده شده است. سفالها در این دوره ظریفتر و بیشتر منقوش‌اند. رنگ سفال قرمز و نقوش را اشکال هندسی به رنگ سیاه

دوران نو سنگی

(هزاره پنجم و چهارم ق. م)



تشکیل می‌دهند.

همزمان با دورهٔ چهارم (۳۵۰۰ ق.م.) "خط" در تپه یحیی پدیدار شد. در معماری این دوره، بناها بزرگتر و وسیعتر ساخته شده‌است. داخل یکی از اتاقها ۶ لوح گلی و ۲۴ مهر گلی و تعدادی نیز مهر استوانه‌ای با نوشته‌هایی به خط ایلامی مربوط به رسیدهای اقتصادی به دست آمد. از میان آثار باقیمانده از دورهٔ چهارم تعدادی ابزار و وسایل مفرغی به دست آمد که شباهت زیادی به اشیای مشابه از "موهنجودارو" و درهٔ سند در شرق، و "ماری" در شمال، و بین‌النهرین در غرب دارند.

دورهٔ چهارم تا حدود سال ۲۲۰۰ ق.م. ادامه یافت، اما ناگهان متوقف شد و در عصر آهن (حدود ۱۰۰۰ ق.م.) بار دیگر اقوام تازه‌ای به این نقطه وارد و در آنجا ساکن شدند. از ویژگیهای عصر آهن در تپه یحیی، شباهت میان بناها و سفالهای این محل با بناها و سفالهای عصر آهن در شمال غربی ایران است.

پس از عصر آهن، این تپه بار دیگر در زمان هخامنشیان آباد شد و تا زمان اشکانیان و ساسانیان به حیات خود ادامه داد امّا پس از آن به کلی متروک شد.

شهداد

محوطهٔ باستانی شهداد در حاشیهٔ غربی دشت لوت قرار دارد و فاصلهٔ آن تا شهداد کنونی در حدود چهار کیلومتر است. بقایای باستانی در این محوطه، به جای آنکه به صورت لایه‌هایی برروی هم قرار گرفته باشند، در منطقه‌ای به وسعت تقریبی ۶۰ کیلومتر مربع گسترده شده‌است. کهن‌ترین بقایای فرهنگی در این منطقه به هزارهٔ پنجم ق.م. تعلق دارد. آثار هنری به دست آمده از شهداد به ویژه پیکره‌ها شباهت چشمگیری به آثار مشابه از دوران سلسله‌های قدیم، به خصوص دوران دوم در جنوب بین‌النهرین دارند. در نتیجه ارتباط تنگاتنگی میان شهداد و همسایگان غربی آن تا بین‌النهرین را به اثبات می‌رساند. به ویژه آنکه می‌دانیم به احتمال فراوان این بخش از استان کرمان مرکز همان ایالت "آرَتّ" ی باستان بوده است.

شهرسوخته

شهرسوخته در ۵۷ کیلومتری جادهٔ زابل به زاهدان یکی از بزرگترین محوطه‌های باستانی ایران در عصر مفرغ در بخش شرقی ایران است. این تپه در حدود ۱۸ متر از سطح زمینهای اطراف ارتفاع دارد و وسعت تقریبی آن ۱۵۰ هکتار است. شهرسوخته از چهار بخش عمده: منطقهٔ وسیع مرکزی با ۲۰ هکتار وسعت، منطقهٔ مسکونی در بخش شرقی تپه به وسعت ۱۶ هکتار، منطقهٔ صنعتی در بخش شمال غربی و قبرستان در بخش جنوب غربی تپه با وسعتی برابر ۲۵ هکتار تشکیل شده‌است. بقایای باستانی شهرسوخته به زمانی میان سالهای ۲۳۰۰ تا ۱۸۰۰ ق.م. تعلق دارد و از چهار دورهٔ استقرار تشکیل شده‌است.

دیوارها در معماری دورهٔ اول (قدیمترین دورهٔ استقرار) خشتی است. ساختمانهای دورهٔ دوم و سوم شباهت به بناهای دورهٔ اول دارند. اما از آنها وسیعتر می‌باشند. از دورهٔ چهارم شهرسوخته بقایای یک ساختمان یا کاخ بزرگ به وسعت ۶۵۰ مترمربع به دست آمد که به احتمال در سال ۱۸۰۰ ق.م. سوخته و ویران شده است.

قبرستان شهرسوخته که به طور تصادفی در سال ۱۹۷۲ میلادی توسط باستان شناسان شناسایی شد، در بخش جنوب غربی تپه واقع شده است. برای این گورستان، حدود ۲۰٫۰۰۰ قبر تخمین زده‌اند.

سفال شهرسوخته از نوع نخودی است که در تمام ادوار چهارگانهٔ استقرار متداول بوده است. سفال خاکستری، که نوع خاکستری با نقش قرمز آن تنها در دورهٔ اول، و سفال خاکستری با نقش سیاه از دورهٔ دوم رایج شده، و تا پایان دورهٔ سوم متداول بوده‌است. سفال با تزیین چند رنگی در دوره‌های اول و دوم رایج بوده است.

معروفترین سفال شهرسوخته، نوع ترکمنی یا نوع کویته است که بیش از چهل درصد از سفالها را تشکیل می‌دهد و شباهت بسیار نزدیکی به سفال به دست آمده از افغانستان و ترکمنستان دارد. شکلهای رایج ظروف سفالی را لیوانهای ساده و کاسه‌های ساده و قمقمه تشکیل می‌دهد.



شهر سوخته

اشیای فراوان به دست آمده از شهر سوخته را، بیشتر مهرهای سنگی وپیکره‌های کوچک گلی به شکل حیوانات گوناگون، و ابزارهای ساخته شده از چوب و فلز تشکیل می‌دهند. اشیای زینتی از سنگ لاجورد و فیروزه و عقیق نیز، به مقدار فراوان از شهر سوخته به دست آمده‌است. از مهمترین کشفیات در این محل، یک لوح گلی به خط "ایلامی مقدم" است.



سفال شهر سوخته

ایران در اواخر هزارهٔ سوم ق.م.

طی هزارهٔ سوم و اوایل هزارهٔ دوم ق.م. فلات ایران به چند منطقهٔ فرهنگی متمایز از یکدیگر تقسیم شده بود. فرهنگ گرگان سراسر منطقهٔ شرق دریای مازندران را در برمی‌گرفت . فرهنگ گیان چهارم ـ سوم و گودین چهارم، منطقهٔ شرق لرستان را شامل می‌گردید. فرهنگ یانیک، از شرق آذربایجان آغاز شده و تا قسمتهای مرکزی ایران گسترش یافته بود. در جنوب، جنوب شرقی و شرق ایران، سه فرهنگ مختلف با سفالهای منقوش، فارس، کرمان و سیستان را زیر پوشش خود درآورده بود.

شرق دریای مازندران

فرهنگ گرگان

در شمال شرقی فلات ایران سفال خاکستری فرهنگ گرگان ترکیبی بود از فرهنگ بومی منطقه و عناصری که به احتمال از غرب وارد منطقه شده بودند. آثار این فرهنگ را می‌توان در نقاطی مانند "شاه تپه"، "تورنگ تپه"، "یاریم تپه" ، "دره گز" و چند محل دیگر مشاهده کرد.

سفال خاکستری منطقهٔ گرگان، حتی تا تپهٔ "حصار" در نزدیکی دامغان

در حاشیهٔ فلات مرکزی نیز گسترش پیدا کرده بود. طبقات و لایه‌های اصلی استقرار در این دوره از فرهنگهای پیش از تاریخ ایران، به نیمهٔ دوم هزارهٔ سوم ق.م. تعلق دارند. به نظر می‌رسد که استقرار عصر مفرغ در یاریم تپه و در دورهٔ IIIb در تپهٔ "حصار" دامغان بر اثر ورود مهاجمان شرقی در یک زمان به پایان رسیده باشد. تپه "حصار" در دورهٔ IIIc دوباره آباد شد و جوامع مستقر در "شاه‌تپه" و "تورنگ تپه" بدون وقوع حادثه‌ای به زندگی خود ادامه دادند.

سفال این مرحله تداوم سفال خاکستری داغدار لایه‌های قدیمتر است. ظروف سفالین معمولا" با خطوط متقاطع یا جناقی داغدار تزیین شده بودند. کوزه‌های بلند، ظروف با لوله‌های ناودانی و قمقمه از شکلهای متداول دورهٔ حصار IIIb است. برخی از ظروف، مانند ظروف میوه خوری پایه بلند و کوزه‌های استوانه‌ای لوله دار، از سنگ مرمر ساخته شده بود. از فراوانی اشیای مسی همراه با مرده در گورها چنین بر می‌آید که ساکنان گرگان در این دوره به‌آسانی به آن فلز دسترسی داشته‌اند. تیغه‌های خنجر سرتکمه‌ای، مهره‌های مسطح مسی، چکش، تبر، سنجاقهای سرگرد و علمهایی با سرمنقوش، از جمله اشیای مسی به دست آمده از قبور را تشکیل می‌دهند. آنان از طلا و نقره و قلع در ساختن ظروف و اشیای کوچک و از سنگهای قیمتی به ویژه عقیق، برای ساختن مهره استفاده می‌کردند. وفور انواع اشیاء و لوازم در نیمهٔ دوم هزارهٔ سوم ق.م. اشاره‌ای است به وجود ثروت زیاد در سرزمین گرگان. شیوه‌های گوناگون به کار رفته در ساختن انواع تولیدات صنعتی، از یک سو گویای ارتباط با درهٔ رودسند ـ حتی شاید دورتر با سرزمین چین ـ و از سوی دیگر، با آناتولی و بین‌النهرین در غرب است. یکی از دلایل این ارتباط قرار داشتن این منطقه در سر راه تجارتی میان شرق و غرب بوده است. فرهنگ سفال خاکستری گرگان به احتمال زیاد در حدود ۱۹۰۰ یا ۱۸۰۰ ق. م. به پایان آمده است. از این تاریخ تا حدود سال ۱۵۰ ± ۹۳۰ ق.م. ظاهرا" به استثنای "تورنگ تپه" بقیهٔ محوطه‌های باستانی متروک بودند و چیزی از سرنوشت ساکنان آنها بر ما آشکار نیست.

دلیل ترک این محلهای اسکان، به احتمال فراوان هجوم طوایف چادرنشین آریایی از سرزمینهای آسیای مرکزی بوده است. طوایفی که با ورود خود، شهرها را ویران کردند و زندگی در زیر چادرها یا فضای باز را ترجیح دادند. این مهاجران جدید، بعدها حرکت خود را به سمت قسمتهای جنوبی‌تر ادامه دادند. باتوجه به این نکته که تپه "حصار" و "یاریم تپه"، شرقی‌ترین محلهای اسکان در منطقهٔ فرهنگ گرگان بوده و پیش از سایر محوطه‌ها ویران شده‌است، شاید بتوان مسیر ورود آریاییهای تازه وارد به ایران را از سرزمینهای شرقی‌تر آسیای مرکزی مشخص کرد.

در مسیر غرب، مدارک و شواهد چشمگیر ارتباط میان فرهنگهای سفال خاکستری ایران را با آناتولی، مجمع الجزایر اژه و اروپای مرکزی نشان می‌دهد. این مدارک مشابه اغلب با مردمی ارتباط می‌یابند که به زبان هند و اروپایی سخن می‌گفتند. از سوی دیگر، فرهنگ سفال خاکستری گرگان در شرق به سرزمین ترکمنستان راه یافت که ما آن را در دورهٔ پنجم استقرار در "نمازگاتپه" مشاهده می‌کنیم.

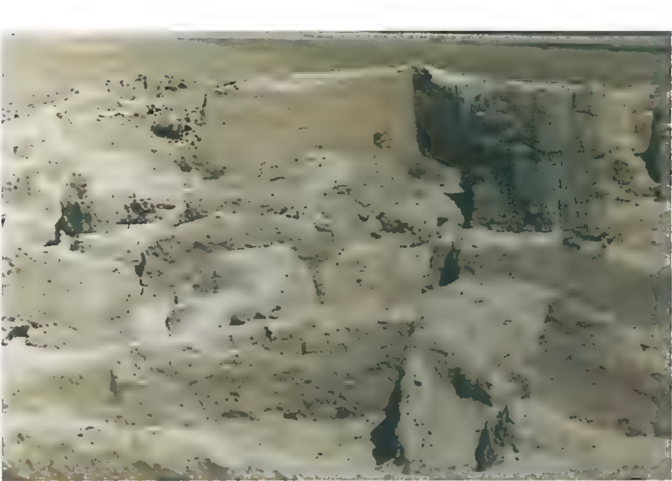
شمال غربی ایران

فرهنگ یانیک

در اواسط نیمهٔ اول هزارهٔ سوم ق.م. مهاجما نی از آن سوی کوههای قفقاز و شرق آناتولی، از راه آذربایجان شرقی وارد سرزمین ایران شدند و در بخش وسیعی از آن سکنی گزیدند. قدیمترین آثار و بقایای این مردم در "یانیک تپه" از طریق سفال خاکستری داغداری شناسایی شده‌است که رنگ آن از خاکستری تا سیاه متفاوت است. این سفالها دست‌سازند و لبهٔ تقریباً چهارگوش در مقطع، ته نوک تیز و ظاهری شبیه به ظروف فلزی دارند و از ظروف سفالی ظریف با بدنهٔ نازک به رنگ خاکستری گرگان کاملاً متمایزند. سفال یانیک در آغاز (دورهٔ اول مفرغ قدیم) با طرحهای

دوران نو سنگی
(هزاره سوم ق. م)

کنده هندسی و پرشده با خمیری سفیدرنگ تزیین شده. در نیمهٔ دوم (دورهٔ دوم مفرغ قدیم) طرحهای کنده جای خود را به طرحهای داغدار داد.


تپه حصار

مردم فرهنگ یانیک، سرتاسر شمال آذربایجان تا نیمهٔ شمالی دریاچه اورمیه را اشغال کردند.

در یانیک تپه ۹ لایهٔ ساختمانی با بناهای مدور متعلق به نیمهٔ اول این فرهنگ مشخص شد. راه ورود به داخل منازل، از طریق بام بوده است. وجود نوع خانه‌های مدور در یانیک تپه همراه با سفال ویژهٔ این دوره در دو منطقهٔ دیگر در شنگاویت (Shengavit) در قفقاز ودر بت یراح (Beth Yerah) در فلسطین، پراکندگی مردم فرهنگ عصر مفرغ را در منطقهٔ وسیعی از آسیای غربی آشکار می‌سازد.

در نیمهٔ دوم فرهنگ یانیک، خانه‌های مدور جای خود را به بناهای راست گوشه با یک در ورودی داد. در این خانه‌ها، دسترسی به پشت بام با نردبان میسر بود. فرهنگ یانیک ـ در طول نیمهٔ دوم عصر مفرغ قدیم ـ از راه سرزمینهای کوهستانی رشته کوههای الوند به سمت جنوب ایران به حرکت درآمد و به دشت همدان راه یافت. آثار این فرهنگ، در شماری از تپه‌های باستانی در بررسیهای منطقهٔ همدان شناسایی شده‌است. دورهٔ پنجم در گودین را همین اقوام نابود کردند و با استقرار خود در آنجا، دورهٔ چهارم گودین را به وجود آوردند. حتی، تعدادی از سفال نوع نیمهٔ دوم فرهنگ یانیک، در تپه "گیان" نهاوند نیزگزارش شده است. همچنین، در ملایر آثار فرهنگ یانیک در میان بقایای لایه‌های متعلق به هزارهٔ سوم مشاهده شده است.

فرهنگ یانیک، در "گوی تپه" در آذربایجان غربی، در حدود ۲۰۵۰ق.م. به پایان رسید. در جنوب در گودین تپه ـ تقریباً در همان زمان ـ با ورود فرهنگ دوره‌های چهارم و سوم گیان از میان رفت.

ورود فرهنگ یانیک به سرزمین ایران در طول هزارهٔ سوم ق.م. بخشی از حرکت گستردهٔ قبایل و طوایف ساکن در شرق آناتولی و جنوب قفقاز بود که به طور همزمان، شاخهٔ دیگری در جهت غرب وارد شمال سوریه و فلسطین شد و فرهنگ خربت کراک (Khirbet Kerak)را بنیان نهاد.

با از میان رفتن فرهنگ یانیک، سفال تازه‌ای به رنگ پلی کرم(چندرنگی) به رنگهای قرمز و کرم و سیاه ظاهر شد که با سفال کاپادوکیه و الیشار هویوک در آناتولی مرکزی ارتباط داشت. دارندگان سفال چندرنگی، در اوایل هزارهٔ دوم ق.م. منطقهٔ غرب دریاچهٔ اورمیه، ازگوی تپه در جنوب تا خوی در شمال را به اشغال خود درآوردند.

این سفال، در گوی تپه در دوره‌های C و D ظاهر شد. عناصر تزیینی سفال چندرنگی گوی تپه C و D با وجود تفاوتهایی در شکل ظروف، ظاهراً از سنت سفالگری "سفال کاپادوکیه" و تریبالتی (Trialeti) گرفته شده است. سفال کاپادوکیه در حدود ۱۹۰۰ ق.م. در آناتولی مرکزی ناپدید شد، اما در تریبالتی درگرجستان، به سالهای ۱۵۵۰ تا ۱۴۵۰ ق.م. تاریخ‌گذاری شده‌است. انتساب میانگین دو تاریخ فوق، یعنی ۱۹۰۰ در آناتولی و ۱۴۵۰ در گرجستان برای آغاز گوی تپه C و D شاید به دور از واقعیت نباشد. وجود یک تکه از سفال "نوع خابور" در "دینخواه تپه" در جنوب غربی دریاچهٔ اورمیه، ارتباط میان دو منطقه را بیشتر تأیید می‌کند.

سفال مشخصهٔ نیمهٔ دوم گوی تپه C و D که از اواسط هزارهٔ دوم تا عصر آهن ادامه یافته، در دینخواه تپه نیز ظاهر شده است. شکلهای متداول این نوع سفال، یعنی کوزه‌های گردن بلند، کاسه‌های شکمدار با لبهٔ به خارج برگشته و یا کوزه‌های کروی با لبهٔ ضخیم، به رنگهای خاکستری و قرمز داغدار در عصر آهن در حسنلوی پنجم و دینخواه تپه نیز متداول بود.

از دیگر محوطه‌های شناخته شده در محدودهٔ فرهنگ یانیک، می‌توان از "هفتوان تپه" در نزدیکی شهر سلماس یاد کرد که از هفت دوره تشکیل شده است. قدیمترین آنها، دورهٔ هفتم متعلق به دورهٔ سوم عصر مفرغ قدیم (۱۹۰۰ ـ ۲۳۰۰ ق.م.) و جدیدترین آنها، دورهٔ اول متعلق به دورهٔ ساسانی است.

سرزمینهای مرکزی غرب ایران

فرهنگ دورهٔ چهارم ـ سوم گیان

فرهنگ منطقه‌ای دیگری که از اواسط هزارهٔ سوم تا اوایل هزارهٔ اول ق.م. در فلات ایران به وجود آمد، فرهنگ دوره‌های چهارم و سوم گیان در لرستان، در منطقهٔ کوهستانی زاگرس بود که در بین سرزمینهای پست جلگهٔ بین‌النهرین و بخشهای مرکزی‌تر ایران ارتباط برقرار می‌کرد. مراحل اولیهٔ این فرهنگ در سبک سفال منقوش گیان چهارم ارائه شده است که از نهاوند تا بروجرد، به انضمام ناحیهٔ جنوب شرقی هرسین گسترش یافته بود. در جهت شمالی، سفال منقوش گیان دست کم تا گودین در درهٔ کنگاور گسترش داشت. از شباهتهای سفالها چنین بر می‌آید که جامعهٔ دورهٔ چهارم گیان تا اندازهٔ زیادی تحت نفوذ ایلامیهای دورهٔ شوش D بوده‌است. دورهٔ چهارم گیان تا ربع اول هزارهٔ دوم ق.م. ادامه یافت و با یک مرحله تحول، دورهٔ سوم گیان موجودیت یافت.

قبور گیان و تپه جمشیدی در نزدیکی آن به این دوره تعلق دارند. شباهت شیوهٔ سفالگری و نقش مایه‌های تزیینی آن در طول دوره‌های چهارم و سوم گیان به یکدیگر، باعث شد تا باستان شناسان دو دورهٔ فوق را تطور و تداوم یکدیگر بدانند و این دو دوره را به صورت یک واحد و به نام فرهنگ گیان چهارم و سوم بخوانند.

در چغاسبز، از ۲۷ گور در عمق دو متری از سطح تپه، سفال نوع دورهٔ چهارم ـ سوم به دست آمد و در چند گور دیگر در "سرخ دم" لرستان، تنها چندقطعه سفال نوع گیان سوم یافت شد.

ایران در اواسط هزارهٔ دوم ق.م.

در اواسط هزارهٔ دوم ق.م. صنعت سفال چندرنگی که در شمال غربی ایران برای نخستین بار در "گوی تپه" آغاز شده بود، به سمت جنوب شرقی و قسمتهای مرکزی ایران به حرکت درآمد و در تپه "سگز آباد" مستقر شد. به این ترتیب، این فرهنگ مسیری را پیمود که پیش از آن فرهنگ یانیک پشت سر نهاده بود. در این زمان، یانیک تپه به یک قبرستان تبدیل شده و "اشنو" و درهٔ سولدوز، واقع در گوشهٔ جنوب غربی دریاچهٔ اورمیه،و "دینخواه تپه" به تصرف فرهنگ سفال خابور در شمال بین‌النهرین درآمده بود. در این زمان، درمنطقهٔ لرستان فرهنگ گیان چهارم ـ سوم در کنار فرهنگ محلی‌تر گیان دوم ادامه یافت و سرانجام، در جنوب، در سرزمین فارس فرهنگ "قلعه شوگا" با دگرگونیهایی برجای ماند.

جنوب و غرب آذربایجان

فرهنگ دینخواه

حفریات باستان شناسی در تپهٔ "حسنلو" و "دینخواه تپه"، فرهنگی محلّی را در حوالی جنوب غربی دریاچهٔ اورمیه آشکار ساخت. سفال این مردم،

عموماً به رنگ زرد بود که بر اثر درجات متفاوت حرارت، از رنگ قرمز تا زرد متمایل به سبز متفاوت شده بود. این سفال، با چرخ شکل گرفته و تزیین آن به صورت نقاشی و نقش کنده بود.

شکلهای متداول ظروف را فنجانها و کوزه‌هایی با پایهٔ حلقوی و گردنی کوتاه و قوسدار تشکیل می‌دادند. نقش مایه‌ها معمولاً از خطوط افقی به دور بدنهٔ ظرف و یا مرکب از خطوط افقی و مثلثهای پرشده با هاشورهای متقاطع بود. گاهی نیز در میان هر دو مثلث نقش یک جفت تبر، یا پرنده و یا نقطه و دایرهٔ پره‌دار شبیه چرخ دیده می‌شود که در مجموع به طرحهای جدید از سفال نوع خابور شباهت دارد که در آشور و تل بیلا (Billa)، کول تپه (Kul Tepe)، تل براک (Brak) و تل چگار بازار به دست آمد و به ۱۲۰۰ـ۱۹۰۰ ق.م. تعلق دارد.

جام حسنلو

در این دوره در دینخواه تپه، دیوارخانه‌ها را از خشتهای چهارگوش بزرگ، بر پیهای سنگی ساخته و سپس، سطح دیوارها را با اندودی از گل پوشانده‌اند.

باتوجه به آزمایشهای کربن ۱۴ و مقایسهٔ آثار مشابه از تل‌العجول (Tellel-Ajjul) در فلسطین و تل نوزی (Nuzi) در کنار رودخابور در شمال بین‌النهرین و آثار به دست آمده از قبرس، برای این مرحله از دینخواه (دورهٔ ششم در تپه حسنلو) تاریخی میان ۱۶۰۰ و ۱۴۵۰ ق.م. پیشنهاد شده است.

فلات مرکزی

فرهنگ سگزآباد

روش سفال چند رنگی که از سفال کاپادوکیه گرفته شده بود، از طریق شمال غربی ایران در اواخر نیمهٔ اول هزارهٔ دوم ق.م. به شمال غرب فلات مرکزی ایران راه یافت و در محوطه‌ای با نام امروزی تپه سگزآباد سکنی گزید. این تپه در حدود ۶۰ کیلومتری جنوب شهر قزوین و حدود ۸ کیلومتری شمال دهکدهٔ سگزآباد واقع شده‌است. رنگ گل سفال چند رنگی این دوره کرم نخودی است که سطح آن را پوشش داغداری به رنگ قرمز و پوشش دیگری به رنگ کرم در ناحیهٔ شانهٔ ظرف پوشانده و نقش مایه‌های هندسی به رنگهای قهوه‌ای و سیاه آن را تزیین نموده است. سطح ظروف را در داخل و خارج نقاشی کرده‌اند. تزیین سطح بیرونی را معمولاً زیگزاگها، لوزیها و مثلثها تشکیل می‌دهند و سطح داخلی را شکلهای گوناگون صلیب شکسته تزیین می کنند.

کاسه با لبهٔ به داخل برگشته و فنجان با یک دسته و کف مسطح از شکلهای متداول بود. در میان آنها کوزه‌های دو دسته‌ای و ظروف سه پایه‌ای نیز دیده می‌شود.

برخی از طرحهای تزیینی سگزآباد، شباهت به نقوش گیان سوم دارند، اما شیوهٔ ساخت ظروف با سه پایه، تقلید کاملی از ظروف سه پایه‌ای دینخواه است.

از آنجا که سفال چندرنگی سگزآباد با سفال دینخواه، گوی تپه C و D وشاید گیان دوم ارتباط داشته است، برای این دوره از تپهٔ سگزآباد تاریخی برابر ۱۳۵۰ـ۱۶۰۰ ق.م. در نظر گرفته‌اند.

سرزمینهای مرکزی غرب ایران

فرهنگ دور دوم گیان

دورهٔ دوم گیان، از یک سو با توجه به تشابهات سفالی با فرهنگ دینخواه که آن نیز به نوبه خود با فرهنگ "سفال خابور" در شمال بین‌النهرین منسوب بود؛ و از سوی دیگر، با توجه به نوع مشخصی از کوزه های دهان گشاد منقوش که به طور همزمان در گیان و در شمال فلسطین ظاهر شد، با سرزمین خود ارتباط داشته‌است. ابتدا، تصور می‌شد که دورهٔ دوم گیان به صورت پدیدهٔ محلی ادامهٔ دورهٔ چهارم ـ سوم گیان می‌باشد، اما حفریّات و بررسیهای متعدد در منطقهٔ لرستان نشان داد که فرهنگ دورهٔ چهارم ـ سوم گیان با تغییراتی در فراسوی تپه گیان، در بیشتر نقاط لرستان تا عصر آهن ادامه یافته، ولی در همان زمان این دوره در خود گیان به پایان آمده و دورهٔ دوم جایگزین آن شده‌است. به عبارت دیگر، دورهٔ دوم در تپه گیان همزمان با دورهٔ چهارم ـ سوم گیان در دیگر نقاط باستانی لرستان بوده‌است.

جنوب ایران

فرهنگ قلعه ــ شوگا

مدارک و شواهد به ثبت رسیده برای هزارهٔ سوم ق.م. در منطقهٔ فارس و کرمان بسیار اندک است. فرهنگ اواخر هزارهٔ سوم و اوایل هزارهٔ دوم در فارس تنها از طریق آثار به دست آمده از "قلعه" شناخته شده است. نظیر همین آثار، در میان آثار به دست آمده از گمانه‌های کوچکی در "تل شوگا" و "تل تیموران" نیز مشاهده شد. یافته‌های سفالی از تل قلعه، خمیری به رنگ قرمز دارند که حاصل شیوهٔ پخت سفال و درجهٔ حرارت کوره بوده‌است. در آن سفالها، نقش مایه‌های تزیینی با رنگهایی از قهوه‌ای تا سیاه کار شده است. این نقش مایه‌ها را علاوه بر خطوط موجدار، ماهیهایی با بدن پوشیده از هاشورهای متقاطع و پرندگان شناور در آب تشکیل می‌دهند که از این نظر یادآور سفال شوش D و گیان چهارم‌اند. کاسه‌های بزرگ با پایهٔ حلقوی و لبهٔ پخ، کوزه‌هایی با بدن کروی و گردن کوتاه، شکلهای رایج در هر سه محل، یعنی تل قلعه، شوش و گیان هستند.

همانند فرهنگ گیان چهارم ـ سوم، فرهنگ اصیل منطقهٔ فارس نیز به ظاهر در طول هزارهٔ دوم، بدون انقطاع با تحولی تدریجی از یک فرهنگ محلی به فرهنگ محلی دیگر ادامه یافته است. مرحلهٔ بعدی فرهنگ فارس را "فرهنگ شوگا" به خود اختصاص داده است. آثار این فرهنگ از محوطه‌های باستانی تل شوگا، تل قلعه، تل تیموران، تل کمین، تل دروازه و همچنین، هفت تپهٔ دیگر به دست آمده است.

گل سفال این دوره به رنگ زرد متمایل به صورتی است و نقش مایه‌های آن، با رنگ قرمز مایل به قهوه‌ای و قهوه‌ای مایل به سیاه، رنگ آمیزی شده‌اند. شکلهای متداول عبارت‌اند از : جامهای استوانه‌ای، فنجان و کاسه‌های کروی.

پایان فرهنگهای عصر مفرغ
(حدود ۱۱۵۰ ــ ۱۳۵۰ ق.م.)

با آغاز عصر آهن در شمال ایران، فعل و انفعالات فرهنگی جدیدی به وقوع پیوست که زمینه را برای تشکیل سلسله‌های تاریخی مادها و هخامنشیان فراهم آورد. این دگرگونیها باعث از میان رفتن تمامی فرهنگهای هزارهٔ دوم ق.م. شد.

مناطق مرکزی شمال ایران و طالش را اقوامی با سفال خاکستری داغدار اشغال کردند که سلاحهای خویش را در مقیاسی وسیع از مفرغ می‌ساختند. از ویژگیهای این فرهنگ، شمشیرهای کوتاه مفرغی است که دنبالهٔ حفاظ قبضهٔ آنها به صورت هلال بر انتهای تیغه منطبق شده بود. این اقوام گورستانهای وسیع داشتند و گورهای بزرگ خویش را از تخته سنگهای نتراشیدهٔ طبیعی می‌ساختند.

به عنوان مهمترین محوطه‌های باستانی این دوران، می‌توان از "مارلیک"، "خوروین" ، قبرستان الف سیلک و شماری محوطه‌های کوچکتر در شمال بخشهای مرکزی ایران نام برد. در شرق، محوطه‌های باستانی دشت گرگان که از حدود ۱۹۰۰ ق.م. متروک مانده بودند، بار دیگر آباد شدند.

این تجدید سکونت، در "غار هوتو" با استفاده از تاریخ نگاری با روش

کربن ۱۴ به حدود ۱۰۰۰ ق.م. می‌رسد و در "یاریم تپه" به زمانی دقیقتر یعنی، سال ۶۱ ±۹۸۶ ق.م. تاریخگذاری شده‌است.

در غرب، تاریخ استقرار فرهنگ اقوام سفال خاکستری در گوی تپه B، دورهٔ پنجم در حسنلو و دینخواه تپه در گورستان عصر آهن، به حدود ۵۰±۱۳۵۰ ق.م. می‌رسد. در جنوب، نفوذ این اقوام تازه وارد در دورهٔ اول گیان در "بدهورا" و در تنگ "هماملان" آشکار گردید و اندکی پس از آن، آثار عصر آهن در لرستان در "معیل بک"، "تپه گوران"، "کمترلان" اول و دوم، "چغاسبز"، "سرخ دم"، "تنگ هماملان"، "کوران بوزان" "درشت تبیر"، "تپه ورکبود" و "تپه کل ولی" گزارش شده است. در سرزمین فارس در جنوب ایران نیز، سنت سفال منقوش عصر مفرغ، ظاهراً با ورود سفال خاکستری داغدار که در تل تیموران (دورهٔ A) گزارش شده است، از میان رفت.

توزیع و گسترش سریع سنت سفال خاکستری و مفرغ کاری در سراسر نیمهٔ غربی فلات ایران، سه پرسش مهم را مطرح می سازد:

۱. ماهیت و خاستگاه سنتهای صنعتی که از طریق سفالگری و فلزکاری ارائه شد.

۲. عواملی که باعث گسترش ناگهانی این سنتها شد.

۳. تاریخ و زمانی که در طول آن، فرآیندهای موردنظر آغاز گردید.

در مورد خاستگاههای این سنتهای صنعتی، شاید بتوان گفت که با فرضیهٔ مهاجرت اقوام آریایی و هند و اروپایی ارتباط مستقیم دارد. در مورد پرسش دوم، یعنی عوامل مربوط به گسترش ناگهانی این سنتها، آن هم باتوجه به پیدایش عوامل جدید فرهنگی و انتشار آن به همراه سفال خاکستری در مقیاس وسیع، می‌توان گفت که دلیل آن ورود اقوام تازه وارد به مناطق شمالی فلات ایران یا نوعی جابجایی جمعیت در داخل ایران بوده است. اقوامی که از قسمتهای مرکزی شمال ایران به سمت غرب و جنوب به حرکت درآمدند، موجب از میان رفتن سنت سفال چندرنگی درگوی تپه، دینخواه تپه و حسنلو و نیز فرهنگهای گیان چهارم ـ سوم و گیان دوم در لرستان و سنتهای سفال منقوش در فارس شدند.

دربارهٔ تاریخ گسترش فرهنگ عصر آهن، نتیجهٔ آزمایشهای کربن ۱۴ نشان می‌دهد که در شرق، استقرار دگربار شهرهای باستانی میان سالهای ۱۱۰۰ تا ۹۰۰ ق.م. بوده است. در لرستان، مقایسهٔ سفال گیان چهارم ـ سوم و گیان دوم از یک سو و آزمایشهای کربن ۱۴ از حفریات تپه گوران از سوی دیگر نشان می‌دهد که گیان سوم ـ دوم، تاریخی در حدود ۱۲۴± ۱۳۱۵ ق.م. داشته است. در شمال، میانگین تاریخ به دست آمده از طریق آزمایشهای کربن ۱۴ (دورهٔ پنجم حسنلو) برابر با ۵۰±۱۳۵۰ ق.م. است که از این نظر کمی قدیمتر از پیدایش سفال خاکستری در شرق یا جنوب غربی است. براساس مقایسهٔ آثار به دست آمده از دیگر محوطه‌های باستانی با آثار حسنلو و به ویژه بین‌النهرین، تاریخ مشابهی (۵۰±۱۳۵۰ ق.م.) برای قبرستان شاهان در مارلیک و قبور املش و یانیک تپه پیشنهاد شده‌است. بنابراین، آغاز مهاجرت دارندگان سفال خاکستری به ایران که در شمال و شمال غربی ایران به وقوع پیوسته است، برابر با ۵۰±۱۳۵۰ ق.م. است.

آثار به دست آمده از قبرستان پادشاهان مارلیک که در زیبایی و هنر فلزکاری سرآمد همهٔ آثار همزمان خویش است، اوج پیشرفت هنر اقوام تازه وارد را به نمایش می گذارد. آثاری که پایه و مقدمهٔ کارهای هنری دوران تاریخی ماد و هخامنشیان بوده است.



جام منقوش شوش

دریای خزر

خلیج فارس

دریای عمان

آثارباستانی هزاره پنجم ق.م

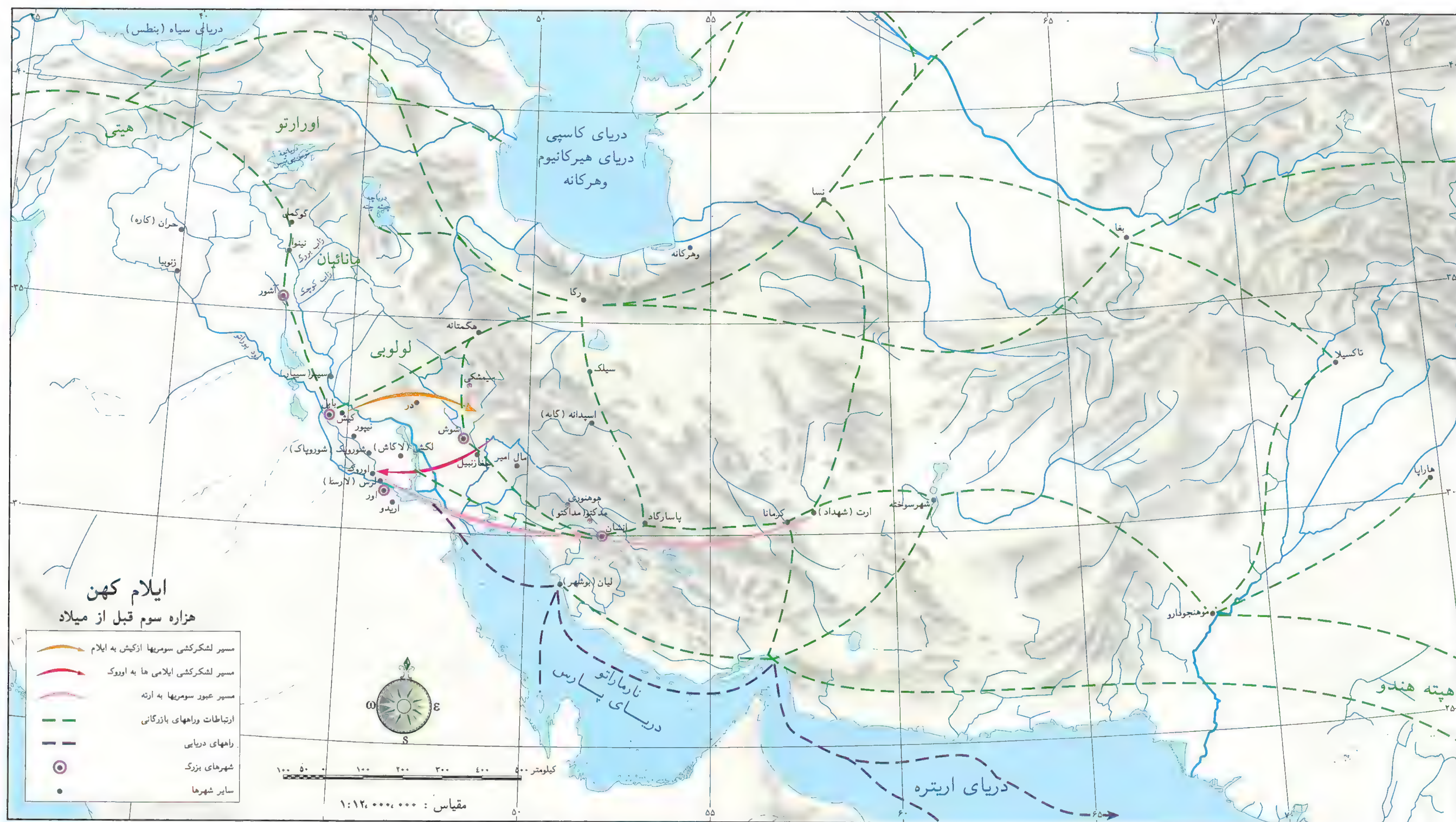
آثارباستانی هزاره چهارم و پنجم ق.م

آثارباستانی هزاره چهارم ق.م

هل تمتی (ایلام)

سرزمین ایلام

نام سرزمین باستانی ایلام در نوشته‌های ایلامی به صورت Hat \Hal-tam-ti و صورتهای مشابه آمده‌است. این نام در خط سومری در صورت هزوارشی Nim.ki نوشته شده که به صورتهای Elam(a) (در سومری) و Elamtu (در اکدی) خوانده می‌شده است که خود صورتی است از واژهٔ Hal-tam-ti و نام امروزی "ایلام" یا "عیلام" که در جهان مرسوم شده‌است، برگرفته از گونهٔ نوشتاری در عهد عتیق است. متأسفانه، شیوهٔ نگارش سومری و نوشتاری عهد عتیق ، بی توجه به اصل واژه، برای برخی این گمان را ایجاد کرده‌است که "ایلام" یا "عیلام" را واژه‌ای سامی، هم ریشه با "علی ـ یعلوا" عربی بپندارند و آن را به نادرست و ناروا "سرزمین بلند" معنی کنند.



محدودهٔ جغرافیایی

هل تمتی، ایلام، در معنای اعم خود، بر سرزمینهایی در جنوب و جنوب غربی ایران زمین گفته می‌شده است که در برگیرندهٔ دشت خوزستان و پارس، از شرق دریاچه‌های بختگان و تشک تا رود مارون، و نیز شاید در برگیرندهٔ سرزمینهایی در شمال دشت خوزستان و پارس بوده باشد.

متأسفانه آگاهیهای ما از جایها و سرزمینهایی که در تاریخ هل تمتی سهم بسزایی دارند، اوان (Awan) ، سیمشکی (Simashki) و حتی سرزمین هل تمتی (ایلام) در معنای اخص خود، اگر هیچ نباشد بسیار بسیار اندک است.

به سبب بزرگی و شکوه شهر شوش، دشت خوزستان نیز شوش خوانده شده‌است. البته، بخشی از سرزمینهای پارس، منطقهٔ تل‌بیضا و مرودشت و شاید هم بخش بزرگتری از پارس را (An-za/sha-an) می‌خوانده‌اند و مرکز آن شهر انشان/انزان بوده که ویرانه‌های آن در ملیان تل‌بیضا در نخستین سالهای دههٔ ۵۰ حفاری شده‌است.

شهرهای باستانی هل تمتی، هوهنوری/ خوخنوری(Huhnuri) و هیدلو/هیدلی (Hidalu/i) پایتخت سوم هل‌تمتی در زمان آشوریان را به ترتیب در ناحیهٔ باشت بابویی و دژسپید می‌توان در نزدیکی فهلیان‌جای داد. البته، لیان (Liyan=بوشهر) و چند شهر در دشت خوزستان بوده‌است و برای جاهای دیگر، جایها و شهرهایی که فراسوی خوزستان و پارس قرار داشته‌اند، تنها می‌توانیم به حدس و گمان متکی باشیم.

خط و زبان

در مقایسه با بین النهرین، آنچه از ایلامیان تاکنون به دست‌آمده، بسیار اندک می‌باشد. این امر، سبب شده‌است که آگاهی ما دربارهٔ زبان ایلامی پیش از داریوش بزرگ، بسیار اندک باشد.

خط ایلامی

آنچه ایلامیان برای ما برجای نهاده‌اند، به دو بخش اصلی تقسیم می‌شود:

ـ ایلامی متقدم و ایلامی نوشته شده به خط مرسوم میخی.

۱. **ایلامی متقدم:** نوشته‌های به دست‌آمده از ایلامی متقدم، در بردارندهٔ سه گروه متمایز از یکدیگر است. نخستین گروه، به احتمال از آن قرون پایانی هزارهٔ چهارم و آغاز هزارهٔ سوم پیش از میلاد است که در شوش پیدا شده‌اند. این گروه در بردارندهٔ عددها و رقمهایی همراه با شکل‌حیوانی اهلی است. گروه دوم، به احتمال نوشته‌های دیوانی بوده‌است. در این نوشته‌ها، در حدود پنج هزار شکل یافت شده‌اند که به نظر می‌رسد ۴۰۰ تا ۸۰۰ مورد از آنها شکل اصلی بوده که به‌صورت شکل نگاری "Logogramme" به کار برده می‌شده‌اند. از سومین گروه، نوزده نوشته به دست آمده که هفده نوشتهٔ آن از شوش است و یکی از شهداد کرمان و دیگری از تپه‌ای روبه‌روی تخت جمشید. این نوشته‌ها، برروی تندیسها و ظروف و یا به صورت گل نبشته‌هایی بزرگ است. از این ۱۹ نبشته، ۳ نبشتهٔ آن افزون بر خط ایلامی دارای نبشته‌ای به زبان اکّدی نیز هستند. شیوهٔ خواندن شادروان هینتز (W. Hinz) و برداشت وی از این نوشته، هنوز مقبولیت تام نیافته است.

۲. **نوشته های به خط میخی**: نخستین نوشته‌های به دست آمده از ایلامیان به خط میخی مرسوم، همزمان با سلسلهٔ اکّد است. مهمترین نوشتهٔ این دوره، پیمانی میان نرام ـ سین (Naram-sin) پادشاه اکّد (۲۲۱۸ ـ ۲۲۵۴ ق.م.) با پادشاهی از ایلام ـ که به نظر بیشتر ایلام شناسان نام وی هیت (Hita) یازدهمین فرمانروای سلسلهٔ اوان (Awan) می‌باشد.

گل نبشته معاهده نرام سین پادشاه اکد با هیتَ (?) پادشاه ایلام

از زمان سرنگونی سلسلهٔ اکّد تا میانه قرن سیزدهم پیش از میلاد، نوشته‌ای به زبان ایلامی به دست نیامده است. همهٔ نوشته‌های به‌دست آمده از این چند سده، به زبانهای سومری و اکّدی است.

با روی کار آمدن خاندان ایگی هلکی (Igi/e -Halki) بار دیگر به کارگیری خط و زبان ایلامی رونق گرفت و تا سالهای پایانی هخامنشیان، ادامه یافت.

زبان ایلامی

زبان ایلامی، زبانی است که تاکنون پیوند مستقیم آن با دیگر زبانهای منطقه دقیقاً مسجل نشده‌است. زبانی است که از نظر دستوری پیوندی با افزودن پسوندهای گوناگون به پایان واژه و نیز، میان‌وندهایی خاص و پسوندهای ضمیری به ریشهٔ فعل در سه صورت اصلی آن و بدون درنظر گرفتن جنس و یا حالت واژه در جمله، مقصود خود را بیان می‌کرد. زبان ایلامی گرچه از نظر دستوری ساختاری آسان را نشان می‌دهد، ولی از نظر محتوایی، به علت کمبود نبشته‌ها بجز از ایلامی هخامنشی و نیز نبود فرهنگی تطبیقی با دیگر زبانهای همزمان، از درک و فهم معنای راستین آن ناآگاهیم.

نگاهی به تاریخ ایلام

از آغاز و چگونگی برپایی حکومت و نیز پیدایش تاریخ در ایلام، اطلاعی در دست نداریم. با نام ایلام (KUR.NIM.KI.=Elam (a نخستین بار در "نامنامهٔ شاهان سومری" که در حدود سالهای ۲۱۰۰ ق.م. تنظیم شده‌است، برخورد می‌کنیم. براساس این نامنامه در حدود سالهای ۲۶۰۰ ق.م. فرمانروایی از شهر کیش (Kish) ایلام را فتح کند. در حماسه‌ای دیگر از سومریان، فرمانروای شهر اوروک(Uruk)از فرمانروای اَرَتّ Aratta (شهداد کرمان) درخواست فلزهای گرانبها و سنگ لاجورد و صنعتگر کرده‌است. در حماسه‌ای از لوگل ـ بندَ (Lugal- banda) یکی دیگر از فرمانروایان اوروک آمده که وی از راه انشان Anshan/Anzan (بیضای فارس) بر اَرَتّ تاخته است. در زمان همین فرمانروا و دموزی (Dumuzi) ـ پادشاهی نیمه خدا ـ ایلامیان نیز بر بین‌النهرین تاخته‌اند.

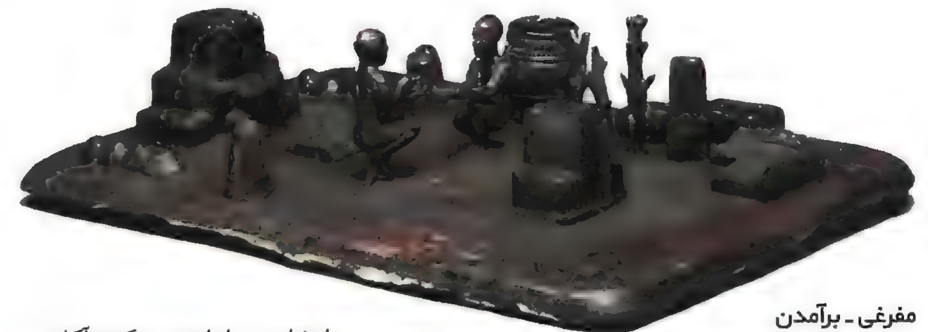
براساس همین نامنامه، در حدود سالهای ۲۵۰۰ ق.م. ایلامیان بین‌النهرین را به تصرف در آورده و سه فرمانروا از سلسلهٔ اون به مدت ۳۵۶ سال (تعداد سالها را اسطوره‌ای باید به شمار آورد) بر آن سرزمین فرمانروایی کرده‌اند. در حدود سالهای ۲۴۵۰ ق.م. یکی از فرمانروایان شهر لگش (Lagash) از پیروزی خود بر ایلامیان سخن گفته‌است. در حدود ۸۰ سال پس از این، یکی دیگر از فرمانروایان همین شهر مدعی پیروزی بر سپاهی مرکب از ۶۰۰ سرباز ایلامی که شهر را مورد حمله قرار داده بودند، شده‌است.

با روی کار آمدن شروکین اکّدی (Sharru-kin = سارگون اول) (۲۲۷۹ ـ ۲۳۳۴ ق.م.) واقعه‌های تاریخی بیشتر صورت حقیقی به خود گرفته‌اند تا حماسی محض و اسطوره‌ای.

از زمان این پادشاهان بین‌النهرینی‌خاندان شروکین، نخستین بار با نام فرمانروایان واقعی جنوب ایران روبه‌رو می‌شویم. براساس دو نوشتهٔ شروکین، وی بر ایلام و ورهشی ورخشی Warahshi–مرهشی مرخشی Marahshi و پرش (Parashe)(قرنهای بعد)– تاخته و غنیمتهای بسیار از شهرهای شوش و اون (مکان نامعلوم) برگرفته است. در میان شکست خوردگان ایلامی دوبار با نام سنم ـ شیموت (Sanam-Chimut)، یک بار با عنوان حکمران (Ensi) و بار دیگربا عنوان نایب السلطنه (GIR/NITA) و لوه ـ ایشن (Luh_ishan) پسر پادشاه ایلام که هیشپ ـ رشینی (Hishep_Rashini) نام داشته و نیز یک داور و برادر پادشاه ورهشی و چند حکمران جزء دیگر، برخورد می‌کنیم.

گل نبشته‌ای یکتا که زمان نسخه‌برداری آن بایستی در حدود میانهٔ سالهای ۱۸۰۰ تا ۱۶۰۰ ق.م. بوده باشد به دست آمده‌است که دربردارندهٔ نام

دوازده پادشاه سلسلهٔ اوان می‌باشد. براساس این نبشته، بنیانگذار سلسلهٔ اوان، پلی (Peli) نام داشته‌است که متأسفانه نه از وی و نه از شش



مفرغی ـ برآمدن خورشید اهدایی شیلهک این شوشنیک به معبد

پادشاه پس از او، هیچ گونه آگاهی در دست نداریم. فرمانروای هشتم این نامنامه، لوه‌ایشن (Luhishan) است که به‌احتمال زیاد، باید همان لوه ـ ایشن (Luh-ishan) نام برده شده در نبشتهٔ شروکین باشد. اگر این احتمال درست باشد، آغاز سلسلهٔ اوان به حدود ۲۵۰۰ ق.م. می‌رسد.

فرمانروایان اگدی پس از شروکین نیز، هر یک مدعی حمله به جنوب ایران و تصرف شهرهای آن بودند. سومین فرمانروای اگد، من ـ ایشتو ـ سو (Man-ishtu-su)در نبشته‌ای می گوید که سپاهیان وی انشان (در فارس) شری خوم/هوم (Sherihum)(مکان نامعلوم به احتمال در محدودهٔ فارس) و سی و دو شهر را که بر کنارهٔ دریای پارس بوده‌اند، به تصرف خود در آوردند. حکمران‌شوش (Ensi) در این زمان به نام اشپوم (Eshpum) خود را بندهٔ من ـ ایشتو ـ سو خوانده است . فرمانروای دیگر اگّد، نرام سین (Naram-Sin) نیز بر جنوب ایران تاخته تا شورش همگانی ملوخ (Meluhha)=اَ رَتّ (شهداد کرمان)، ورهشی و همهٔ سرزمین انشان را سرکوب نموده است. نوشته‌های یافت شده در شوش، نشان چیرگی وی بردشت خوزستان است. نخستین گل نبشتهٔ زبان ایلامی به خط میخی مرسوم، پیمان نامه‌ای میان وی و فرمانروایی نامعلوم از ایلام ـ شاید هیت (Hita) یازدهمین فرمانروای سلسلهٔ اوان ـ می‌باشد. آخرین فرمانروای سلسلهٔ اوان، پوزور ـ این شوشینک (Puzur-In-Šušinak) و یا به تعبیر شادروان هینتز، کوتیک ـ این شوشینک (Kutik-In-Shushinak) است که از وی سه نبشته به اگدی همراه با متن ایلامی متقدم، به دست آمده‌است. وی در دو متن اگدی خود را "نیرومند"(Diannum) و "پادشاه اوان" (LUGAL/Shar Awanki) نامیده و در سومین متن ، خود را "نایب ـ السلطنه GIR.NITA = Shakkanakkom"خوانده و نیز خود را فاتح هفتاد جای از جمله کیمش (Kimash) (میان جبل حرمین و زاب کوچک) و سیمشکی (Simashki)(جای نامعلوم)، شهر یا سرزمینی که در قرن بعد خاستگاه سلسلهٔ جدید فرمانروایان ایلامی بود، شمرده است.

پس از سرنگونی اگّدیان به دست گوتیان و تا برقراری سلسلهٔ سیمشکیان در ایلام، در نبشته های بین‌النهرینی تنها دو مورد از ایلام یاد شده‌است: گودا (Gudea) فرمانروای لگش (به احتمال حدود ۲۱۲۴ ـ ۲۱۴۳ ق.م.) یک بار خود را فاتح انشان خوانده و بار دیگر از ایلامیان و شوشیانی که برای آراستن پرستشگاه شهر لگش به آن شهر رفته بودند یاد کرده‌است.

با به قدرت رسیدن سلسلهٔ سوم اور در بین‌النهرین (۲۰۰۴ ـ ۲۱۱۲ق.م.) بار دیگر دشت خوزستان را زیر نفوذ و چیرگی پادشاهان این سلسله می‌یابیم.

از زمان شولگی (Shulgi)، دومین پادشاه سلسلهٔ سوم اور (۲۰۴۷ ـ ۲۰۹۴ ق.م.)، فرمانروایان شوش از سوی پادشاهان این سلسله تعیین می‌شده‌اند و همچنین، مسافران بسیار میان شهر لگش در بین‌النهرین و شهرهای شوش، ادمدون (Adamdun) (جای نامعلوم)، سبوم(Sabum) (جای‌نامعلوم)، ورهشی (جای نامعلوم)، هوهنوری (Huhnuri) =هنر(Hunar) زمان داریوش بزرگ، به احتمال زیاد در نزدیکیهای باشت امروزی)، سیمشکی (جای نامعلوم)، انشان (بیضای فارس) و سرزمین سو (KUR.SU) (جای



در همین زمان، پادشاهان اور با دادن دختران از خانوادهٔ خود به همسری‌حکمرانان شوش، آنان را همپیمانان خود نگاه می‌داشتند. شولگی در سال هیجدهم پادشاهی خود یکی از دخترانش را به زنی فرمانروای انشان داد. شو ـ سین (Shu _ Sin) (۲۰۲۹ ـ ۲۰۳۷ ق.م.) و ایبی ـ سین (Ibbi _ Sin) نیز دختران خود را به همسری فرمانروایان زبشلی (Zabashli) (جای نامعلوم) و انشان دادند.

با مهاجرت هجوم گونهٔ آموریان به بین‌النهرین و پدیدآمدن سستی و ناتوانی در سلسلهٔ "اور سوم"، ایلامیان برای رهایی از چیرگی بین‌النهرین، سر به شورش بر داشتند. از این‌رو، ایبّی سین وادار شد که در سالهای نهم و چهاردهم سلطنت خویش به هوهنوری (منطقهٔ فهلیان) و ادمدون و اوان بتازد. سرانجام در سال ۲۰۰۴ ق.م. سپاهی از ایلامیان و مردم سو ـ به فرماندهی فرمانروای انشان که داماد ـ ایبی سین بوده ـ اور را به تصرف در آورند و آخرین فرمانروای "اور سوم" را با خود به انشان بردند.

از شوش، نامنامه‌ای به بابلی کهن به دست آمده‌است که در بردارندهٔ نام دوازده پادشاه سلسلهٔ سیمشکی در شوش است. سه فرمانروای نخست این سلسله، گیرنم (Girnamme)، تزیت (Tazitta) و ابرتی (Ebarti) به گواهی مدارک سومری می‌بایست همزمان با پادشاهان‌سلسلهٔ سوم اور بوده باشند و به احتمال، تا حدود سال ۱۹۲۸ ق.م. در شوش فرمان می‌رانده‌اند. در این سال، یکی از فرمانروایان شهر لارسا (Larsa) به نام گونگونوم (Gungunnum) (۱۹۰۶ ـ ۱۹۳۲ ق.م.) به جنوب ایران تاخته و انشان را به تصرف خود در آورده و به احتمال زیاد، این حمله سبب سرنگونی سلسلهٔ سیمشکی‌ها شده‌است.

سلسلهٔ سوکّل مخ (SUKKAL.MAH)
(حدود سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۵۰۰ ق.م.)

عنوان سومری سوگّل مخ (SUKKAL.MAH)در اکّدی (Sukkalmahhu) متشکل از دو بخش (SUKKAL) "پیامبر، فرمانروا" و (MAH) "بزرگ" است. عنوان sukkal عنوانی بوده که فرمانروایان منصوب شده از سوی شاهان "اور سوم" در شوش به‌کار می‌برده‌اند که در ضمن، اندک تشابهی نیز با واژهٔ ایلامی "sunkir, sukkir,sunki = شاه" دارد. این دوره در تاریخ ایلام، یکی از مستندترین دوره‌های تاریخی است. افزون بر نوشته‌های سنگ بناها، هدایا و نسخه‌های بازنویسی شدهٔ این دوره در دورهٔ ایلامی میانه، صدها نبشتهٔ حقوقی و اقتصادی به زبانهای سومری و اکّدی نیز از این دوره برجای مانده که به یاری آنها، هم می‌توان از شیوهٔ فرمانروایی سوکّل مخ‌ها آگاهی پیداکرد و هم، روزنه‌ای به درون جامعهٔ ایلامیان آن زمان بازکرد.

در نبشته‌های حقوقی، پس از طرح دعوا و نتیجه، دو سوی دعوا می‌بایستی به جان خدایان و سپس به جان سوکّل مخ و سپس سوکّل ایلام و سیمشکی (اغلب برادر کهتر سوکّل مخ) و سوکّل شوش (اغلب پسر یا نوهٔ سوکّل مخ) سوگند یاد می‌کردند. با مرگ سوکّل مخ، سوکّل ایلام و سیمشکی جای وی را گرفت. سوکّل شوش به سوکّلی ایلام و سیمشکی می‌رسید و سوکّل جدیدی (معمولاً پسر سوکّل مخ جدید) بر شوش گمارده می‌شد. زمان تقریبی برخی از سوکّل مخ‌ها را می‌توان با توجه به نوشته‌های بین‌النهرینی تعیین کرد:

۱. شیروکتوه/شیروکدوه (Shirtukt/duh) همزمان با شمشی اَدَد/اَدّو (Shamsi-Adad/Addu).

۲. سیوه ـ پلر ـ هوپک (Huppak-Siwe-Palar) و کودوزولوش اول همزمان با حمورابی پادشاه بابل (۱۷۵۰ ـ ۱۷۹۲ ق.م.).




بخشی از نقش برجسته وقفی کودور-
این شوشنیک حدود ۲۲۵۰ ق.م

۳. کوک نشور (Kuk-Nashur) با سال اول پادشاهی آمی‌صدوق (Ammiṣaduqā) (۱۶۴۶ ق.م.).

سرسلسلهٔ سوکّل مخ‌ها اپرتی (Eparti) (اِبَرَت Ebarat) نام داشته است که تشابه اسمی بسیار با ششمین فرمانروای سیمشکی‌ها دارد. به یقین نمی‌توان گفت که آیا این دو، یک شخص بوده‌اند یا نه، اما احتمال یکی بودن آن دو ضعیف است. در نبشته‌ای از اپرتی به عنوان "پادشاه انشان و شوش"، از شیلهه (Shilhaha) "سوکّل مخ، پدر سرزمین (؟) انشان و شوش"، از اد/تهوشو (Add / ttahushu) "سوکّل و Magitrate فرمانروای مردم شوش" نام برده شده‌است. در نبشته‌های سالهای بعدی شاهان سوکّل مخ و همچنین در دوره‌های ایلامی میانه، خود را "پسرخواهر (Rohushak) شیلهه" خوانده‌اند. به نظر می‌رسد که شیلهه توانسته‌است بار دیگر قدرت ایلامیان را بر شوش پس از تاخت و تاز گونگونوم تثبیت کند (اندکی پیش از ۱۹۰۰ ق.م.). همچنین، به احتمال، انتقال قدرت از سیمشکیان به سوکّل مخ‌ها بدون پدیدآمدن تغییراتی شدید بوده باشد. همزمان با روی کارآمدن سوکّل مخ‌ها در ایلام، درمیان فرمانروایان به دو شخص به نامهای وَرَد ـ سین (Warad-Sin) (۱۸۲۳ ـ ۱۸۳۴ ق.م.) و ریم ـ سین (Rim-Sin) (۱۷۶۳ ـ ۱۸۲۲ ق.م.) از لارسا بر می‌خوریم که از نوادگان شخصی به نام پسر (Kudur-Mahuk) و شیمتی ـ شیلهک (Shimti-Shilhak) بوده‌اند. حتی، اگر نظر شادروان کامرون که این خاندان را ایلامی می‌داند، نپذیریم، نمی‌توانیم منکر نفوذ ایلامیان این دوره بر بین‌النهرین در میان فرمانروایان قبیله‌ای شویم.

با ارتقای سیوه ـ پلر ـ هوپک و کودوزولوش، قدرت ایلام گسترش یافت. براساس نوشته‌های شهر ماری (Mari) (تل‌الحریری امروزی، در سوریه و نزدیک مرز عراق و برکنارهٔ رود فرات)، سیوه ـ پلر ـ هوپک (که به صورت Seplarpak نوشته شده) "شاه انشان و سوکّل ایلام"، اشنونا (برکنارهٔ رود دیاله) را به تصرف درآورد. در حالی که نواحی گوتیوم (Gutium) ـ در کوههای زاگرس و برکنارهٔ رود زاب کوچک ـ را نیز در تصرف داشت.

در زمان کودوزولوش اول، دارندهٔ مهری که به احتمال از شهر مرزی ملگیوم (Malgium) (به احتمال برکنارهٔ رود دیاله) خود را غلام کودوزولوش (نوشته شده به صورت Kudusulush) می‌خواند. دراین زمان ایلامیان با در اختیار داشتن رودهای دیاله و زاب کوچک، پس از مرگ شمشی ادد ـ پادشاه آشور ـ سرزمینهای شمالی بین‌النهرین و کناره‌های دجله را به تصرف خود در آورند و به رودهای بالیخ و خابور رسیدند.

در بابل، حمورابی قدرت بسیار یافت و در سال سی‌ام (۱۷۶۴ ق.م.) نیروهای متحد ایلام، اشنونّ (Eshnunna) و، سوبرتو (Subartu) و ملگیوم را شکست داد و پس از آن دیگر شهرهای بین‌النهرین را به تصرف خود در آورد. جانشین وی، سمسو ـ ایلون (Samsu-ILuna) (۱۷۱۲ ـ ۱۷۴۹ ق.م.) نیز مدعی باز پس راندن ایلامیان و گوتیان به مرزهایشان شده است. پس از نیمهٔ نخست قرن هیجدهم ق.م. مدارک بین‌النهرینی مربوط به فعالیتهای سیاسی سوکّل مخ‌ها به گونه‌ای چشمگیر، کاهش یافته است. براساس نوشته‌های یافت شده در شوش و برخی مدارک بین‌النهرینی همزمان، می‌توان گفت که فرمانروایی سوکّل مخ‌ها، تا اوایل سدهٔ پانزدهم ق.م. به درازا کشیده‌است و از این رو طولانی‌ترین سلسله در ایلام بوده‌است.

ایلامی میانه (حدود ۱۱۰۰ ـ ۱۴۵۰ ق.م.)

از چگونگی به پایان رسیدن سلسلهٔ سوکّل مخ‌ها و نیز از چگونگی برروی کارآمدن خاندان ایگی هلکی، آگاهی چندانی در دست نیست. سه شخص که دارای عنوان "پادشاه شوش و انشان" هستند، به نامهای کیدینو (Kidinu) و تن/ دن روهوراتیر (دوم) (Tan/ Dan - Ruhuratir) و این شوشینک ـ شر ـ ایلانی (In-shusinak-shar-ILani) می‌باشند. مدارک یافته شده در هفت تپه متعلق به زمان تپتی ـ اهر (Tepti - Ahar) "پادشاه شوش و انشان" است. البته، پیشتر گمان برده می‌شد که وی یکی از فرمانروایان سلسلهٔ سوکّل مخ‌ها بوده‌است، اما به‌کارگیری نام سالی از آن کدشمن ـ انلیل اول Kadashman - Enlil = (Kadashman-d.KUR.GAL) (مرگ در ۱۳۷۴ ق.م.). در مهری که دارای نام تپتی اهر است، زمان فرمانروایی وی را به حدود سال ۱۳۶۰ ق.م. می‌رساند. براساس یک گل نبشتهٔ تاریخ نگاری بابلی، کوری گلزوی دوم (Kurigalzu) (۱۳۲۴ ـ ۱۳۴۵ ق.م.) پادشاه کاشی بابل به ایلام یورش برده و هورپتیل (Horpatila) پادشاه ایلام (Elammat) را شکست داده‌است.

از قرنهای سیزدهم و دوازدهم ق.م. نوشته‌های بسیار ارزشمندی از شاهان این دوره برجای مانده‌است. از نخستین پادشاهان ایلامی میانه، تنها نامهایی برجای مانده‌است که بزرگترین پادشاه تاریخ ایلام به نام شیلهک ـ این شوشینک (Shilhak -In- shushinak) در فهرستهای خود به هنگام بازسازی پرستشگاه خداوند "این شوشینک" در شهرشوش، از آنان نام برده‌است. وی، نخست از دو پسر ایگی ـ هلکی (Igi/e-Halki) به نامهای پهیر ـ ایشن (Pahir-Ishshan) و اتر ـ کیته (Attar-Kitah) بلافاصله پس از شاهان سلسلهٔ سوکّل‌مخ‌ها یاد می‌کند که به احتمال، سه نسل پیش از کیدین ـ هوترن (Kidin-Hutran) بوده‌اند. دو نوشتهٔ یافت شده از دەنو، گواه بر فرمانروایی ایگی ـ هلکی پیش از دو فرزندش است.

پس از اترکیته، پسر وی هومبن ـ نومن (Humban- numena) به پادشاهی رسید که پرستشگاهی در لیان (بوشهر) بنا می‌کند. از وی، نوشته‌ای اهدایی به اکّدی و پاره آجری که بر آن تنها بخشی از نام او باقی مانده، برجاست. شیلهک این شوشینک از وی به عنوان سازنده (بازسازنده) پرستشگاه خداوند "این‌شوشینک" پیش از خود یادکرده و او را از فرزندان سوکّل مخ بزرگ، شیلهه، خوانده است.

پس از هومبن ـ نومن، پسر وی به نام اونتش ـ گل/نپیریش (Untash - d.GAL / Napirisha) به پادشاهی رسید و به احتمال ، پادشاهی وی همزمان با پادشاهی شولمانو ـ اشریداول (Shulmanu-Asharid)، (۱۲۴۵ ـ ۱۲۴۷ ق.م.) پادشاه‌آشور، وکدشمن ـ انلیل‌دوم (Kadashman- Enlil) (۱۲۵۶ ـ ۱۲۶۴ ق.م.) پادشاهان کاشی بابل بوده باشد.

وی در ۴۲ کیلومتری جنوب شرقی شوش پرستشگاه بزرگ چغازنبیل را



معبد چغازنبیل

در شهر "آل ـ اونتش ـ گل/نپیریش" (شهر اونتش گل/نپیریش) که امروزه بزرگترین و سالمترین زیگورات برجای مانده در ایران و بین‌النهرین است، برای خدایان شوش و ایلام، به ویژه خداوند این‌شوشینک ساخت. همچنین، از کارهای ساختمانی و بازسازی شوش نیز غافل نبود. با پیدایش سستی در فرمانروایی "کشتی ـ لییش" چهارم (Kashti-Liliash) (۱۲۳۵ ـ ۱۲۴۲ ق.م.) پادشاه بابل، اونتش گل/نپیریش بر بین‌النهرین تاخت و با غنیمتهای بسیار که در بردارندهٔ تندیسهای خدایانی چند نیز بود، به شوش بازگشت.

در بیست سال پادشاهی اونتش گل/نپیریش، ایلام از انزوای تاریخی خود بیرون آمد و بار دیگر، در پهنهٔ سیاست روز منطقهٔ فعال شد.

پس از مرگ اونتش ـ گل/نپیریش، شخصی به نام "اونپتر/گل نپیریش" (Unpatar - GAL/Napirisha) به پادشاهی رسید که گفته شده پدرش پهیر ایشن (Pahir-Ishshan) نام داشته است. به احتمال زیاد، این پهیر ـ ایشن نمی‌توانسته عموی هومبن ـ نومن ـ پدر اونتش ـ گل/نپیریش بوده باشد، شاید از نوادگانش باشد. در زمان فرمانروایی این پادشاه در آشور "توکولتی ـ نینورت" (Tukulti-Ninurta) (۱۲۰۸ ـ ۱۲۴۴ ق.م.) به گسترش قلمرو خود پرداخت و در حمله به بابل "کشتی لییش" چهارم را به اسارت به آشور برد و

شاهی دست نشاندهٔ خود را به پادشاهی بابل منصوب کرد. در بازگشت از بابل، ایلامیان وادار به باز پس نشینی از کنارەهای رودخانهٔ کرخه شدند که در تسلط خود داشتند.

گفته شده که پس از مرگ اونتش ـ گل/نپیریش به مدت یک سال همسر وی به نام نپیر ـ اسو (Napir-Asu) که پیکرەای مفرغی به وزن ۲۲۰۰ کیلو (بدون سر) از وی برجای مانده ، پادشاه ایلام شدهاست. اما، مدرکی که این را تأیید کند وجود ندارد.

پس از او نپتر ـ گل/نپیریش، برادرش به نام کیدین هوترن (Kidin-Hutran) به پادشاهی رسید که به احتمال، حدود بیست سال پادشاهی کرده است.

کیدین هوترن با استفاده از ناتوانی پادشاهان کاشی بابل، دوبار بر بین‌النهرین تاخت و با غنیمتهای بسیار، به شوش بازگشت. با وجود این دو یورش موفقیت آمیز، بابل همچنان زیر سلطهٔ آشور باقی ماند.

پس از کیدین هوترن، شخصی به نام "هَلوتوش/هَلودوش ـ این شوشینک" سلسلهٔ جدید و نیرومندی را در ایلام پایه‌گذاری کرد که به مدت حدود پنجاه سال، نیرومندترین نیروی سیاسی و نظامی منطقه بوده است.


پیکره ملکه نپیر ـ اسو همسر اونتش ـ گل از مفرغ ۱۳۰۰ ق.م.

شوتروک ـ نهونت (Shutruk-Nahhunte) پس از هَلو دوش ـ این شوشینک به پادشاهی رسید. وی، با استفاده از زمان مناسب به همراه پسر خود، کوتیر ـ نهونت (Kutir-Nahhunte) بربابل تاخت (۱۱۶۰ ق.م.) و شکست سختی را بر پادشاه آن زبب ـ شوم ـ ایدین (Zababa-shum-Iddina) وارد کرد و سبب سرنگونی وی شد. شوتروک ـ نهونت در بازگشت به شوش، انبوهی از غنیمتهای جنگی را چون ستون قانون حمورابی، سنگ یادبود پیروزی نرام ـ سین و ستون یادبود من ـ ایشتو ـ سو اکدی و ... با خود به شوش آورد.

سه سال بعد، ۱۱۵۷ ق.م. کوتیر ـ نهونت موفق شد آخرین پادشاه سلسلهٔ کاشی‌ها به نام "انلیل ـ نادین ـ آخ (Enlil-nadin-ahe) را دستگیر و به همراه تعداد زیادی از بین‌النهرینیها به ایلام بفرستد.

کوتیر ـ نهونت که پس از پدر به پادشاهی رسیده بود، با غنیمتهای بسیار، از جمله : پیکرهٔ خداوند مردوک، خدای بابل و پیکرەهای دیگر خدایان بین‌النهرین به شوش بازگشت. به اسارت بردن خداوند مردوک، تأثیر بسیاری بر روحیهٔ مردم بین‌النهرین گذاشت و سبب شد که چهار دهه بعد، بین‌النهرینیها بر ایلام بتازند و آن پیکره را بار دیگر به بابل بازگردانند.

پس از مرگ کوتیر ـ نهونت در حدود سال ۱۱۴۰ ق.م. برادرش شیلهک ـ این شوشینک (Shilhak-In-Shushinak) که بی گمان بزرگترین پادشاه تاریخ ایلام بود، به پادشاهی رسید. وی با هشت بار لشکرکشی، دامنهٔ سلطهٔ ایلام را تا نواحی کرکوک و کوههای غربی زاگرس گسترش داد. به احتمال زیاد وی، سبب اختلال در حکومت آشور شد و مسبب قتل "آشور ـ دان" اول (Ashshurdan)(۱۱۳۴ ـ ۱۱۷۹ ق.م.) گشت. همچنین، یک‌بار نیز به بابل که به احتمال شورشهایی در آن پدید آمده بود تاخت و تا بابل و فرات پیش رفت.

شیلهک ـ این ـ شوشینک پس از مرگ برادر، با همسر وی نهونت ـ اوتو (Nahhunte-Utou) ازدواج کرد و در همهٔ نوشته‌ها، همواره برای وی و فرزندانی که از برادرش بودند درخواست طول عمر و شادی و خوشی کردەاست.

از شیلهک ـ این ـ شوشینک نوشته‌های بسیار برجای مانده است؛ نبشته‌های پیروزیها و آبادانیهایش. وی، به هنگام نوسازی پرستشگاههای گوناگون، از شاهان گذشته‌ای که برای نوسازی آن پرستشگاه کوشش کرده بودند نام بردەاست. از این رو، فهرست طویلی از پادشاهان گذشتهٔ ایلام برای ما به یادگار گذاشته است.

پس از مرگ شیلهک این شوشینک، پسر وی "هوتلودوش ـ این شوشینک" (Hutelludus-In Shushinak) به پادشاهی رسید. وی نیز همانند پدر، به نوسازی پرستشگاهها پرداخت. در زمان وی، بابل و نواحی دجله از زیر چیرگی ایلام خارج شد و پادشاه بابل، "نبوکدوری ـ اوصور" (Nabú-kudurri - uşur)(۱۱۰۳ ـ ۱۱۲۴ ق.م.) دو حمله به خوزستان و شوش می‌کند که دومین آن، در گرمترین روزهای تابستان خوزستان بود.

در این حمله، هوتلودوش این‌شوشینک را وادار به گریز از شوش شد و نبوکدوری اوصور، تندیس خداوند مردوک را از شوش به بابل بازگرداند. شاید با بازگشت نبوکدوری اوصور، هوتلودوش ـ این شوشینک به شوش بازگشته و آنجا را در اختیار خود گرفته باشد.

با پایان یافتن پادشاهی هوتلودوش این‌شوشینک، یک باره با سکوت کاملی در مورد ایلام و نیز بیشتر سرزمینهای خاور نزدیک روبه‌رو می‌شویم که کم و بیش نزدیک به دویست سال به درازا می‌کشد.

نوشته‌های ایلامی میانهٔ قرن هشتم پیش از میلاد، برادر هوتلودوش این‌شوشینک را به نام "شیلهین ـ همرو ـ لگمر" (Shilhina-Hamru-Lagamar) پادشاه بعدی ایلام خوانده، ولی در مورد این پادشاه، سندی از زمان خود وی به دست نیامده است.


پیکره کوچکی از طلا بر پایه ای از مفرغ (ارگ ـ شوش ۲۰۰۰ ق.م.)

ایلامی نو از ۸۱۴ ق.م. تا کوروش بزرگ

سندهای بابلی، نزدیک به دویست سال ـ کم و بیش ـ خاموشند که این خاموشی تاریخی را می‌توان در همهٔ خاور نزدیک دید. از ایلامیان نیز اثری برجای نمانده است.

تاریخ‌نگار سلسله‌های بابلی، گزارش داده که نیاکان دور (؟) مار ـ بیتی ـ اپل ـ اوصور (Mar-biti-apal-uşur) فرمانروای بابل (۹۷۹ ـ ۹۸۴ ق.م.) ایلامی بوده‌اند.

گزارشی دیگر، سخن از آن دارد که گروهی از سپاهیان ایلامی به پشتیبانی مردوک ـ بلسّو ـ ایقبی (Marduk-Balassu-Igbi) با سپاهیان شمشی ـ ادد پنجم (Shamshi-Adad)(۸۱۱–۸۲۳ ق.م) در دور ـ پپسوکَل (Dur-Papsukkal)، در نزدیکی شهر دِر (Der بدرهٔ امروزی) جنگیده‌اند. این جنگها و کارزارها و پشتیبانی ایلامیان از بابلیان، بارها و بارها در قرنهای پس از آن تکرار شده است.

نوشته‌های آشوری، تاریخ نگاری بابلی نو و نیز مدارک سیاسی همزمان، گزارش به نسبت کاملی از اوضاع سیاسی ایلام به ما می‌دهند که در نبشته‌های ایلامی، یادی از آنها نشده است.

از اواسط سدهٔ هفتم، نبشته‌های به دست آمده از ایلامیان تنها نشان از پنج پادشاه به ما می‌دهند، اما نوشته ها و مدارک بابلی و آشوری، از پانزده شخص که مدعی تاج و تخت ایلام‌اند سخن می گویند.

نبشته‌های بابلی می گویند که هومبن ـ نیکش (Humban-nikash) (۷۱۷–۷۴۳ ق.م.) در سال ۷۲۰ ق. م. سپاهی را به یاری مردوک ـ اپل ـ ایدین (Marduk-apal-iddina) (مردوک بلدن عهدعتیق)، مدعی و شورشی بزرگ کلدانی، برای جنگ با شروکین دوم (۷۰۵–۷۲۱ ق.م.)، پادشاه آشور، به نزدیکی شهر دِر فرستاد. بنابر گفتهٔ تاریخ نگار بابلی، هومبن ـ نیکش در این کارزار به پیروزی چشمگیری دست یافته و توانسته است که آشوریان را به مدت ده سال از نزدیک شدن به مرزهای ایلام و بابل، بازدارد.

پس از هومبن نیکش ، خواهرزادهٔ وی شوتروک - نهونت دوم (۶۹۹ ـ ۷۱۶ ق.م.) به پادشاهی "انشان و شوش" رسید و خود را "گسترش دهندهٔ ایلام" خواند. پس از گذشت ده سال، در سال ۷۱۰ ق.م. شروکین دوم به نیروهای بابلی و ایلام که در شمال دِر، شهرهای خاوری بابل و نیز بلندیهای باختری ایلام مستقر بودند، تاخت. در این حمله، شوتروک - نهونت را وادار به گریز کرد و از این رو، وی نتوانست مردوک - اپل - ایدین را در کارزار با آشوریان یاری دهد.

در سال ۷۰۹ ق.م. شروکین دوم بابل را به تصرف خود درآورد و مردوک ـ اپل ـ ایدین به پناهگاهی که به احتمال در جنوب خوزستان داشت، گریخت.

در سال ۷۰۸ ق.م. با مرگ فرمانروای الیپی(Ellipi) (جایگاه نامعلوم، احتمالاً در شمال خوزستان و شاید بخش شمالی لرستان) فرزندانش برای دستیابی به فرمانروایی، یکی به دربار ایلام و دیگری به دربار آشور روی آوردند. شوتروک - نهونت برای حمایت از پناهندهٔ خویش، نیرویی برای جنگ با آشوریان فرستاد. در این کارزار، آشوریان پیروز شدند، اما از ورود به ایلام خودداری کردند.

احتمال داده‌شده که نبشتهٔ شاهزاده هنّی (Hanni)، پسر تهیتی (Tahhiti)فرمانروای محلی در نزدیکی ایذه، از آن این دوره باشد.

در سال ۷۰۳ ق.م. شوتروک نهونت بار دیگر نیرویی به یاری مردوک - اپل - ایدین به بابل گسیل داشت. در نبردی که میان ایلامیان و بابلیان با سپاهیان سین ـ اخ ـ اریب (Sin-ahhe-eriba) (سناخریب، ۶۸۱ ـ ۷۰۴ ق.م.) پادشاه تازهٔ آشور رخ داد، آشوریان پیروز شدند و پسرسین ـ اخ ـ اریب به نام آشور ـ نادین ـ شومی (Assur-nādin-shomi) به پادشاهی بابل منصوب گشت (۷۰۰ ق.م.).

پس از شوتروک ـ نهونت دوم، برادرش هلوشو ـ این شوشینک (Hallushu-In-Shushinak) (۶۹۳-۶۹۸ ق.م.) به پادشاهی ایلام رسید.

هنگامی که سین اخ اریب سرگرم سرکوب آخرین یاران مردوک ـ اپل ـ ایدین بود، هلوشو ـ این ـ شوشینک به شمال بابل تاخت و به یاری بابلیان، پسر سین ـ اخ ـ اریب را دستگیر کردو به ایلام فرستاد (۶۹۴ ق.م.) و یکی از متحدان بابلی خود را به پادشاهی بابل نشاند.

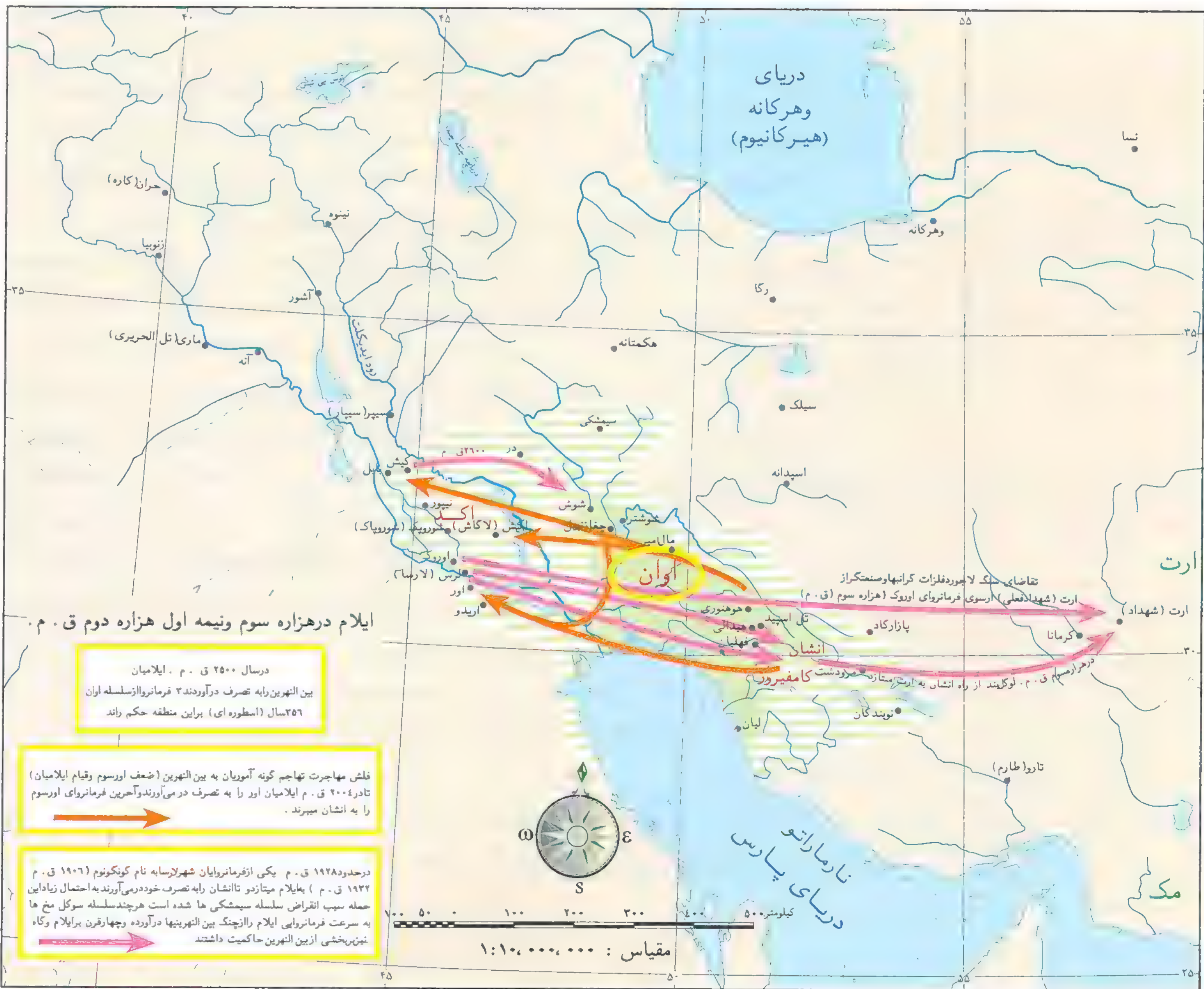
در سال ۶۹۳ ق.م. آشوریان به بابل تاختند و پس از به دست گرفتن بابل، دست نشاندهٔ ایلامیان را به اسیری گرفتند. در پایان سال ۶۹۳ق.م. گفته‌شده که براثر شورشی، هلوشو ـ این شوشینک کشته شد و کودور ـ نهونت دوم به پادشاهی نشست. کودور ـ نهونت، پایتخت ایلام را به مَدَکتو (Madakto) (به احتمال در شرق یا جنوب شرقی خوزستان، جایی تاحدی دورتر از دسترس آشوریان) و سپس، به هیدلو (Hidalo) (هیدلی [Hidali]) درگل نبشته‌های تخت جمشید و بی گمان دژسپید در نزدیکی نورآباد فهلیان) منتقل کرد.

در سال ۶۹۲ ق.م. سین ـ اخ ـ اریب به ایلام تاخت. بنابر گزارشی، کودور ـ نهونت، سه ماه پس از این حمله مرد و بنابرگزارش دیگر، وی دستگیر و دو ماه پس از آن کشته شد. پس از کودور ـ نهونت، هومبن ـ نیمن (Humban-nimena) (۶۸۹ ـ ۶۹۲ ق.م.) به پادشاهی رسید.

در سال ۶۹۱ ق.م. وی فرماندهی سپاهیان ایلامی، بابلی و کوه نشینان زاگرس را در نبردی با آشوریان، برعهده داشته که بنابر نوشته های بابلی، پیروزی از آن هومبن ـ نیمن شده است. سال بعد ـ به تلافی ـ سین ـ اخ ـ اریب بابل را تصرف و ویران کرد.

اندکی پس از سقوط بابل، هومبن ـ نیمن درگذشت و هومبن ـ هلتش اول (Humban-haltash) (۶۸۱-۶۸۸ ق.م.) به پادشاهی رسید. در زمان وی، به نشان دوستی گویا برخی از پیکره‌های خدایان بابلی که در زمانهای گوناگون به شوش برده شده بودند، به بابل بازگردانده‌شدند. هومبن ـ هلتش اول براثر بیماری در سال ۶۸۱ ق.م. مرد.

پس از وی، هومبن ـ هلتش دوم (۶۷۵-۶۸۰ ق.م.) به جای وی نشست. با کشته شدن سین ـ اخ ـ اریب در سال ۶۸۱ ق. م.، بار دیگر بابلیان کوشیدند تا از پشتیبانی ایلامیان برخوردار شوند. در سال ۶۷۵ ق.م. هومبن ـ هلتش دوم به شمال بابل تاخت و شهر سیپر (Sippar) را تصرف کرد.



اندکی پس از این رویداد، گویا براثر سکته درگذشت و برادرش اورتکی (Urtaki) به پادشاهی رسید. با روی کارآمدن اورتکی، رابطه‌ای دوستانه میان وی و پادشاه آشور، آشور ـ اخ ـ ایدین (Ashshur-ah-Iddin) (اسارهادون ۶۶۹ ـ ۶۸۰ ق.م.) پدید آمد و ایلامیان از یاری دادن به شورشیان بابلی بر ضد آشوریان، خودداری نمودند. این پیوند دوستی در زمان پادشاهی آشور ـ بانی ـ اپلی (Ashshur-bāni-apli)(آشور بانی پال، ۶۲۷-۶۶۸ ق.م.) و تا سال ۶۶۵ ق.م. ادامه یافت.

در سال ۶۶۵ ق.م. اورتکی حمله‌ای به بابل کرد، اما سپاه آشور او را وادار به بازپس نشینی کرد. اندکی بعد، اورتکی مرد.

براساس نبشته‌های آشوری، پس از اورتکی، تپتی ـ هومبن ـ این ـ شوشینک (Tepti-Humban-In-Shushinak) که از پسران شیلهک ـ این ـ شوشینک دوم بود به پادشاهی ایلام رسید. در این نبشته‌ها از وی به تِاومن (Teuman) یادشده است. بنابرگفتهٔ آشوریان، سه تن از فرزندان اورتکی به دربار آشور پناهنده شدند. مدت ده سال جنگی میان ایلام و آشور رخ نداد و در این مدت، تِ اومن به بازسازی پرستشگاهها سرگرم شد. در سال ۶۵۳ ق.م. آشور- بانی ـ اپلی به ایلام تاخت و پس از تصرف دِر، درکنار رود اولایی (کارون و یا شائور امروزی) در نزدیکی شوش با ایلامیان درگیر شد. در این نبرد، تپتی هومبن این شوشینک به قتل رسید.

آشوربانی اپلی، یکی از پسران پناهندهٔ اورتکی را به نام هومبن ـ نیکش دوم (Humban-nikash)به پادشاهی شوش و مدکتو نشاند. با این حال، مدارکی دیگر نشان دهندهٔ آن‌است‌که شخصی به نام اتّ ـ همیتی ـ این شوشینک (Atta-Hamiti-In Shushinak) فرزند هوترن ـ تمپی ـ به فرمانروایی شوش رسیده است.

در میانهٔ سالهای ۶۵۲ تا ۶۴۸ ق. م. که میان آشوربانی اپلی و برادرش شَمَش ـ شوم ـ اوکین (Shamash-shum-ukin) پادشاه بابل جنگ و کارزار بود، هومبن نیکش دوم به یاری پادشاه بابل رفت که در نزدیکی شهر دِر، از سپاهیان آشوربانی اپلی شکست خورد. در پی این شکست و در پی شورشی، شخصی به نام تمریتو (Tammaritu) (۶۴۹-۶۵۲ ق.م.) به جای هومبن نیکش دوم نشست. وی با نبوبل شوماتی (Nabu-Bel - shumati) کلدانی برضدآشوربانی اپلی متحد شد. او نیز، در نبردی از سپاهیان آشور شکست خورد و در پی شورشی، از پادشاهی برکنار شد و به دشمن خود ـ آشور ـ پناه برد که پناه هم داده شد. با گریز تمریتو، شخصی به نام ایندَبی بی (یا ایندبی کش ۶۴۸-۶۴۹ ق.م.) به سلطنت رسید که در پی تهدید آشوربانی پال در حمله به ایلام، کشته شد و به جای وی هومبن ـ هلتش سوم (؟- ۶۴۸ ق.م.) به پادشاهی رسید.

در سالهای ۶۴۶-۶۴۷ ق.م. آشوریان بار دیگر به ایلام تاختند. هومبن ـ هلتش سوم ناگزیر به گریز گشت. همزمان با بازگشت آشوریان، هومبن ـ هلتش به مدکتو مراجعت نمود که با بازگشت آشوریان روبه‌رو شدو به دور ـ اونتش پناه برد. آشوریان، این بارکم و بیش همهٔ دشت خوزستان و کوههای شرقی را به تصرف در آورند و در بازگشت، شوش را غارت و ویران کردند و بار دیگر، تمریتو را به پادشاهی شوش نشاندند. چنین به نظر می‌رسد که با بازگشت آشوریان، هومبن ـ هلتش به مدکتو بازگشته باشد، اما مدتی بعد دستگیر و به آشور برده شد.

شاهان آشور، هماره در همهٔ گزارشهای خود دربارهٔ کشتارها، چپاولگریها و غارتها، بیش از اندازه غلو و خودستایی کرده‌اند و آشور ـ بانی ـ اپلی هم مدعی است که شوش را جایگاه ماران و کژدمها کرده است. با این حال، می‌بینیم که ایلامیان اندک اندک از میان همان ویرانه‌ها سربر آورده و به بازسازی خود سرگرم شده‌اند. با مرگ آشوربانی اپلی و پدیدارشدن سستی روزافزون در آشور، در بابل نبواپل ـ اوصور (Nabu-apal-uṣur) (۶۰۵-۶۲۵ ق.م.) به سلطنت نشست و برای به دست آوردن پشتیبانی نیروهای ایلامی، درکارزار با آشوریان، خدایان ایلامی راکه سپاهیان آشوربانی اپلی به اوروک (در جنوب بین‌النهرین) برده بودند، به شوش باز گرداند. به نظر می‌آید که ایلامیان مرکزیتی در شوش پدید آورده و به تقویت نیروی نظامی خود پرداخته‌اند؛ چه در نسل بعدی، در زمان نبوکد دوری ـ اوصور دوم (بخت‌نصر عهدعتیق ۵۶۲-۶۰۴ ق.م.) در سّال ۵۹۶ ق .م. میان ایلامیان و بابلیان در کرانهٔ دجله درگیری پیش‌آمد. مدارک دیوانی ایلامی به دست آمده از شوش که دربارهٔ جامه، سلاح و دیگر کالاها (که براساس خط و شیوه نگارش می‌توان گفت متعلق به سالهای پایانی قرن هفتم و نیمهٔ نخست قرن ششم پیش از میلاد می‌باشد)، به درستی نشانگر تجدید حیات شهرشوش در این دوران است.
با برقراری فرمانروایی هخامنشیان در پارس، بخش شرقی ـ انشان ـ از حوزهٔ تصرف فرمانروایان ایلامی خارج گشت. کوروش اول، پدربزرگ کوروش دوم، به گواهی نقش مهری برگل نوشته‌های باروی تخت جمشید، "مهر ۹۳"، خود را از "انشان" و "فرزند چیش پیش" خوانده است. کوروش بزرگ نیز در گل نبشتهٔ خویش، خود را پادشاه انشان خوانده است. در اینکه درچه زمان دشت خوزستان به تصرف کوروش بزرگ درآمد، مدرکی در دست نیست. اما، آنچه از زمان کوروش بزرگ، در می‌یابیم، این است که سرزمینهای ایلامی از آن زمان تا به امروز همواره بخشی از ایران زمین بوده‌اند.


قطعه ای از یک کاشی لعاب دار برجسته
(قرن هشتم تا هفتم قبل از میلاد)


پیکره شیر نشسته از گل پخته لعابدار از بخش
جنوبی معبد این ـ شوشنیک (ایلام جدید)

شکل گیری و استقرار دولت ماد

ایران در هزاره اول ق.م.

بررسی جامع تاریخ و فرهنگ و جغرافیای تاریخی ایران را در دوران ماد می توان به اعتباری مشکل‌ترین و پیچیده‌ترین بخش از دورانهای تاریخی این سرزمین به شمار آورد. وجود نظریه پردازیهای پژوهشگران مختلف که هر یک در زمینه‌ای خاص، چون زبان‌شناسی، نژادشناسی، دین‌شناسی و ... صاحب نظر بوده و از دیدگاه خود با موضوع برخورد کرده‌اند از یک سو، و نیز نظرات پژوهشگرانی که کار خود را متوجه بخشهای خاصی از مجموعهٔ جامعهٔ ایران هزارهٔ اول ق.م.، مانند ایلامیها، مانّاییها، اورارتوها و یا تمدنها و دولتهای همجوار چون آشور و بابل ساخته‌اند، از سوی دیگر عامل مؤثر در ایجاد پیچیدگی و دشواری مسیر پژوهش گردیده‌است. این پیچیدگی بدان جهت است که عمدهٔ این پژوهشگران کوشیده‌اند تا هرچه بیشتر بر موضوع موردنظر خود تأکید کنند و با مرزبندیهای بسیار مستحکم، به هر بخش به عنوان واحدی مستقل در تمامی ابعاد بنگرند. عجیب آنکه با ورود به دوران هخامنشی، این نحوهٔ برخورد به میزان غیرقابل تصوری دگرگون گردیده و با نگاهی جامع و فراگیر به آن برخورد شده است.

اما، باتوجه به اینکه دانش باستان‌شناسی در این مورد بیشتر و بهتر از علوم دیگر می‌تواند اظهارنظر کند، در کل بررسیهای این دوران باستان‌شناسی نقش عمده و اساسی برعهده ندارد.

منابع نوشتهٔ کهن مربوط به دوران ماد، به زبانهای گوناگون مانند بابلی، آشوری، ایلامی، اورارتویی، پارسی باستان، اوستایی، ارمنی قدیم، عبری قدیم، یونانی، لاتینی، آرامی و ... می باشند که به دلیل تنوع آنها، و مشکلات فراوان در خواندن کامل برخی از این زبانها و انجام نگرفتن یک بررسی تطبیقی برروی آنها نمی‌توان بهرهٔ لازم را از این منابع گرفت. از سوی دیگر، در نوشته‌های آشوری با توجه به همجواری آن سرزمین با ایران‌در دوران ماد و تعداد فراوان کتیبه‌های به جای مانده در آن زبان که به اعتباری باید بیشترین اطلاعات را دربارهٔ این دوران در برداشته باشند، از سال سی‌ام قرن هفتم پیش از میلاد به بعد هیچ چیز دربارهٔ مادها وجود ندارد.

در میان نوشته‌های مختلف، بیش از همه رسالهٔ مختصر هرودوت است که با وجود همهٔ ایرادهای وارد بر آن، آگاهیهای قابل ملاحظه‌ای دربارهٔ مادها به دست می‌دهد، به ویژه دربارهٔ دوران مهم شکل گیری و گسترش آن دولت یعنی زمانی که منابع آشوری آن را مسکوت گذارده‌اند.

در قرنهای آغازین هزارهٔ اول پیش از میلاد تا زمان استقرار دولت قدرتمند ماد در دههٔ آخر قرن هفتم ق.م. در بخش وسیعی از شمال، غرب، جنوب غربی و قسمتی از جنوب فلات ایران، با نام قومها و دولتهایی چون مانّایی‌ها، سکاها، کاسپی‌ها، اورارتوها، کاسی‌ها، ایلامیها، سومریها، پارسها و ... برمی‌خوریم که در جریان درگیریهای منطقهٔ غرب فلات ایران بین خود و یا با آشوریها ـ به عنوان حکومتهای منطقه‌ای و قومها و طایفه‌های قدرتمند ـ حضوری فعال داشته‌اند. در همان هزارهٔ اول ق.م.، برخی از این قومها را با نامهای دیگری که از پیشینه‌ای بسیار کهن در منطقه برخوردار بودند، می‌خواندند، چنانکه "اورارتوییان" و مردم ماننا، ماد را "گوتی" می‌نامیدند.

گوتی‌ها در کنار لولوبی‌ها، میتانیها، ایلامیها، کاسی‌ها و کاسپی‌ها از جمله ساکنان کهن فلات به شمار می‌رفته اند که با نام و آثار آنان از هزارهٔ سوم پیش از میلاد، در منطقه آشنا هستیم.

برای شناخت جامع فرهنگ و تمدن دوران ماد که تأثیری بنیادین بر دورانهای بعد و به ویژه عهد هخامنشیان گذارده است، آگاهی بر وضع این اقوام و دولتهای منطقه‌ای گریزناپذیر می‌باشد. به ویژه آنکه گروهی از تاریخ نویسان برحسب گرایشهای خاص خود دربارهٔ اصل و منشاء هر یک از این قومها و منطقهٔ حکمروایی، زبان و تمدن و رویدادهای مربوط به آنان، به گونه‌ای مطلب را عنوان کرده‌اند که خواننده بدون توجه به موقعیت جغرافیایی آنان و وسعت حوزهٔ اقتدارشان چنان می‌پندارد که هر یک به صورت جزیره‌ای جدا از دیگران و با اصل و منشئی متفاوت، صاحب فرهنگ و تمدنی از ریشه ویژه و مستقل بوده‌اند. ولیکن در اصل، عمدهٔ آنان اقوامی بوده‌اند که در منطقه‌هایی نه چندان وسیع ـ در مجاورت هم ـ هر یک در زیر چتر قدرتهای سیاسی قومی و قبیله‌ای خود ـ توانسته بودند حکومتهای محلی کوچک یا متوسطی را تشکیل دهند.

شکی نیست که قدرتهایی چون ایلامی ها، کاسی‌ها و میتانی‌ها در طی دورانی طولانی از توانمندیهای فراوان سیاسی و تمدنی شکوفا برخوردار بوده‌اند. چنانکه اورارتوها از حدود ۹۰۰ ق.م. نزدیک به سه سده توفیق یافتند که به مرحلهٔ ایجاد یک دولت مطرح با آثاری ارزشمند در منطقه برسند و با نیرویی چون آشور، درگیر شوند.

حال، با این مقدمه جا دارد تا مرور کوتاهی بر چگونگی حضور و زندگی و پیوندهای برخی از این اقوام نامدار منطقه داشته باشیم. اقوامی که از آخر سدهٔ هفتم ق.م. به بعد، از وحدت و اجتماع آنان گسترده‌ترین و مقتدرترین دولت زمان به نام دولت ماد پدیدار گشت. دولتی که معرّف فرهنگ و تمدنی شکوفا، با برخورداری از یکدستیها، هماهنگیها و پیوندهای چشمگیر است.

لولوبی‌ها

لولوبی‌ها در بخش وسیعی از بالای رود دیاله تا دریاچهٔ اورمیه استقرار داشتند، که در کتیبه‌های آشوری از ناحیهٔ حکمرانی آنان، با نام "زاموآ" یاد شده‌است. آنان از هزارهٔ دوم ق.م. به عنوان یک قدرت، همیشه با آشور در نبرد بوده‌اند. در هزارهٔ سوم ق.م. از این قوم کهن‌ترین نقش برجستهٔ ایران در سرپل‌زهاب پدید آمده است که به نام نقش "آنوبانی نی" معروف است.

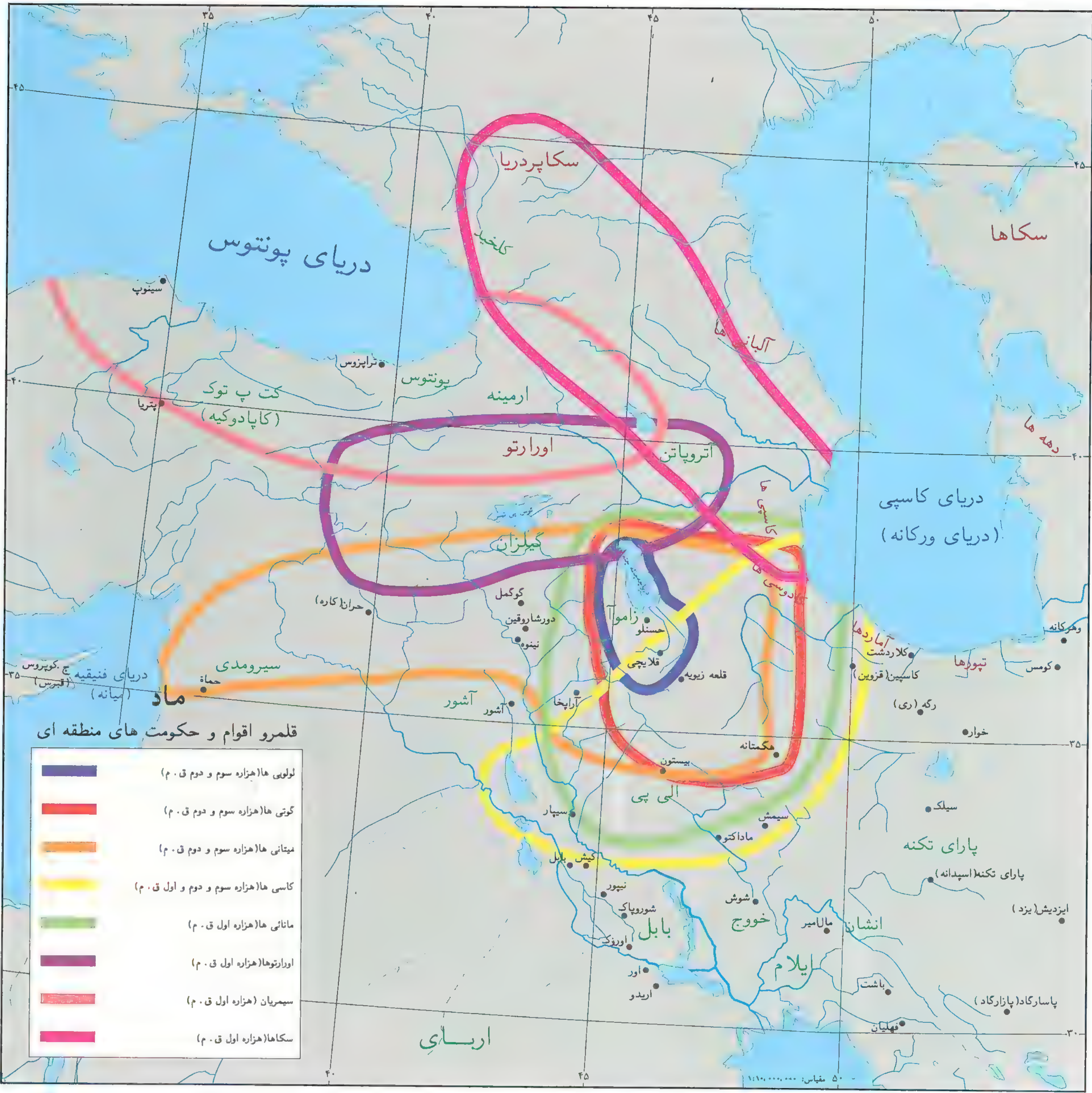
دخمه دکان داود
سرپل ذهاب ـ کرمانشاه



از مهمترین ویژگیهای این نقش، تصویر اولین نفر از شش شخصیت کنده شده در زیر تصویر است که لباس و کلاه آن به طور کامل همان است که در نقش برجسته‌های تخت جمشید، شخصیتها و افسران مادی در بردارند. به عبارت دیگر، در طول نزدیک به دو هزار سال، فرهنگ بخش وسیعی از فلات در زمینهٔ هنر پوشاک، تداوم داشته است.

گوتی ها

گوتی نام مردمانی بوده است که در همان هزارهٔ سوم و دوم پیش از میلاد در شرق و شمال غربی منطقهٔ سکونت لولوبی‌ها (در منطقهٔ آذربایجان و کردستان) می‌زیسته‌اند. از این مردم، نقش برجستهٔ معروف "هورین شیخان" در بالای رودخانهٔ دیاله شناخته شده است که ترکیب و موضوع صحنه، شباهت بسیار به نقش کندهٔ "آنوبانی نی" داشته و حدود زمانی آنها نیز، به هم نزدیک دانسته شده است. از دیگر آثار مربوط به گوتی‌ها، سرمجسمهٔ مفرغی به دست آمده در همدان است که آن را به یکی از شاهان گوتی در حدود سده‌های پایانی هزارهٔ دوم ق.م. نسبت داده‌اند. از نظر انسان‌شناسی، ریخت چهرهٔ این مجسمه و تصویر کماندار هورین شیخان را "کسون" با تیپ گُردان منطقهٔ زاگرس و "ا. ت. آمی" انسان شناس فرانسوی با آذربایجانیان و "ژرژکنتنو"، با کاسی ها یکسان دیده اند.



میتانی‌ها

این قوم در هزارهٔ دوم ق.م. در قسمت غرب فلات، از موقعیت برجسته‌ای برخوردار بوده و در حدود ۱۵۰۰ ق.م. دولتی قدرتمند که از دریای مدیترانه تا کوههای غربی آذربایجان و زاگرس امتداد داشته‌است، تشکیل می‌دادند. سپس، آنان شمال بین‌النهرین را نیز به سرزمین خود پیوند دادند.

نخست، پایتخت آنان شهر واشوگانی (Vashuganni) در محل رأس عین (در خابور امروزی) بود. سپس به "آرپخا" (Arrapkha) در کرکوک انتقال یافت. میتانی ها را آریایی دانسته‌اند.

یک دسته از اقوام هند و اروپایی که ظاهراً بیشتر آنان از افراد جنگجو بودند، از قفقاز عبور کردند و تا انحنای بزرگ شط فرات پیش راندند. این عده با هوریان (بومیان آن ناحیه که قومی از اصل آزیانی بودند) ممزوج شدندو پادشاهی میتانی را تشکیل دادند. این دسته، محل سکونت خود را تا بین‌النهرین شمالی توسعه دادند وآشور را محدود کردند و مساکن قوم گوتی را نیز (که در دره‌های شمال زاگرس واقع بود) به قلمرو خویش افزودند. همچنین، مصر را متحد گردانیدند و مقتدرترین فراعنه، با دختران پادشاهی میتانی ازدواج کردند. میتانی‌ها نه فقط از نظر قدرت سیاسی و نظامی، بلکه از نظر سازمان دهی اوضاع اجتماعی و تدوین قوانین نیز، از موقعیت چشمگیری برخوردار بودند. متنهای حقوقی به‌دست‌آمده‌از "نوزی" یا "یورگان تپه" (Urgantepe) در جنوب غربی کرکوک دربارهٔ قوانین مربوط به زناشویی، بچه‌دار بودن یا نبودن، هبه و واگذاری اموال، ارث و قوانین کیفری و مجازاتها و مذهب آنان، اطلاعات جالبی در اختیار می‌گذارد.

کاسی‌ها

از حدود هزارهٔ سوم ق.م. به بعد، این مردم به اعتباری، نخست در زمینهای جنوب غربی دریای کاسپین (خزر) و بعد در دامنه های سلسلهٔ زاگرس، ساکن بوده اند. مردم ناحیهٔ لرستان کنونی را بازماندگان کاسی ها می‌دانند. در

نوشته های آشوری، از آنان با نام "کاسی" (Kassi) یاد شده است. نام هگمتانه یا همدان را آشوریها پیش از دوران مادها "کار ـ کاسی" به معنی شهر کاسیان می نامیدند. همچنین، نام شهرهای قزوین و کاشان و دریای کاسپین را برگرفته از نام این قوم می دانند.


مقبره پادشاهان مادی سرخه ده ـ کرمانشاه

وسعت منطقهٔ حضور کاسی‌ها در بخشهای غربی فلات، تا همدان امتداد داشته است. کاسیان در برخی از نواحی "مادآینده" سکونت گزیده و به احتمال قوی، نواحی مزبور به وجهی استوار جزو قلمرو دولت کاسی شده است. زیرا، آثار نقاط مسکونی کاسیان در نواحی دور دست ماد نیز تا هزارهٔ اول پیش از میلاد محفوظ مانده و عنصر نژادی کاسی در حدود جنوب غربی ماد به طور قابل ملاحظه‌ای انتشار یافته‌است.

دربارهٔ نژاد کاسی‌ها و پیوندشان با آریاییها، نظرات مختلفی وجود دارد. برخی، آنان را "آریایی" و برخی دیگر "آزیانی" گفته‌اند. تودهٔ جمعیت (کاسی) که در اصل آسیایی بودند، در آغاز هزارهٔ دوم ق.م. به توسط هند و اروپاییان که حکومتی اشرافی و نظامی با جمعیت اندک تشکیل داده بودند مجاز شدند که خود را در میان طبقهٔ حاکم جای دهند.

همچنین، از نام بعضی خدایان کاسی پیداست که ارتباط خاصی میان آنان و نژاد هند و اروپایی وجود داشته است.

اورارتوها

در سده های آخرین هزارهٔ اول ق.م. نیز با نام پرآوازهٔ حکومتها و اقوامی در غرب فلات و منطقه‌ای که بعد مرکز عمدهٔ دولت بزرگ ماد را تشکیل دادند، برخورد می کنیم که همه در جریان یک رویداد مهم تاریخی دنیای کهن، از دههٔ آخر قرن هفتم پیش از میلاد به بعد، با نام دولت و تمدن ماد به زندگی خود ادامه داده اند. عمدهٔ آنان عبارت بودند از: اورارتوها، مانّایی ها، سکاها و سیمری ها. از این چهار گروه، اورارتوها از نظر تشکل سیاسی و سازماندهی به صورت یک دولت و به جای گذاردن آثار تمدنی، به ویژه معماری، از دیگران شرایط ممتازتری داشته اند. این دولت در حدود سدهٔ نهم ق.م. از اتحاد تعدادی از طایفه‌ها در پیرامون دریاچهٔ وان با مرکزی به نام "توشپا" سامان گرفت. در زمانهای بعد، از یک‌سو تا دریاچهٔ وان و از سوی جنوب تا حوضه‌های رودخانه‌های دجله و بخش بالای فرات و گه‌گاه بخش هایی از آذربایجان کنونی را در برداشت.

زبان اورارتویی را از گروه زبانهای "آسیانی" دانسته اند که با زبان "هوریها" همگروه بوده است. مهمترین ایزد آنان "خالدی" نام داشت. اورارتوها در کار معماری، فلزکاری و ایجاد کانالهای آبیاری توانمندیهای بسیار داشتند. ساکنان سرزمین اورارتو در شکل بخشیدن به هنر دوران ماد و سپس هخامنشی، چون دیگر اقوام ساکن فلات نقش مؤثری را برعهده داشته اند. دولت اورارتو، در آغاز دههٔ آخر قرن هفتم پیش از میلاد به اطاعت اتحادیهٔ مادها درآمد.

مانّایی ها

مانّایی‌ها از اقوام صاحب نام و نشانی بودند که در ناحیهٔ ماد آتروپاتن یا آذربایجان کنونی، در سده‌های نخستین هزارهٔ اول پیش از میلاد تا زمانی که جزیی از دولت بزرگ ماد گردیدند، از جمله دولتهای منطقه ای به شمار می‌رفتند. ویژگیهای قومی جامعهٔ مانّایی را چنین دانسته اند: مقارن هزارهٔ نخست، مخلوطی از طوایف مهاجر و بومی ـ قفقازی و آریایی ـ به نام مانّای‌در نواحی جنوب شرقی دریاچهٔ اورمیه تا حدود جنوب‌غربی خزر، به خصوص بین حدود مراغه تا بوکان و سقز امروزی سکونت داشتند.

بیشتر پژوهشگران برآن‌اند که مانّایی‌ها شامل اتحادیه‌ای از طوایف منطقه بودند و خود از گذشته جزئی از سازمانهای حکومتی لولوبی ـ گوتی را تشکیل می‌دادند. آنان با پیروزی بر دیگر اتحادیه های منطقه، دولت مانّا را پایه گذاری کردند. آشوریها به طور بی‌امان، در فرصتهای مختلف برای حمله و غارت، به سرزمین مانّا حمله می بردند و در هر یورش در پی ویرانگری خود، جمعی را به اسارت می گرفتند که حضور صنعتگران و هنرمندان مانّایی در میان آنان، غنیمتی گرانبها برای آشوریان به شمار می رفت. آنان از وجود این اسرا در کار رونق شهرهای آشور به ویژه نینوا بهره می جستند. میان مانّایی ها و اورارتوها نیز با وجود پیوندهای بسیار نزدیک فرهنگی، برسرگسترش منطقهٔ نفوذ سیاسی درگیریهایی وجود داشت.

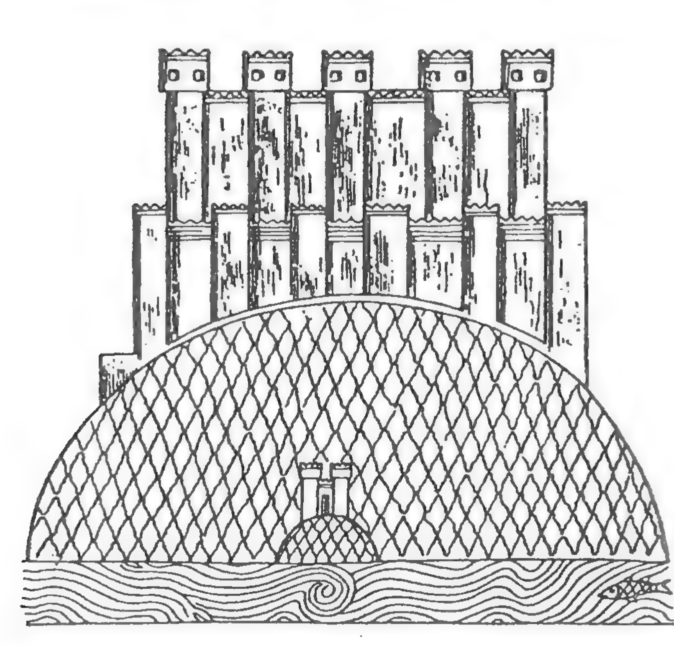
مانّایی‌ها، هم از نظر اقتصادی، هم از نظر آفرینش آثار هنری، صاحب توان و رشد فرهنگی والایی بودند. به همین دلیل، در زمان ایجاد حکومت قدرتمند ماد، سرزمین مانّا به اعتباری قلب ومهمترین کانون فرهنگ و تمدن امپراتوری را در بر گرفت.

مسلماً مانّای پیشین، مرکز اقتصادی و فرهنگی حکومت ماد بود. این ناحیه از دیگر نواحی ماد از لحاظ اقتصادی پررونق تر بود و در آن، آبادترین کشتزارها و بیشه ها وجود داشت.

مبنای اقتصاد مانّا را دامپروری و گله داری تشکیل می داد. مانّایی‌ها در خلق آثار هنری، در زمینهٔ معماری و فلزکاری و سفالگری و به ویژه آثار تزیین طلا و آجرهای نقش‌دار، از اعتبار و هنر والایی برخوردار بودند. تاکنون، در سه محل با انجام کاوشهای باستان‌شناسی آثار با ارزشی که به نام مانّایی شهرت دارد به دست آمده است. این سه محل، عبارت‌اند از: زیویه، حسنلو و قلایچی. قلعهٔ زیویه در ۵۴ کیلومتری جنوب شرقی سقز و در شمال روستایی به همین نام، حسنلو در ۹ کیلومتری شمال شرقی نقده و ۱۲ کیلومتری جنوب غربی دریاچهٔ اورمیه و قلایچی در حومهٔ بوکان واقع شده‌اند.

آثار هنری پرارزش و مشهور به دست آمده در زیویه و حسنلو، از نظر نشان دادن پیشرفتهای خیره کنندهٔ فرهنگ و تمدن فلات ایران در هزارهٔ اول ق.م، دارای اهمیتی بنیادین هستند. کاوشهای انجام شدهٔ چندسال اخیر در قلایچی و به دست آمدن بنایی که به احتمال نیایشگاه مردم منطقه بوده است، از نظر بیان ارزشهای هنر معماری، از جمله کاربرد آجرهای نقش دار گوناگون، حکایت از تواناییهای آفرینش هنری ساکنان بخش غربی ایران در هزارهٔ اول ق.م دارد. در حقیقت، این شیوه را از تمدن کهن تری در فلات، (ایلامیها) به ارث برده و آن را به اوج شکوفایی رسانده بودند.

دولت مانّا در دههٔ نخست سدهٔ هفتم ق.م. جزئی از دولت بزرگ ماد به شمار می رفت. دو گروه دیگر یعنی سکاها و سیمری ها از نظر نژادی و


دژ مادی، از روی نقش برجسته ـ دور ـ شاروکین پایان قرن ۸ ق. م.

زبانی، با مادها از یک بن و ریشه بودند.

در حال حاضر با توجه به اطلاعات کمی که در دست داریم، غیرممکن است بتوانیم مادی ها را از سکایی ها و سیمری ها جدا نماییم. زیرا فرهنگ و تمدن این اقوام کاملاً به هم بستگی داشته است. این عقیده را هرتسفلد پس از مطالعهٔ نقوش برجستهٔ تخت جمشید اظهار کرد و از آن دفاع نمود، ولی امروز ما با کمال اطمینان می توانیم آن را بیان کنیم.

شکل گیری پادشاهی ماد

از رهبر تشکیل دهندهٔ اتحادیهٔ طایفه های مادی، با نامهای "دیااکو"، "دیوک" و یا "دیاکو" یاد شده‌است. او با حمایت گستردهٔ مردم منطقه، توفیق یافت تا از مجموعهٔ سرزمینهایی که بر هریک رئیس و شاهکی حکومت می‌راند، در فاصلهٔ ۷۸۸ ق.م. و به اعتبار دیگر ۷۶۷ تا ۷۴۵ ق.م. در منطقهٔ وسیعی که شامل ماد کوچک، مرکزی و شرقی می‌شد، دولتی را پی‌ریزی کند که در قرن هفتم پیش از میلاد تا دو دههٔ آغازین قرن ششم ق.م. بزرگترین پادشاهی نیرومند زمان گردد.

مدت زمانی پس از شکست دیاکو از سارگن شاه آشور، فرزند و جانشین او که نامش به گونه‌های مختلفی، چون فرورتیش، خشتریته، کشتریتی و فرائورتس یاد شده است، قدرت رهبری را به دست گرفت و در ۳ ـ ۶۷۲ ق.م. در برابر آشوریها به پاخاست. حدود دو دهه بعد، بر اثر قدرت طلبی رهبران سکاهای آریایی در جهت کسب مقام رهبری اتحادیه و منطقه، نزدیک یک ربع



قرن، یعنی از ۶۵۲ تا ۵۸۵ ق.م با توانمندی به ساماندهی حکومت و جذب دولتهای مختلف کوچک و بزرگ پرداخت که در واقع می‌توان او را نقش آفرین دوران گسترش و شکل گیری پادشاهی ماد به شمار آورد. بنابر قول هرودوت، او طی نبردی سران سکاییان را به اطاعت وادار کرد (در حدود سالهای ۶۱۳ و ۶۱۲ ق.م.). دولت مانّای تا قبل از ۶۱۰ق.م. سلطنت کیاکسار را به رسمیت شناخت و خود جزئی از دولت ماد گردید. دولت اورارتو نیز در آغاز دههٔ آخر قرن هفتم ق.م. رهبری کیاکسار را پذیرفت و جزئی از کشور ماد گردید. هم در زمان هوخشتره (کیاکسار)، سرزمین پارس به بخشی از سرزمینهای دولت بزرگ ماد، تبدیل گردید و هوخشتره فرمانروایی پارس را برعهدهٔ کمبوجیه پدر کوروش بزرگ واگذاشت. به اعتباری، لوح سیمین "آریارَمنَهَ" در همین زمان به وسیلهٔ هوخشتره به هگمتانه ـ پایتخت مادها ـ انتقال یافت. همزمان با این رویدادهای مهم و فراهم آمدن موجبات شکل گیری دولت بزرگ ماد، با پیوستن اتحادیه های طایفه‌ای و دولتهای کوچک و بزرگ مستقر در فلات ایران که از همبستگیهای فرهنگی دیرینه برخوردار بودند، هوخشتره زمان را برای درهم شکستن حکومت متجاوز و خونریز آشور که طی چند قرن با یورشهای پی در پی، به ویرانگری و کشتارهای وحشتناک در بخش وسیعی از فلات پرداخته بود، مناسب دید. از مدتی پیش، میان بابل و آشور درگیریهایی صورت گرفته بود، ولی بابلی ها کاری از پیش نبرده‌بودند. باتوجه به تمامی زمینه ها، کیاکسار نیروهای خود را با عبور ازگردنه های زاگرس به ایالت "آراپخای"، بالاتر از نینوا، رسانید و بعد از تسخیر شهر "طربیس" از دجله گذشت و تا شهر مشهور "آشور" پیش راند و آن را به تصرف در آورد.

کاخ نوشیجان ـ ملایر



پس از آن، بابلی ها که دولت ماد را در آستانهٔ در هم شکستن قطعی آشور دیدند، براساس توافقهای پیشین، به یاری مادها آمدند و با هم به محاصرهٔ "نینوا" پرداختند. درماه اوت سال ۶۱۲ پیش از میلاد، نینوا سقوط کرد و به دوران حکومت خشن‌ترین قدرت زمان، پایان داده شد.

سقوط نینوا و از میان برداشته شدن دولت آشور، از جمله رویدادهایی است که مورد استقبال فراوان همهٔ ساکنان سرزمینهای مجاور آن کشور که لطمه‌های بسیار از آن دیده بودند، قرارگرفت.

کیاکسار برای آنکه بار دیگر آشور سربلند نکند، بازمانده نیروهای آشوری را که به "حران" رفته بودند، در هم کوفت و در نتیجه سراسر بین‌النهرین شمالی و تمامی کشور آشور و از جمله، ناحیهٔ سیرو ـ مدی یا "سوریه ـ ماد" را به کشور ماد ملحق گردانید.

هوخشتره بعد از پیروزی درخشان برآشور، به سوی غرب راند و با دولت لیدی (Lydia) مدت پنج سال به نبرد پرداخت. سرانجام، بر اثر پادرمیانی بخت نصر پادشاه بابل‌میان دو دولت صلح برقرار گردید و رود قزل ایرماق یا "هالیس" به عنوان مرز دو کشور و به عبارتی، غربی‌ترین مرز پادشاهی ماد تعیین شد. در این هنگام مادها از جنوب غربی با کشور بابل هم مرز بودند و از سوی شمال، سراسر سرزمین "وان" یا ارمنستان جزئی ازکشور ماد به شمار می رفت.

هرودوت (در مجلد یکم، بند ۱۰۴) یادآور شده است که "خاک ماد" با سرزمین "ساسپیریان" (یعنی قبایل ایبری و گرجی) هم مرز بود. در مورد سرزمین "کادوسیان" و "ماردان" یا گیلان و مازندران و نیز ایلام، برخی از مورخان با شک و تردید سخن گفته‌اند، در حالی که در نوشته‌های کهن به پیوستگی آنها با ماد اشاره شده‌است. از جمله "کتزیاس" دربارهٔ کادوسی ها اشاره دارد که آنان تاکمی به پایان دوران دولت ماد، جزیی از آن کشور بوده‌اند. در مورد ایلام نیز باید گفت که سرزمین مزبور، دست کم بعد از سقوط قدرت آشور نمی توانسته است به صورت مستقل باقی مانده و جزیی از سرزمین ماد نشده باشد.

دیاکونوف در بحث مربوط به ساتراپهای دولت ماد در عهد آستیاک (فرزند هوخشتره) سرزمینهای زیر را نیز، افزون بر آنچه گفته شد، به عنوان ساتراپهایی از کشور ماد یاد می کند:

ـ درنگیاناوکارمان و میکیان (شامل سیستان، کرمان و بخشی از مکران و غرب افغانستان تا خط هرات ـ قندهار).

ـ ناحیهٔ "پاریکانیان و حبشیان آسیایی "یا مکران و بلوچستان کنونی.

ـ پارت و هیرکانیه، مسلماً، آره یا وسغدیانا به احتمال ولی گمان نمی‌رود تماماً، و خوارزم به ظن بسیار ضعیف.

هرودوت به تسخیر این سرزمینها توسط فرورتیش اشاره دارد. از این رو می‌توان به ظن قوی گفت که حدود ماد از طرف مشرق تا "باختر" و جیحون امتداد داشته است.

مبانی سیاسی ـ فرهنگی پایه گذاری دولت ماد

از بعد سیاسی، یکی از عوامل عمدهٔ پیدایش اتحادیهٔ ماد و سپس دولت و بالاخره تشکیل پادشاهی ماد را می‌توان درتجاوزگریهای ویرانگرانهٔ آشور جستجو کرد. هرودوت، اهمیت ویژه‌ای به جنبش ضد آشوری مردم ماد در حدود ۶۷۲ ق.م. به رهبری "فرورتیش" داده و گفته است: مادی‌ب‌ها برای احراز آزادی، مبارزه را آغاز و در این راه به قدری تلاش و سرسختی کردند که سرانجام توانستند یوغ قیادت آشور را براندازند و خود را آزاد و مستقل سازند.

بسیاری از آثار تمدنی منسوب به دولتهایی که مدت زمانی در قالب پادشاهی ماد در کنار هم قرار گرفتند، از جمله آثار قلعه‌سازی و شهرسازی آنان، بازتاب شرایط سیاسی ـ اجتماعی کمابیش یکسانی است که بر سراسر منطقه حاکم بوده است. تکیه بر جنبه های دفاعی قلعه ها و ایجاد "قلعه ـ شهرها" برای دفاع در برابر مهاجمان، از ویژگیهای عمده و همسان بیشتر جایگاههای شناخته شده، دست کم از نیمهٔ هزارهٔ دوم ق.م. به بعد است. شکل گیری دولت مقتدر پادشاهی ماد با شرکت دولتها و اتحادیه های طوایف خود مختار مستقر در قلمروهای معین، بدون خونریزیها و ویرانگریهای شدید، حکایت از آن دارد که بجز رهبران اتحادیه ها و مقامهای سیاسی و حکومتی دولتهاکه به حفظ قدرت خود علاقه‌مند بودند، ساکنان آن سرزمینها از یک‌سو به دلیل پیوندهای فرهنگی با یکدیگر و از سوی دیگر، به منظور پایان بخشیدن به درگیریهای پی در پی در منطقه، به وحدت با هم تمایل داشتند و از ایجاد یک دولت ماد توانا با مشارکت خود، استقبال می کردند. چنانکه جز در چند مورد کوچک، از زمان تشکیل دولت بزرگ ماد تا پایان دوران هخامنشی، دیگر شاهد خیزشهای تجزیه طلبانه در پادشاهی ماد و هخامنشی نیستیم. در آن شرایط (زمان ادغام پادشاهیها و دولتهای کوچک و متوسط در دولت ماد) عامهٔ مردم به طور کلی از استقرار یک قدرت مرکزی توانمند هواداری می کردند.

از نظر فرهنگی، فرهنگ دوران مادی را می توان حاصل تکوین و تکامل فرهنگی دانست که ازگذشتهٔ دور در بخش وسیعی از سرزمین فلات به نشو و نما پرداخت که نمودهای آن، دست کم از هزارهٔ سوم ق.م. تا دوران ماد، در جای جای آن دیده می شود. به دلیل پیوندو همسانی میان نمودهای

یکدیگر در ارتباط بوده و در جریان دادوستدها و گاه برخوردها، برهم تأثیر گذارده و دیدگاههایشان به یکدیگر نزدیک و نزدیکتر گردیده است؛ تا جایی که سرانجام مجموعهٔ آفریده‌هایشان به صورت پیامی مشترک درآمده است.

"ژرژ کنتنو" در بررسیهای مربوط به ریشهٔ نژادی ساکنان هزارهٔ سوم ق.م. در منطقهٔ غرب فلات بدین مطلب اشاره دارد که: در "هزارهٔ سوم پیش از میلاد، از همان اراضی سرد آسیای مرکزی، موج دیگری از مهاجران به راه افتاد که آنان را آریایی یا هند و ایرانی لقب داده اند".

"ریچارد فرای" در همین باره اظهار می دارد: "دسته هایی از جنگاوران آریایی (پیش از فرارسیدن گروههای عمدهٔ آریاها که در خاور نزدیک در هزارهٔ دوم پیش از میلاد بنیان پادشاهی می گذاردند) به این سرزمین راه یافته بودند. گویی که این پیشتازان آریایی در جمعیت بومی مغرب فلات و دشت بین‌النهرین مستحیل شدند تا بعدها با فرا رسیدن گروههای بزرگ ایرانیان، این سرزمینها ایرانی شدند".

ذکر این نقل قولها، بدان جهت است که ذهن را متوجه جنبه‌های پیوستگی نژادی این مردم کرده باشیم.

باید توجه داشت که مربوط ساختن بررسی تمدن و فرهنگ ایران دوران ماد با بحث‌های مربوط به نژاد شناسی و زبان شناسی در پیوند با قوم ماد و دیگر اقوام منطقه، با توجه به اختلاف نظرها و دردست نبودن آگاهی های کافی، گام نهادن در راهی سنگلاخ خواهد بود. بنابراین، اشاره به این دو نظریهٔ ذکر شده فقط به این علت است تا یادآور شویم که عوامل همگن بسیاری از دیرگاه در این منطقهٔ وسیع در کنار هم سبب شده است تا مردم بخشهای مختلف، در کار آفرینش فرهنگ منطقهٔ خویش، ازدیدی نزدیک و همسان با همسایگان خود برخوردار باشند. نتیجه آنکه مجموع این پاره فرهنگهای منطقه ای، کلیتی یگانه را می نمایاند.

نگاهی به جایگاههای باستان شناسی کاوش شده در آسیای مرکزی تا بخشهای شمالِ شرقی، مرکزی و غرب ایران کنونی، به گونه ای چشمگیر معرف پیوند فرهنگی میان عمدهٔ این جایگاهها از هزارهٔ پنجم پیش از میلاد به بعد می‌باشند. یافته‌ها و بررسیهای مربوط به هزارهٔ اول ق.م. در جایگاههایی چون "تخت قباد" در ساحل راست آمودریا، حصار، سیلک، خوروین، کلاردشت و املش، ناحیهٔ لرستان، گودین تپه، نوشیجان، حسنلو، زیویه، سقز، قلایچی و ... به گونه ای روشن و گویا معرف آن است که فرهنگ معروف به تمدن مادی، از آغاز هزارهٔ اول ق.م. در تمامی این جایگاهها ـ با وجود فاصلهٔ زیاد از هم ـ با شباهتها و همسانیهای بسیار، شکل گرفته و روند تکامل ارزشمندی را پیموده است. "گیرشمن" در بحث شکل گیری تمدن مادی، این چنین اظهارنظر می کند "هنرسیلک و بعد از آن، هنرخوروین و حسنلو و املش و لرستان جزء لاینفک این فرهنگ و تمدن جدیدند". وی همچنین دربارهٔ گنجینهٔ جیحون که در ساحل آمودریا به دست آمده است، چنین می‌نویسد: "در اینجا، هنر مادی موضوع اصلی نقوش مجالس است و نفوذ هنرهای مختلف، روی آن پیوند شده است".

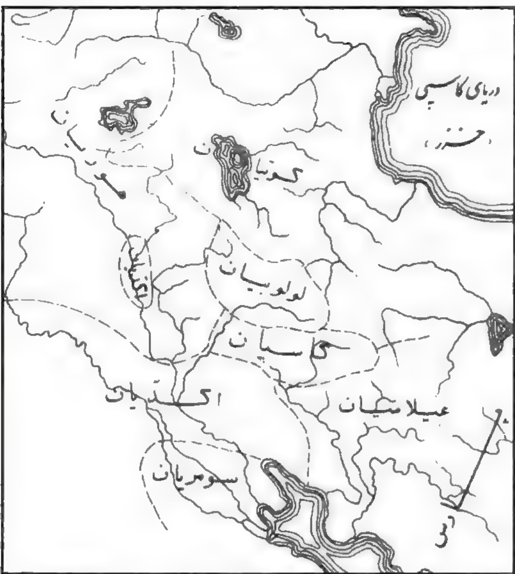
ویژگیهای دولت و تمدن ماد

از نظر نام و عنوان، این درست است که شاهنشاهی بزرگ ماد دورانی طولانی نپایید و جای خود را به شاهنشاهی هخامنشی سپرد، ولی نکتهٔ بسیار مهم آنکه شاهنشاهی هخامنشی چیزی جز تداوم دولت و تمدن مادی نبود. همان اقوام و همان مردم، روندی را که برگزیده بودند با پویایی و رشد بیشتر تداوم بخشیدندو در پهنه ای بسیار وسیع، آن را تا پایهٔ بزرگترین شاهنشاهی شناخته شدهٔ جهان، اعتبار بخشیدند.

عمده‌ترین ویژگی دولت ماد را می توان در توفیق ساماندهی و ایجاد دولتی بزرگ از مجموعهٔ دولتها و اتحادیه‌های طایفه‌ای مستقلی دانست که با وجود همسانیها و نزدیکیها و پیوندهای چشمگیر فرهنگی، تا آن زمان در یک واحد با هم پیوند سیاسی ـ سازمانی نیافته بودند. وجود جنگ قدرت میان دولتهای مزبور، هیچ گاه به عنوان درگیری "دولت ـ ملت" های مختلف شناخته نشده و از تمامی آنها، به عنوان دولتهایی که هریک بخشی از سرزمین ایران بزرگ و مردم آن را در برداشته‌اند یاد شده‌است. بنابراین، پایه‌گذاری دولت بزرگ ماد را باید به عنوان مهمترین رویداد در تاریخ ایران به شمار آورد؛


دخمه فخری کا ـ مهاباد

رویدادی که موجب گردید تا نخستین دولت بر پایهٔ "وحدت ملی" اقوام مختلف ساکن فلات ایران با مشترکات و پیوندهای فرهنگی، استقرار یابد. براساس چنان شرایطی بود که دولت ماد امکان آن را یافت تا در کار ایجاد سازمانی گسترده و دقیق و متکی بر نهادهای قدرتمند در زمینه های سیاسی ـ اقتصادی ـ نظامی توفیق یابد و با الهام از ساختارکل جامعه و باورهای مردم، اصول و قوانین بسیاری برای ایجاد نظم و استقرار عدالت و تنظیم روابط اجتماعی در ابعاد مختلف، پایه ریزی کند. آنچه دولت ماد پایه‌گذارد، در سده‌های مختلف پس از آن نیز همچنان مورد قبول و پابرجا ماند. دیاکونوف با توجه به کتیبهٔ داریوش اول در بیستون، نشان می دهد که نه تنها سازمان دولتی، بلکه سازمان اجتماعی پارس نیز تحت نفوذ شدید نظامات مادی ها بوده است. عمده ترین ویژگی دوران ماد را می توان به چگونگی فرهنگ و تمدن آن مربوط دانست. فرهنگ و تمدنی توانا و پویا و با هویت که تبلور سیر فرهنگی چندهزار سالهٔ فلات را، می توان در آن شاهد بود. فرهنگ و تمدنی منسجم و توانا که در عین در برگرفتن تمامی پاره فرهنگهای منسوب به دولتهای مختلف مستقر در فلات ـ پیش از استقرار پادشاهی ماد ـ در مجموع بیان کنندهٔ ساختار پیکری یگانه بود.و توانست تا پایان دوران هخامنشی، به سیر خود ادامه دهد.



برگرفته شده از تاریخ ماد نوشته دیاکونف

سکاتیگره خوده

خوارزمیش (هوارزمی)

سکاهوم ورکه

ماساگت ها

دهه ها

توران

کوروپولیس (شهرکوروش)

مرکند (سمرقند)

رودسغد (پلی تیمت)

سوغود (سغد)

از سال ۵۴۵ ق. م تا ۵۴۰ ق. م کوروش نواحی شرقی (ورکانه، پرثو، مرگو، هرایو، باختر، زرنگ، سغد وخوارزم) رافتح کرد.

وهرکانه (ورکانه)

مرگوش (مرو)

بلخ زریاسپه (زاریاسپا)

سوزیا

پرثو

هرایوه

روداریوس (هریرود)

وخدریکه (کابل)

پیشاور

هرایوه (هرات)

آریه

گندارا

تاکسیلا

اسه گرته (ساگارتیه)

رخج (رخد)

پنجاب

ثته گوش

قندهار

زرنگ

هرخواتیش (آراخوزیا)

درنگیانا

ارت (شهداد)

کرمانا

کرمانه

دادیکها

موسی کانی ها

اپاروت ها

پاری کانی ها

یوتی ها

گدروزیا

پورا

هرموزی

سند

آکوفجیا

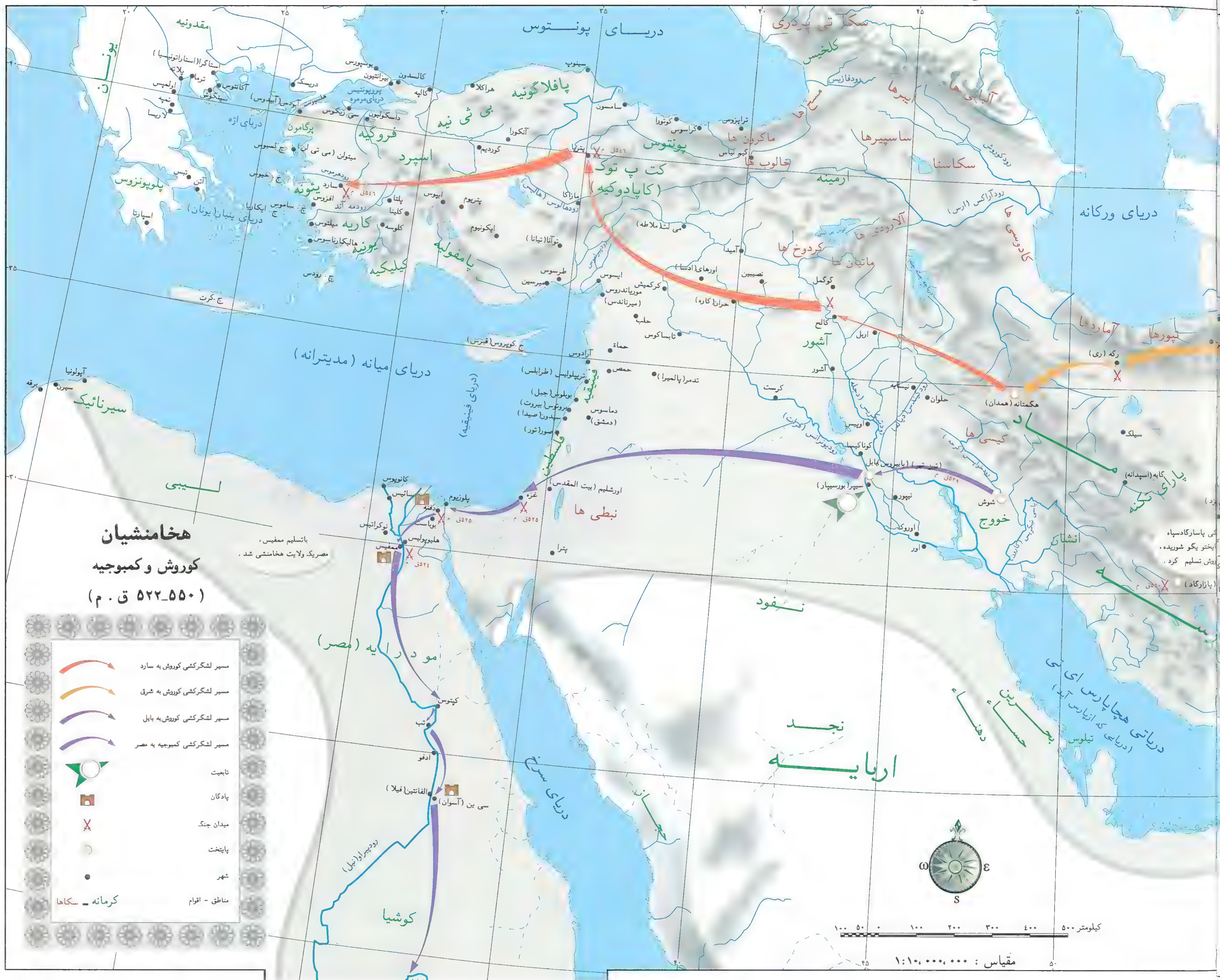
مک ها

پتاله

دریای مکران

دریای اریتره




هخامنشیان
کوروش و کمبوجیه
(۵۵۰_۵۲۲ ق.م)
مسیر لشکرکشی کوروش به سارد
مسیر لشکرکشی کوروش به شرق
مسیر لشکرکشی کوروش به بابل
مسیر لشکرکشی کمبوجیه به مصر
تابعیت
پادگان
میدان جنگ
پایتخت
شهر
مناطق - اقوام
کرمانه ـ سکاها
باتسلیم ممفیس،
مصریک ولایت هخامنشی شد.
دریای پونتوس
دریای میانه (مدیترانه)
دریای ورکانه
دریای سرخ
دریاتی هچاپارس ای تی
لیبی
سیرنائیک
مودرایه (مصر)
کوشیا
اربایه
نجد
نفود
نبطی ها
فلسطین
فینیقیه
آشور
ارمینه
کت پ توک (کاپادوکیه)
پونتوس
پافلاگونیه
بی ثی نیه
فروگیه
اسپرد
یئونه
کاریه
لیکیه
کیلیکیه
پامفولیه
یونان
مقدونیه
پلوپونزوس
کلخیس
ساسپیرها
سکاسنا
ماد
خووج
انشان
پارس
هگمتانه (همدان)
رکه (ری)
بابل
شوش
اورشلیم (بیت المقدس)
غزه
ممفیس
سارد
پتریا
حران (کاره)
دمشق
تدمر (پالمیرا)
مقیاس: ۱:۱۰،۰۰۰،۰۰۰



هخامنشیان

با طلوع دولت هخامنشی که به وسیلهٔ کوروش پارسی از خاندان معروف هخامنش بنیاد گردید (حدود ۵۵۰ ق.م.)، ایران در صحنهٔ تاریخ جهانی نقش فعال و تعیین کننده‌ای یافت. همچنین، این دولت منشاء و مرکز یک تمدن و فرهنگ ممتاز آسیایی و جهانی دنیای باستان شناخته شد.

کوروش، پادشاه سرزمین انشان (انزان، در حدود شوش و نواحی ایلام جنوبی) و سرکردهٔ سلحشور و محبوب طوایف پارسه (پارس) که قلمرو او و پدرانش در آن ایام تابع حکومت پادشاهان خاندان دیااکو محسوب می‌شد، با شورش بر ضد آستیاگ و پیروزی بر او، هگمتانه (اکباتان، همدان) را گرفت (۵۴۹ ق.م.) . وی، خزاین و ذخایر تختگاه ماد را هم بر وفق روایت یک کتیبهٔ بابلی، به "انشان" برد و سرانجام به فرمانروایی طوایف ماد در ایران خاتمه داد.

پاسارگاد – مقبره کوروش

غلبهٔ سریع او بر قلمرو ماد که بلافاصله بعد از سقوط همدان تحت تسلط او درآمد، در نزد پادشاهان عصر موجب دلنگرانی شد. کوروش برای مقابله با اتحادیه‌ای که با شرکت لیدیه، بابل و مصر بر ضد او در حال شکل گرفتن بود، خود را ناچار به درگیری با آنها یافت.

پس از آن، بلافاصله با سرعتی بی‌نظیر که بعدها فقط فتوحات اسکندر خاطرهٔ آن را تجدید کرد، به جلوگیری از هجوم کرزوس پادشاه لیدیه، که با عجله عازم تجاوز به مرزهای ایران بود، پرداخت. در جنگ، کرزوس مغلوب شد و ساردیس (اسپرده، سارد) پایتخت او به دست کوروش افتاد (۵۴۶ ق.م.). این پیروزی، آسیای صغیر را هم بر قلمرو وی افزود (۵۴۹ ق.م.) اما، قبل از درگیری با بابل و ظاهراً برای آنکه هنگام لشکرکشی به بین‌النهرین مانند آنچه برای هووخ شتره ، پادشاه ماد، در هنگام عزیمتش به جنگ با آشور پیش آمد، دچار حملهٔ سکاها نشود، چندی در نواحی شرقی فلات به بسط قدرت و تأمین حدود پرداخت. بالاخره، با عبور از دجله حمله به بابل را آغاز کرد و تقریباً بدون جنگ آن را فتح کرد(۵۳۸ق.م.). با فتح بابل، سرزمینهای آشور و سوریه و فلسطین هم که جزو قلمرو نبونید ـ پادشاه بابل ـ بود نیز، به تصرف کوروش در آمد. اما، درگیریهایی که در نواحی شرقی‌کشور در حوالی گرگان و اراضی بین دریاچهٔ خزر و دریاچه آرال برای او پیش آمد و ظاهراً به مرگ او منجر شد (۵۲۹ ق.م.)، او را از اقدام به لشکرکشی به مصر، که در گذشته با لیدیه و بابل بر ضد وی هم پیمان شده بودند، مانع گشت.

پسرش، کمبوجیه این مهم را انجام داد (۵۲۵ ق.م.) و بدین گونه، مصر و قورنا (سیرنائیک) در شمال آفریقا هم جزو قلمرو هخامنشی‌ها درآمد و شاهنشاهی پارسی‌ها به وسعت فوق‌العاده‌ای که در تمام دنیای باستان بی‌سابقه بود، رسید.

بالاخره، داریوش اول (معروف به کبیر) که بعد از مدت کوتاهی (۵۲۱ق.م.) با ایجاد امنیت، احداث شبکه‌های ارتباطی، وضع قوانین و تنظیم ترتیبات مربوط به مالیات عادلانه، به این دولت که در واقع میراث کوروش بود، تمرکز و تحرک و استحکامی قابل دوام بخشید. معهذا، لشکرکشیهایی که داریوش در مرزهای غربی و شمال شاهنشاهی کرد و بیشتر ناظر به تأمین وحدت و تمامیت آن بود، در آسیای صغیر و یونان با مقاومتهایی مواجه گردید (۴۹۹ ق.م.) که حل آنها از طریق نظامی، برای وی ممکن نگشت (۴۹۰ ق.م.).

پسرش، خشایارشا هم که بعد از او به سلطنت رسید (۴۸۶ ق.م.) در رفع این مقاومتها (۴۸۰ ق.م.) که از عدم تفاهم بین حیات یونانی و اصول حکومت شرقی ناشی می شد، توفیقی حاصل نکرد. حتی بعد از خشایارشا


هخامنشیان
داریوش اول
(۵۲۱-۴۸۶ ق . م)
مسیرلشکرکشی داریوش به سوی یونان (نبردماراتن)
مسیرلشکرکشی داریوش به سرزمین سکاهای اروپایی
خط سیردریایی اسکولاکس کاریاندی
قلمرو تحت نفوذ
میدان جنگ
پایتخت
شهر
مناطق - اقوام
کرمانه ـ سکاها
دریای پونتوس
دریای میانه (مدیترانه)
دریای ورکانه
دریای سرخ
دریاچه وخش
سکایه تردریا
سکا دری
مقدونیه
یونان
تراکیه
پافلاگونیه
بی تی نیه
فروگیه
لیدی
اسپرد
پونتوس
کت پ توک
کیلیکیه
پامفولیه
لیکیه
کاریه
ارمنیه
آلبانی ها
ایبرها
ساسپیرها
سکاسنا
ماکرون ها
خالوب ها
آلارودی ها
کادوسی ها
ماتیان ها
کردوخ ها
اثورا (آشور)
ماد
کیسی ها
پارای تکنه
خووج
انشان
بابیروس
نبطی ها
نفود
نجد
اربایه
مودرایه (مصر)
لیبی
سیرنائیک
دهه ها
خوارزمی
(هوارزمی)
وهرکانه
(ورکانه)
تپورها
آماردها
پرثو
هرایوه
زرنگ
اسه گرته (ساگارتیه)
کرمانه
پارسه
گدروزیا
یوتی ها
آکوفجیا
مکاها
مک ها
دریای هخاپارس ای تی
(دریای کرانه پارس ها)
مکران
شوش
بابیروس
پاسارگاد
پرسپولیس
اکباتانه
سینوپ
آمون
نینوا
کالح
آشور
اربل
اور
مکه
یثرب
غزه
ممفیس
دمشق
تدمر (پالمیرا)
مقیاس : ۱:۱۵،۰۰۰،۰۰۰
کیلومتر

(۴۶۵ ق.م.) هم، این سوءتفاهم بین ایران با شهرهایِ یونان مدتها ادامه یافت.

معهذا، جانشینان دیگر داریوش و از جمله کسانی چون داریوش دوم (۴۰۴ ـ ۴۲۳ ق.م.) و اردشیر دوم (۳۵۸ ـ ۴۰۴ ق.م.) که هیچ یک ذره‌ای ازلیاقت و کاردانی او را هم نداشتند، در حل سیاسی این مسأله و حفظ سیادت ایران در نواحی شرقی مدیترانه، دچار مشکلی نشدند. حتی شورش مصر بر ضدساتراپ ایرانی خود (۴۱۵ ق.م.)، که یک چند آن سرزمین را از ایران جدا کرد ، و واقعهٔ بازگشت ده هزار چریک یونانی از ایران (۴۰۱ ق.م.) که نشانهٔ ضعف نظامی ایران در آن ایام بود، تمامیت شاهنشاهی ایران را متزلزل نکرد. به همین دلیل، نظامات داریوش بزرگ و تدابیر سیاسی بعضی ساتراپهای ایرانی که مشاوران پادشاهان بودند، همچنان حافظ وحدت و تمامیت قلمرو هخامنشی باقی ماند.

نمونه ایی از سر ستونهای تخت جمشید

این قلمرو وسیع که از حدود جیحون و سند تا مصر و دریای اژه را در برمی‌گرفت، در عهد داریوش شامل تقسیمات اداری منظمی بالغ بر بیست استان (هرودوت) یا بیشتر (کتیبه‌ها) بود که در هر استان (خشتره = شهر) یک ساتراپ (خشترپ = خشتروپان = شهربان) به عنوان والی عهده‌دار امور کشوری بود. با آنکه این والی برتمام امور مربوط به استان نظارت فایق داشت، فرمانده پادگان استان و نگهبان ارگ آن تحت حکم وی نبودند. به این ترتیب، ساتراپ با وجود اقتدار بالنسبه نامحدود، همواره تحت نظارت پادشاه قرار داشت و فکر یاغیگری برای او، چندان قابل اجرا به نظر نمی‌رسید. حکم و ارادهٔ پادشاه هم در سراسر این استانها قانون محسوب می شد و مطاع بود.

اقوام تابع هم با آنکه در ادیان و عقاید و رسوم خود محدودیتی نداشتند، در ضابطهٔ تبعیت از حکم پادشاه، به حفظ وحدت و تمامیت شاهنشاهی متعهد بودند. نمونهٔ این تعهد، از همکاری آنان در کار بنای کاخ داریوش در شوش پیداست. لوحه‌های گلی بازمانده از آن پادشاه، نقش صنعتگران این اقوام و مصالح سرزمینهای آنان را در ایجاد این کاخ به یاد می‌آورد.

نام سرزمینهای تابع ، در کتیبه‌ای متعلق به مقبرهٔ داریوش که در نقش رستم می‌باشد، به تفصیل این‌گونه آمده‌است: ماد، خووج (خوزستان) پرثوه(پارت)، هَرَی‌َبو(هرات)، باختر، سغد، خوارزم، زرنگ، آراخوزیا (رُخّج، افغانستان جنوبی تا قندهار)، ثَتَه گوش (پنجاب)، گنداره (کابل، پیشاور)، هندوش (سند)، سکاهوم وَرگَه (سکاهای ماورای جیحون)، سکاتیگرَه‌خُودَ (سکاهای تیزخُودَ، ماورای سیحون)، بابل، آشور، عربستان، مودرایه (مصر)، ارمینه (ارمن)، کتَه پَه توکَ (کاپادوکیه، بخش شرقی آسیای صغیر)، سپردَ (سارد، لیدیه در مغرب آسیای صغیر)، یَئونَه (ایونیا، یونانیان آسیای صغیر)، سکایَه تردَریا (سکاهای آن سوی دریا: کریمه، دانوب)، سگودرَ (مقدونیه)، یَئونَه تَک‌َبَرا (یونانیان سپردار: تراکیه، تراس)، پوتیه (سومالی)، کوشیا (کوش، حبشه)، مکیهَ (طرابلس غرب، برقه) ، کرخا (کارتاژ، قرطاجنه یا کاریه در آسیای صغیر).

در بین این نامها، ظاهراً سرزمینهایی هم بود که ساتراپ جداگانه نداشت و به وسیلهٔ ساتراپ استان مجاور یا نزدیک اداره می‌شد. لوحه‌ای نیز در شوش به دست آمده‌است که به داریوش تعلق دارد و نام کشورهای تابع را ـ با اندک تفاوت ـ تقریباً همانند آنچه در کتیبهٔ نقش رستم او آمده است یاد می کند.

فهرست دیگری را هرودوت (تواریخ ۳:۹۸ ـ ۸۹) نقل می کند که بعضی اطلاعات جالب توجه را که دربارهٔ مقدار و ترتیب مالیات این نواحی، به دست می‌دهد. البته، این اطلاعات معلومات مندرج در کتیبه‌ها را نیز تکمیل می کند. همچنین، تجدید نظرهایی را هم که ظاهراً گه‌گاه در تقسیمات اداری کشور می‌باید پیش آمده باشد، ارائه می‌دهد.

در یک کتیبهٔ مربوط به تخت جمشید نیز که به نظر می‌رسد متعلق به مقبرهٔ یکی از پادشاهان هخامنشی و به احتمال قوی اردشیر دوم (حدود ۳۵۸ ق.م.) باشد، فهرست اقوام تابع شاهنشاهی، این‌گونه آمده‌است: پارسی، مادی، خوزی، پارتی، هروی، باختری، سغدی، خوارزمی، اهل‌زرنگ، اهل‌رُخّج، ثته‌گوشی، گندهاری، هندی(اهل سند)، سکاییِ‌هومه ورک، سکایی تیزخود، بابلی، آشوری، عرب، مصری، ارمنی، اهل کاپادوکیه، اهل سارد، پوتی، کوشی، کرخایی.

نمایی از تخت جمشید


هخامنشیان
خشایارشای اول تا داریوش سوم
(۴۸٦-۳۳۰ ق.م)
مسیرلشکرکشی خشایارشا به یونان و تسخیر آتن (نبرد سالامیس)
مسیرلشکرکشی کوروش کوچک ازسارد تا کوناکسا
مسیربازگشت ده هزار یونانی (ازکوناکسا تا تراپزوس)
قلمرو حکومت
میدان جنگ
پایتخت
شهر
مناطق - اقوام
کرمانه ـ سکاها
دریای پونتوس
دریای میانه (مدیترانه)
دریای ورکانه
دریای سرخ
سکاتردریا
سکاها
سکادری
مقدونیه
آلبانی ها
دهه ها
خوارزمی (هوارزمی)
ارمینه
ساسپیرها
کادوسی ها
سکاسنا
کتپ توک (کاپادوکیه)
اسپرد
لیدی
فروگیه
کاریه
لیکیه
پامفولیه
کیلیکیه
پافلاگونیه
اثور (آشور)
ماد
پرثو
ورکانه (هیرکانیا)
تپورها
آماردها
اسه گرته (ساگارتیه)
پارای تکنه
خووج
انشان
پارسه
کرمانه
یوتی ها
آکوفچیا
بابیروش
نبطی ها
فنیقیه
لیبی
سیرنائیک
مودرایه (مصر)
اربایه
نجد
نفود
نوبه
دریای پارس
دریاچه وخش
بابل
شوش
پاسارگاد (پازارگاد)
پرسپولیس
گابه (اسپدانه)
اکباتانه (همدان)
سیلک
رگه (ری)
زدرکرته
قومس (کومیسن)
سوزیا
مرکوش (مرو)
هرایوه (هرات)
ارت (شهداد)
کرمانا
هرموزی
آتن
اسپارت
سارد
افزوس
میلتوس
هالیکارناسوس
ج. رودس
ج. کرت
ج. کوپروس (قبرس)
تریپولیس (طرابلس)
بروتوس (بیروت)
سیدون (صیدا)
دماسوس (دمشق)
اورشلیم (بیت المقدس)
غزه
پترا
ممفیس
هلیوپولیس
کپتوس
تب
ادفو
سوین (آسوان)
الفانتین (فیلا)
ناپاتا
مروئه
آمون
کوناکسا
اوپیس
نینوا
اربل
تدمر (پالمیرا)
حلب
حماة
حمص
سینوپ
هراکلا
بیزانتیون
کالسدون
تراپزوس
گوردیوم
ایکونیوم
ترسوس
ایسوس
حران (کاره)
نصیبین
آمید
ملاطیه
رم
فلورانس
کارتاژ
آپولونیا
مقیاس : ۱:۱۴،۰۰۰،۰۰۰
کیلومتر

اینکه نام اقوام تابع در این ایام که فقط بیست و هشت سال با کشته شدن داریوش سوم و انقراض هخامنشی‌ها ۳۳۰ (ق.م.) فاصله دارد، با آنچه در کتیبهٔ مقبرهٔ داریوش در نقش رستم دربارهٔ سرزمینهای تابع وی آمده است، تقریباً تفاوتی ندارد، نشان می‌دهد که هخامنشی‌ها تا پایان دوران فرمانروایی وحدت و تمامیت قلمرو خود را حفظ کرده‌اند. حتی، قراین حاکی از آن است که در پایان عهد اردشیرسوم (۳۳۸ ق.م.) چندسالی قبل از سقوط شاهنشاهی پارس، دولت هخامنشی به مراتب قوی‌تر، منسجم‌تر و منظم‌تر از پایان عهد خشایارشا بوده‌است.


جام زرین با نیمتنه شیر بالدار از دوران هخامنشی

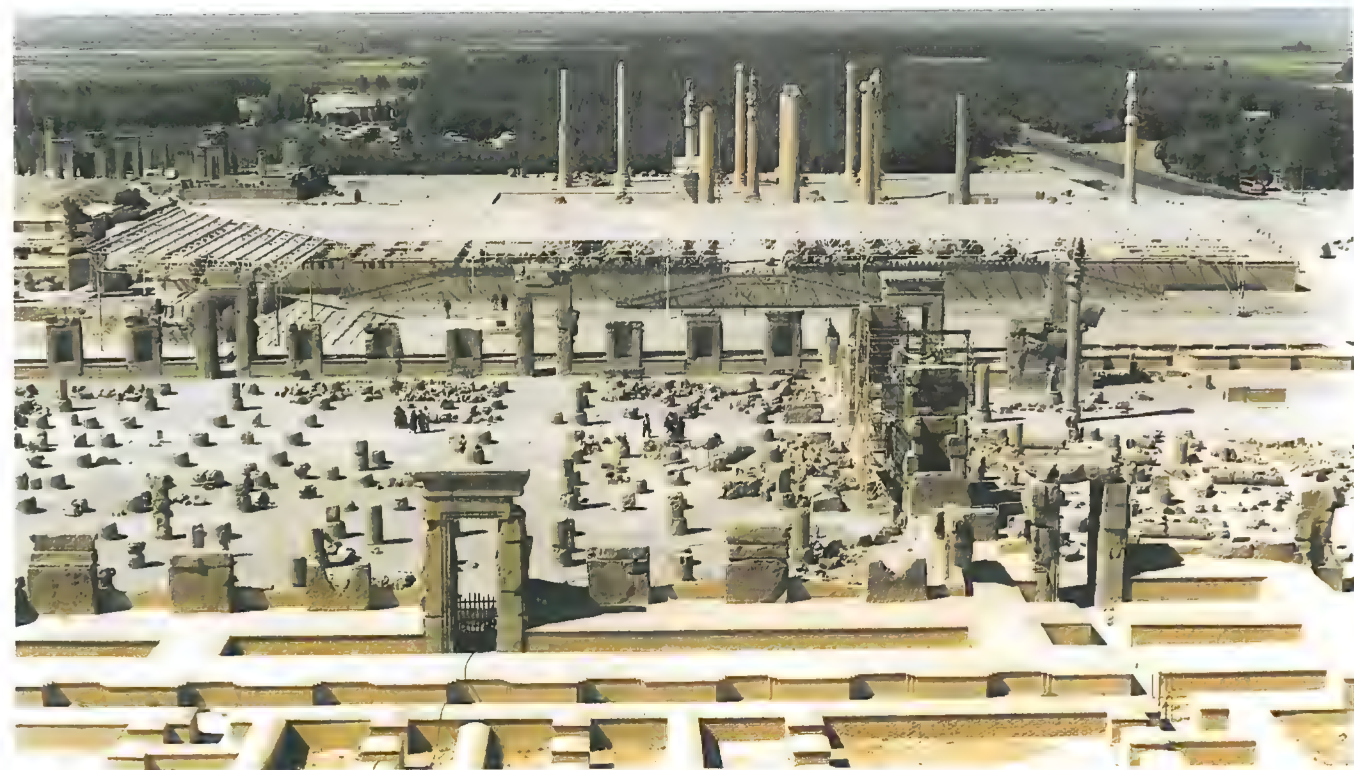
شکست داریوش سوم (۳۳۰ ـ ۳۳۶ ق.م.) از اسکندرهم ـ غیر از مهارت جنگی فاتح مقدونی ـ تا اندازهٔ زیادی باید به سبب فقدان روحیهٔ جنگی و قدرت نظامی داریوش و به خصوص عدم استفادهٔ او از تمام امکانات و فرصتهای مغتنم بوده‌باشد.

مدت دوام شاهنشاهی هخامنشی، دویست و سی سال بود. فرمانروایی آنان در قلمرو شاهنشاهی ـ به خصوص در اوایل عهد ـ موجب توسعهٔ فلاحت، تأمین تجارت و حتی تشویق تحقیقات علمی و جغرافیایی نیز بوده‌است. مبانی اخلاقی این شاهنشاهی نیز که به خصوص در عهد کسانی مانند کوروش و داریوش بزرگ متضمن احترام به عقاید اقوام تابع و حمایت از ضعفا


نقش رستم

در مقابل اقویا بوده‌است، از لحاظ تاریخی جالب توجه است. بیانیهٔ معروف کوروش در هنگام فتح بابل را، محققان یک نمونه از مبانی حقوق بشر در عهد باستان تلقی کرده‌اند.




نمایی از تخت جمشید


اسکندر مقدونی
(۳۲۳-۳۳۴ ق. م)
مسیر لشکرکشی های اسکندر
مسیرلشکرکشی کراتروس سردار اسکندر
مسیر لشکرکشی‌نئارخوس سردار اسکندر
پایتخت
شهرهای مهم
میدان های جنگ
مقیاس : ۱:۱۴،۰۰۰،۰۰۰
کیلومتر
دریای پونتوس اخینوس
دریای میانه (مدیترانه)
دریای ورکانه
دریای سرخ
دریای مکران
سکاها
سکا دری
مقدونیه
آلبانی ها
ایبرها
ساسپیرها
سکاسنا
ماکرون ها
پونتوس
ارمنیه
خالوب ها
کاپادوکیه
پافلاگونیه
فروگیه
لیدی
کاریه
لیکیه
پامفولیه
کیلیکیه
آتورا (آشور)
بابیروس
خووج
انشان
پارسه
کرمانه
گدروزیا
آریه
هرایوه
زرنگ
پرثوه
ورکانه (ورکانه)
تپورها
آماردها
ماد
دهه ها
خوارزمیش (هوارزمی)
اسه گرته (ساگارتیه)
پارای تکنه
کوسی ها
نبطی ها
اربایه
نجد
نفود
مودرایه (مصر)
لیبی
سیرنائیک
نوبه
آکوفاجیا
یوتی ها
آمون
ممفیس
اورشلیم (بیت المقدس)
دمشق
صور (تور)
پرسپولیس
شوش
هرموزی
پاسارگاد (پازارگاد)
اکباتانه (همدان)
ری
سیلک
مرو
نیمروز
هراة
تب
سی ین (آسوان)
مروئه
ناپاتا
دریای اژه
آتن
اسپارتا
پلوپونزوس

سلوکیان

یازده سال بعد از مرگ اسکندر که تمام آن مدت و حتی چندسالی بعد از آن هم در جنگهای جانشینی او بین سردارانش در منازعات طولانی گذشت، استان بابل به وسیلهٔ یک سردار مقدونی او به نام سلوکوس که پدرش انتیوکوس هم از سرداران فیلیپوس (فیلیپ) پدر اسکندر محسوب می شد، افتاد (۳۱۲ ق.م.). او سپس استان ایلام (خوزستان و بخشی از لرستان امروز) و سرزمین ماد (به استثنای آذربایجان) را هم بر قلمرو خویش افزود. بدین گونه، دولت پادشاهی مستقلی به وجود آورد که به نام خود او "دولت سلوکی" (سلوکیان) خوانده شد و آغاز سلطنت او بعدها برای این دولت، مبداء تاریخ گشت. (تاریخ سلوکی).

چندسال بعد، به دنبال پیروزیی که در جنگ بزرگ ایپسوس به دست آورد (۳۰۱ ق.م.)، سوریه و بخش عمدهٔ آسیای صغیر را هم بر قلمرو وسیع آسیایی خود افزود. قلمرو آسیایی او در آن هنگام، تمام بخش آسیایی متصرفات اسکندر را شامل می شد و از سواحل شرقی مدیترانه تقریباً تا کرانه‌های سیحون را در بر می‌گرفت. اما چون این امپراتوری که در آسیا در واقع جانشین شاهنشاهی هخامنشی محسوب می‌شد، برخلاف آن دولت در این نواحیْ هیچ پایگاه قومی نداشت و به کلی یک دولت اجنبی به شمار می آمد. همین وسعت فوق العادهٔ قلمرو و اشتمالش بر اقوام و سرزمینهای متنوع، ادامهٔ سلطه و حفظ وحدت و تمامیت آن را دشوار می کرد. از این رو، سلوکوس و پسرش انتیوکوس که از اواخر عمر پدر شریک او بود، به پیروی از آنچه اسکندر در دوران کوتاه فرمانروایی خود در آسیا انجام داد، با اقدام به ایجاد شهرها و مهاجرنشینهای یونانی ـ مقدونی در داخل آسیا، سیاست یونانی مآب کردن آسیا را که اسکندر برای ادارهٔ آسیا طرح کرده بود، دنبال کردند. از این رو، در مدت فرمانروایی سلوکوس اول و انتیوکوس اول غیر از بیست و پنج شهر یونانی که به وسیلهٔ اسکندر در آسیا به وجود آمد، تعداد زیادی شهرهای یونانی نشین جدید نیز احداث گشت. این شهرها که خود بالغ بر شصت شهر بودند، از مرزهای غربی آسیای صغیر تا کنارهٔ سیحون و سند احداث گشتند که غالباً به نام سلوکوس و انتیوکوس، "سلوکیه" و "انطاکیه" خوانده می‌شدند، یا به نام مادر و زن سلوکوس، به ترتیب " لائودیکیا" (لاذقیه) و "آپامئا" (افامیه) نام گرفتند. در رأس این شهرها، می‌توان از سلوکیه نام برد. همچنین در کرانهٔ غربی دجله که تختگاه ولایات شرقی سلوکیان محسوب می شد و انطاکیه در سوریه در ساحل نهرالعاصی (Orontos) که تختگاه دولت سوریهٔ خاندان سلوکی به شمار می آمد. شهرهای دیگر، شامل پانزده انطاکیهٔ دیگر، چهار سلوکیه، هشت لائودیکیه و دواپامئا می شد که تعداد کثیری از آنها در داخل فلات ایران از ماد و پارس تا پارت (خراسان) و سیستان واقع بودند. شهرهای دیگر هم که در آنها مهاجران مقدونی و یونانی ساکن شدند، نامهای یونانی یافتند. از جمله، سرزمین ری (رَگَ) "اوروپوس" خوانده شد و آنچه امروز نهاوند نام دارد، در آن ایام به عنوان "لائودیکیه" خوانده شد. در پارس، مرو و سیستان نیز، شهرهایی به نام انطاکیه به وجود آمد، در ایلام هم لااقل سه شهر به نام اسکندریه خوانده شد، در هرات (هریوه) و حتی در سرزمین سغد نیز، شهرهایی به همین نام پا گرفت. همچنین به مهاجران یونانی و مقدونی که به این شهرها جلب می شدند، قطعه زمینی برای سکونت و کشت و کار داده می شد و در مقابل، خدمات نظامی بر آنان الزام می گشت. احداث این شهرها، ناظر به ایجاد پادگانهای نظامی و ذخیره در نقاط سوق الجیشی برای مقابله با شورشهای محلی و ضدسلوکی بود. همچنین، دفع هرگونه توطئه و شورش بیگانه را نیز تسهیل می‌کرد. با آنکه این شهرها به وسیلهٔ شوراها و سازمانهای یونانی و موافق آداب و ترتیبات معمول در یونان و مقدونیه اداره می شد، غالباً ارادهٔ پادشاه در اکثر آنها بر سایر موازین حاکم بود و حکام و شوراها در عمل، همواره نقش انفعالی داشتند. از لحاظ اداری، قلمرو سلوکی، (لااقل در دوران اعتلای آن که بعد از سه چهار نسل از اخلاف سلوکوس پایان یافت) شامل حدود هفتادودو حوزهٔ حکمرانی بود که هرچند حوزهٔ آن، یک استان (ساتراپی) را تشکیل می‌داد، اما با وجود استقلال محلی ساتراپها، حکم پادشاه سلوکی بر سراسر قلمرو وی نافذ بود. پادشاه بر اعمال حکام تابع نظارت و اشراف داشت و برای اعمال این نظارت، دربار اوگاه به صورت یک اردوی متحرک نظامی در نواحی مختلف کشور در حال حرکت بود. معهذا، با درگیریهایی که سه چهار تن جانشینان بلافاصله بعد از سلوکوس در سوریه و آسیای صغیر پیدا کردند، نظارت منظم و بلاواسطهٔ آنان بر ولایات شرقی، تدریجاً کاستی گرفت. همچنین، با عکس العملهای ضد اجنبی که حتی از عهد سلوکوس اول در ماد ظاهر شد و یک بار هم یک شاهزادهٔ سلوکی در این وقایع به همدستی با مخالفان متهم گشت، سلطهٔ آنان در ولایات ایرانی به طور محسوسی رو به زوال رفت.

سرانجام، یونانیهای باختر در مقابل دولت مقدونی سلوکی داعیهٔ استقلال و انفصال یافت (۲۵۰ ق.م.). در پی آن، ولایات پارت و گرگان هم تحت رهبری خاندان ارشک از سرکردگان عشایر ایرانی آن نواحی، سر از ربقهٔ انقیاد قوم برتافت (حدود ۲۴۷ ق.م.). سلوکیان که غالباً در سوریه دچار کشمکشهای محلی و حتی خانگی بودند، موفق به الحاق مجدد این نواحی به قلمرو خویش نگردیدند. حتی، در مقابل بسط این دولت جدید ایرانی، ولایات ماد و پارس و ایلام و بابل را هم از دست دادند (۱۴۰ ق.م.). از آن پس، قلمرو آنان منحصر به سوریه شد. اما، در آنجا نیز با توسعه طلبی روم مواجه شدند که استغراق آنان در جنگهای خانگی و دسیسه و فساد و عیاشی، امکان مقاومت در مقابل مطامع روم را برای آنان باقی نگذاشت. بدین گونه، امپراتوری محدود و در حال انحطاط سلوکی بعد از نزدیک دویست و پنجاه سال فرمانروایی انقراض یافت (۶۴ ق.م.).

سلوکوس اول، معروف به فاتح (نیکاتور) اولین تختگاه خود را در بابل ساخت (سلوکیه). او پس از پیروزی بر سوریه، انطاکیه را در کنار نهرالعاصی تختگاه دائمی خود قرار داد و اخلاف او نیز بعد از آنکه از سلوکیهٔ بابل هم رانده شدند، امپراتوری سلوکی را در عمل به یک دولت سوریه ای مبدل کردند که آن نیز طعمهٔ روم گشت.

سلوکوس اول بعد از سی و دو سال سلطنت در موقعی که عازم تسخیر مقدونیه بود، کشته شد (۲۸۱ ق.م.). پسرش، انتیوکوس اول که از اواخر عمر پدر با وی در سلطنت شریک شد (۲۹۳ ق.م.)، وقتی به جای او نشست، از دعاوی پدر بر مقدونیه (۲۷۸ ق.م.) و آسیای صغیر صرف نظر کرد (۲۶۱ ق.م.). اما، با قدرت در مقابل هجوم طوایف وحشی بر نواحی مرزی قلمرو خویش ایستاد (۲۷۳ ق.م.) و عنوان منجی (سوتر soter) یافت. نقش


سلوکیان
سلوکوس نیکاتور اول
(۲۸۱-۳۱۲ ق . م)
مسیر لشکرکشی سلوکوس
مناطق تابع سلوکی
مناطق مستقل ولی اسماً تابع سلوکی
پایتخت
شهرهای مهم
میدان های جنگ
مقیاس : ۱:۱۳،۰۰۰،۰۰۰
کیلومتر
دریای پونتوس
دریای میانه (مدیترانه)
دریای ورکانه
دریای سرخ
دریای هچاپارس ای تی (دریایی که ازپارس آید)
دریای مکران
دریای اریتره
دریاچه وخش
تراکیه
پافلاگونیه
پونتوس
بی سی نیه
کت پ توک (کاپادوکیه)
کاریه
کیلیکیه
هاترا
سوریه
ارمنیه
کردوئن ها
آتروپاتن
کادوسی ها
کلخیس
ایبرها
آلبانی ها
سکاها
قره قوم
قزل قوم
ماساگت ها
دهه ها
جلگه توران
خوارزمیش (هوارزمی)
سکاهوم ورکه
سوغود (سغد)
مرگیانه
باکتریا
هیرکانه
تپورها آماردها
پرثو
هرایو
کومیسن
ماد
هکمتانه
اسه گرته (ساگارتیه)
پارای تکنه
خوج
بابیرونام
پارسه
کارمانه
زرنگ
هرخواتیش (آراخوزیا)
گندار
گدروزیا
مکران
هیندوش
اربایه
سلوکیه
پرسپولیس
پاسارگاد (پازارگاد)
کرمان
دمسکوس
اورشلیم (بیت المقدس)
ممفیس
انطاکیه
مراکند (سمرقند)

او در ایجاد شهرهای یونانی، قابل ملاحظه بود. در واقع، قسمت عمدهٔ این طرح به وسیلهٔ او به انجام رسید. پسر وی، انتیوکوس دوم که بعد از او به سلطنت رسید، هر چند بخشی از آنچه را که پدرش عمداً از دست داده بود اعاده کرد، (۲۵۱ ق.م.) اما به اعادهٔ قدرت در قلمرو میراث یافته موفق نشد. او حتی با ازدواج و طلاق یک شاهدخت مصری، اواخر ایام فرمانروایی خود را نیز قرین اغتشاش ساخت.

با سلطنت پسر و جانشین او، سلوکوس دوم (۲۲۵ـ ۲۴۶ ق.م.) عوامل تجزیه و اختلاف تدریجاً دولت سلوکی را با دشواریهای جدی مواجه ساخت. وی، نه قادر به دفع طغیان باختر و پارت شد و نه در کشمکشهایی که با مصر یافت، حیثیت دولت خود را تأمین کرد. سلطنت پسر و جانشین او (سلوکوس سوم) فقط دو سال (۲۲۳ـ ۲۲۵ ق.م.) به طول انجامید. برادرش، انتیوکوس سوم (۱۸۷ـ ۲۲۳ ق.م.) معروف به "کبیر" در لشکرکشی به شرق، باختر و پارت اشکانیان را به اظهار انقیاد واداشت. اما، در حمله ای که به خاک یونان کرد، با قدرت روم برخورد کرد (۱۸۸ ق.م.) و دچار وهن و سستی گردید. پسرش سلوکوس چهارم که بعد از او به سلطنت رسید (۱۸۷ ق.م.) و فیلوپاتر (Philopater) خوانده شد، سیاست پدر را در رعایت حسن همجوار ی با روم مراعات کرد. همچنین، با مصر و مقدونیه نیز از هر گونه درگیری، خودداری ورزید. او به دست وزیر خود هلیودوروس (Heliodorus) نام کشته شد (۱۷۵ ق.م.) و علت قتلش نیز مجهول ماند. انتیوکوس چهارم که بعد از او سلطنت یافت، برادر او بود. خشونت وی در فلسطین با مقاومت یهود مواجه شد. کوششی هم که در مصر برای تسخیر آن سرزمین کرد، با دخالت روم ناموفق ماند. انتیوکوس چهارم، جهت رفع آنچه او آن را "غائلهٔ پارت" می خواند، لشکری هم به شرق کشید. اما، توفیقی نیافت و جانش را نیز بر سر این کار نهاد (۱۶۳ ق.م.). سلطنت پسرش، انتیوکوس پنجم، مدت زیادی طول نکشید. وی یک سال بعد از جلوس در انطاکیه به وسیلهٔ دیمتریوس (پسر سلوکوس چهارم) به قتل رسید (۱۶۲ ق.م.) دیمتریوس که یک چند به عنوان گروگان در روم زیسته بود، در بازگشت به سوریه ـ در دنبال غلبه بر مدعی ـ تا حدودی به اعادهٔ نظم توفیق یافت و خود را منجی (سوتر ـ Soter) نامید. شورش یهود را هم که از چند سالی پیش از وی در فلسطین موجب اغتشاش شده بود سرکوب کرد (۱۶۱ ق.م.) اما توفیقی که در این کار یافت وحشت و سوءظن همسایگان را تحریک کرد. سرانجام، در جنگ با یک مدعی موسوم به الکساندربالاس (A.Balas) که همسایگانش، از جمله مصر او را بر ضد وی تحریک کرده بودند کشته شد (۱۵۰ ق.م.). فرمانروایی الکساندربالاس (۱۴۵ـ ۱۵۰ ق.م.) که خود را پسر و وارث انتیوکوس چهارم می خواند، سرآغاز یک نزاع بدفرجام خانگی در خاندان سلوکی بود که ضعف و انحطاط قطعی قدرت آن خاندان را در پی داشت. توسعهٔ قدرت اشکانیان در جانب غرب، هر روز بیش از پیش سلوکیان را به سوی سوریه به عقب نشینی وادار می کرد. تلاش ناموفق دیمتریوس دوم هم که برای دفع غائلهٔ پارت به آنجا لشکرکشی کرد، به شکست و اسارت او انجامید (۱۴۱ ق.م.). با آنکه برادر و جانشین او، انتیوکوس هفتم در مدت اسارت او توفیق قابل ملاحظه ای در غلبه بر دشواریها یافت، اما شکست او در جنگ با اشکانیان (۱۲۹ ق.م.) سرانجام به قدرت سلوکیها در ولایات شرقی خاتمه داد. از آن پس، قلمرو سلوکیان منحصر به سوریه گشت و در آنجا نیز سلطنت آنان تا انقراض نهایی به دست روم (۶۴ ق.م.) در جنگهای خانگی و در کشمکشهای بی سرانجام گذشت.

از دویست و چهل و هشت سال (۶۴ـ ۳۲۱ ق.م.) مدت سلطنت آنان، ایران بیش از شصت و پنج سال (۲۴۷ـ ۳۱۲ ق.م.) به تمامی در تحت فرمان آنان باقی ماند.





اشکانیان

سلطهٔ جانشینان اسکندر برقلمرو هخامنشی (با وجود خشونت نظامی سلوکیان) در سراسر ایران طولانی نشد و فترت حاکمیت در ایران، شصت و پنج سالی بیش نکشید. حتی، در همان دوران اقتدار نظامی سلوکیان ـ مقارن با سالهایی که مهاجران یونانی در استان باکتریا (باختر، بلخ) به رهبری سرکردهٔ خویش به نام دیودوتُس، اعلام استقلال کردند. (حدود ۲۵۰ ق.م.) ـ در استان پارت (پارتیا، پرثوه) نیز دولت ایرانی مستقلی به وجود آمد که به نام مؤسس آن دولت، ارشکان (اشکان، اشکانیان) نامیده شد. بعدها به دنبال طرد سلوکیان از ایران، این دولت به شاهنشاهی بزرگی تبدیل شد که در توالی شاهنشاهیهای بزرگ شرقی، ششمین شاهنشاهی بزرگ دنیای باستان محسوب شد. این دولت طی چندین قرن فرمانروایی، از بسیاری جهات هماورد و رقیب و حریف روم بود.

ارشک اول مؤسس این دولت که بر وفق روایات، سرکردهٔ طایفهٔ آریایی پرنی (اپرنی) از طوایف وابسته به اتحادیهٔ داهه از عشایر سکایی حدود باختر بود ـ بنابر مشهور ـ حدود دو سال بعد از اعلام استقلال کشته شد. برادر وی تیردات، که جانشین او گردید ظاهراً به احترام نام او ارشک خواند (ارشک دوم). پادشاهان بعد از وی هم از همین بابت، نام ارشک را به عنوان نوعی لقب بر نام خود افزودند. بدین گونه، سلسلهٔ جانشینان ارشک به نام "ارشکان" خوانده شدند (اشکانیان).

هر چند دولت اشکانی به وسیلهٔ ارشک اول و برادرش تیردات (که امروز دیگر تردیدی در تاریخی بودن آنان نیست) پایه‌گذاری شد، اما تأسیس واقعی آن به وسیلهٔ میتره‌دات (مهرداد) اول، (ششمین اشک) و تحکیم



آتشکده خورهه ـ محلات

نهایی آن به وسیلهٔ مهرداد دوم، (نهمین اشک) انجام شد. ظاهراً، مقارن این احوال که چندی بعد منجر به طرد قطعی سلوکیان از ایران شد، پادشاهان این سلسله خود را وارث ملک پادشاهان قدیم پارس (هخامنشیها) خواندند. چنانکه از یک مورخ یونانی (آریان) نقل شده است، نسبت خود را هم به هخامنشیها رساندند، البته با انتساب به ارتخشیر دوم. اما، شاهنشاهی پارت با شاهنشاهی هخامنشی به کلی تفاوت داشت. نه تنها نظام حکومت آن هرگز استواری و انسجام آن دولت را دارا نبود، بلکه وسعت آن هم حتی بدون مصرکه از زمان اسکندر به کلی از ایران جدا شد، به پای وسعت شاهنشاهی هخامنشی نرسید.

قلمرو آنان که شامل تعدادی دولتهای مستقل دست نشانده هم می‌شد، در آنچه به وسیلهٔ حکام (ساتراپهای) اشکانی اداره می‌شد، شامل هجده استان (ساتراپی) بود که یازده استان را از استانهای علیا و هفت استان را، استانهای سفلی می‌خواندند. استانهای علیا، شامل ولایات شرقی این قلمرو و استانهای سفلی، شامل ولایات غربی آن بود. ولایات غربی که استانهای سفلی خوانده می‌شد، عبارت بودند از:

۱. بین‌النهرین (Mesopotimia) با اراضی شمال بابل.

۲. آپولونیاتیس (Apolloniatis): جلگهٔ واقع در شرق دجله.

۳. خالونی تیس (Chalonitis): بلندیهای اطراف زاگرس.

۴. مادغربی: حدود نهاوند.

۵. کامبادین (Cambaden): حدود بیستون و بخش کوهستانی ماد.

۶. مادعلیا: اکباتانا (همدان).

۷. رگیان (Rhagiane): نواحی شرقی ماد.

ولایات شرقی که استانهای علیا خوانده می‌شد، از این قرار بودند:

۸. خوارنه (Choarene): سردره خوار.

۹. کومیسنه (Comisene): کومس (قومس) ناحیهٔ کنارهٔ کویر.

۱۰. هورکانیا (Hyrcania): گرگان.

۱۱. استابنه (Astabene): ناحیهٔ استو (قوچان).

۱۲. پارتیا (Parthyene): خراسان.

۱۳. اپه ورکتی کنه (Apavarcticene): ابیورد، حدود کلات.

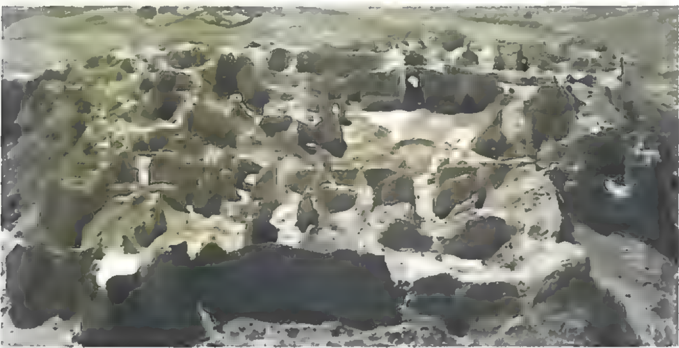
۱۴. مرگیانه (Margiane): ولایت مرو.

۱۵. آریا (Aria): هریوه، ولایت هرات.

۱۶. انائون (Anauen): بخش جنوبی هرات.

۱۷. زرنگیان (Zarangiane): زرنج، کنارهامون.

۱۸. آراخوزیا (Arachosia): رخج در ساحل علیای هیرمند در ناحیه قندهار.



کوه خواجه ـ زابل

ولایت سکستان در قسمت سفلای هیرمند، دولت محلی مستقل داشت و برخلاف آنچه در بعضی مآخذ آمده است، استان نوزدهم قلمرو اشکانیان محسوب نمی‌شد.

علاوه بر این استانهای هجده‌گانه که فقط قسمتی از قلمرو داخلی هخامنشیها بود، تعدادی از استانهای سابق هخامنشی هم در این دوره به صورت امارتهای مستقل در اطراف این ولایات وجود داشت. فرمانروایان این مناطق خود را متحد و تحت‌الحمایهٔ اشکانیان می‌شمردند. اما، در عین آنکه به پادشاه متبوع خود باج می‌دادند و در هنگام ضرورت، سپاه مجهز در تحت فرمان او قرار می‌دادند، در سایر امور استقلال داشتند. معهذا، در بعضی موارد هم از تبعیت دولت پارت خارج می‌شدند و به تبعیت دولت مهاجم یا مخاصم در می‌آمدند. بدین گونه، قلمرو اشکانیان شامل یک مجموعهٔ ملوک‌الطوایفی بود که خاندان ارشک، در رأس آنها قرار داشت. اتحاد آنها، به‌خصوص در مواقع جنگ، وحدت و تمامیت قلمرو ارشکها را تأمین می‌کرد. تعدادی از این دولتهای تابع که در نهایت جزو قلمرو رسمی

پادشاه اشکانی محسوب می‌شد، از این قرار بود:

۱۹. ارمنستان که پادشاه مستقل آن، غالباً متحد و دست نشاندهٔ پارت بود. اما، با توجه به اینکه وی از خاندان اشکانیان بود، ولی بارها به روم می‌تاخت، و بهانهٔ جنگ ایران و روم می‌شد.

۲۰. امارت اسروئن (Osroene) در شمال شرقی بین النهرین که تحت حکم سلالهٔ عرب ابجر (Abgar) اداره می شد. مرکز آن ادسا (Edessa) نام داشت که بعد اورفه و الرها خوانده شد.

۲۱. امارت کردوئن (Cordoen) (بیت کردو) در جنوب دریاچهٔ وان و مشرق دجله که سرزمینی کوهستانی بود.

۲۲. امارت آدیابن (Adiabene) (حدیب، حاجی آباد) در کنار رود زاب که شامل سرزمین آشور می‌شد و مرکز آن، اربل (Arbela) خوانده می‌شد.

۲۳. امارت هترا (Hatra)، الحضر در واحه، واقع در مغرب دجله که قلعه ای استوار داشت.

۲۴. امارت آتروپاتن (Atropaten) سرزمین آذربایجان که ماد کوچک نیز خوانده می شد و در دوران سلوکی هم مستقل بود.این ولایت در عهد

اشکانیان تحت حکمرانی یک شاهزادهٔ اشکانی اداره می‌شد. پادشاه این ولایت متحد و تحت الحمایهٔ اشک بود. آذربایجان در عهدسلوکی نیز مانند عهد اشکانیان، یک مرکزدینی آریایی بود. در عین حال، یک سنگر ایرانیگری در مقابل یونانی مآبی رایج عصر نیز محسوب می شد.

۲۵. امارت میسان (Mesene) که در اراضی بین النهرین جنوبی در اطراف مصب دجله و فرات قرار داشت و مرکز آن به نام خاراکس (Charax) تقریباً در محل خرمشهر کنونی واقع بود.

۲۶. امارت ایلام (Elymais) در شرق دجله که شامل شوش و اهواز کنونی بود و تا قسمتی از دره‌های زاگرس ادامه داشت. با آنکه مهرداد اول آنجا را تسخیر کرد، بعدها دوباره استقلال محلی یافت و بارها در مقابل اشکانیان قیام کرد.

۲۷. امارت پارس که پادشاهان کوچک محلی آن، از زمان سلوکیان مستقل بودند. در عهد اشکانیان، قسمتی از نواحی جنوبی کرمان هم به آنان تعلق یافت. قلمرو آنان، کانون آیین زرتشت و آتش مقدس قوم بود و با آنکه اشکانیان آنجا را به انقیاد درآوردند، دعوی استقلال آنان باقی ماند. سرزمینهای باختر و سغد، هرگز جزو قلمرو اشکانیان درنیامد. چنانکه اراضی واقع در شمال درهٔ اترک هم که جزئی از سرزمین عشایر داهه و سکایی بود، از شمول در داخل قلمرو ارشکها خارج ماند.حتی، طوایف ساکن در آن نواحی بارها در مرزهای شرقی اشکانیان، مزاحم و معارض دولت آنان نیز می‌شدند.

به دنبال طرد نهایی سلوکیان از خاک ایران، دولت اشکانی که در توسعه به جانب غرب ظاهراً ناظر به تسخیر تمام میراث هخامنشیها بود، با دولت روم که او نیز در توسعه به جانب شرق طالب دستیابی به میراث فتوحات اسکندر به نظر می‌رسید، در نواحی ارمنستان و سوریه با یکدیگر تصادم پیدا کردند.

اولین تصادم، بین یازدهمین اشک (فرهادسوم) با پمپه، سردار معروف روم روی داد. این برخورد به جنگ منجر نگردید و در واقع فقط یک تصادم سیاسی بود (حدود ۶۳ ق.م.). تصادم واقعی، اول بار در عهد ارد اول اشک سیزدهم واقع شد که محرک آن تجاوز کراسوس (سردار روم) به مرزهای ایران بود. این برخورد در حران (کاره) به شکست و قتل کراسوس و اسارت عدهٔ زیادی از سربازان او منجر گشت (۵۳ ق.م.). از آن پس، روم بارها با پارت که خود را حریف و هماورد واقعی او نشان داد، به زورآزمایی پرداخت. بهانه، مرزهای سوریه و مسائل ارمنستان بود، اما تعرض همواره جز در مواردی که پارت خود را ناچار به تلافی یا استرداد می یافت، از جانب روم می شد. بالاخره، از عهد ارد اول (اشک سیزدهم) تا عهد اردوان پنجم (اشک بیست و هشتم) که آخرین پادشاه این سلسله نیز بود، لااقل هفت جنگ عمده ایران و روم را رو در روی یکدیگر قرار داد. چندبار هم تیسفون، تختگاه اشکانیان، به دست روم افتاد.

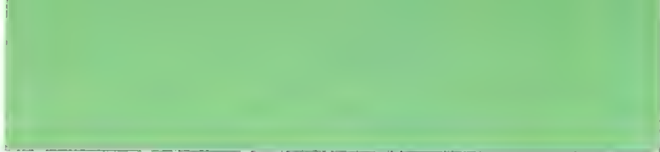


قلعه ضحاک - میانه

اما، در تمام موارد سودای جهانگیری روم از طرف اشکانیان با مانع مواجه شد و روم هرگز موفق نشد که قسمتی از خاک ایران را به قلمرو خود ملحق کند. حتی، آخرین اشک این خاندان که بعدها مغلوب اردشیر بابکان مؤسس دولت ساسانی گشت، حملهٔ خائنانه و نفرت انگیز کاراکالا امپراتور دیوانهٔ روم را به شدت درهم شکست (۲۱۵ ق.م.). در این راستا، خاندان اشکانیان که در معرض سقوط و انقراض بود، قلمرو خود را نه با یک فاتح اجنبی، بلکه به یک مدعی ایرانی باخت.

سلطنت اشکانیان، چهارصدو هفتادسال طول کشید و در این مدت، بیست و نه اشک از این سلسله در ایران فرمانروایی کردند. پایتخت آنان در دوران اعتلای سلطنت ایشان، تیسفون و سلوکیه در نزدیک دجله بود. در اوایل تأسیس دولت، شهر نسا در نزدیک عشق آباد کنونی و شهردارا در ناحیهٔ ابیورد و در هنگام تابستان که پادشاه از بابل به ماد و پارت و گرگان می رفت، گاه اکباتانا و گاه شهر هکاتوم پیلس (صد دروازه درقومس) مقر موقت دربار می شد. بی شک، نظام ملوک الطوایفی که از اسباب فقدان تمرکز در قدرت بود، اختلافات خانوادگی که همین عدم تمرکز آن را مخاطره آمیزتر می کرد و شاید نفرت و مخالفت موبدان زرتشتی که سیاست تسامح و اغماض اشکانیان را به نظر مخالف می دیدند، از عوامل انحطاط دولت آنان شد. جنگهای فرساینده‌ای که در مدت پنج قرن آنان را در شرق و غرب مشغول داشت نیز، خود عامل عمده‌ای در ایجاد ناخرسندیهایی شد که از زیاده رویهای دایم طبقات جنگجو و قدرتمند در بین طبقات فرودین جامعه حاصل می شد.

حاصل عمدهٔ فرمانروایی آنان، حفظ تمدن ایران از تهاجمات ویرانگر طوایف مرزهای شرقی و نیز، حفظ تمامیت ایران در مقابل تجاوز خزندهٔ روم به جانب شرق بود. در هر دو مورد، مساعی آنان اهمیت قابل ملاحظه‌ای برای تاریخ ایران داشت.



ساسانیان

حکومت خاندان ساسانی در ایران، پس از انقراض دولت پارتی (اشکانی) به مدت چهار قرن دوام یافت. در تاریخ آغاز حکومت اردشیر اول، نخستین شاهنشاه ساسانی، میان محققان اختلاف جزئی (در حدود سه سال) است. ما در اینجا محاسبهٔ "نلدکه" را بر محاسبات دیگران ترجیح و آن را ملاک قرار می‌دهیم. بنا به محاسبهٔ نلدکه، نخستین سال شاهنشاهی اردشیر اول ساسانی (یعنی، سالی که در آن به شاهنشاهی رسید) با بیست و پنجم وبیست وششم سپتامبر سال ۲۲۶ مسیحی (مطابق با سال ۵۳۸ سلوکی) آغاز می شود که سال حکومت دولت ساسانی بر سرتاسر ایران است و پایان حکومت این خاندان، در سال ۶۵۱ یا ۶۵۲ م. است که سال کشته شدن یزدگردسوم آخرین پادشاه ساسانی در مشرق ایران است. بنابر این، حکومت ساسانیان بر ایران بیش از چهارصدسال (۴۲۶ سال)ادامه داشته است.

در این چهارصد سال، دولت ساسانی یکی از دو دولت بزرگ جهان متمدن آن روز (در آسیای غربی) بوده‌است که مرزهای آن در مشرق، تا درهٔ رود سند و پیشاور و در شمال شرقی، گاهی تا کاشغر کشیده شده بود. در شمال غربی، تا کوههای قفقاز و دربند در ساحل دریای خزر و گاهی هم، تا دریای سیاه می‌رسید و در مغرب، رود فرات به طور کلی مرز این دولت با حکومت روم و جانشین آن یعنی روم شرقی یا بیزانس بود. البته، گاهی این مرز خیلی فراتر از رود فرات می رفت و گاهی هم به این سوی فرات منتهی



کاخ اردشیر بابکان
فیروز آباد فارس

می شد، ولی صرف نظر از کششها و فشردگیها می توان رود فرات را مرزی طبیعی‌میان دو دولت بیزانس و ساسانی دانست.

دولت بیزانس که در مشرق متصرفات خود با دولتی نیرومند مانند دولت ساسانی سر وکار داشت و آن را قویترین خصم خود می دانست، گرفتاریهای زیادی هم در مغرب و هم در شمال متصرفات خود به خصوص در اروپا داشت. این گرفتاریها، مانع از آن می شد که دولت بیزانس همهٔ همّ و توجه خود را مصروف مرزهای شرقی خود کند و به همین سبب، دولت ساسانی، مانند دولت اشکانی، توانسته بود پایتخت خود را در تیسفون در کنار دجله قرار دهد و از نزدیکی پایتخت به مرزهای دشمن، بیمی نداشته باشد. دولت ساسانی هم، در مشرق و شمال مرزهای خود، گرفتاریهای زیادی داشت که گاهی به مرحلهٔ خطرناک و تهدیدکننده ای می رسید. بدین گونه، سیاست خارجی دولت ساسانی در سرتاسر این چهار قرن، در روابط با شرق و غرب خلاصه می شد. اما دولت ساسانی در این مدت خود را به حد کافی نیرومند نشان داد و توانست مملکت ایران را از آسیبهای مخرب و خطرناک نگه دارد و در داخل مملکت برای مردم ایران، زندگی مرفه قرین با امنیت تأمین کند.

این حکومت، فرهنگی در زمینهٔ سیاست و مملکت داری و اخلاق و روابط سالم اجتماعی و هنر به وجود آورد که پس از انقراض و اضمحلال سیاسی، اثرات خود را در نسلهای بعدی و فرهنگی اقوام مجاور، به طور بارزی نشان داد.

با اینکه دشمنان شناخته شدهٔ دولت ساسانی، دولت متمدن بیزانس و دولتهای نیمه متمدن شمال و مشرق کشور بودند، سقوط این دولت نه از سوی این دشمنان بلکه از جانبی بود که هرگز انتظار آن نمی‌رفت و آن دولتی بود که با آنکه جنبهٔ نظامی آن از اقوام بیابان گرد بود، ولی بنیهٔ سیاسی و اجتماعی آن برپایهٔ بینش دینی و فکری نیرومندی بود که دولتها و دشمنان دیگر ساسانی فاقد آن بودند. دولت اسلامی که در اوایل قرن هفتم میلادی در مدینه، تشکیل شده بود، از جهت روحی و معنوی چنان قوی بود که تسلط آن بر ممالک مجاور، مانند تسلط اقوام بادیه نشین و صحرانورد دیگر، موقتی نبود، بلکه چنان عمیق بود که با همه گسستگی و ضعف سیاسی و نظامی آن، پس از دو قرن سلطه، اثرات معنوی و فرهنگی آن هنوز هم ادامه دارد.



کاخ قلعه دختر - فیروز آباد فارس

زادگاه دولت ساسانی، ایالت "پارس" بود. چنانکه معلوم است، در دولت پارتی یا اشکانی در ایالات و ولایات مختلف ایران، حکومتهای محلی نیمه مستقلی بودند که از لحاظ سیاست خارجی، تابع دولت مرکزی بودند که دولتی سلطنتی بود و در رأس آن شاهنشاه قرار داشت. در ایالت پارس نیز، چنین حالتی وجود داشت. از این پادشاهان محلی پارس، سکه‌هایی پیدا شده است که نام بعضی از پادشاهان آن، مانند اردشیر، دارا، منوچهر (در صورتهای قدیمی آن) روی آن نوشته شده و این نشان می دهد که یاد پادشاهان هخامنشی و اساطیری در میان این حکام محلی زنده بوده است. وجود بناهای عظیم تخت جمشید و بناهای دیگر، در زنده بودن خاطرات گذشته در میان فرمانروایان پارس، به طور قطع مؤثر بوده است. بر روی سکه های قدیمتر، عنوان این پادشاهان به خط آرامی "فرتَرکَه" است. بر این سکه‌ها، نقش پادشاه نشسته بر تخت یا ایستاده در برابر آتشگاه با درفشی که به احتمال همان درفش کاویان است دیده می شود.

بنابر تاریخ طبری (که منقول از خدای نامه است) در اواخر حکومت اشکانیان، در ایالت پارس‌حکام متعددی بوده اند و در ناحیهٔ استخر، حکومت

در دست خاندان بازرنگی بوده است. در این زمان که مقارن ظهور اردشیر بوده، مردی به نام گزهر (گوچثر، گوی‌چهر) از این خاندان حکومت داشته است.

ساسان که نام خاندان ساسانی از اوست، به گفتهٔ طبری، صاحب (نگهدار) آتشکدهٔ استخر بوده است که به نام آتشکدهٔ ناهید یا آناهید معروف بود. در کتیبهٔ سه زبانهٔ کعبهٔ زرتشت که به دستور شاپور اول ـ پادشاه ساسانی ـ نقش شده است، ساسان عنوان "خدا" دارد که به معنای خدای آفریننده جهان نیست، بلکه عنوانی سلطنتی باید باشد (مانند اعلیحضرت. رجوع شود به "میراث ایران"، فرای، ص ۲۰۸ و نیز کلماتی چون خانهٔ خدا و کدخدا و در مقیاس بالاتر یعنی کشور خدا = پادشاه). شاپور در این کتیبه خود را نیز "خدا" ولی پرستندهٔ مزدا خوانده که دلیل کافی بر این است که مقصود از "خدا" معنای مصطلح امروزی آن نبوده است. شاپور پدرش اردشیر را نیز خدا و پرستندهٔ "مزدا" و شاهنشاه ایرانیان معرفی کرده، در حالی که خود را "شاهنشاه ایرانیان و جز ایرانیان" خوانده و جد خود بابک را، فقط شاه نامیده. این به آن معنی است که بابک فقط یک حاکم یا شاه محلی بوده و حکومت اردشیر از سرزمین واقعی ایرانیان تجاوز نکرده بوده است. همچنین، فقط شاپور بوده که سرزمینهای غیرایرانی را هم تصرف کرده است. هنگامی که شاپور دراین کتیبه نذورات و قربانیهایی برای ارواح خاندان

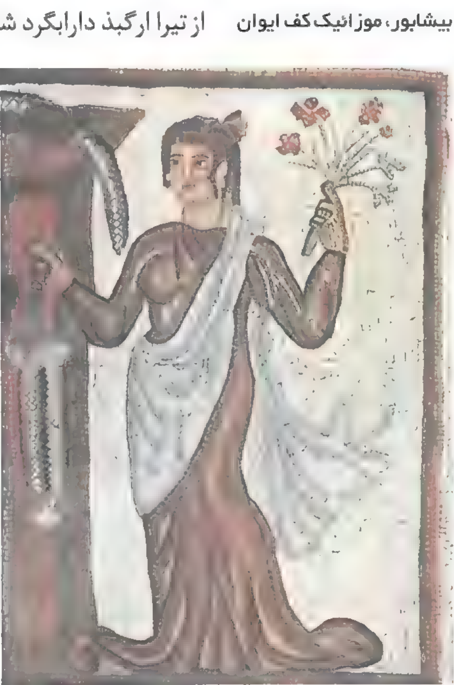
ساسانیان
اردشیر و شاپور اول
(۲۱۲-۲۷۱ م)

مسیرلشکرکشی اردشیرساسانی
مسیرلشکرکشی شاپوراول
مسیرلشکرکشی امپراتوری روم
قلمروساسانیان درزمان اردشیروشاپوراول
پایتخت
شهرهای مهم
میدان های جنگ

مقیاس ۱:۱۲،۰۰۰،۰۰۰

و خویشان سلطنتی دستور داده، از ساسان نام برده ولی او را "شاه" نخوانده. می‌توان از این نکته چنین استنباط کرد که آنچه در کارنامهٔ اردشیر بابکان و در شاهنامهٔ فردوسی آمده (دربارهٔ اینکه ساسان پدر واقعی اردشیر بوده است) به حقیقت نزدیکتر است. در این دو روایت که‌قسمت بیشتر آن افسانه است، ساسان از نسل شاهان کیان معرفی شده که پس از آوارگی و دربه دری پدرانش، از هند به ایران آمده و چوپان بابک پادشاه پارس شده و بابک پس از دیدن خوابی، دختر خود را به ساسان داده و اردشیر از این ازدواج به وجود آمده و بابک او را پسر خود خوانده است. به همین سبب، شاپور در کتیبهٔ خود صورت رسمی را، که اردشیر پسر بابک بوده، آورده؛ اما از ساسان به عنوان جد بزرگ خود یاد نکرده است. البته بودن ساسان از نسل کیانیان و آوارگی اجداد ساسان و چوپانی او افسانه است.

بابک نیز، بنابر روایت طبری، منصب روحانی ریاست آتشکدهٔ آناهید را دارا بود و از زنش که رودک یا روتک نام داشت، اردشیر به وجود آمد. البته، بابک پسر دیگری هم به نام شاپور داشته که ظاهراً بزرگتر از اردشیر بوده است. گزهر یا گوچِهر، پادشاه بازرنگی، غلامی اخته به نام "تیرا" داشت که "ارگبذ" شهر دارابگرد بود. (ارگبذ به معنی کوتوال یا صاحب و دارنده قلعه می‌باشد). بابک که هنوز شاه یا حاکم نبود، و فقط نگهدار آتشکدهٔ استخر بود، ازگزهر خواست که تیرا فرزند او (اردشیر) را تربیت کند تا بتواند پس از او، ارگبذ دارابگرد گردد. اردشیر پس از تیرا ارگبذ دارابگرد شد، ولی به آن اکتفا نکرد و حکومت خود را به تدریج به شهرهای مجاور بسط داد و سرانجام برخود گزهر عاصی شد و از پدرش بابک خواست تا او گزهر را بکشد. بابک، پس از تحقق خواست اردشیر، از اردوان، شاهنشاه اشکانی نیز خواست که مقام گزهر و خاندان بازرنگی را به او دهد. اردوان با این کار موافقت نکرد، ولی بابک به این مخالفت وقعی ننهاد. زیرا، سلطنت اشکانی در حال ضعف بود و برای شاهنشاهی آن، دو مدعی یکی به نام بلاش و دیگری به نام اردوان وجود داشت.


بیشابور، موزائیک کف ایوان

در سالنامهٔ سریانی اربل آمده است که بلاش (چهارم) پادشاه اشکانی با پارسیان جنگید و پارسیان چندین بار شکست خوردند تا آنکه آنان با مردم ماد و پادشاهان آدیابنه و کرکوک متحد شدند و سرانجام دولت پارت را برانداختند. از این گفته بر می آید که بابک در آغاز مخالفت با اشکانیان، از ایشان شکست خورده بود. پس از مرگ بابک، شاپور (پسر بزرگتر او) به حکومت رسید،


نقش برجسته شاپور و والرین- طاق بستان- کرمانشاه

ولی او در اثر حادثه ای کشته شد واردشیر حکومت پارس را به دست آورد و مخالفان خود را در پارس یکی پس از دیگری مغلوب کرد و بعد از آن به کرمان حمله برد و پادشاه آن را که بلاش نام داشت، دستگیر نمود. پس از آن، یکی از پسران خود را که اردشیر نام داشت حاکم کرمان کرد و سپس، بر سواحل خلیج فارس مسلط شد. اردوان شاهنشاه اشکانی، پس از شنیدن اعمال خودسرانهٔ اردشیر، نامهٔ تهدیدآمیزی به او نوشت و پادشاه اهواز را مأمور کرد که او را دستگیر کند. پادشاه اهواز در محل اردشیر خرّه (از نواحی پارس) از ابرسام (فرستادهٔ اردشیر) شکست خورد. اردشیر به اصفهان حمله کرد و پادشاه آن را که "شاذشاپور" نام داشت، اسیر کرد. پس از آن، بر خوزستان و میسان (در واقع در جنوب عراق و مصب دجله و فرات) دست یافت.

میسان یا میشان یا مسنه و خاراکنه، از دیرباز برای خود دولتی مستقل داشت که البته از شاهنشاه اشکانی اطاعت می کرد. تاریخ تصرف میسان یا مسنه، در سال ۲۲۳ مسیحی بوده است. جنگ سرنوشت ساز میان اردوان و اردشیر در صحرای "هرمزدجان" یا "هرمزدگان" روی داد که موقعیت آن معلوم نیست، ولی بعضی آن را در خوزستان دانسته اند.

"ویدن گرن" خاورشناس سوئدی، آن را در گلپایگان امروزی می داند. پسر اردشیر - شاپور - در جنگ با اردوان شجاعت زیادی از خود نشان داد و "دادبنداذ" کاتب یا وزیر اردوان را به دست خود کشت. پس از شکست قطعی اردوان، ارمنستان و بین النّهرین و ماد بزرگ با آذربایجان به دست اردشیر افتاد. اردشیر بر تیسفون، پایتخت دولت اشکانی، در ساحل دجله، دست یافت و آن را پایتخت خود قرار داد.

در ساحل غربی دجله، از دیرباز شهر سلوکیه وجود داشت که در سال ۳۱۲ پیش ازمیلاد به وسیلهٔ "سلوکوس نیکاتور" بنا شده بود و از مراکز فرهنگی و بازرگانی مشرق زمین بود. این شهر در سال ۱۶۴ م. از سوی رومیان ویران گردید و به همان حال بود تا آنکه اردشیر پس از فتح تیسفون آن را از نو بازساخت و نام آن را "وه اردشیر" یا " به اردشیر" گذاشت. همان که آن را به عربی "بهرسیر" می‌خواندند و از جملهٔ هفت شهر پایتخت ساسانیان گردید که به سریانی "ماحوزی" و به عربی "مداین" خوانده می شد. تصرف ارمنستان به دست اردشیر، به آسانی صورت نگرفته است و بعضی می گویند: تصویری که از اردشیر و شاپور در سر راه سلماس به اورمیه بر سنگ کنده شده، به یادبود فتح ارمنستان به دست اردشیر بوده است. شاید، بتوانیم این نقش را از زمان شاپور اول بدانیم نه اردشیر، زیرا فتح نهایی ارمنستان به دست اردشیر نبوده و در زمان شاپور اتفاق افتاده است. چنانکه‌گفتیم، شاپور پدر خود (اردشیر) را در کتیبهٔ کعبهٔ زرتشت، "شاهنشاه ایرانیان" و خود را "شاهنشاه ایرانیان و جز ایرانیان" خوانده است.

چنانکه قبلاً هم اشاره شد، شاهنشاهی اردشیر بنا بر محاسبهٔ نلدکه ۲۶ سپتامبر سال ۲۲۶ م. بوده است و این، همان سالی است که در آن اردشیر به سلطنت رسیده و مطابق است با سال ۵۳۸ سلوکی. شاید، این‌سال، شکست اردوان و یا سال فتح تیسفون و پایتخت شدن آن باشد. بعضی تاریخ شکست اردوان را بنابر محاسباتی که کرده اند ۲۸ آوریل ۲۲۴ م. گفته اند و در این صورت، سال ۲۲۶ م. باید سال تصرف تیسفون باشد که شاهنشاهی اردشیر در آن روز مسجل شده است. اردشیر پس از فتح ولایات غربی، متوجه مشرق ایران شد و سیستان و گرگان و ابرشهر (نیشابور) و خوارزم و مرو و بلخ را گرفت و به پارس بازگشت. در آنجا، پادشاهان کوشان و طواران و مکران رسولانی نزد او فرستادند و اظهار انقیاد کردند. این می‌رساند که اردشیر به این نواحی نرفته است و چون اشکانیان را برانداخته بود، ممالک و ایالات نیمه مستقل تابع یا باجگزار اشکانیان، سلطنت تازه را به رسمیت شناخته اند. اردشیر در اواخر سلطنت خود، شاپور را در حکومت شرکت داد. و این از سکه هایی که نیمتنهٔ هر دو تن بر آنها نقش بسته است،

معلوم می شود.

در تاریخ طبری به پیروی از خدای نامه، قیام اردشیر بر اشکانیان را به سبب بازگرداندن قدرت شاهان کیانی (یا هخامنشی) که به دست اسکندر



آتش دهقانان و برزگران
آتشکده آذر برزین مهر
ریوند–خراسان

مقدونی برافتاده بود و زنده کردن شکوه و جلال گذشتهٔ ایرانیان ذکر کرده است. در اینکه اردشیر از پارس، زادگاه اصلی هخامنشیان، برخاسته بود و اینکه بناهای عظیم دوران شاهان ایران پیش از اسکندر همواره در چشم پارسیان بوده است، شکی وجود ندارد. همچنین، هیچ تردیدی نیست در اینکه اشکانیان را به سبب طرفداری از فرهنگ یونانی که یادگار حملهٔ اسکندر بود، در پارس منفور می‌داشتند و این از اقدامات بعدی اردشیر در تقویت آیین زرتشتی و جاه طلبیهای او در بازگرداندن سرزمینهای شاهان هخامنشی معلوم می شود. از همین رو، اردشیر پس از استوار ساختن موقعیت خود شروع به دست اندازی به متصرفات روم شرقی در سوریه کرد و در سال ۲۳۰ م. نصیبین را گشود. رومیان در سال ۲۳۲ م. به ارمنستان و بین النهرین حمله کردند و الکساندر سوروس، سپاه اردشیر را شکست داد. اما، کشته شدن او در سال ۲۳۵ م. دولت روم را دچار آشفتگی کرد و اردشیر از این وضع استفاده نمود و در سال ۲۳۸م. نصیبین و حرّان را از رومیان گرفت. ظاهراً، در اواخر سلطنت اردشیر بود که شهر "هتره" یا "الحضر"، شهر مهمی در تکریت عراق، پس از مقاومت سختی به دست ایرانیان افتاد. بعضی، فتح الحضر را به دست شاپور اول و آن را نتیجهٔ خیانت دختر ضیزن (پادشاه الحضر) می دانند که عاشق شاپور شده بود. این قصه افسانه ساختگی است، ولی حقیقتی در آن هست و آن اینکه شهر الحضر قلعهٔ مستحکمی بوده و تصرف آن به آسانی صورت نگرفته است.

اردشیر اول پس از ۱۴ سال و ده ماه سلطنت از جهان رفت و پسرش، شاپور اول به جای او بر تخت نشست (در سالی که آغاز آن سپتامبر سال ۲۴۱ م. مطابق با ۵۳۸ سلوکی بود).

اردشیر، هم سرداری بزرگ و جنگجو و فاتح بود و هم پادشاهی با کفایت و سازنده و مدبر. او مملکت پهناور ایران را تحت ادارهٔ مرکزی واحدی درآورد و شهرهای زیادی را بنا و یا بازسازی کرد، و به نام خود نامید. وی در تأمین آسایش و رفاه و نظم مملکت کوشید و آیین زرتشتی را قدرت تازه‌ای بخشید. همچنین، از آنجا که اجداد و شاید خود او نیز منصب روحانی و ریاست آتشکده را داشتند، به سلطنت رنگ روحانیت داد و این معنی در استوار داشتن موقعیت او و شاهان بعدی ساسانی، نقش مهمی داشت و موجب ثبات و پایداری آن گردید.

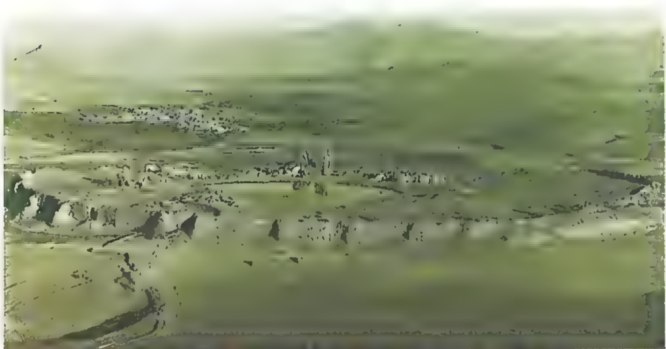
اردشیر، یک حکومت ملی بر پایهٔ فرهنگ ایرانی بنا نهاد و جلو نفوذ فرهنگ یونانی را که از زمان سلوکیان و اشکانیان به تدریج در ایران راه یافته بود گرفت. به همین سبب، در تاریخ ایران باستان یک چهرهٔ درخشان و استثنایی است و دوام حکومت ساسانی در چهار قرن، به طور حتم نتیجهٔ سیاست اصیل و خردمندانهٔ اوست. او شهرهای "اردشیر خرّه" و "رام اردشیر" و "ریواردشیر" را در ایالت پارس بنا نهاد و شهر "کرخا" را در "مسنا" (میسان) بازسازی کرد و آن را "استرآباد اردشیر" نام نهاد. همچنین در آن منطقه "وهشت آباد اردشیر" را ساخت که بعدها در قرن اول هجری، شهر "بصره" در جای آن ساخته شد. از شهرهای دیگری که به او نسبت می‌دهند، "هرمزداردشیر" است در خوزستان که بعدها "هرمشیر" خوانده می شد و در "بحرین" (در قسمت ساحل شرقی عربستان) "پسا اردشیر" است که "خَطّ" نامیده می‌شد و در شمال عراق، "نودارشیر" یا "حزّه" است.

فتوحات بزرگ در بیرون از مرزهای ایران در زمان شاپور اول ساسانی روی داد. شاپور کارهای شاهانهٔ خود را در کتیبهٔ سه زبانهٔ "کعبهٔ زرتشت" در نقش رستم، جاودانی ساخته است. او پس از آنکه پدرش (اردشیر) را از نژاد خدایگان و شاهنشاه ایران خوانده، خود را نیز پرستنده مزدا و شاهنشاه ایرانیان و غیرایرانیان نامیده و ممالکی را که زیر تصرف او بوده چنین برشمرده: "ایالات پارس، پارت، خوزستان (سوزیانا)، دشت میسان (مسنه)،



آتش موبدان–آتشکده آذر فرنبغ کاریان – فارس

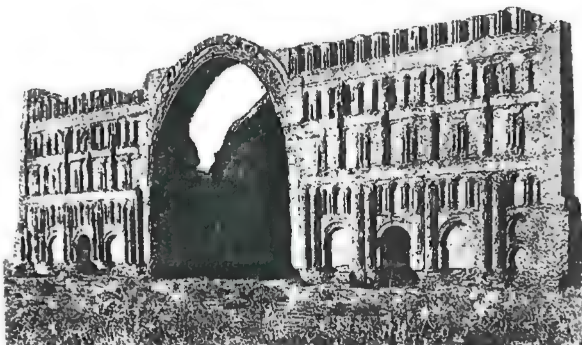
آسورستان (عراق)، آدیابنه (حدیب، نوت خشترکان یا نوداردشیر = موصل)، عربستان (بیت عربایه، نصیبین و نواحی مجاور آن)، آذربایجان (آتروپاتنه)، ارمنستان، گرجستان، ماخلونیا (لازیکا)، بلاسگان (دشت مغان) تا قفقاز و دشت آلبانی (ارّان) و تمام سلسله جبال البرز، ماد، هورکانیا (گرگان)، مرگیانه (ناحیهٔ مرو)، آریه (هرات)، و ممالک ماورای آن کرمانیا



آتش شاهان و سلحشوران، آتشکده آذر گشنسب – تخت سلیمان، تکاب – آذربایجان

(کرمان)، سکستان (سیستان)، تورن (طواران)، مکران، پارادنه (بلوچستان)، سند و ممالک کوشان تا مقابل پشکیبور (پیشاور) و تا مرزهای کاشغر، سغدیانه و تاشکند، وآن سوی دیگر دریا (در جنوب) عمان. شاپور می گوید: "ما امراء و حکام همهٔ این بلاد متعدد را باجگزار و مطیع خود ساختیم".

پس از آن شاپور فتوحات خود را در جنگ با رومیان شرح می دهد و می گوید: پس از آنکه ما در حکومت خود مستقر شدیم، "گوردیان قیصر" سپاهی از گوت ها و ژرمن ها ترتیب داد و به آسورستان (عراق) حمله کرد. در مسیخه واقع در آسورستان، نبرد سختی در گرفت و قیصر گوردیان کشته شد و ما سپاه روم را نابود کردیم. رومیان، فیلیپ را به قیصری برداشتند و او بر سر آشتی آمد و پانصدهزار دینار، تاوان جنگی پرداخت، مسیخه را (که در آن پیروز شده بودیم) "پیروز شاپور" نام کردیم (همان انبار دورهٔ اسلامی). قیصر روم باز حیله گری کرد و به ارمنستان زیان وارد ساخت، ما هم به متصرفات او حمله بردیم و در "باربلیسوس" (شهربالس) شصت هزار سرباز رومی را شکست دادیم و سوریه را به باد غارت دادیم و این شهرها را از رومیان گرفتیم: آناثا (عانه)، برثه اروپان (قربّه)، برثا اسپورک (حلبیّه)، سورا، باربلیسوس، هیراپولیس (منبج)، حلب، قنّسرین، افامیه، رفنیه، زوگما، اوریما، گینداروس، ارمناز، قابوسیه، انطاکیه، خوروس، سلوقیه، اسکندرون، اصلاحیه، سنجار، حما، رستن، زکویر، دولوک، صالحیه، بصری، مرعش (گرمانیکیا)، تلّ بطنان، خز، و از کاپادوکیه: ستله و دومان و ارتانگیل و کلکیت و سوئیدا و فراآتا، که جمعاً سی و هفت شهر با دشتهای


طاق کسری

آن می‌شود.

در طی جنگهای سوم با روم، هنگامی که ما به "حرّان و رها" حمله ور شده بودیم، قیصر "والریان" روی به ما آورد. او از شهرهای اروپا و آسیا سپاهی جمع کرد که در حدود هفتادهزارتن می شد. در آن سوی حرّان و رها جنگ بزرگی روی داد که در آن ما قیصر والریان را به دست خود اسیر و عده‌ای از سَران سپاه و سناتورها و افسران و صاحب منصبان را دربند کردیم و آنان را به ایالت پارس بردیم. پس از آن، سوریه و کیلیکیه و کاپادوکیه را ویران کردیم و سوزاندیم. در این جنگ، شهرهای سمیساط، اسکندرون، کاتابولون، ایاس، مصیصه، مالّون، آدانا، طرسوس، ایچل و ... عین زربه، نیکوپولیس، انامور، زلینون و ... سلفکه، توانا ... قیصریه، ارگلی و سیواس ... و قرمان و قونیه را به تصرف در آوردیم." (بسیاری از شهرها که نامهای امروزیشان مشکوک بود، از قلم انداخته شد).

پس از شاپور اول، هرمزداول (۱۴ سپتامبر ۲۷۲ م.) و بهرام اول (۱۴ سپتامبر ۲۷۳ م.) و بهرام دوم (۱۳ سپتامبر ۲۷۶ م.) و بهرام سوم، معروف به سکانشاه (پادشاه سیستان)، در نهم سپتامبر ۲۹۳ م. به ترتیب بر تخت نشستند. هرمزد اول و بهرام اول، هر دو پسران شاپور اول بودند و بهرام دوم، پسر بهرام اول بود. در زمان بهرام دوم، "کاروس" قیصر روم به ایران حمله کرد و تا تیسفون پیش رفت. ولی پس از مرگ قیصر، رومیان عقب نشستند و در سال ۲۸۳ م. بنابر معاهده‌ای، ارمنستان و قسمتی از بین النهرین را از ایران گرفتند. در زمان بهرام دوم، هرمزد (برادرش) که حاکم خراسان و لقب کوشانشاه داشت، بر برادر عاصی شد. بهرام دوم این شورش را فرونشاند و پسر خود، بهرام (بهرام سوم) را با عنوان سکانشاه حاکم شرق ایران کرد.

در زمان بهرام اول در سال ۲۷۶ م.، "مانی" مؤسس معروف آیین مانوی پس از محاکمه کشته شد. پوست او را کندند و با کاه پر کردند و از یکی از دروازه های شهر" گندی شاپور" که از بناهای شاپور اول بود، بیاویختند. این دروازه به نام دروازهٔ مانی معروف شد. بهرام سوم بیش از چهار ماه سلطنت نکرد و عموی پدر او، نرسی، پسر شاپور اول بر تخت نشست (در سال ۲۹۳ م). نرسی در جنگ با "گالریوس" (که از سوی دیوکلسین قیصر روم شده بود) شکست خورد و بنابر پیمان سال ۲۹۸ م. پنج ناحیه از ارمنستان کوچک را به رومیان واگذار کرد. "تیرداد" پادشاه ارمنستان و گرجستان شد و به تبعیت دولت روم درآمد. این معاهده چهل سال طول کشید تا آنکه شاپور دوم (آغاز سال سلطنت او پنجم سپتامبر سال ۳۰۹ م.) این معاهده را برهم زد و اراضی از دست رفته را باز پس گرفت.

از نرسی کتیبه‌ای دو زبانه در" پایقلی" یا "پایکولی" واقع در خاک عراق به جای مانده است. در این کتیبه، فهرستی از بزرگان که نرسی را در برابر بهرام سوم حمایت کرده و خود از شاهان تابع دولت ساسانی بوده اند آمده است، که از جملهٔ آنان: کوشانشاه و خوارزمشاه است که می رساند دولت ساسانی در مشرق و شمال شرقی ایران، حکومت و اقتدار خود را حفظ کرده بود.

پس از نرسی، پسرش ـ هرمزد دوم ـ در سالی که آغاز آن هفتم سپتامبر سال ۳۰۲ م. بود بر تخت نشست. او را پادشاهی نیرومند و عادل وصف کرده‌اند. هرمزد، پس از هفت سال و پنج ماه سلطنت درگذشت. بزرگان ایران، فرزند او را که هنوز در شکم مادر بود و حدس می زدند که پسر خواهد بود به سلطنت برداشتند. او پس از تولد، به نام شاپور خوانده شد و در تاریخ به "شاپور دوم" معروف گردید.

در ایام کودکی او قبایل عرب به ایران حمله و تا درون مملکت ایران نفوذ کردند. شاپور شایستگی خود را در همان زمان نوجوانی نشان داد و پس از آنکه خود قدرت را به دست گرفت، نخستین کاری که انجام داد بیرون راندن عربها از ایران بود. در جنگهای نخستین با رومیان، پیروز شد. شورش قبایل "خیونی" و "سکا" را در مشرق ایران خاموش کرد و آنان را مطیع خود ساخت. پس از آن، نامهٔ تندی به قیصر روم نوشت و در آن خود را شاه شاهان و برادر آفتاب و ماه، و از اجداد خود نیرومندتر خواند. همچنین، از قیصر خواست تا زمینهایی را که رومیان به غدر از اجداد او گرفته بودند باز پس دهد و اگر امپراتور جواب مساعدی ندهد، سپاهیان ایران پس از زمستان با قوای نظامی خود به روم حمله خواهند کرد. "کنستانس" در نامه‌ای که در پاسخ شاپور نوشت، خود را فاتح خشکی و دریا و پیروز در همه وقت خواند و درخواستهای شاپور را رد کرد. همچنین، او را به درخواستهای ناسنجیده و بیرون از حد ملامت کرد. شاپور، جنگ با رومیان را آغاز کرد و در سال ۳۵۹ م. شهر "آمد" را پس از مقاومت سخت رومیان ـ گرفت. ژولین، امپراتور روم، به مقابلهٔ شاپور شتافت و در حمله هرمزد (برادر شاپور) را که به روم پناه برده بود با ارشاک سوم شاه ارمنستان به همراه خود داشت. سپاه روم تا تیسفون پیش رفتند. ژولین امپراتور روم که به سبب بازگشتش از مسیحیت به "مرتد" معروف است، در جنگ زخمی و کشته شد. "یوویان" جانشین او ناگزیر شد با شاپور صلح کند و بسیاری از اراضی را که از نرسی گرفته بودند، باز پس دهد. شهرهای سنجار و نصیبین به تصرف ایرانیان درآمد و شاپور، ارمنستان را نیز به دست آورد. در این میان، گوت‌ها به بالکان حمله ور شدند و رومیان ناچار گردیدند که در معاهدهٔ صلحی، قسمت اعظم ارمنستان را به ایران واگذار کنند. شاپور، مانند دیوکلسین امپراتور روم که استحکاماتی در سوریه و شمال عراق در برابر ایران برپا ساخته بود، استحکاماتی در عراق در برابر رومیان و عربها بنا کرد که به "خندق شاپور" معروف شد. در قفقاز نیز شاپور دست به ساختن استحکاماتی در برابر قبایل وحشی شمال زد و می گویند سد دربند (باب الابواب) را ابتدا شاپور آغاز کرده است. در زمان شاپور، تعقیب و آزار و رعایای غیرزرتشتی و مخصوصاً مسیحیان و مانویان و یهودیان به شدت دنبال گردید. آذرباد پسر ماراب‌سپند موبد بزرگ زرتشتیان در زمان شاپور دوم بود و دین زرتشتی در زمان او قدرت و نفوذ بیشتری یافت.

پس از مرگ شاپور دوم، اردشیر دوم به سلطنت رسید که نسبت او از لحاظ اینکه برادر یا پسر شاپور بوده است، محل تردید می باشد. جلوس او در ۱۹ اوت سال ۳۷۹ م. بود. حکومت او چهار سال طول کشید و چون او با بزرگان و نجبای دوران سرسازگاری نداشت، از کار برکنار شد. پس از او، شاپور سوم از سال ۳۸۳ تا ۳۸۸ م. حکومت کرد و گویا در اثر حادثه‌ای کشته شد.


پل کشکان ـ لرستان


ساسانیان
انوشیروان (۵۷۹-۵۳۱ م)
و
خسروپرویز (۶۲۸-۵۹۰ م)
مسیرلشکرکشی انوشیروان
مسیرلشکرکشی خسروپرویز
مسیرلشکرکشی‌وهرزدیلمی به یمن
مسیرلشکرکشی‌هیاطله به ایران
مسیرلشکرکشی‌امپراتورروم به ایران
قلمروساسانیان‌درزمان اردشیروشاپوراول
پایتخت
شهرهای مهم
میدان های جنگ
مقیاس : ۱:۱۳،۰۰۰،۰۰۰
کیلومتر۵۰۰ ۴۰۰ ۳۰۰ ۲۰۰ ۱۰۰ ۰ ۵۰ ۱۰۰
دریای پونتوس
دولت روم
بی تی نیه
پونتوس
فریگیه
لیدیه
کاپادوکیه
کیلیکیه
لیکیه
دریای میانه (مدیترانه)
شام
فلسطین
غسانیان
سینا
دریای سرخ
نجد
یمامه
هجر
عمان
قبایل عرب
جزیرة العرب
ربع الخالی
حضرموت
یمن
حبشه
آلان ها
ورژان
آلبانی
اران
ارمنستان
کردوئن
آدیابن
آتروپاتن
بلاسکان
گیلان
دریای ورکانه
(دریای کاسپی)
دهستان
هیرکانه
تپورستان
خوارزم
قزل قوم
هپتالیان
(هون ها)
سغدیانا
مرگیانا
خراسان
تخارستان
بامیان
آریا
رخج (آراخوزیا)
زرنگ
سکستان
کرمان
پارس
الی مائیس
سوزیانا
بابیلون
حیره
لخمیان
کارایان
پارادنه
گدروزیا
مکران
سند
هیندوش
دریای اریتره
دریای پارس
تیسفون
مداین
همدان
ری
کومس
گرگان
ابرشهر (نیوشابور)
طوس
مرو
هرات
بلخ
مرکند (سمرقند)
کابل
قندهار
استخر
کرمان
هرموزی
صنعا
عدن
مکه
یثرب
اورشلیم (بیت المقدس)
دمشق
انطاکیه
قسطنطنیه

پس از وی، بهرام چهارم که پیش از سلطنتش به کرمانشاه معروف بود در سال ۳۸۸ م. به سلطنت رسید و حکومت او یازده سال دوام یافت. در زمان شاپور سوم یا بهرام چهارم، ایران گرفتار جنگهایی در مشرق کشور بود. پادشاه کوشان که در بلخ استقرار داشت، احتمالاً با خاندان اشکانی حاکم بر ارمنستان خویشاوند بود.

پس از بهرام چهارم، یزدگرد اول معروف به بزهکار در سال ۳۹۹ م. برتخت نشست و بیست و یک سال حکومت کرد. بزهکار خواندن او به دلیل خشونت او با بزرگان و ملایمت او با رعایای مسیحی بوده است. به طورکلی، او با پیروان ادیان دیگر رفتاری خوب داشت. می گویند او با دختری یهودی، به نام "شوشن‌دخت" که دختر رأس الجالوت یهودیان بود ازدواج کرده بود. در زمان او، مسیحیان در سلوکیهٔ تیسفون مجمعی از اساقفه تشکیل دادند که به اختلافات میان خودشان پایان دهند. اما، مسیحیان از حسن رفتار او سوء استفاده کردند و به بعضی از آتشکده ها آسیب رساندند و این موجب شد که یزدگرد آنان را تنبیه کند. در این زمان، "ارکادیوس" امپراتور روم از او درخواست نمود که قیمومت پسرش تئودوزیوس دوم را برعهده گیرد. یزدگرد این درخواست را پذیرفت و شخصی اخته را به نام آنتیوخوس بیزانسی فرستاد تا پس از مرگ ارکادیوس، قیمومت تئودوزیوس را بر عهده گیرد. پس از مرگ یزدگرداول، پسرش بهرام پنجم معروف به "گور" که در حیره تحت سرپرستی پادشاه لخمی تربیت شده بود به ایران آمد و حکومت را از دست خسرو نامی که از سوی بزرگان به سلطنت رسیده بود، گرفت (سال ۴۲۰ م.). بهرام را به شکار دوستی و عیش طلبی و معاشقه با زنان وصف کرده اند و داستانهایی از او در این باره برجای مانده است. او لولیان را از هند آورد تا با آواز و موسیقی خود، مردم ایران را سرگرم کنند. در زمان او تعقیب و شکنجهٔ مسیحیان از نو شروع شد و بسیاری از ایشان به خاک روم پناه بردند. با دخالت امپراتور و کشمکش مختصری که روی داد، بهرام پذیرفت که فراریان مسیحی به ایران بازگردند و با ایشان خوش رفتاری شود و در عوض، زرتشتیان ایرانی نیز در خاک روم در عبادت خود آزاد باشند. همچنین، امپراتور روم مبلغی را برای حفظ گذرگاههای قفقاز از حملهٔ "هونها" به ایران بپردازد. این مبلغ که هر ساله به ایران پرداخته می‌شد، در ایران به معنی باج تلقی می گردید.

بهرام در جنگ با اقوام شرقی و شمالی موفق بود. این اقوام که ظاهراً "خیونیها" بودند، در کتابهای مورخان ایرانی به "ترک" معروف شده اند.

سکه هایی به نام بهرام پنجم در بخارا به دست آمده است که دلیل نفوذ ایران در ماوراءالنهر می باشد. در زمان بهرام پنجم مجمعی از اساقفه در ایران تشکیل شد و استقلال مسیحیان ایران را از کلیسای بیزانس اعلام کرد. مرگ بهرام را در اثر شکار و فرورفتن او در باتلاقی دانسته اند.

پس از بهرام پنجم، پسرش یزدگردوم در ۴۳۸ م. به سلطنت رسید و حکومت او حدود ۱۸ سال ادامه پیدا کرد. دوران سلطنت او به جنگ با اقوام شرقی که کوشانیان و به عبارت بهتر، هفتالیان یا هیطالیان یا هپطالان یا هیاطله که به جای کوشانیان در شرق و شمال ایران مستقر شده بودند،



نقش برجسته طاق بستان - کرمانشاه

گذشت. یزدگرد مدتی مقر خود را در نیشابور خراسان قرار داد تا امنیت شرق ایران را تأمین کند. پس از آن، به تعقیب مسیحیان در ارمنستان و غرب ایران پرداخت.

پس از یزدگرد دوم، پسر بزرگتر او هرمزد سوم بر تخت نشست. ولی، برادرش پیروز به کمک هیاطله، سلطنت ساسانی را به دست گرفت (سال ۴۵۷ م.). پیروز، شورش آلبانی‌ها را در شمال قفقاز خوابانید و بزرگان ارمنی را که در بند پدرش بودند، آزاد کرد. در زمان او خشکسالی سختی در سرتاسر ایران روی داد.

پیروز در جنگ با همسایگان شرقی خود، هیاطله، شکست خورد. هیاطله را هونهای سفید نامیده و آنان را دارای تمدن و فرهنگ بهتری دانسته‌اند. هیاطله از "کانسو" واقع در خاک چین به سوی مغرب حرکت کرده و به تخارستان هجوم برده بودند و چنانکه گفته شد، پیروز در جنگ با ایشان شکست خورد و به اسارت ایشان درآمد. پیروز وعده داد که مبلغی برای آزادی خود بپردازد و پسرش کواذ (قباد) را به گروگان بدهد و از مرز تعیین شده تجاوز نکند.

کواذ، دو سال به حالت گروگان نزد هیاطله ماند تا آنکه مبلغ جریمه از سوی پیروز پرداخته شد. پیروز این شکست را نتوانست تحمل کند و با سپاهی به کشور هیاطله حمله برد، ولی شکست سختی خورد و کشته شد. دخترش به اسارت هیاطله درآمد و آنان تا مرورود و هرات را به تصرف خود درآوردند. پس از کشته شدن پیروز، برادرش بلاش برتخت نشست (۴۸۴ م.) و او با هیاطله آشتی کرد و باجی سنگین به ایشان پرداخت. همچنین به ارمنیان امتیازات زیادی داد و دستور برچیده شدن آتشکده های زرتشتی را در خاک ارمنستان صادر کرد.

در زمان او، شاخهٔ نسطوری از کیش مسیحی مورد قبول بیشتر مسیحیان ایران واقع شد. بلاش در سال ۴۸۸ م. معزول گردید و کواذ (قباد) برتخت نشست.

سلطنت کواذ مصادف با انقلابی اجتماعی و سیاسی در ایران شد. مصلحی به نام "مزدک" به عدالت اجتماعی و تقسیم ثروت و املاک میان مردم تبلیغ کرد و کواذ، خواه از راه میل واقعی به عدالت تبلیغی و خواه از روی مصالح سیاسی و کوتاه کردن نفوذ بزرگان و اشراف، از او طرفداری کرد. این امر بر بزرگان و روحانیان زرتشتی گران آمد و به دستیاری گشنسپ داد، کنارنگ، او را از سلطنت معزول کردند و برادرش جاماسپ (زاماسپ) را به جای او نشاندند. کواذ به زندان افکنده شد. اما، به دستیاری یکی از بزرگان به نام سیاوش، از زندان گریخت و نزد هیاطله رفت. پادشاه هیاطله مقدم او را گرامی داشت و سپاهی را مأمور ساخت که با او به ایران بروند و او را به سلطنت برگردانند. جاماسپ تسلیم شد و کواذ دوباره برتخت نشست.

رومیان که از گرفتاریهای داخلی کواذ آگاه بودند، از دادن مبلغ سالیانه برای حفظ معابر قفقاز خودداری کردند. کواذ در جنگ با رومیان مهارت و قدرت خود را ثابت کرد و شهر تئودوزیوپولیس یا ارزروم را از رومیان گرفت و

بلیزاریوس، سردار معروف رومی، را شکست داد و شهر آمد را تصرف کرد. ولی، جنگ با رومیان همیشه به نفع کواذ نبود و سرانجام به صلح انجامید.

کواذ، یکی از پسرانش را به نام خسرو (خسرو اول)، که بعد لقب انوشیروان یافت، ولیعهد و جانشین خود کرد. خسرو جوان به کمک بزرگان و روحانیان، مزدک و پیروان او را کشت و آشفتگیهای اجتماعی ناشی از انقلاب مزدکیان را جبران کرد. خسرو اول انوشیروان از بزرگترین پادشاهان تاریخ ایران است و او را به سبب اصلاحات داخلی و به خصوص اصلاحات مالیاتی، لقب عادل یا دادگر داده اند. خسرو انوشیروان که در سال ۵۳۰م. برتخت نشسته بود، پس از اصلاحاتی در سپاه و ساختار نظامی ایران، در سال ۵۴۰ م. به خاک روم حمله برد و تا انطاکیه پیش رفت و آن شهر را به تصرف در آورد و به باد غارت داد. در بازگشت شهری در نزدیک تیسفون ساخت که اسیران رومی را در آن جای داد و آن را "وه انتیوخ خسرو" نامید (شهر خسرو که بهتر از انطاکیه است) . ایرانیان آن را رومگان نامیدند. امپراتور بیزانس ناچار طالب صلح شد و متعهد گردید که مبلغ گزافی به خسرو بپردازد. خسرو در بازگشت از شهرهایی که از رومیان گرفته بود، مبالغ زیادی دریافت کرد که سبب شد امپراتور از مصالحه چشم بپوشد.

خسرو به متصرفات رومیان در کنار دریای سیاه حمله برد و شهرهای "لازیکا" و "پترا" را به تصرف درآورد. حملات بلیزاریوس، سردار قیصر به نصیبین بی نتیجه ماند.

پس از صلحها و نبردهایی چند، سرانجام در سال ۵۶۱ م. صلحی پنجاه ساله میان ایران و روم منعقد شد و خسرو "لازیکا" را به رومیان باز پس داد. در مقابل، رومیان نیز متعهد شدند که سالانه مبلغی طلا به ایران بپردازند.

در شرق و شمال شرق، خسرو با خاقان ترک، که خود را به سرزمین هیاطله رسانده بود، متحد گردید و این دو، هیاطله را از میان برداشتند. از آن تاریخ به بعد، ترکان با ایرانیان همسایه شدند و ظاهراً، "جیحون" مرز میان ایران و ترکان گردید.

سیاست خسرو در جنوب عربستان نیزبه پیروزی منجر شد و دولت بیزانس به دستیاری حبشیان، که به مذهب مسیحی مونوفیزیتی (یعقوبی) در آمده بودند، می خواستند بر راه بازرگانی دریایی و خشکی میان اروپا و هند مسلط شوند ودست ایرانیان را به کلی از دریای هند کوتاه کنند. در جریان حوادث، ابرهه نامی که از حبشیان بود و بر یمن مسلط شده بود، در حادثهٔ حمله به حجاز و مکه کشته شد. این واقعه که در میان مورخان اسلامی به واقعهٔ فیل و سال وقوع آن به "عام الفیل" معروف است، در قرآن مجید نیز مذکور است (سورهٔ ۱۰۵) و ظاهراً تولد حضرت رسول در همین سال، یعنی حدود سال ۵۷۰ م. مسیحی، اتفاق افتاد.

در سال ۵۷۲ م. خسرو اول به درخواست کمک سیف بن ذی یزن، یکی از نجیب زادگان عربستان جنوبی پاسخ داد و یک نیروی دریایی به فرماندهی "وهرز دیلمی" برای بیرون راندن حبشیان از یمن فرستاد. این نیرو موفق شد که حبشیان را شکست دهد و بدین ترتیب، عربستان جنوبی زیرنفوذ دولت ایران قرار گرفت.

بر سر ارمنستان هم جنگهایی میان ایران و روم در گرفت که نتیجهٔ نهایی آن، پیروزی خسرو بود. او پس از ۴۸ سال سلطنت، در سال ۵۷۹ م. درگذشت. اگر چه وسعت تصرفات او به پای تصرفات زمان شاپور اول و شاپور دوم (جز در مدتی کوتاه) نرسید، ولی دوران سلطنت او دوران شکوه و اقتدار سیاسی و نظامی برای ایران بود. همچنین، از لحاظ فرهنگی نیز زمان او درخشانترین دوران حکومت ساسانیان بوده است.

پس از او، پسرش هرمزد چهارم برتخت نشست. او اگرچه پادشاهی عادل بود، اما در سیاست ناتوان بود و به همین سبب، سردار نامدار خود معروف به "بهرام چوبین" را که در جنگهای متعدد در شرق و غرب فاتح شده بود، بر اثر شکستی از کار برکنار کرد. البته، این امر خود موجب عصیان این سردار بزرگ گردید. درباریان و روحانیان نیز از هرمزد دل خوشی نداشتند و همهٔ این امور سبب گرفتاری و مرگ او گردید.

پس از او، پسرش خسرو دوم معروف به "خسرو پرویز" به سلطنت رسید. البته، لازم به ذکر است که این سلطنت گرچه درخشندگیهای چندی داشت، اما مایهٔ ضعف و علت اصلی سقوط دولت ساسانی نیز بود. بهرام چوبین مصمم شد که به تیسفون برود و خسرو را از سلطنت بردارد.

پس از حوادثی چند، خسرو به "موریقیوس" امپراتور بیزانس پناه برد و در ازای پس دادن بعضی از شهرها، از او یاری خواست. موریقیوس او را با سپاهی یاری کرد و خسرو توانست با این سپاه، بهرام را شکست دهد. بهرام نزد خاقان ترک گریخت و در آنجا به تحریک خسرو، پس از مدتی، کشته شد. بسطام، دایی خسرو نیز که در گرفتاری هرمزد و پدر خسرو دست داشت سر به شورش نهاد و در ری اعلام استقلال کرد. همچنین، به نام خود سکه زد ولی پس از ده سال مقاومت به دست یکی از هیاطله کشته شد. در بیزانس، موریقیوس امپراتور که به خسرو یاری داده بود بر اثر شورش کشته شد و "فوکاس" نامی، خود را امپراتور خواند. در این جریان، خسرو بهانهٔ خوبی برای بازپس گرفتن اراضی از دست رفته به دست آورد و به ارمنستان و شام و فلسطین حمله برد. سرداران او به نام "شاهین" و "شهربراز" شکستهای پی در پی به رومیان وارد آوردند و دمشق و بیت المقدس و مصر، به دست ایرانیان افتاد. در این میان، در روم مرد با کفایتی به نام "هراکلیوس" (هرقل) زمام امور را به دست گرفت و پس از اصطلاحات مهمی در امور نظامی کشور، روی به ایران آورد. در این حمله، ایالات از دست رفته را باز پس گرفت و دستگرد ـ محل اقامت خسرو ـ و نیز شهرهای آذربایجان را به باد غارت داد. سرانجام، بزرگان ایران بر خسرو شوریدند و او را به زندان انداختند و به دستیاری پسرش شیرویه، او را کشتند (سال ۶۲۷ م.). این شکستهای پی در پی و نیز شکست ننگین سپاهیان خسرو در "ذوقار" از قبایل عرب، بنیهٔ نظامی و اقتصادی کشور را به تحلیل برد و ایران از فرد شایسته ای که بتواند زمام امور را به دست گیرد محروم ماند.

در این میان، دین اسلام، به رهبری حضرت رسول اکرم (ص) در سرتاسر عربستان گسترش یافت و قبایل عرب تحت رهبری دینی و سیاسی اسلام، متحد گردیدند. پس از وفات حضرت محمد (ص) این عربهای مسلمان به ایران و روم حمله بردند و سرتاسر شامات و سوریه و فلسطین و مصر را از دست رومیان گرفتند. همچنین در جریان جنگ قادسیه (در سال ۶۳۶ م.) شکست قطعی بر سپاه یزدگردسوم، آخرین پادشاه ساسانی (جلوس در سال ۶۳۲ م.) وارد آوردند. با مرگ یزدگردسوم (در سال ۶۵۱ م. یا ۶۵۳ م.) در مرو، حکومت مقتدر و شکوهمند دولت ساسانی نیز به پایان رسید.دولت ایران در زمان ساسانیان از نظر نظامی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی به جایگاهی رسید که در تاریخ این ملت، نظیر آن دیده نمی شود. وسعت متصرفات هخامنشیان، بسیار بیشتر از ساسانیان بود، ولی در برابر یونانیان (که ملتی کوچک و با سرزمینی نه چندان بزرگ بودند) نتوانست قدرت استواری نشان دهد و سرانجام، مغلوب آنان شد. دولت اشکانی هم از لحاظ انسجام داخلی، آن قدرت لازم حکومتی را نداشت. ساسانیان، در مدت چهارصدسال توانستند در غرب با دولتی که از لحاظ تشکیلات نظامی مقتدرترین کشورهای آن عصر بود، بجنگند و بارها آن دولت را شکست دهند. این حکومت، در مشرق و شمال در برابر اقوام بیابان گرد مقتدر سخت مقاومت کرد و مملکت را از غارتها و تاخت و تازهای ایشان، نجات داد. از لحاظ داخلی نیز، تشکیلاتی منسجم با پایه های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی نیرومند به وجود آورد. دانش طب و نجوم در زمان ایشان در ایران پیشرفتهای کلی کرد و موسیقی مقام والایی یافت. هنرهای دیگر نیز، کم و بیش پیشرفتهایی داشتند. به هرحال دولت ساسانی از پدیده های مهم دنیای قدیم است که همهٔ مورخان به اهمیت آن روز به روز بیشتر



فتح ایران به دست مسلمانان در زمان خلفای راشدین

پس از آنکه حضرت رسول اکرم (ص) از مکّه به مدینه هجرت کردند و در سرتاسر شبه جزیرهٔ عربستان اکثر قبایل عرب را به دین اسلام درآوردند، بر آن شدند تا مردم ممالک مجاور عربستان را نیز به دین اسلام دعوت کنند. برای این منظور، نامه هایی به پادشاهان اطراف فرستادند، از جمله برای خسرو پرویز شاهنشاه ساسانی. چنانکه معروف است خسرو از نامه خشمگین شد و آن را پاره کرد.

البته، لازم به ذکر است که هدف حضرت رسول صرفاً دعوت به اسلام بود نه تصرف اراضی و بلاد؛ همان هدف و مقصدی که خداوند او را برای اجرای آن مبعوث کرده بود.

حضرت رسول اکرم (ص) پیش از وفات خود در سال یازدهم هجری، سپاهیانی برای این منظور به سرحدات شام گسیل داشتند. اما، وفات آن حضرت، به طور موقت این عملیات را متوقف ساخت. ابوبکر که همان روز وفات حضرت رسول اکرم (ص) به خلافت رسیده بود، تصمیم گرفت این برنامه را دنبال کند (اینجا محل بحث در اختلافات شیعه و سنی بر سر مشروعیت خلافت ابوبکر نیست و صرفاً آنچه از لحاظ تاریخی مورد موافقت همهٔ فرق اسلامی است مدنظر می باشد).

پس از آنکه ابوبکر به خلافت رسید، عده ای از قبایل عرب از دین اسلام



برگشتند و از دادن صدقه و زکات (مالیات اسلامی) سرباز زدند. ابوبکر این قبایل را با زور مطیع ساخت و در جنگ مهمی با قبیلهٔ بنوحنیفه که پیروان "مسیلمه" (معروف به کذّاب) بودند، آنان را شکست سختی داد. این جنگ، به جنگ با اهل ردّه (مرتدان) معروف است و سردار مسلمانان "خالدبن‌ولید" بود.

ابوبکر پس از فراغت از کار اهل ردّه، به پیروی از نیات حضرت رسول اکرم (ص) حمله به دو دولت بزرگ ساسانی و بیزانس را آغاز کرد. سپاهیان اسلام در جبههٔ روم سپاهیان بیزانس را شکست دادند. در جبههٔ شرق، یعنی کشور ایران، نخستین کسی که ابوبکر را به حمله به خاک ایران تشویق کرد، "مثنّی بن حارثهٔ شیبانی" بود. این شخص، پیوسته با قبیله و دار و دستهٔ خود به متصرفات ایران در عراق می تاخت و اموال کشاورزان و دهقانان را غارت می‌کرد. آنچه که او را برای این تاخت و تازها جرأت داده بود، شکست سپاهیان خسرو پرویز در جنگ معروف "ذوقار" بود. در جریان آن جنگ، قبیلهٔ "بنوشیبان" و همپیمانان ایشان، سپاهیانی را که خسرو برای سرکوب آنان فرستاده بود مغلوب کردند. جنگ ذوقار نتیجهٔ سوء تدبیر و غرور خسروپرویز بود که در سرتاسر سلطنت او دامنگیر ایران شده بود. همچنین، وی جنگهای بیهوده‌ای با بهرام چوبین (سردار معروف خود) و بسطام (دائی خود) و هراکلیوس (امپراتور بیزانس) به راه انداخته بود که به خرابی شهرها و شکستهای سخت و کشته شدن سرداران نامی وناخشنودی مردم و بزرگان مملکت منجر گشت. سرانجام، خود نیز به امر پسرش (شیرویه) کشته شد.

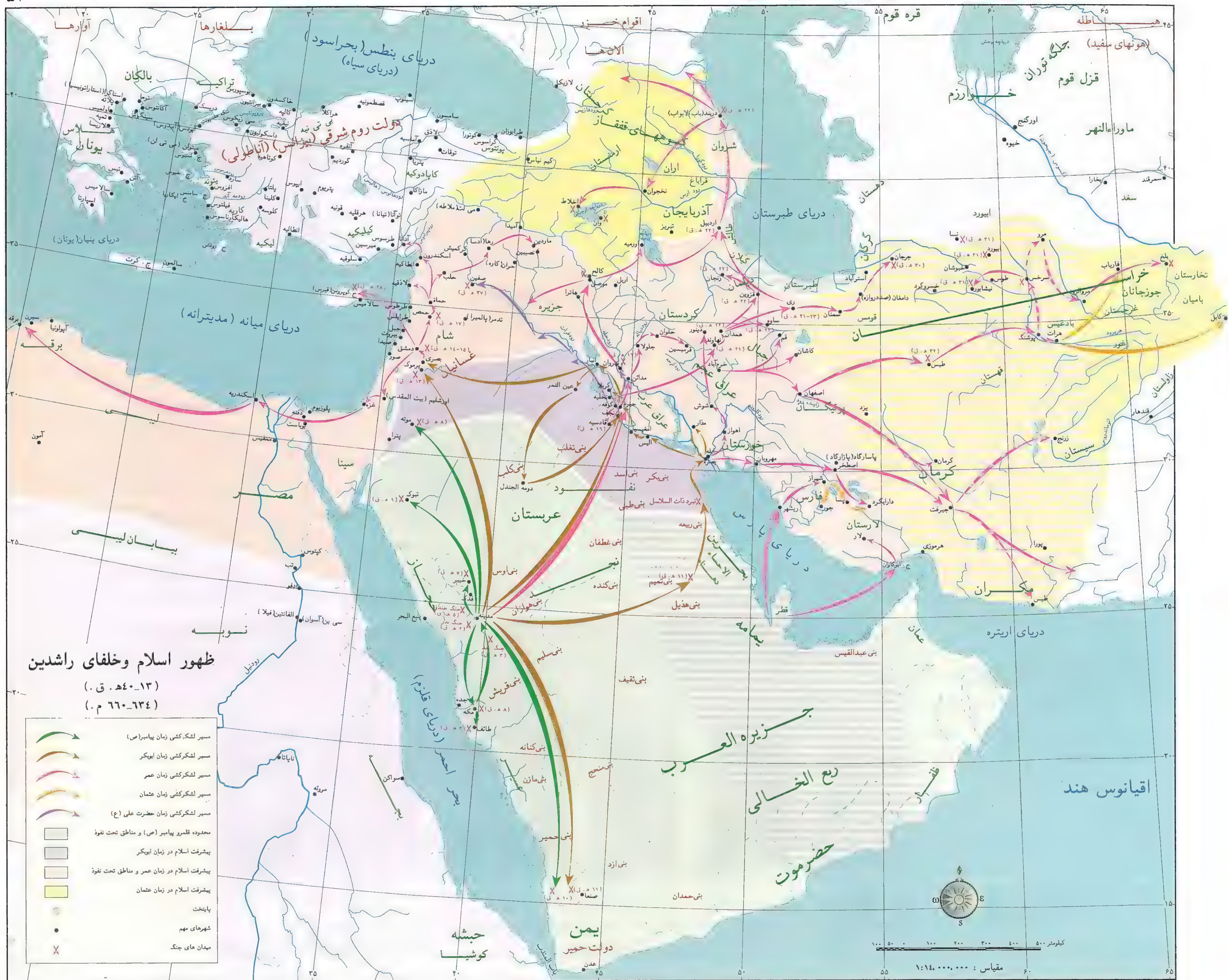
پس از او، بزرگان ایران که از عاقبت اندیشی و حسن سیاست عاری و پیوسته از راه حسادت و کینه با یکدیگر در کشمکش بودند، نتوانستند بر اطاعت از پادشاهی متفق شوند. چنانکه معروف است، طی مدت کوتاهی چندین تن از شاهزادگان را به سلطنت برداشتند و سپس از بین بردند. سرانجام، چون خطر مسلمانان را به گونه ای جدی و مشهود دریافتند، به سلطنت یزدگرد پسر شهریار رضایت دادند. اما، این کار، هم بسیار دیر شده بود، و هم یزدگرد خود لیاقت و کفایت غلبه بر مشکلات را نداشت.

مثنّی که در اراضی مجاور حکومت ساسانی با قبیلهٔ خود (بنو شیبان) اقامت داشت، از هرج و مرجی که در داخل ایران و در دربار ساسانی روی داده بود نیک آگاه بود و از آن موقعیت استفاده می کرد. چنانکه ذکر شد، اراضی کشاورزان و حتی شهرهای سواد (عراق) را پی در پی غارت می‌کرد.

پس از آنکه ابوبکر در خلافت خود مستقر شد، مثنّی او را به حمله بر قلب مملکت ساسانی برانگیخت و ایرانیان را در نظر او حقیر و ترسو جلوه داد. ابوبکر که در آغاز از شوکت و قدرت ساسانیان در بیم بود، با سخنان مثنّی جرأت پیدا کرد و خالدبن ولید را به فتح استانهای عراق مأمور نمود. همچنین، به مثنّی دستور داد تا از خالد تبعیت کند و از دستورهای او پیروی نماید. خالد نخست نواحی "بانقیاء" و "باروسماء" و "الیّس" را، و پس از آن، "ابله" را، که در مدخل اروند رود و در محل بصره واقع بود، به دست آورد. در این راستا، طی جنگ معروف به "ذات السّلاسل" سپاهیان ایرانی را نیز به سرکردگی هرمز شکست داد.

اردشیر سوم، که پس از پدرش (شیرویه) به سلطنت رسیده بود، دو سردار ایرانی به نامهای "اندرزگو" و "بهمن جادویه" را با سپاهی مرکب از ایرانیان و عربهای تابع ایران که بیشتر مسیحی بودند، به جنگ خالد فرستاد. اما، این سپاه هم در صفر سال ۱۲ هـ.ق. از عربها شکست خورد. خالدبن‌ولید در ماه ربیع الاول همان سال، شهر حیره مرکز پادشاهان حیره (آل منذر، لخمی ها) را که تابع دولت ساسانی بودند، تصرف کرد. مسلمانان در مقابله با دشمنان خود، آنان را در برابر یکی از سه امر مخیّر می ساختند: پذیرش اسلام، پرداخت جزیه، جنگ. چنانکه در فتح نخستین حیره، خالد با گرفتن مبلغی در حدود صدونود یا دویست و نودهزار دینار، با اهل حیره صلح کرد. دهقانان "سوادعراق" منتظر بودند که نتیجهٔ جنگ حیره به کجا خواهد انجامید. چون حیره به تصرف مسلمانان درآمد، طلب صلح کردند و دوهزارهزار دینار جزیه پرداختند. ایرانیان، نواحی میان حیره و دجله را از دست دادند و چون اردشیر سوم درگذشت، دیگر کاری نتوانستند انجام دهند.

سیاست خالد در فتح شهرهای عراق آن بود که عربهای مسیحی را به جاسوسی از ایرانیان برانگیزد. خالد شهر مهم انبار را که در مغرب بغداد در


ظهور اسلام وخلفای راشدین
(۱۳_۴۰هـ. ق.)
(۶۳۴_۶۶۰ م.)
مسیر لشکرکشی زمان پیامبر(ص)
مسیر لشکرکشی زمان ابوبکر
مسیر لشکرکشی زمان عمر
مسیر لشکرکشی زمان عثمان
مسیر لشکرکشی زمان حضرت علی (ع)
محدوده قلمرو پیامبر (ص) و مناطق تحت نفوذ
پیشرفت اسلام در زمان ابوبکر
پیشرفت اسلام در زمان عمر و مناطق تحت نفوذ
پیشرفت اسلام در زمان عثمان
پایتخت
شهرهای مهم
میدان های جنگ
دریای بنطس (بحراسود)
(دریای سیاه)
دریای میانه (مدیترانه)
دریای طبرستان
دریای پارس
دریای اریتره
اقیانوس هند
بحر احمر (دریای قلزم)
دولت روم شرقی (بیزانس) (آناطولی)
کوههای قفقاز
آذربایجان
خوارزم
ماوراءالنهر
خراسان
کرمان
مکران
سیستان
عراق عجم
کردستان
فارس
خوزستان
عربستان
جزیرة العرب
ربع الخالی
حضرموت
یمن
دولت حمیر
یمامه
مصر
بیابان لیبی
لیبی
برقه
نوبه
حبشه
کوشیا
شام
غسانیان
جزیره
بالکان
تراکیه
یونان
اوارها
بلغارها
اقوام خزر
الانها
قره قوم
قزل قوم
هیاطله
(هونهای سفید)
مقیاس: ۱:۱۴،۰۰۰،۰۰۰


مسجد فهرج

کنار رود فرات قرار داشت تصرف کرد و شهر عین التّمر را که حاکم آن از سوی ایرانیان (مهران، پسر چوبین) بود، تسخیر کرد. سپس اسرای آن شهر را برخلاف تعالیم اسلامی کشت و فقط چهل چهل جوان نصرانی را که درس انجیل می‌خواندند باقی گذاشت. پس از آن، ابوبکر، خالدبن ولید را مأمور حرکت به سوی شام کرد. خالد هم با نیمی از سپاهیان خود عازم جبههٔ شام گردید. خود ابوبکر نیز پس از دو سال و اندی در مدینه وفات کرد و بنا به وصیت او، "عمربن خطاب" به خلافت مسلمانان برگزیده شد.

در شعبان سال ۱۳ (هـ.ق.) ایرانیان به سرکردگی بهمن جادویه، سپاهیان مسلمانان را در موضعی به نام "قس النّاطف" شکست دادند. سردار مسلمانان به نام "ابوعبیدهٔ ثقفی" نیز در این جنگ کشته شد. این جنگ در تاریخ اسلام به نام جنگ "جسر" معروف است. ولی، چون دولت ساسانی به منتهای ضعف خود رسیده بود و اختلاف بزرگان و سرداران ایرانی از حدگذشته بود، ایرانیان نتوانستند از این پیروزی بهره بگیرند و پس از تردید و دودلی، یزدگرد پسر شهریار را به پادشاهی برداشتند و او نیز کسی نبود که بتواند بنای عظیم دولت ساسانی را که پایه های آن سخت سست و لرزان شده بود از خطر انهدام نجات دهد. برعکس عمر که رهبری مصمم و توانا بود، در جنگ با ایرانیان مصمم تر گردید. یزدگرد سپاهی بزرگ را به سرکردگی "رستم فرخ زاد" مأمور مقابله با مسلمانان و جلوگیری از حملهٔ ایشان کرد. عمر نیز "سعدبن ابی وقّاص" را با سپاهی که عدهٔ آنان به سی و چند هزار می رسید، به جنگ با ایرانیان گسیل داشت. در "قادسیّه" (واقع در پانزده فرسخی کوفه) جنگ شدیدی بین این دو سپاه روی داد. با آنکه ایرانیان مقاومت زیادی از خود نشان دادند، شکست سختی خوردند. با این شکست بود که راه تیسفون (یا مدائن) پایتخت شاهنشاهی ساسانی، بر روی مسلمانان باز شد. عربهای مسلمان نخست در صفر سال ۱۳ (هـ.ق.) قسمت غربی مدائن را که "وه اردشیر" نام داشت متصرف شدند و آن گاه، از دجله گذشتند و به سمت شرقی مدائن که کاخ معروف پادشاهان ساسانی معروف به "ایوان کسری" در آن قرار داشت رسیدند. در این بین، اموال بیکرانی از غارت کاخهای سلطنتی‌نیز به دست ایشان افتاد. سپس، مسلمانان در تعقیب یزدگرد و ایرانیان روی به شرق نهادند و در سال ۱۶ (هـ.ق.) به "جلولاء" که در کنار نهر جلولاء منشعب از رود دیاله واقع بود رسیدند. در این راستا، سپاه ایران را طی جنگ سختی به سرکردگی "مهران رازی" شکست دادند. پس از فتح حلوان و جنوب و شمال عراق، به سرتاسر آن مملکت مسلط شدند. بعد از آن، نوبت به خوزستان و لرستان رسید.

عمر در ابتدا نمی خواست از حدود خوزستان و ماسبذان و مهرگان‌کدک (لرستان) تجاوز کند، اما یکی از مشاورانش او را به تسخیر سرتاسر ایران تشویق کرد. وی به عمر گفت: مادام که پادشاه ایران زنده است، ایرانیان دست از مقاومت برنخواهند داشت. عمر نصیحت او را پذیرفت و سردارانی را به فتح ایالت فارس (اردشیر خرّه و شابور و استخر و فسا و دارابگرد) و کرمان و سیستان و مکران مأمور کرد.

عمر در سال ۱۷ (هـ.ق.) سعدبن ابی وقّاص را مأمور کرد تا برای اقامت قبایل عرب که به ولایتهای غربی و مرکزی ایران (ماد بزرگ) حمله می کردند، قرارگاهی دائمی پیدا کند. سعد ابتدا شهر انبار را برای این کار در نظر گرفت، ولی هوای آنجا برای مردم عرب ناسازگار بود (به علاوه، سپاهیان از زیادی مگس در زحمت بودند). او پس از بررسی و جستجو، محل شهر کوفه را برای این کار برگزید و زمینهای آن را میان قبایلی که با ایرانیان می‌جنگیدند تقسیم کرد. سپاهیانی که از آن پس برای فتح غرب و شمال و مرکز ایران اعزام می شدند، از این شهر و زیر نظر حاکم آن بودند.

در زمان بنی امیّه سراسر ایران و عراق زیرنظر والیان کوفه بود که از مشهورترین ایشان، می توان حجّاج بن یوسف ثقفی را نام برد. در جنوب عراق هم قرارگاهی برای قبایلی که ایران را از جنوب مورد حمله قرار می‌دادند درست شد، که همان شهر بصره است. لازم به ذکر است که سپاهیان اعزامی به خوزستان و بهبهان و فارس و کرمان و سیستان و مکران، در این شهر اقامت داشتند. ایشان ولایتهای زیر نظر والی بصره را "ماه‌بصره" و ولایتهای زیر نظر حاکم کوفه را "ماه کوفه" می‌خواندند.

در سال ۱۹ یا ۲۱ (هـ.ق.) فتح نهاوند که عربها آن را در تاریخ فتوحات مسلمانان در ایران "فتح الفتوح" می خوانند صورت گرفت. یزدگرد سپاه بزرگی از فرماندهان شهرها و ولایتهای ایران به سرکردگی "فیروزان" برای مقابله با مسلمانان فرستاد. عمر "نعمان بن مُقَرّن مزنی" را برای مقابله با آنان تجهیز کرد. مسلمانان در نهاوند ایرانیان را شکستی سخت دادند اما سردار مسلمانان، یعنی نعمان بن مقرّن، در این جنگ کشته شد. پس از فتح نهاوند، همدان نیز به دست مسلمانان افتاد. فتح همدان و قزوین و ابهر و زنجان به دست قبایل مستقر در کوفه انجام گرفت. امیر کوفه که در آن وقت "مغیرة بن شعبه" بود، سپاهی به فرماندهی "براء بن عازب "فرستاد که در سال ۲۲ (هـ.ق.) ابهر و قزوین را فتح کردند. در زمان حکومت ولیدبن عقبه برکوفه، مسلمانان با مردم گیلان و مغان و طالش (طلیسان) جنگیدند، ولی ظاهراً موفقیتی به دست نیاوردند و فقط زنجان را متصرف شدند.

در سال ۲۱ یا ۲۳ (هـ.ق.) مسلمانان در نتیجهٔ جنگ سختی که با سیاوخش (پسر مهران، پسر بهرام چوبین) کردند، شهر مهم ری را به تصرف خود درآوردند. سیاوخش از مردم دماوند و طبرستان و قومس و گرگان کمک گرفته بود، اما یکی از همراهان وی به او خیانت کرد و این امر، به شکست او منتهی گردید. به دنبال فتح ری، قومس (سمنان و دامغان) و گرگان به دست مسلمانان افتاد. اسپهبد طبرستان ناگزیر به پیمان آشتی با مسلمانان شد. فتح آذربایجان و مغان و ارّان نیز، در اواخر خلافت عمر اتفاق افتاد. مسلمانان از راه دربند (باب الابواب) به مملکت خزرها تاختند و تا بلنجر (مرکز خزرها) پیش رفتند. مسلمانان نتوانستند در آنجا بمانند و در سالهای بعد از خزرها شکست خوردند و سرداران ایشان کشته شدند.

یزدگرد پس از جنگ جلولاء به ری و از آنجا به اصفهان و کرمان و خراسان رفت. وی در این سفرها آتش مقدس را به همراه خود داشت تا آنکه در مرو، آتشگاهی برای این آتش مقدس بنا کرد.

عمر، "احنف بن قیس" را مأمور فتح خراسان کرد. او از راه طبس به هرات رفت و از آنجا روی به شهرهای دیگر خراسان نهاد. یزدگرد از پادشاه سغد و خاقان ترک و خاقان چین تقاضای کمک کرد و با کمک خاقان ترک و مردم فرغانه و سغد، وارد بلخ شد. احنف با سپاهیان بصره و کوفه به رویارویی سپاه ترک شتافت. ترکان از یاری با ایرانیان سرباز زدند و خود ایرانیان نیز از کمک جدی به یزدگرد خودداری کردند. یزدگرد ناچار از جیحون گذشت و به فرغانه رفت. پس از آن، باز به خراسان بازگشت و عاقبت بعد از سالها دربه دری در سال ۳۱ (هـ.ق.) کشته شد.

پس از کشته شدن عمر در سال ۲۳ (هـ.ق.) عثمان به خلافت رسید. او "ابوموسی اشعری" را از حکومت بصره معزول کرد و "عبداللّه بن عامربن کریز" را که جوانی بیست و پنج ساله بود والی بصره کرد. عبداللّه بن عامر شورش مردم فارس را خوابانید و استخر و اردشیرخوره و دارابگرد را دوباره به دست آورد. همچنین، امیرانی را بر شهرهای خراسان و کرمان و مکران و سیستان تعیین کرد و خود برای سرکوب قیام مردم خراسان حرکت نمود؛ احنف بن قیس را هم مأمور فتح ولایتهای جوزجانان و طالقان و فاریاب کرد. احنف این ولایتها را یکی پس از دیگری به تصرف درآورد. عبداللّه بن عامر قیام مردم کرمان و سیستان را آرام کرد و عامل وی ، تا زابلستان و کابل پیش رفت.

خلافت امویان و عبّاسیان

پس از شهادت حضرت علی بن ابی طالب (ع) در رمضان سال ۴۰ هجری و خلافت کوتاه مدت حضرت امام حسن(ع) و صلح او با معاویه، خلافت بر معاویة بن ابی سفیان که از خاندان بنی امیّه بود مسلم گردید. معاویه از سالهای پیش، یعنی تقریباً از همان اوایل فتح شام و فلسطین از سوی عمر و بعد از سوی عثمان، والی دمشق بود. وی، پایه های حکومت خود را در شام استوار ساخته بود. به همین سبب، توانست پس از قتل عثمان با حضرت علی (ع) مخالفت کند و در برابر او بایستد. سرانجام، پس از جنگ صفّین و ضعف قوای کوفه، حکومت خود را بر مصر نیز مسجل سازد. پس از آنکه معاویه به خلافت رسید، تحکیم اساس حکومت بنی امیّه را آغاز کرد و برای پسرش یزید، از بزرگان و اشراف به استثنای چندتن از جمله، حسین بن علی (ع) و عبداله بن زبیر بیعت گرفت. او در سیاست خارجی هم موفق بود و بر متصرفات مسلمانان در ولایتهای تابع دولت بیزانس افزود. همچنین، نیروی دریایی مهمی نیز در مدیترانه به وجود آورد. معاویه با جلب افرادی مانند زیادبن ابیه و مغیرة بن شعبه و عمرو عاص قدرت بنی امیّه را در سرتاسر عالم اسلامی بسط داد.

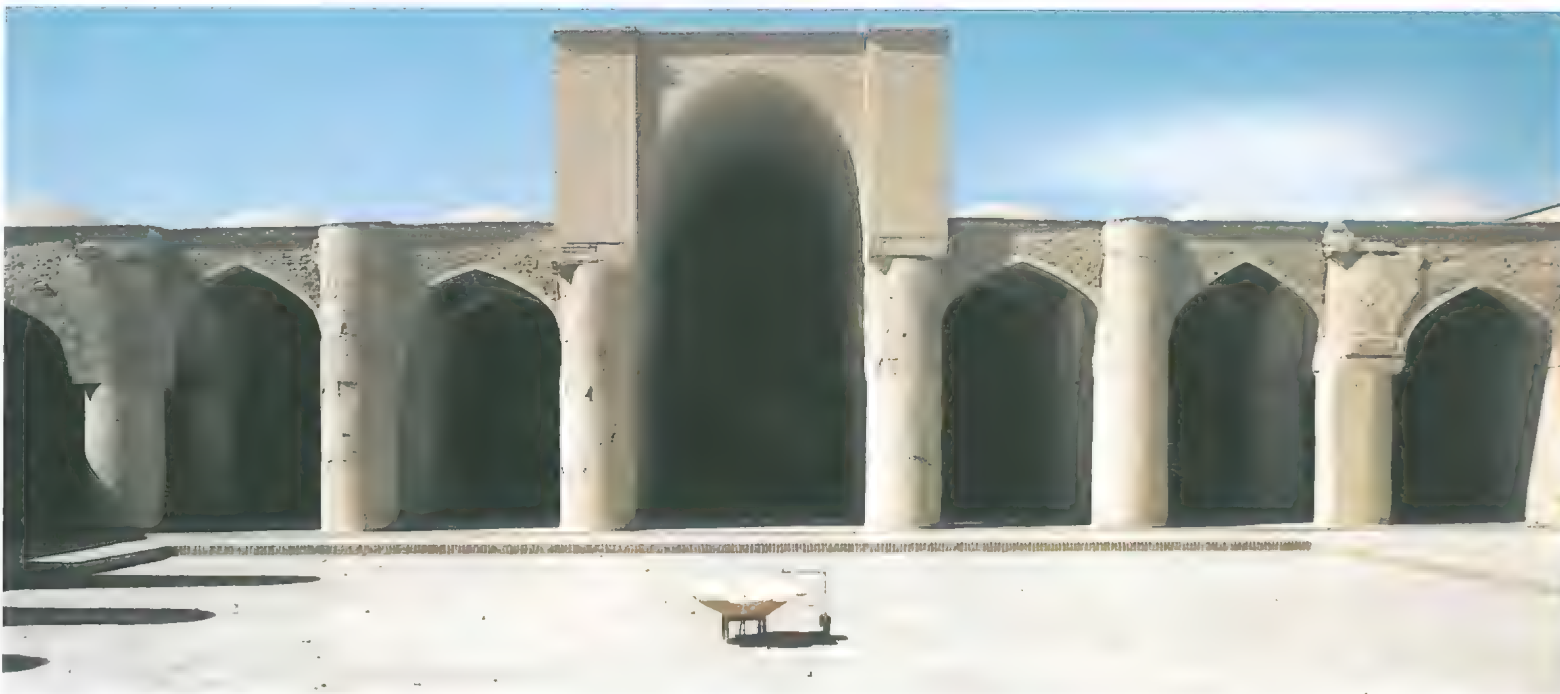
اگرچه، این بسط و استحکام به قیمت زیرپانهادن بسیاری از اصول اسلامی، از جمله ارثی ساختن خلافت و تبدیل دستگاه خلافت به سلطنت و پادشاهی و تعیین مبلّغان برای تحقیر و توهین خاندان حضرت رسول اکرم (ص) و غیر آن تمام شد. معاویه در سال ۶۰ هجری از دنیا رفت و خلافت پسرش یزید با کارهای خلافی، از قبیل قتل حسین بن علی (ع) و محاصره مکّه آغاز شد، ولی مدت زیادی به طول نینجامید و سرانجام یزید در سال ۶۴ هجری درگذشت. پس از وی در نتیجهٔ حوادثی خلافت بنی امیّه به شاخهٔ "مروانیان" انتقال یافت.

عبدالملک بن مروان پس از کشتن عبداللّه بن زبیر، خلیفهٔ مسلّم و بلامنازع گردید. همچنین، با مسلط ساختن مرد سفاک و آهنینی مانند حجّاج بن یوسف ثقفی، حکومت بنی امیه را استحکامی تازه بخشید. حکومت اسلامی در زمان خلافت عبدالملک و ولیدبن عبدالملک، به منتهای وسعت خود رسید. " قتیبة بن مسلم باهلی" سردار حجّاج، بلاد شمالی خراسان و خوارزم و ماوراءالنّهر و سغد را که مرکز آن سمرقند بود فتح کرد و تا نزدیکیهای کاشغر پیش رفت. همچنین، در زمان حجّاج ایالت سند هم فتح شد. در جانب مغرب، مسلمانان تا سواحل اقیانوس اطلس پیش رفتند و اندلس (جنوب اسپانیا) را متصرف شدند.

طی خلافت نودسالهٔ بنی امیّه، اوضاع اجتماعی ایران دگرگون شد و اکثریت عظیم ایرانیان، دین اسلام را پذیرفتند. اما، ایرانیان تحقیر و توهین سرداران عرب را که از خود حکام بنی امیّه الهام می گرفتند تحمل نکردند. مردم خراسان با استفاده از خصومت میان قبایل عرب حاکم بر خراسان و ماوراءالنّهر، جانب داعیان و مبلّغان بنی عبّاس را گرفتند. بنی عبّاس به سبب خویشاندوی نزدیکتر با حضرت رسول اکرم (ص) خود را برای خلافت و حکومت شایسته تر می دیدند. در این راستا، ابومسلم سردار ایرانی توانست با حمایت ایرانیان و قبایل عرب مخالف، حکومت بنی امیّه را سرنگون سازد و عبّاسیان را به قدرت برساند.

بنی امیّه در زمان حکومت عبدالملک و ولید و هشام، تنها در اثر توفیق در فتوحات شرق و غرب و سیاست داخلی مبنی بر فشار بسیار زیاد بر طبقات مردم، توانستند به حکومت خود ادامه دهند. فشار حکام و والیان تعیین شده از سوی آنان، مردم عراق و ایران را ناراضی ساخت. همچنین، بی‌اعتنایی بعضی از آنان به اصول دین اسلام موجبات ناخشنودی اهل دین و تقوا را فراهم آورد. سیاست مالی و اداری آنان نیز در سرزمینهای مفتوح و مغلوب موفق نبود. مهمتر آنکه طرفداری آنان از عصبیت عربی و تحقیر ملل مغلوب که همه را موالی (یعنی بندگان) خود می دانستند، به تدریج مایه های عصیان و قیام را به خصوص در ایران و خراسان فراهم ساخت.

سال ۱۳۲ هجری، پایان حکومت نودسالهٔ بنی امیّه و آغاز حکومت بنی عبّاس است. از این سال، خلافت و قدرت شرعی و صوری ایشان در حدود پانصدسال ادامه یافت. لازم به ذکر است که قدرت واقعی ایشان، گاهی به حدود عراق و بین النّهرین محدود



مسجد تاری‌خانه دامغان

می شد و حتی، گاهی در خود بغداد نیز از قدرت و اعتبار محروم بودند.

اگرچه منصور ـ خلیفهٔ دوم عباسی ـ با قتل " ابومسلم خراسانی" ناسپاسی خود را به این سردار بزرگ ظاهر ساخت، ولی برای استوار ساختن قدرت خود از این کار ناگزیر بود. با قتل ابومسلم، نه تنها نفوذ ایرانیان که آغاز شده بود از میان نرفت، بلکه با ورود دبیران و وزیران ایرانی در دستگاه خلافت عباسی، نفوذ فرهنگی و سیاسی ایرانیان گسترش بیشتری نیز یافت. قتل برمکیان هم که از خاندان اصیل ایرانی بودند، نتوانست جلو آن نفوذ را بگیرد.

در قرن سوم هجری، عنصر مهم دیگری وارد حکومت اسلامی شد. آن عنصر مهم، ترکان بودند که به صورت غلامان جنگی در دستگاه حکومتی وارد شدند و به تدریج، قدرت نظامی را از قوم غالب عرب گرفتند. این نفوذ تا بدان جا ادامه یافت که عزل و نصب خلفا هم به دست آنان انجام می گرفت و هیچ خلیفه ای بی رضایت ایشان، نمی‌توانست کاری بکند.

این قدرت غلامان ترک در قرن چهارم متوقف شد و قدرت سیاسی و نظامی به دست "دیلمیان" که ایرانی بودند افتاد. با آمدن سلجوقیان، قدرت نظامی و سیاسی ترکان در عالم اسلامی، به طور قطع مسلم و مسجل گردید. در این زمان، ایرانیان به ادارهٔ امور مالی و دیوانی دستگاههای حکومتی پرداختند. اما، فرهنگ نوپا و نوبنیاد اسلامی به صورت عمده در دست ایرانیان بود. اگر چه مادهٔ اصلی آن، قرآن و حدیث و زبان عربی و مادهٔ مهم فکری آن یونانی بود. اما پرچمداران این فرهنگ در همهٔ شاخه ها ایرانیان بودند. ایرانیان با اتکاء به فرهنگ قدیم و با اتکا به گذشتهٔ نیرومند سیاسی، ملیت خود را در داخل حکومت اسلامی حفظ کردند. ایشان بر خلاف ملل مغلوب دیگر، نه تنها در ملیت عرب مستهلک نشدند، بلکه ادبیات ملی بسیار غنی خودرا نیز به وجود آوردند.

مناره مسجد جامع نایین


گسترش اسلام
در قرون اول و دوم هجری قمری
(هفتم و هشتم میلادی)
(خلافت بنی امیه و بنی عباس)
مسیر لشکرکشی قتیبه بن مسلم
مسیر لشکرکشی معاویه
مسیرلشکرکشی طارق بن زیاد
مسیر لشکرکشی شارل مارتل
مسیر لشکرکشی محمد بن قاسم
مسیر لشکرکشی عقبه بن نافع
مسیر لشکرکشی عبدالرحمن غافقی
مسیر لشکرکشی عبدالله بن موسی
گسترش قلمرو اسلام
شهرهای مهم
میدان های جنگ
۰
۲۰۰
۱۰۰۰
۲۰۰۰
۳۰۰۰
۴۰۰۰
۴۰۰۰ به بالا
دریای ظلمات
صقالبه
آوارها
فرانکها
پاریس
تور
پواتیه
لیون
تولوز
آندلس
قرطبه
طلیطله
غرناطه
سرقسطه
تدمیر
مراکش
کوههای اطلس
الجزایر
افریقیه
تونس
قیروان
طرابلس
غدامس
لیبی
برقه
صحرای لیبی
صحراء بزرگ
زغاوه
نوبه
بجه
مصر
اسکندریه
فسطاط
دریای میانه (متوسط) (دریای مدیترانه)
دریای آدریاتیک
دریای اژه
یونان
بالکان
بلغارها
قرم(کریمه)
دریای بنطس(بحراسود)
(دریای سیاه)
دولت روم شرقی (بیزانس) (آناطولی)
آسیای صغیر
قسطنطنیه
کوههای قفقاز
ارمنستان
گرجستان
خزران
جزیره
شام
دمشق
غسانیان
بیت المقدس
نفود
کلب
غطفان
اوس
مدینه
مکه
دریای احمر(قلزم)
حبشه



طاهریان

دولت طاهریان، اولین دولت اسلامی بود که در دوران خلافت در ایران به وجود آمد و بخش قابل ملاحظه‌ای از این سرزمین را به صورت نوعی حکومت موروثی محلی از نظارت مستقیم خلیفهٔ بغداد خارج کرد. با این حال، این دولت در کسب قدرت و حفظ آن، محتاج به اعمال خشونت در مقابل خلفا نشد. طاهر بن حسین، معروف به "ذوالیمینین" که این دولت به وسیلهٔ وی بنیاد شد، از موالی وابسته به قبیلهٔ خزاعه از اعراب خراسان بود. طاهر تربیت عربی داشت. خاندانش نیز، ایرانی نژاد و فارسی زبان بودندکه از مدتها پیش درپوشنگ (فوشنج) هرات شهرت و قدرت داشتند.

در اواخر خلافت هارون و در دوره ای که مأمون در خراسان اقامت داشت، طاهر و پدرش حسین مورد توجه مأمون واقع شدند. چون طاهر چندسالی بعد در کشمکشی که بین مأمون و برادرش امین بر سرخلافت در گرفت، موفق به غلبه بر سپاه امین و تأمین خلافت مأمون گشت (۱۹۸ هـ.ق.)، در دستگاه خلافت حیثیت قابل ملاحظه یافت. چندی بعد، از آنجا که رفع اغتشاشهایی که در خراسان به وسیلهٔ خوارج روی داده بود ضرورت فوری داشت؛ و نیز، خلیفه هم ترجیح می داد قاتل برادر را از پیش چشم خود دور نماید، ولایت خراسان را به طاهر تفویض کرد. البته، این تفویض شامل فرمانروایی سیستان و کرمان نیز می شد و مشتمل برنظارت بر ماوراء النهر و احیاناً فتوحات اسلامی در آن نواحی بود. بدین گونه، قلمرو حکومت طاهر، به قول طبری، از بغداد تا دورترین سرزمینهای شرق را شامل بود. در خراسان طاهر داعیهٔ استقلال یافت و موجب نگرانی خلیفه گشت. اما، بعد از مرگ مشکوک وی که بلافاصله بعد از حذف نام مأمون از خطبهٔ نماز جمعه واقع شد (۲۰۷ هـ.ق.)، خلیفه خود را ناچار دید حکومت خراسان را به پسر وی ـ طلحة بن طاهر ـ واگذار کند. البته، حکومت خراسان در آن هنگام در واقع تحت سلطه و تصرف وی بود. بدین سان، حکومت خراسان در خاندان طاهر به صورت موروثی درآمد. خلیفه هم به اصطلاح با قبول حکومت طلحه به صورت دست نشانده، وابستگی آن را به خلافت بغداد اعاده و تأمین کرد. لذا، استقلال حکومت موروثی خاندان طاهر به صورت یک تحول اداری درآمد و شکل یک تجزیه و انفصال سیاسی به خود نگرفت. حکومت طلحه هم در خراسان که به نیابت از برادرش عبدالله بن طاهر منسوب شد، صورت اداری تحول را قابل توجیه ساخت.

فرمانروایی طلحه که شش سالی بیش نکشید (وفات ربیع الاول ۲۱۳ هـ.ق.) صرف مبارزه با خوارج شد. در عین حال، مانند پدر همچنان خراج مقرر را به خلیفه می پرداخت. با این کار، حکومت خود را از اینکه نوعی طغیان نسبت به فرمانروایی خلافت تلقی شود، حفظ کرد. در دوران فرمانروایی برادرش، عبدالله بن طاهر (۲۳۰ ـ ۲۱۳ هـ.ق.)، قدرت طاهریان به اوج اعتلای خویش رسید. بعد از وفات مأمون (۲۱۸ هـ.ق.) خلیفهٔ جدید "المعتصم بالله" هم، با آنکه به ظاهر از عبدالله دل خوشی نداشت، ابقای او را در حکومت خراسان اجتناب ناپذیر یافت. بدین گونه، استقلال طاهریان بعد از عهد مأمون نیز، بی تزلزل ماند.



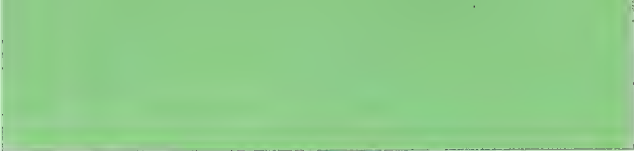
قلعه بابک خرمدین ـ کلیبر آذربایجان شرقی

عبدالله در تجهیز غزوه های اسلامی در ماوراء النّهر اهتمام کرد و در دفع اغتشاش مجدد خوارج کوشید. همچنین، توفیقی که در اطفای شورش مازیار پیدا کرد (۲۲۵ هـ.ق.) حیثیت او را در نزد متشرعهٔ سنی و خلیفهٔ بغداد فزونی داد. در خراسان به توسعهٔ آبادانی و ترویج کشاورزی علاقه نشان داد و به خصوص در حمایت از طبقات کشاورز در مقابل مالکان بزرگ و عمّال دولت، مساعی قابل ملاحظه‌ای به جای آورد. حکومت پسرش، طاهربن عبدالله (۲۴۸ ـ ۲۳۰ هـ.ق.)، در بسط عدالت و حفظ امنیت گذشت. در پایان عهد او، سیستان دچار اغتشاش شد و با اعتلای یعقوب لیث، این منطقه از قلمرو طاهریان جدا گشت (۲۴۸ هـ.ق.). محمدبن طاهر که بعد از او به امارت رسید، طبرستان را هم از دست داد (۲۵۰ هـ.ق.). او چندی بعد به وسیلهٔ یعقوب لیث، مغلوب و اسیر شد (۲۵۹ هـ.ق.). سرانجام با غلبهٔ صفاریان بر خراسان، فرمانروایی طاهریان پایان یافت.

با آنکه بعدها یکبار دیگر نیز حکومت خراسان چندی به او واگذار شد (۲۷۱ هـ.ق.)ولی قدرت طاهریان دیگر در خراسان هرگز تجدید نشد. امارت طاهریان در خراسان اندکی بیش از نیم قرن طول کشید. مرکز فرمانروایی آنان ابتدا در مرو بود و سپس به نیشابور منتقل شد. از نامه ای که طاهربن حسین به پسرش عبدالله در باب آیین فرمانروایی نوشت، می توان مبنای نظری حکومت آنان را دریافت. این متن در کتاب "بغداد" ابن طیفور و مآخذ دیگر نقل شده است. همچنین، از دستورالعمل بخشنامه گونه‌ای که عبدالله بن طاهر به عمّال خود در ولایتهای تابع فرستاد، که متن آن نیز در"زین الاخبار" گردیزی آمده است، این امر دریافت می‌شود.

البته لازم به یادآوری است که در تمام قلمرو آنان با آنکه نام خلیفه در خطبه و سکه آورده می شد، حاکم واقعی امیر طاهری بود و خلیفهٔ بغداد امکان و مجال اعمال قدرت در امور را نداشت.


طاهریان
(۲۰۵-۲۵۹ هـ . ق.)
(۸۲۰_۸۷۲ م.)
مسیرلشکرکشی طاهر
حدود قلمرو طاهریان
حدود قلمرو خلافت عباسی
منطقه تحت نفوذبعدازدفع بابک ومازیار
پایتخت
شهرهای مهم
میدان های جنگ
کیلومتر ۵۰۰ ۴۰۰ ۳۰۰ ۲۰۰ ۱۰۰ ۰ ۵۰ ۱۰۰
مقیاس : ۱:۱۰،۰۰۰،۰۰۰
دریای طبرستان
(دریای آبسکون)
دریای پارس
دریای عمان
اقیانوس هند
خراسان
سیستان
کرمان
فارس
خوزستان
عراق عرب
عراق عجم
اصفهان
جبال
ری
طبرستان
قومس
گرگان
دهستان
ابیورد
دیلمان
گیلان
طالش
آذربایجان
اران
شروان
ارمنستان
کردستان
جزیره
گرجستان
کوههای قفقاز
داغستان
خوارزم
ماوراءالنهر
سغد
اشروسنه
فرغانه
ایلاق
اسبیجاب
قزل قوم
قره قوم
جلگه توران
تخارستان
جوزجانان
غرجستان
بادغیس
غورستان
زابلستان
بامیان
قهستان
رخج
مکران
سند
لارستان
بحرین
الاحساء
قطر
عمان
دریاچه خوارزم
مرو
نیشابور
طوس
سرخس
هرات
بلخ
بخارا
سمرقند
بغداد
سامرا
واسط
بصره
کوفه
همدان
دینور
اصفهان
کاشان
قم
ساوه
کرج ابودلف
نهاوند
حلوان
شیراز
اصطخر
کرمان
سیرجان
بم
جیرفت
هرموزی
زرنج
بست
قندهار
کابل
غزنه
پیشاور
مولتان
لاهور
دیبل
مسقط
سیراف
ج. قیس (کیش)
ج. ابرکاوان
جاسک
طیس
کیز
قصرقند
بمپور
پنج گور
قصدار
قندابیل
کلات
خاش
جالق
کش
اهواز
شوش
شوشتر
ایذه
رامهرمز
ارجان
دورق
مدائن
کربلا
نجف
قادسیه
انبار
تکریت
موصل
اربل
شهرزور
کرکوک
اورامان
دقوقا
جلولا
قصرشیرین
قرمیسین
کنکاور
بروجرد
خرم آباد
تبریز
مرند
اردبیل
مراغه
ارومیه
سلماس
خوی
وان
اخلاط
بدلیس
تفلیس
دربند
شکی
شماخی
گنجه
بیلقان
نخجوان
زنجان
قزوین
ابهر
آوه
لاهیجان
چالوس
آمل
ساری
استرآباد
دامغان
سمنان
خوار
سبزوار
خسروگرد
جاجرم
خبوشان
نسا
فراوه
ترشیز
زوزن
طبس
جرمق
نای بند
یزد
ابرقوه
قمشه
بافق
زرند
اورگنج
گرگانج (جرجانیه)
خیوه
هزاراسب
طاهریه
چارجوی
ترمذ
آمل
اسپیجاب
فاراب
طراز
بلاساغون
چاچ
اخسیکث
اندیگان
خوقند
خجند
کاشغر
کش
نسف
ولاشگرد
اشروسنه
پوشنگ
فیروزکوه
اسفزار
فراه
دلارام
زمین داور
گوین
لاش
دریاچه زره
خواش
فهرج
بافت
داورابکرد
فسا
جهرم
کازرون
جنابه
ریشهر
سینیز
مهروبان
لار
تنگه هرمز
گردیز
پروان
اندرآب
سمنگان
بغلان
طالقان
بدخشان
وخان
والوالیج
مروالرود
فاریاب
اندخود
کالیف
زم
سمنگان



علویان طبرستان

زیدیه

بعد از رحلت امام چهارم، حضرت علی بن حسین ، امام سجاد علیه‌السلام، گروهی از شیعیان او معتقد به امامت فرزندش زید شدند.

زیدبن علی در زمان هشام بن عبدالملک (۱۰۵ ـ ۱۲۵ ه.ق.) در سال (۱۲۲ ه.ق.) برعامل او (یوسف بن عمر ثقفی حاکم کوفه) خروج کرد، اما قیام وی سرکوب شد و به شهادت رسید. پس از زید، یحیی (پسرش) به خراسان گریخت و در ناحیهٔ جوزجان (بین بلخ و فاریاب) قیام کرد. نصربن سیار (حاکم خراسان) مسلم بن احوزمازنی را به جنگ وی فرستاد. مسلم، یحیی را کشت و سراو را نزد ولیدبن عبدالملک (۱۲۵ ـ ۱۲۹ ه.ق) فرستاد. جسد یحیی بن زید تا قیام ابومسلم خراسانی (۱۲۹ ه.ق.) بر دار بود. وی آن را از دار پایین آورد و به خاک سپرد. مشهد او در جوزجان (نزدیک شهرسرپل یا ساری پل) زیارتگاه است. گویند مرگ یحیی بن زید به حدی در مردم خراسان اثر گذاشت و آنان را غمگین کرد که در آن سال هر چه پسر در خراسان زاده شد، یحیی یا زید نام نهادند.

پس از مرگ زید، پیروان او به چندگروه تقسیم شدند که معروفترین آنان ادریسیه، حسنیه و قاسمیه بودند.

ادریسیه

پیروان ادریس بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) بودند که از سال ۱۱۲ تا ۳۷۵ ه.ق. بر مراکش و شمال آفریقا حکومت کردند و اولین دولت مستقل شیعهٔ علوی در اسلام به شمار می‌روند.

قاسمیه

اصحاب قاسم بن ابراهیم بن طباطباالرسی بودند. اینان دولت ائمهٔ رسی (از سال ۲۸۰ تا ۵۷۰ ه.ق.) را در یمن پایه گذاری کردند. اکثر مردم یمن زیدی هستند و امام زیدی یمن امام محمدالبدر تا جمهوریت یمن در صنعا می زیست.

حسنیه

یاران حسن بن زیدبن حسن بن علی بودند که دولت شیعیان علوی مازندران را تأسیس کردند. اکنون به اختصار به معرفی آنان می پردازیم:

دولت علویان طبرستان

قیامهای علویان حسنی (فرزندان امام حسن (ع)) محمدنفس الزکیه و حسین بن علی بن حسن در حجاز ناکام ماند و باقیماندگان در وادی "فخ" (نزدیک مکه) در هشتم ذی الحجهٔ سال ۱۹۶ ه.ق. به دست عباسیان به شهادت رسیدند. بعدها شیعیان این روز را مانند واقعهٔ کربلا، "یوم العزا" اعلام کردند. عدم موفقیت علویان در حجاز موجب شد که بسیاری از آنان به مناطق جبال و ری روی آورند و برای رهایی از ستم عباسیان مخفیانه زندگی کنند. در اواسط قرن سوم هجری، مردم "کلار" و "رویان" که از ستم محمدبن اوس بلخی (حاکم طاهری طبرستان) به جان آمده بودند، با مشاهدهٔ تقوا و ورع علویان به جانب محمدبن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن بن زیدبن حسن بن علی علیه السلام روی آوردند و از وی درخواست بیعت برای فرماندهی کردند. اما، او آنان را به جانب حسن بن زیدبن اسماعیل که در ری اقامت داشت، راهنمایی کرد. طبرستانیها از حسن بن زید دعوت کردند که ریاست آنان را بپذیرد. حسن بن‌زید در خواست آنان را اجابت کرد و در سال ۲۵۰ ه.ق. عازم طبرستان شد، نام "داعی الخلق الی الحق" یا داعی کبیر را انتخاب کرد و به زودی با پیروانی که هر روز بر شمار آنان افزوده می‌شد، نواحی کلار و پایدشت و آمل را تصرف کرد. وی حاکم طاهریان را از آنجا بیرون راند، اما ضد حملهٔ سلیمان بن عبدالله طاهری در سال بعد، داعی کبیر را مجبور کرد که تمامی ناحیهٔ طبرستان را تخلیه کند و به نزد هواخواهان خود در کوهستان دیلم پناه جوید. ولی، به زودی حسن بن زید بر سلیمان غلبه کرد و حتی حرم و متعلقان وی را هم به اسارت گرفت (که با جوانمردی و اکرام آنان را به سلیمان برگرداند). سلیمان هم دل از طبرستان برید و به خراسان رفت. با استیلای حسن بن زید بر طبرستان، علویان فراوانی از حجاز و عراق و اطراف شام به خدمت او رسیدند. وی نیز در حق تمام آنان نیکویی کرد و آنان را به خدمت گماشت. گویند که هنگام سوارشدن، سیصدعلوی شمشیر کشیده در کنار او حرکت می کردند. وی سالانه سی هزار دینار برای علویان مستحق به بغداد می فرستاد تا نقیب علویان در بین آنان تقسیم کنند.

علویان زیدی در سال ۲۵۳ ه.ق. گرگان را، که سال قبل از دست داده بودند، باز پس گرفتند و تا سال ۲۵۴ ه.ق. ابهر و زنجان و قزوین را گشودند. پیروزیهای علویان، خلافت عباسی را متوحش کرد و در سال ۲۵۵ ه.ق. المعتزبالله عباسی سرداران خود "موسی بن بغا الکبیر" و "مفلح" را به طبرستان فرستاد. اینان تمام نواحی متصرفهٔ علویان را از ایشان پس گرفتند، ولی وفات خلیفه موجب شد که سرداران نواحی متصرفه را رها کنند و به عراق بازگردند.

دیلمیان بار دیگر در اطراف حسن جمع شدند و وی بر تمام نواحی طبرستان استیلا یافت. در این زمان، گروهی روسی به سواحل طبرستان وارد شدند. اینان روستاها را آتش زدند و مردم بسیاری را به قتل رساندند.حسن بن زید آنان را درهم شکست و فراریان روس قتل عام شدند.در سال ۲۶۰ ه.ق. یعقوب لیث صفاری پس از تصرف خراسان به گرگان آمدو علویان را تا کوهستانهای دیلم تعقیب کرد.

سیستانیها بسیاری از شهرها و روستاهای طبرستان را آتش زدند. اما به ناچارپس از مدتی از طبرستان عقب نشستند و به خراسان بازگشتند.حسن در سال ۲۷۰ ه.ق. درگذشت. عدالت خواهی، بارزترین ویژگی اخلاقی او در زمان زمامداریش بود.

با درگذشت حسن، ابوالحسین (دامادش) به مدت ده ماه حکومت را تصاحب کرد، اما در مقابل محمد (برادر حسن) ناچار به تسلیم شد. محمدبن زید لقب "القائم بالحق" را برخود نهاد. محمد مشاهد متبرکهٔ حضرت امام حسین (ع) و حضرت علی (ع) را که ویران شده بودند، تعمیر کرد و برای علویان خارج از طبرستان، هدایا و صلات بسیار فرستاد. این عمل موجب شد که شهرت سخاوت محمد بالا گیرد و در بین سادات محبوبیت زیادی به دست آورد.

در سال ۲۷۷ ه.ق. رافع بن هرثمه، که چندان اعتنایی به خلافت عباسی نداشت، بر خراسان استیلا یافت. وی از آنجا به طبرستان آمد و سراسر این ناحیه را گشود. المعتضدبالله عباسی نیز حکومت خراسان را به عمروبن لیث (رقیب رافع) واگذار کرد. رافع نیز با محمدبن زید صلح و بیعت

نمود. وی در سال ۲۸۳ ه.ق. نیشابور را تصرف کرد و به نام علویان در آن شهر خطبه خواند. اما، دیری نپایید که عمرولیث وی را از نیشابور بیرون راند. آن گاه، رافع به خوارزم فرار کرد و در آنجا به قتل رسید. مردم رویان و کلار همراه با پادوسبان قارنوندی، صادقانه از علویان پشتیبانی می‌کردند. اما، خشونت و رفتار خودسرانهٔ دیلمیان باعث مخالفت علویان گردیده بود. با وجود این (علی رغم مخالفت قارن باوندی که از دشمنی با علویان دقیقه ای غافل نبود و عاقبت جان خود را هم بر سر این گذاشت) علویان از حمایت اکثر مردم طبرستان برخوردار بودند.در سال ۲۸۷ ه.ق. محمدبن زید "داعی کبیر" رهسپار فتح خراسان شد. اما، محمدبن هارون سرخسی‌سردار سامانی در گرگان راه را برعلویان گرفت و محمدبن زید را به قتل رسانید.

پس از آن، محمدبن هارون تمام ولایت طبرستان را در تصرف خود گرفت و مذهب سنت بار دیگر به آن منطقه بازگشت و همچنین غرامتهای کلانی به زیان دیدگان علویان پرداخت شد. در این راستا، فرزند محمد (زید) را به بخارا بردند. حسن بن علی الاطروش حسینی هم به ری گریخت.

محمدبن هارون پس از چندی از اطاعت سامانیان سرباز زد. او ری را تصرف کرد و با حسن بن علی الاطروش، بیعت نمود. امیر اسماعیل سامانی، محمدبن هارون را به دست آورد و او را در بخارا به قتل رساند. سامانیان ابوالعباس عبدالله بن محمدبن نوح را به حکومت طبرستان فرستادند. او با مردم به نیکی رفتار کرد و سادات علوی مقیم طبرستان را گرامی داشت و به آنان بسیار محبت نمود. همچنین، برای رؤسای دیلمی هدایای زیادی فرستاد.

با درگذشت امیراسماعیل و پادشاهی احمدبن اسماعیل، ابوالعباس عبدالله بن محمدبن نوح از حکومت طبرستان معزول شد و احمدبن اسماعیل طبرستان را به سَلام ترک سپرد. وی با مردم بدرفتاری کرد. در نتیجه، مردم طبرستان از او رنجیده شدند. به ناچار، دربار سامانی بار دیگر ابوالعباس را به طبرستان فرستاد. اما، وی بعد از مدتی کوتاه درگذشت (۲۹۸ ه.ق.). مرگ ابوالعباس فرصتی طلایی به علویان داد، زیرا جانشین وی محمدبن ابراهیم صعلوک برخلاف ابوالعباس، رفتاری خشن با مردم طبرستان داشت. طبرستانیان، نیز رنجیدند و به رهبری جُستان بن مرزبان، حسن بن علی بن حسن معروف به "اطروش" (کر) را که در ری فراری بود، به طبرستان (برای خونخواهی محمدبن زید) دعوت کردند.حسن بن علی اطروش مردی ادیب و دانشمند بود. وی قبل از شهادت محمدبن زید، در بین گیلانیان به تبلیغ اسلام اشتغال داشت و بسیاری از دیلمیان را که هنوز اسلام اختیار نکرده بودند، به اسلام هدایت نمود. اطروش لقب "ناصرالحق" را برگزید و سیاه جامگان عباسی (مُسوده) را از طبرستان و دیلم بیرون راند.



مسجد جامع نایین

در سال ۳۰۱ ه.ق. اطروش سفر جنگی خود را به طبرستان آغاز کرد و در ناحیهٔ نوروز یا نورود چالوس، محمدبن صعلوک را شکست داد و پیروزمندانه وارد آمل شد. در سال بعد، در حملهٔ متقابل سامانیان، اطروش آمل را از دست داد و تا چالوس عقب نشست. اما، پس از چهل روز بار دیگر سامانیان را از طبرستان بیرون راند و گرگان را به طور موقت تصرف کرد. پیروزی اطروش، حکام مهم طبرستان از جمله شروین بن رستم پادوسبان را به اطاعت وادار کرد. علم و عبادت و رفتار انسانی وی با مردم طبرستان، ناظران و مورخان را به تحسین واداشته است. محمدبن جریر طبری (معاصر اطروش) دربارهٔ او می نویسد: "مردم به عدالت و حسن رفتار و برپایی حق کسی را همانند اطروش ندیدند." وی در سال ۳۰۴ ه.ق. درگذشت و به حق، لقب "ناصر کبیر" شایستهٔ او بود.

بعد از مرگ داعی کبیر، حسن بن قاسم (داماد وی) با مساعدت فرزند بزرگ داعی (ابوالحسین احمد) به ریاست علویان رسید و نام "داعی صغیر" را اختیار کرد.ابوالقاسم جعفر (برادر احمد) فرزند ناصر کبیر از این کار ابراز نارضایتی کرد و به قصد بازگرفتن حکومت، از آمل بیرون آمد. جعفر در سال ۳۰۶ ه.ق. داعی را شکست داد. ولی مردم جعفر را راندند و داعی در سال ۳۰۷ ه.ق. به آمل آمد.

در سال ۳۰۸ ه.ق. داعی سردار خود لیلی بن نعمان را به خراسان فرستاد . او از ضعف سامانیان استفاده کرد و دامغان و نیشابور را گشود و به طوس رفت ولی از لشکر سامانی شکست خورد و به قتل رسید (۳۰۹ه.ق.) باقیمانده علویان فراری نیز ، به گرگان عقب نشستند.

در سال ۳۱۰ ه.ق. نصربن احمد سامانی که از دست اندازیهای داعی و اصحاب او به گرگان و خراسان به وحشت افتاده بود، یکی از سرداران خود به نام "قراتکین" را در رأس سپاهی به گرگان فرستاد. در این لشکرکشی باز ابوالقاسم جعفر با دشمنان داعی همدست بود و چندی بعد ابوالحسین احمد نیز به ایشان پیوست.

اگرچه داعی ابوالحسین را مغلوب و با خود همراه نمود ولی، تاب مقاومت نیاورد و به اسپهبدمحمد بن شهریار قارنوندی پناه برد. اما اسپهبد به ناجوانمردی او را گرفت و به نزد عامل خلیفهٔ عباسی (محمدبن وهسودان) فرستاد.

داعی تا کشته شدن محمدبن وهسودان به دست محمدبن مسافر سلاری، در الموت زندانی بود. بعد از رهایی از زندان، به گیلان بازگشت و مدعیان حکومت را در طبرستان و گرگان شکست داد. جعفر به ری گریخت و احمد به فرمان داعی، به حکومت گرگان انتخاب شد. در این زمان، عده‌ای از سران گیل و دیلم برای کشتن داعی‌توطئه چیدند. اما، همهٔ توطئه کنندگان (به علت فاش شدن توطئه) از جمله هروسندان بن تیرداد (پادشاه گیلها) و خال مرد آویج به قتل رسیدند.

در سال ۳۱۱ ه.ق. بار دیگر احمد و برادرش (جعفر) علیه داعی متحد شدند و آمل را تصرف کردند و آن گاه، داعی به نواحی کوهستانی دیلم پناه برد و دو برادر به آمل درآمدند. دو ماه بعد از درگذشت جعفر، احمد به جای وی نشست و داعی را تا گیلان تعقیب کرد.

پس از درگذشت جعفر، در سال ۳۱۲ ه.ق. سران دیلم ابوعلی محمد (یکی از پسران ابواحمد) را به امارت علویان برداشتند. کشاکش درونی علویان موجب آن شد که رؤسای گیل و دیلم که در زمان ناصر کبیر جرأت دخالت در امور را نداشتند، علویان را آلت دست خود قرار دهند.

از میان این جنگ قدرت، دو رهبر دیلمی به نامهای اسفار شیرویه و ماکان کاکی به عنوان رقبای اصلی سربرآوردند. ماکان کاکی و پسرعمش (حسن فیروزان) از اسماعیل (پسرکوچک جعفر) حمایت و ابوعلی محمد را دربند کردند. اما، ابوعلی محمد پس از کشتن برادر ماکان، با همدستی اسفار به حکومت برگشت. اندک زمانی بعد، وی در بازی چوگان کشته شد و برادرش (سیدابوجعفر) برجای او نشست.

حکومت ابوجعفر با شورش اسفار روبه رو شد. ماکان در سال ۳۱۴ه.ق. از این فرصت استفاده کرد و او را از آمل بیرون راند، داعی را به طبرستان دعوت کرد و به اتفاق یکدیگر حکومت طبرستان را در دست گرفتند. در این راستا، اسفار نیز به گرگان گریخت.

بازگشت دوبارهٔ داعی (با فتح نه چندان استوار) آغاز شد. به دنبال آن، ناحیهٔ ری تا قم را نیز گشود. اسفار که در حمایت سامانیان در گرگان به سر می برد، از غیبت داعی استفاده کرد و طبرستان را تصرف نمود. داعی با شنیدن خبر این حمله، بدون ماکان به طبرستان برگشت و در کنار دروازهٔ

مردآویج زیاری به قتل رسید (سال ۳۱۶ ه.ق.). پس از چندی، ماکان در ری از اسفار شکست خورد و به دیلم گریخت. وی در یکی از کروفرهای خود در مقابل سامانیان، به هلاکت رسید. علویان، علاوه بر تبلیغ و ترویج اسلام در میان دیلمیان، خدمات فراوانی هم در زمینهٔ فرهنگی به این ناحیه از ایران ارائه دادند. همچنین، آنان را باید از اولین مؤسسان مدرسه در ایران نام برد. اولیاءالله آملی، داعی صغیر را از اولین پایه گذاران مدرسه در ایران دانسته است.

علویان گیلان و دیلمان

اقامت چهارده سالهٔ ناصر اطروش (قبل از رسیدن به حکومت) در دیلمان و نفوذ مذهبی و شخصی وی در شرق گیلان، زمینه های بسیار مناسبی برای علویان فراهم آورد. زیرا باوجود خاتمهٔ حکومت علویان در طبرستان، هنوز در شرق گیلان زیدیان معتقدی وجود داشتند که حاضر بودند در راه این خاندان جانبازی کنند. به همین مناسبت، یکی از نوادگان الحسین الشاعر (برادر اطروش) به نام جعفر محمد، به احیای نفوذ علویان برخاست. وی در سال ۳۲۰ ه.ق. هوسم را تصرف کرد و نام "الثایرفی اللّه" بر خود نهاد. الثایر سه مرتبه به اتفاق متحدان طبری و زیاری و دیلمی خود برآمل دست یافت، ولی پس از چند ماه از آنجا بیرون رانده شد. وی پس از سه دهه حکومت، در سال ۳۵۰ ه.ق. درگذشت و در۳۰ کیلومتری شرق هوسم، در "میانده" به خاک سپرده شد.

پس از وی، ابوالحسن مهدی "القایم بالله" و ابوالقاسم حسین "الثایرفی الله" (پسران او) به ترتیب به فرمانروایی رسیدند. چندی بعد، ابوالقاسم حسین به اسارت لشکر وشمگیر درآمد. وی سعی داشت علویان را از گیلان بیرون براند. از سوی دیگر، آل بویه، که سعی در حفظ قدرت در زادبوم اصلی خود (لیاهج = لاهیجان) داشتند، از علویان حمایت می کردند. سرانجام، مناذر جستانی در سال ۳۵۲ ه.ق. ابوعبدالله محمد (پسر داعی حسن بن قاسم علوی) را به گیلان دعوت نمود. در این هنگام، ابوعبدالله محمد نقیب علویان بغداد بود. او علاوه بر فضل و دانش، تسلط کاملی نیز در فقه و کلام داشت. همچنین ، ریاست تامهٔ زیدیان برعهدهٔ او بود. وی پس از ورود به گیلان، هوسم را با کمک مناذر جستانی تصرف کرد و خود را "المهدی لدین الله" نامید. ابوعبدالله تلاش بسیاری برای پیوند دو گروه قاسمیه و ناصری زیدی آغاز کرد و تا حدودی هم در این راه موفق شد. او تلاش فراوانی برای تسلط کامل برطبرستان و هوسم به کار بست. ولی شورشهای مکرر ابوالفضل الثریر زیدی، معروف به "امیرکا" این تلاشها را ناکام گذاشت. ضعف علویان موجب شد که ابوعبدالله سیادت آل بویه را بپذیرد. پس از درگذشت او بار دیگر رقابت زیدیه آغاز شد و نیز، حکومت زیدیان گیلان هم به پایان رسید. در سال ۳۸۰ ه.ق. شاخهٔ دیگری از علویان در گرگان سربلند کرد. مشهورترین این علویان، ابوالحسین احمدبن الحسین "المؤیدبالله" و برادرش، یحیی "ناطق بالحق" بودند.

آثار کلامی و فقهی این دو برادر به وسیلهٔ زیدیان یمن، حفظ شد و مورد استفاده قرار گرفت. این دو برادر از علمای بزرگ زمان خود بودند. ناطق بالحق در بغداد تحصیل کرده و در ری به حلقهٔ یاران صاحب بن عباد و قاضی عبدالجبار پیوسته بود. فرزندان علویان در گیلان و به ویژه در هوسم، تا مدتها فعالیت داشتند، اما، با روی کار آمدن دولت سلجوقی این فعالیتها به خاموشی گرایید.





صفاریان

دولتی که به وسیلهٔ یعقوب لیث و کمک برادرانش علی بن لیث و عمروبن لیث در سیستان پا گرفت، اولین حکومت مستقل یا مستقل گونهٔ اسلامی ایران بود. این حکومت قدرت طاهریان را، به رغم میل خلیفه، از خراسان منقرض کرد و با خلع طاعت خلیفه و خروج بر او، قسمتی از ایران را تحت تصرف خود درآورد. البته، بغداد به دوام آن حکومت راضی نبود و وجود آن را هم به سختی تحمل می کرد. اما، در قلمرو بالنسبه وسیعی که ایشان به دست آوردند، مورد قبول و حمایت اکثریت رعایا (به استثنای متشرعهٔ سنی هواخواه عباسیان) واقع گشتند.

بنیانگذار این دولت، یعقوب بن لیث، مانند پدر و شاید اجدادش به طبقات محترفه (پیشه ور)منسوب بود. عنوان صفار (رویگر = مسگر) که در حق وی و سلسلهٔ فرمانروایان خاندان او معمول شد،در واقع انتساب او و برادرانش را به این حرفه نشان می دهد. معهذا، اینکه بعدها، به موجب نسب نامه‌ای که تبارلیث رویگر را به پادشاهان قدیم ایران می رساند (که در مورد خاندان او در افواه افتاد) محبوبیت او و خاندانش را در آن ایام نزد اکثریت اهل سیستان نشان می‌دهد.

رویگرزادهٔ سیستانی همراه برادرانش، عمرو و علی در جوانی عیار پیشه شد. در اغتشاشات سیستان که منجر به برخورد عیاران شهر با خوارج ولایت گشت، با غلبه بر رقیبان، سیستان را تحت سلطهٔ خویش درآورد (۲۵۳ ه.ق.). سرانجام به دنبال تسخیر "بست" و "هرات"، با محمدبن طاهر ـ آخرین امیر طاهریان ـ درگیری پیدا کرد و با اشغال تختگاه وی نیشابور، دولت طاهریان را برانداخت (۲۵۹ ه.ق.). چون خلیفه حاضر نشد حکومت او را بر خراسان تأیید کند، یعقوب که خود را فرمانروای واقعی خراسان و تمام قلمرو طاهریان می دانست، با خلیفه از در تهدید درآمد. بعد از تسخیر مجدد فارس که تا آن زمان چند بار آنجا را به تصرف در آورده بود، از طریق خوزستان عازم فتح بغداد شد. اما، در دیرالعاقول (نزدیک بغداد) از سپاه خلیفه شکست خورد (۲۶۲ ه.ق.) و به اهواز عقب نشینی کرد. معهذا، قبل از آنکه برای جبران این شکست و حملهٔ مجدد به بغداد آمادگی بیابد، در جندی شاپور بیمار شد و در همان جا نیز درگذشت (شوال ۲۶۵ ه.ق.).

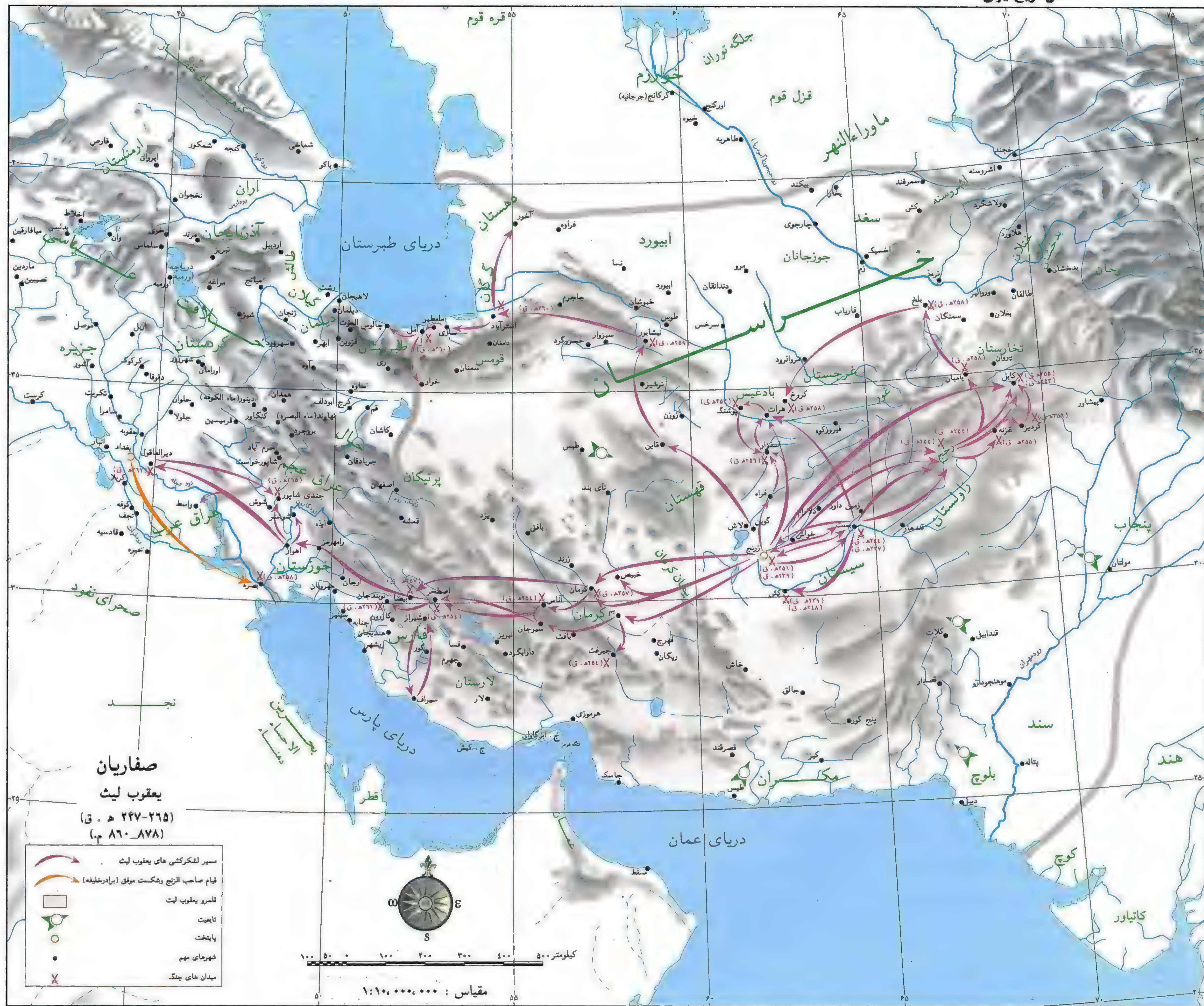
بعد از وی، برادرش عمرو از جانب سپاه سیستان به امارت برداشته شد. وی بلافاصله به مصلحت وقت نسبت به خلیفه اظهار اطاعت کرد. خلیفه هم چون در آن ایام درگیر قیام "صاحب الزنج" در نواحی بصره و عبادان (آبادان) بود، چاره ای جز آنکه حکمرانی وی را در فارس، خراسان و سیستان به رسمیت بشناسد نداشت. معهذا، چون قلباً از امارت صفاریان که مبنی بر خروج و خلع طاعت بود رضایت نداشت، چندی بعد حکومت خراسان را به نام محمّدبن طاهر (امیر مخلوع سابق طاهری) کرد (۲۷۱ ه.ق.). این امر، موجب درگیریهایی بین عمرو و عمال محمدبن طاهر شد. باآنکه چندی بعد خلیفه خراسان را که همچنان در تصرف عمرو بود همراه با فارس و کرمان به وی داد (۲۷۵ ه.ق.)، عمرو از خلیفه فرمانروایی ماوراء النّهر را نیز طلب کرد. البته، این منطقه سابقاً جزو قلمرو طاهریان بود و در این ایام اسماعیل بن احمد سامانی در آنجا حکومت داشت. خلیفه هم با بی میلی و با تشویق پنهانی‌اسماعیل به مقاومت در مقابل صفار، درخواست او را اجابت کرد.در جنگی که بعد از دریافت فرمان خلیفه در حدود بلخ بین او و سپاه سامانی در گرفت، عمرو مغلوب و گرفتار شد و سپاهش نیز منهزم گشت (ربیع الاول ۲۸۷ ه.ق.). عمرو را از بخارا به بغداد روانه کردند. خلیفه او را به زندان فرستاد که او و چندی بعد در همان زندان وفات یافت (۲۸۹ ه.ق.).



نمونه‌ای از شهرسازی اسلامی ـ شهرنایین

با آنکه بعد از عمرو، نواده اش طاهربن محمد و برادرزادگانش لیث بن علی و محمدبن علی چندسالی (۲۹۸-۲۸۸ ه.ق.) سلطهٔ خاندان صفار را در سیستان حفظ کردند، سرانجام سامانیان آن ولایت را به قلمرو خویش ملحق کردند. هرچند بعد از سامانیان هم سیستان چندی به قلمرو غزنویان الحاق یافت، باز محبوبیت و نفوذ خاندان صفار که بر خاطرهٔ فرمانروایی یعقوب مبتنی بود همچنان، ادامه داشت. حتی، این محبوبیت قرنها بعد (۸۸۵ ه.ق.) سیستان را نسبت به فرمانروایی محلی امیران این خاندان علاقه مند نشان داد. در هنگامی که قرنها از انقراض طاهریان و سامانیان و غزنویان و حتی خلفای عباسی می‌گذشت، اخلاف لیث و فرزندان او در سیستان همچنان چیزی از حیثیت و قدرت و فرمانروایی اجداد خود را حفظ کرده بودند.

نقش صفاریان قدیم به خصوص یعقوب، در احیای فرهنگ زبان فارسی قابل ملاحظه بود. بر وفق روایت "تاریخ سیستان" اولین شعر رسمی که به زبان فارسی گفته شد به تشویق و الزام یعقوب و به وسیلهٔ دبیر او محمّدبن وصیف سکزی (سیستانی) سروده شد.


صفاریان
یعقوب لیث
(۲۶۵-۲۴۷ هـ . ق)
(۸۷۸_۸۶۰ م.)
مسیر لشکرکشی های یعقوب لیث
قیام صاحب الزنج وشکست موفق (برادرخلیفه)
قلمرو یعقوب لیث
تابعیت
پایتخت
شهرهای مهم
میدان های جنگ
کیلومتر ۵۰۰ ۴۰۰ ۳۰۰ ۲۰۰ ۱۰۰ ۰ ۵۰ ۱۰۰
مقیاس : ۱:۱۰،۰۰۰،۰۰۰
دریای طبرستان
دریای پارس
دریای عمان
خراسان
ماوراءالنهر
خوارزم
جلگه توران
قزل قوم
قره قوم
سغد
اشروسنه
جوزجانان
ابیورد
دهستان
گرگان
طبرستان
دیلمان
گیلان
قومس
آذربایجان
اران
ارمنستان
کردستان
جزیره
عراق عرب
عراق عجم
خوزستان
پرتیکان
قهستان
کرمان
فارس
لارستان
سیستان
زاولستان
تخارستان
غرجستان
غور
بادغیس
مکران
بلوچ
سند
پنجاب
هند
کاتیاوار
نجد
صحرای نفود
قطر
عمان
زرنج
هرات
بلخ
نیشابور
بغداد
بصره
اهواز
شیراز
اصطخر
کرمان
کابل
غزنه
بامیان
مولتان
استرآباد
ری
اصفهان
مسقط



سامانیان

سامانیان نزدیک صدسال (از ۲۸۷ تا ۳۸۹ ه.ق.) در قسمتی از ایران کنونی با بخش عمده ای از افغانستان و آسیای میانه فرمانروایی کردند.قلمرو این حکومت، تقریباً تمام حوزهٔ انتشار زبان فارسی را در بر می گرفت. البته، به استثنای آنچه در آن مدت در تصرف آل بویه، آل زیار و برخی سلاله های حاکم در نواحی غربی سواحل خزر و در آذربایجان و حدود آرّان (آنچه امروز جمهوری آذربایجان خوانده می شود) واقع بود.این قلمرو وسیع، در ایران کنونی شامل خراسان، سیستان، کرمان، در بعضی اوقات نواحی گرگان، طبرستان (مازندران)، ری، قزوین و زنجان نیز می شد.

ذکر نام شهرهایی که در این حوزه و در خارج از آن به مناسبت رویدادهای مربوط به فرمانروایی این سلسله در تاریخها آمده است، تصوری از وسعت قابل ملاحظهٔ قلمرو این دولت مستقل ایرانی را در قسمتی از قرون نخستین اسلامی به دست می دهد. از آن جمله است: اسبیجاب (در مشرق سیحون)، چاچ (تاشکند)، کش و نخشب (= شمال شرقی جیحون)، گرگانج (= جرجانیه، خیوه در جانب غربی جیحون)، کاث، خوارزم (در جانب شرقی جیحون)، طراز (طلاس)، بخارا، سمرقند، اشروسنه (مشرق سمرقند)، فرغانه (شمال شرقی سمرقند)، چغانیان (جیحون علیا)، بلخ، ترمذ، مرو، مروالرود، هرات، بادغیس، گنج رستاق، سیستان، قهستان، کرمان، باورد (ابیورد)، نسا، خوجان (قوچان، استوا)، طوس، نیشابور، قومس، بیهق، گرگان، آمل، ساری، چالوس، ری، قزوین و زنجان.حکومت بر حوزه ای بدین وسعت که در سراسر آن زبان فارسی دری یا لهجه های ایرانی تکلم می‌شد؛ همچنین، فرهنگ و تمدن و سنتهای ایرانی در تمام آن رایج و متداول و مقبول بود؛ طبعاً وظیفهٔ حمایت از فرهنگ ایرانی را که لازمهٔ حمایت از مردم تمام این نواحی بود، برعهدهٔ اهتمام این سلسله قرار می‌داد. اما، اینکه فرمانروایان این سلسله یا اخلاف آنان نسب خود را به بهرام چوبین، سردار معروف ساسانیان می رسانیدند (هرچند صحت آن محل بحث است)، حاکی از توجه آنان به وظیفهٔ حفظ و نشر میراث سنتهای ایرانی است. به هرحال، جد بزرگ فرمانروایان این سلاله که نام ایشان منسوب به عنوان اوست، از دهقانان بلخ و از بقایای خاندانهای بزرگ ایرانی در خراسان و ماوراء النهر بود. وی به علت انتساب علاقه به ملک بالنسبه وسیعی در نواحی بلخ ـ به نام سامان ـ مشهور به "سامان خداة" بود. از زمانی که اسلام آورد، (در اوایل خلافت عباسیان) مورد حمایت و علاقهٔ امرای خراسان و تأیید دستگاه خلافت بغداد واقع شد. آن هم، به سبب فرزندان و نوادگانش بود که در کار ضبط خراج و امنیت بلاد، به حکام اسلامی خراسان کمکهای قابل ملاحظه ای می کردند. چنانکه مأمون در مدت اقامت در خراسان و بعد از آن، چندتن از آنان را که از اولاد اسدبن سامان خداة بودند، در سمرقند و فرغانه و چاچ و هرات حکومت داد (۲۰۴ ه.ق.). بعدها در عهد فرمانروایی طاهریان نیز در خراسان، اخلاف اسد و به خصوص فرزندان احمدبن اسد، همچنان نیابت حکومت آل طاهر را در بعضی از نواحی ماوراء النهر حفظ کردند.

مقارن عهد قیام یعقوب لیث و برادرش عمرولیث صفاری، ماوراء النهر به نیابت از طاهریان در دست دو تن از نوادگان اسد بن سامان خداة بود یعنی نصربن احمد (۲۶۱ ه.ق.) و برادرش اسماعیل بن احمد (۲۷۱ ه.ق.). این دو بلا واسطه از جانب طاهریان و مع الواسطه از جانب خلیفهٔ بغداد، ولایات ماوراء النهر را اداره می کردند. وقتی خلیفه به درخواست و اصرار عمرولیث صفار (که خود را وارث و صاحب قلمرو طاهریان می دانست)، ماوراء النهر را هم که در عهد طاهریان اسماً جزو حوزهٔ حکومت آن سلاله محسوب می شد به صفار سیستان داد، پنهانی اسماعیل بن احمد را که بعد از برادرش نصربن احمد فرمانروای مستقل تمام ماوراء النهر به شمار می‌آمد نیز به مقاومت در مقابل عمرولیث که خلیفه مایل به تحکیم قدرت او در خراسان و ماوراء النهر نبود تشویق کرد. لاجرم بین صفار و امیر سامانی کشمکش درگرفت و در جنگی کوتاه که در حوالی بلخ بین فریقین روی داد، عمرولیث مغلوب و اسیر شد. خلیفه هم حوزهٔ امارت طاهریان را در خراسان که بعد از انقراض آنان به دست صفاریان افتاده بود، به قلمرو سامانیان الحاق کرد. از آن پس، اسماعیل بن احمد و اخلاف او با حفظ امارت ماوراء النهر، امیر خراسان نیز خوانده شدند (۲۸۷ ه.ق.).

از آن پس، نُه تن از سامانیان، که شامل اسماعیل بن احمد و اعقاب او می شد، به عنوان امیران خراسان در ماوراء النهر و سراسر نواحی شرقی ایران سلطنت کردند. همچنین، در نواحی شرقی ماوراء النهر هم تا ماورای سیحون به بسط و توسعهٔ فتوحات و نشر قلمرو اسلام در نواحی ترک نشین غیرمسلمان آن نواحی پرداختند. با آنکه تختگاه آنان تا پایان امارت همچنان در بخارا باقی ماند، فرمانروایی آنان در تمام ماوراء النهر و خراسان، نقش آنان را در رویدادهای عمدهٔ تاریخ ایران قابل ملاحظه ساخت. سامانیان، در اوایل دولت خویش با علویان طبرستان و در اواخر آن، با آل بویه درگیریهایی پیدا کردند. این درگیریها در هر دو مورد ایشان را پشتیبان دستگاه خلافت و مدافع مذهب تسنن نشان‌داد و محبوب متشرّعه و رعایای سنی این بلاد ساخت. نام و لقب نه تن از پادشاهان این سلسله با توالی و مدت امارتشان، از این قرار است:

۱) اسماعیل بن احمد، امیرماضی (۲۹۵ ـ ۲۷۹ ه.ق.)
۲) احمدبن اسماعیل، امیرشهید(۳۰۱ ـ ۲۵۹ ه.ق.)
۳) نصربن احمد، امیرسعید (۳۳۱ ـ ۳۰۱ ه.ق.)
۴) نوح بن نصر، امیرحمید (۳۴۳ ـ ۳۳۱ ه.ق.).
۵) عبدالملک بن نوح، امیررشید (۳۵۰ ـ ۳۴۳ ه.ق).
۶) منصوربن نوح، امیرسدید (۳۶۵ ـ ۳۵۰ ه.ق.).
۷) نوح بن منصور، امیر رضی (۳۸۷ ـ ۳۶۵ ه.ق.).
۸) منصور بن نوح (۳۸۹ ـ ۳۸۷ ه.ق.).
۹) عبدالملک بن نوح (۳۸۹ ـ ۳۸۹ ه.ق.).

ظهور نشانه های انحطاط در دولت سامانیان، با غلبهٔ غلامان ترک برکارها و سلطهٔ آنان بر مناصب نظامی در درگاه ایشان آغاز شد. شورشهایی که در دربار بخارا به وجود آمد و تا حدی ناشی از برخورد بین اهل سپاه و اهل دیوان بود، این انحطاط را تسریع کرد. انقلابات خراسان که از ناسازگاری امرای ترک با یکدیگر و با سیاست تمرکز دیوان بخارا و امیر سامانی نشأت می گرفت، خراسان را به تدریج از سلطهٔ سامانیان خارج کرد و ماوراء النهر را نیز دچار تزلزل ساخت. سرانجام، ماوراء النهر هم با تحریکات مدعیان، مورد تجاوز ایلک خانیان ترک واقع شد. در طی حوادث، قلمرو سامانیان

بین ایلک خانیان و غزنویان تقسیم شد. با کشته شدن امیر ابراهیم بن نوح (۳۹۵ هـ.ق.) معروف به امیر منتصر که آخرین‌مدعی امارت آن سامان و آخرین مبارز جدی برای احیای آن بود، دولت سامانیان پایان یافت. دولت سامانیان با ادامهٔ سیاست طاهریان در اظهار تبعیت اسمی و تأدیهٔ خراج نسبت به خلیفه، موفق شد هم موضع خود را در نظر عامهٔ مسلمین قلمرو خویش مشروع و مقبول سازد و هم در عین وفاداری به سنتهای اسلامی، در احیای مآثر و حفظ مواریث قومی و باستانی ایران، (تا حدی که با ظواهر سنن اسلامی معارض نباشد) اهتمام قابل ملاحظه و موفق به جای آرد. بدین گونه، سلالهٔ سامان خداة در خراسان و تمام ماوراء النهر، نه فقط مشوق و حامی معارف اسلامی و علمای اهل تسنن شد، بلکه در عین حال مروج و محیی زبان فارسی و فرهنگ ایرانی هم، در مقابل دشواریهایی که در این کار وجود داشت، بود. حتی، تعدادی از شاعران و نویسندگان بزرگ ایران اسلامی تحت حمایت آنان قرار گرفتند. تعدادی از ایشان نیز، بعضی آثار خود را به تشویق آنان به وجود آوردند یا به آنان هدیه کردند. رفتار آنان با علماء، به خصوص مبنی بر رعایت حرمت و تکریم بود. همچنین، از بعضی امیران این خاندان نیز اشعار فارسی به جای مانده است. گشتاسپنامهٔ دقیقی، در عهد دولت ایشان در خراسان به رشتهٔ نظم کشیده شد. و فردوسی طوسی بعدها بر اساس گشتاسپنامهٔ دقیقی، شاهنامهٔ خود را به پایان برد.



آل زیار و آل بویه

"زیاریان" و "بوییان" دو خانوادهٔ ایرانی از نواحی مازندران و گیلان بودند که توانستند به حکومت ایران برسند.

در واقع، بعد از حکومت نیمه مستقل طاهریان و پس از صفاریان و در ایام امارت امرای سامانی در ماوراءالنهر، خانواده هایی از مازندران و سپس گیلان توانستند بر قسمت عمدهٔ ایران غربی، یعنی از خراسان تا بغداد تسلط یابند.

حکومت این خانواده ها به دو نام مشخص و دو دورهٔ پی در پی در تاریخ شهرت یافته: زیاریان (آل زیار) و دیلمیان (بوییان ، آل بویه).

آل زیار

سرزمین طبرستان و دیلم، که در قسمت شمالی البرز و در پناه کوهها و دره‌های صعب العبور و جنگلهای انبوه قرار دارد، از قدیم الایام (حتی پیش از اسلام) حاکمیت خود را حفظ کرده بود، چنانکه زمان انوشیروان (خسرو اول ۵۷۹ ـ۵۳۱ م.) تا مدتها این ولایت یک نوع حکومت خود مختار داشت.

بعد از فتوحات مسلمانان در اکناف ایران (با اینکه تا اقصی نقاط خراسان تحت نفوذ اعراب مسلمان درآمد) باز هم طبرستان و دیلمان از حملات آنان محفوظ ماند. خاندانهای قدیم آن ولایت، مانند اسپهبدان و قارنیان و خانوادهٔ جُستان (حدود رودبار و منجیل) همچنان به آداب و رسوم خود زندگی می کردند. همچنین، بسیاری مذهب خود را نیز حفظ کردند، تا روزگاری که گروههایی از اعراب طرفدار خاندان حضرت علی(ع) و شیعیان زیدیه به آن نواحی پناه بردند و مورد حُمایت همان خانواده ها قرار گرفتند. چنانکه وقتی "داعی کبیر" حسن بن زید در آن نواحی سکنی گزید، جمعی کثیر از مردم طبرستان و گیلان به طرفداری او برخاستند. همچنین، در جنگهایی که میان او و یعقوب لیث صفاری رخ داد، مردم گیلان از او حمایت بی دریغ نمودند.

آل جُستان در روزگاری که سامانیان بر طبرستان تسلط یافتند، اغلب به داعیان زیدیه مانند ناصرکبیر (۲۸۷ تا ۳۰۱ ه.ق.) همراهی و یاری می‌ب‌نمودند. بعد از آن، رجال صاحب نفوذ ولایت با زیدیه همراهی داشتند، که از آن جمع می توان از "ماکان" پسر کاکی و "اسفار" پسر شیرویه و "مرداویج" پسر زیار نام برد. سامانیان، توسعهٔ قسمت غربی ممالک خود را تا حدود کرمان و گرگان و ری امتداد داده بودند. باتوجه به اینکه در این زمان، قسمت شمالی را ماکان کاکی و سپهداران او اداره می کردند، قسمت

جنوبی آن که شامل کرمان و سیستان می شد، به دست ابوعلی محمدبن الیاس که خود یکی از سرداران ناراضی سامانی بود، افتاد (حدود ۳۲۱ه.ق.). او و فرزندش نزدیک چهل سال بر کرمان و سیستان و قسمتی از فارس حکمرانی داشتند. نیز، همانها بودند که حکومت نشین کرمان را از سیرجان به محل فعلی کرمان منتقل ساختند و قلعه و باروهای شهر را تعمیر کردند.

لازم به ذکر است که حکومت آل الیاس، توسط امرای آل بویه از میان رفت (۳۵۷ ه.ق.) و معزالدوله، آل الیاس را از سیرجان بیرون کرد.

ماکان کاکی (کاکو = خالو) ابتدا در دربار سامانیان مقام و شغل داشت و حکومت مازندران از جانب آنان به او تفویض شد. اما، طولی نکشید که مورد خشم نصربن احمد سامانی قرار گرفت. در جنگی که میان او و ابوعلی احمدبن محتاج چغانی ـ سردار سامانی ـ در حوالی گرگان روی داد، ماکان کشته شد (۳۲۹ ه.ق.).

مسألهٔ طبرستان از همان اوایل طلوع آنها برای سامانیان حل نشده باقی مانده بود. اسفار ـ پسر شیرویه، هرچند ابتدا با سامانیان همراه بود، اما در آخر کار برآنان شورید و به تدریج گرگان، طبرستان، قزوین، ری، قم و کاشان را در قلمرو خود آورد. اسفار فرماندهی سپاه خود را به یکی از بزرگان ولایت، یعنی مرداویج پسر زیار سپرد، ولی خود با طغیان سربازان روبه رو گردید و در طالقان به قتل رسید (۳۱۶ ه.ق.). قلمرو حکومت مرداویج علاوه بر مازندران و قسمتی از گیلان، به شهرهای ری، قم و کرج ابودلف و ابهر و


گنبد قابوس ـ گرگان

بالاخره همدان رسید. حتی، سپاه خود را به حدود دینور نیز فرستاد (۳۱۹ ه.ق.). مرداویج، اصفهان را فتح کرد و خیال حمله به بغداد را نیز داشت. وی به زبان آورده بود که "من شاهنشاهی ساسانی را برمی گردانم" (تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۲۵۹) و قصد داشت که مدائن را پایتخت قرار دهد. او پس از آنکه مراسم جشن سده را در اصفهان برپای داشت. به علت اختلافی که میان غلامان ترک و دیلم او پیش آمده بود، به دست غلامان ترک در حمام کشته شد (۳۲۳ ه.ق.).

بعد از مرداویج، جمعی از یاران او برادرش "وشمگیر" را از مازندران به اصفهان و ری احضار کردند که حکومت را به او بسپارند، اما، چنانکه خواهیم دید حکومت ولایتهای عمدهٔ دیگر به دست آل بویه افتاد و این خانواده بعضی نواحی قلمرو حکومت خود را به حوالی مرزهای ایران در عصر ساسانی رساندند. در این مدت، وشمگیر تنها به حکومت گرگان و قسمتی از مازندران اکتفا کرد (۳۲۳ تا ۳۵۷ ه.ق.). جنگهای او با آل بویه، به شکست انجامید و تقاضای کمک از نوح بن نصر سامانی نیز بی نتیجه ماند. وشمگیر در حالی که آمادهٔ نبرد با آل بویه می شد، در حین شکار، مورد حملهٔ گرازی قرار گرفت و کشته شد (اول محرم ۳۵۷ ه.ق.). بهستون (بیستون) پسر وشمگیر، با برادرش قابوس رقابت داشت و حوزهٔ حکومت قابوس ـ بعد از مرگ برادر ـ به همان گرگان منحصر شد. در جنگی که میان او و آل بویه در حوالی استرآباد درگرفت، شکست خورد و به خراسان فرار کرد (۳۷۱ ه.ق.). بعد از آن، گرگان در دست آل بویه باقی ماند و قابوس نیز در ۴۰۳ ه.ق. به قتل رسید. بعد از او، فرزندش منوچهر که داماد سلطان محمود نیز بود نتوانست بر قلمرو خود بیفزاید و نوشیروان پسرش، و جستان نوه‌اش، تنها به صورت امرای محلی در گرگان تا حدود سالهای ۴۳۵ ه.ق. حکومت راندند. در تمام مدتی که قابوس و منوچهر و سایر اولاد زیار در گرگان حکومت نیمه مستقلی داشتند، خاندان بویه که دست پروردهٔ مرداویج بودند، پی در پی به فتوحات تازه دست می یافتند و قلمرو حکومت خود را توسعه می‌دادند.

آل بویه

سه تن از فرزندان بویه که گویا شغل ماهیگیری در گیلان داشتند، به خدمت امرای آل زیار درآمدند. البته، ماکان کاکی هم از آنان حمایت می کرد. همچنین، "علی" ، "احمد" و "حسن" مورد حمایت مرداویج نیز قرار گرفتند. فتح اصفهان برای مرداویج، ظاهراً توسط علی که برادر بزرگتر بود صورت گرفت. پس از قتل مرداویج، غلامان ترک از ترس غلامان دیلمی، به خصوص ابوالحسن علی بن بویه به اطراف گریختند و میدان تنها برای دیلمیان خالی ماند.

علی بن بویه به همراه برادر خود، احمد که کنیهٔ ابوالحسین داشت به فتح اهواز توفیق یافت (۳۲۶ ه.ق.). وی، غلامان ترک را که به سرداری "بجکم" در آنجا پناه گرفته بودندمتواری ساخت.

علی بن بویه پس از فتح خوزستان، عازم فارس شد و احمد نیز به کرمان روی آورد و به فتح آن ولایت نایل آمد (۳۳۴ ه.ق.). سپس، به بغداد رفت و المستکفی باللّه ـ خلیفهٔ عباسی ـ را مطیع خود ساخت. خلافت بغداد که پیشرفتهای برادران بویه را برأی العین می‌دید، به صلاحدید بعضی وزرای خود، از جمله "ابن مقله" با آنان از در مماشات درآمد و لقب خاص برای آنان فرستاد که علی را "عمادالدوله"، و حسن را "رکن الدوله" و احمد را "معزالدوله" نامید.

همان معزالدوله بود که در بغداد دستور داد سبّ آل علی (ع) موقوف شود و مراسم عزاداری ماه محرم را برپاداشت. به خصوص، در ایام عاشورای سال ۳۵۲ ه.ق. که جمع کثیری در بغداد گردآمدند و بازارها بسته شد، مردم آن روز آب ننوشیدند و در بازارها خیمه برپا کردند و بر آن خیمه ها پلاس آویختند و زنان بر سر و روی خود می کوفتند.

از این زمان، رسم زیارت قبور ائمه ـ علیهم السلام ـ رایج گردید و بغداد به دو قسمت مهم شیعه نشین (کرخ) وسنی نشین تقسیم شد (۳۶۳ه.ق.). همچنین، مقام نقابت علویان هم در زمان آل بویه تأسیس شد.

امرای حمدانی که به حمایت خلیفه به بغداد تاختند، از معزالدوله شکست خوردند. معزالدوله در سال ۳۳۶ ه.ق. بصره را تصرف کرد. همچنین، در سال ۳۳۷ ه.ق. به موصل تاخت و ناصرالدولهٔ حمدانی را فراری ساخت. اقامت معزالدوله تا سال ۳۵۶ ه.ق. در بغداد ادامه داشت.

عمادالدوله، برادر بزرگتر، (متوفی به سال ۳۳۸ ه.ق.) از آنجا که وی پسری نداشت، از رکن الدوله برادرش که در عراق و ری بود درخواست کرد تا "پناه خسرو" پسرش را به شیراز بفرستد که جانشین او شود. این پناه خسرو، لقب "عضدالدوله" یافت و در شیراز به حکمرانی فارس و بنادر و سواحل خلیج فارس پرداخت. رکن الدوله، مردی با تدبیر بود، او در ۳۵۹ه.ق. به کردستان لشکر کشید و حسنویه، پسر "حسین کرد"، را که حاکم آن ولایات بود، وادار به مصالحه کرد. وزیر او، ابوالفتح که فرزند ابن عمید بود، قرارداد مصالحه را امضاء کرد.

رکن الدوله با امرای سامانی، به خصوص ابوالحسن سیمجور که از جانب سامانیان حکومت خراسان را داشت، اغلب در کشمکش بود. تنها وقتی صلح میان این دو خانواده رخ داد که امیرنوح سامانی از دختر

عضدالدوله خواستگاری کرد و این ازدواج هم صورت گرفت (۳۶۱ ه.ق.). تا وقتی معزالدوله زنده بود، میان برادران و خانوادهٔ بویه اختلافی نبود. پس از مرگ معزالدوله (۳۵۶ ه.ق.) که عزالدوله بختیار، پسر معزالدوله جانشین پدر شد، اختلافها بالا گرفت. این مرد بیشتر نواحی شرق کرمان را در تصرف داشت و به همین دلیل هم، عضدالدوله در ۳۵۷ ه.ق. یک لشکرکشی به کرمان انجام داده بود. عضدالدوله پسر رکن الدوله با عزالدوله پسر معزالدوله چندین بار به جنگ پرداخت. یکی از آن جنگها در حوالی بغداد بود که طی آن، عزالدوله شکست خورد و به موصل فرار کرد. معروف است وقتی این خبر را به رکن الدوله رساندند، از شدت خشم خود را از تخت به زیر انداخت و چند روز از خوردن بازماند.

بعدها، عزالدوله بختیار مورد بخشش امرای آل بویه قرار گرفت. این امر، به تدبیر ابوالفتح وزیر انجام یافت.

همچنین، در زمان رکن الدوله بود که مذهب شیعه رسمیت کامل یافت و شیخ صدوق ـ ابن بابویه ـ یکی از کتب معروف خود، یعنی "من‌لایحضره الفقیه" را که جزء کتب اربعه است، در فقه شیعه تألیف کرد. همچنین، وی مجالس مباحثه با شیخ صدوق در ری داشت.

رکن الدوله به سال ۳۶۵ ه.ق. که به بیماری شدیدی دچار شده بود، امرای آل بویه را احضار کرد و از آنان خواست که پس از مرگ او با یکدیگر مخالفت نکنند. سپس، ضیافتی در اصفهان فراهم آمد که سه پسر رکن‌الدوله و سران دیلم، دراین مجلس بودند. رکن الدوله، در این مجلس عضدالدوله را به عنوان ولیعهد خود انتخاب کرد، ولی مملکت را بین پسران تقسیم نمود. تقسیم به این صورت بود که همدان و ری و قزوین را به فخرالدوله، اصفهان را به مؤیدالدوله داد و توصیه کرد که از فرمان برادر بزرگ خود (عضدالدوله که حاکم فارس و خوزستان بود) سرنپیچند. آن گاه، از اصفهان به ری آمد و در محرم ۳۶۶ ه.ق. وفات کرد.

عضدالدوله دراین زمان ۴۲ سال داشت و تحت تربیت ابن عمید، مراتب کمالیه را آموخته بود. وی که کنیهٔ ابوشجاع و عنوان شاهنشاه داشت،




برج لاجیم
پل سفید ـ مازندران

در سال ۳۶۴ هـ.ق. وارد بغداد شد و در شوال ۳۶۷ هـ.ق. به عنوان تعقیب عزالدوله، به موصل تاخت و آن شهر را تسخیر کرد. همچنین، عزالدوله را به قتل رساند و پسر ناصرالدولهٔ حمدانی را نیز مغلوب کرد. همچنین، بر دیار بکر و حوضهٔ علیای فرات هم تسلط یافت. در این زمان، خلیفه عنوان "تاج الملة" را هم به او داد. خلیفهٔ وقت که الطائع‌للّه عباسی بود، اجازه داده بود برای عضدالدوله سه نوبت طبل بزنند. همچنین، الطائع دختر عضدالدوله را نیز به زنی گرفت.

عضدالدوله در سال ۳۷۱ هـ.ق. به بهانهٔ تعقیب فخرالدوله، به گرگان روی آورد و آن شهر را تسخیر کرد. در این حین، قابوس و فخرالدوله به خراسان پناه بردند. عضدالدوله در شوال سال ۳۷۲هـ.ق. در بغداد به بیماری صرع دچار شد و در همان جا درگذشت. او را در نجف به خاک سپردند. تأسیس بیمارستان عضدی بغداد در سال ۳۷۱هـ.ق. به توصیهٔ محمدزکریای رازی، فیلخانهٔ عضدی ، کتابخانهٔ عضدی شیراز و بند امیر بر رود کر، از بناهای عضدالدوله است (۳۶۵ هـ.ق.). مزار سلمان فارسی را نیز او بنا نهاد. در این سالها، مؤیدالدوله ـ برادر وی ـ از جانب او در ری حکومت می‌کرد که صاحب بن عباد، وزیر او شهرتی دارد.

بعد از مرگ عضدالدوله، پسرش ابوالفوارس شیر ذیل که لقب "شرف‌الدوله" داشت به امارت کرمان و فارس رسید. اما، چهار پسر دیگر عضدالدوله به جان یکدیگر افتادند و فخرالدوله عم ایشان، هرچند خواست اختلافات را رفع کند توفیق نیافت. صمصام الدوله و بهاءالدوله همچنان در زد و خورد بودند و نتیجه آن شد که به سال ۳۷۷ هـ.ق. در جنگی که شرف الدوله با "بدربن حسنویه" کرد، در کرمانشاه شکست خورد. پس از آن، دولت حسنویه در نواحی غرب ایران دوباره جان گرفت.

بهاءالدوله در سال ۳۸۰ هـ.ق. خوزستان را فتح کرد و فارس و بهبهان را به صمصام الدوله سپرد و خود به بغداد آمد. در سال ۳۸۱ هـ.ق. امیر خلف ابن احمد صفاری، در کرمان بر آل بویه پیروز شد و آنان را از کرمان بیرون راند.

جنگهای متوالی میان برادران و همچنین با عزالدوله بختیار، دولت بویه را سخت تضعیف کرد. بهاءالدوله در سال ۴۰۳ هـ.ق. در بغداد درگذشت. پس از او، سلطان الدوله پسرش تا سال ۴۱۵ هـ.ق. و ابوکالیجار مرزبان پسر او تا سال ۴۴۰ هـ.ق. بر کرمان و نواحی شرقی تسلط داشتند. هم، در زمان اوست که ملک "قاورد" سلجوقی بر کرمان تسلط یافت و کرمان را از چنگ آنان خارج ساخت و سلسلهٔ سلجوقیان کرمان را تأسیس کرد.

اما، دیلمیان مقیم فارس و خوزستان، ملک رحیم پسر ابوکالیجار را به حکومت برداشتند. او در سال ۴۴۳ هـ.ق. اصطخر و شیراز را دوباره به تصرف آورد. ولی، سرانجام در سال ۴۴۷ هـ.ق. به دست طغرل سلجوقی که برای کمک به خلیفه "القائم بامراللّه" به بغداد آمده بود، اسیر شد و درین زمان، دولت آل بویه عملاً پایان یافت.

به طور کلی، می توان کیفیت حکومت آل بویه را در نواحی ایران، به سه شعبهٔ بالنسبه مستقل تقسیم کرد:

۱. گروهی که در عراق و اهواز و کرمان حکومت راندند.
۲. آنانی که در عراق و فارس بوده اند.
۳. کسانی که در کرمان و فارس حکومت کردند.

امرای آل بویهٔ فارس، عبارت بودند از : عمادالدوله، عضدالدوله پسر رکن الدوله، شرف الدوله، صمصام الدوله، بهاءالدوله، سلطان الدوله، ابوکالیجار مرزبان و ملک رحیم.

امرای آل بویهٔ عراق و خوزستان و کرمان، عبارت بودند از : معزالدوله ابوالحسین احمدبن بویه، عزالدوله بختیار، عضدالدوله، شرف الدوله، بهاءالدوله، سلطان الدوله، مشرّف الدوله، جلال الدوله، ابوکالیجار مرزبان، ملک رحیم پسر ابوکالیجار، قوام الدوله و ابومنصور فولادستون پسر ابوکالیجار.

امرای آل بویهٔ ری و اصفهان و همدان نیز، عبارت بودند از: رکن الدوله، مؤیدالدوله، فخرالدوله، مجدالدوله، شمس الدوله، سماءالدوله، ابوالحسن پسر شمس الدوله (حدود ۴۱۴ هـ.ق.).

آنان که در کرمان حکومت راندند، عبارت بودند از: قوام الدوله، ابوکالیجار و ابومنصور فولادستون.

لازم به ذکر است که تکرار نام بسیاری از امرا، به سبب جنگهای خانوادگی بود که میان آنان رخ می داد. البته، نتیجهٔ این جنگها هم به طور طبیعی تصاحب ولایت یکی توسط دیگری بود.

برادر مجدالدوله که لقب شمس الدوله داشت، مدتی با امرای کُرد ائتلاف کرد. از آنجا که خود می‌خواست بر مجدالدوله پیروزی یابد، جنگهایی میان دو برادر در اصفهان رخ داد. یک بار نیز ری را تسخیر کرد. در این جریان، سیده خاتون به دماوند گریخت و مدتها بعد از آن توانست مجدداً به ری بازگردد. وقتی امیرکُرد ـ بدربن حسنویه ـ در اثر شورشی به قتل رسید، شمس الدوله توانست نقاط مورد تصرف او را به چنگ آورد. بدین ترتیب، مدتها همدان را پایتخت خود ساخت. او در این ایام، ابوعلی سینا را برای مدت کوتاهی در همدان به وزارت خود برگماشت.

از کسانی که در ری و همدان حکومت کردند، ابتدا می توان رکن الدوله را نام برد. پس از او مؤیدالدوله که تا سال ۳۷۳ هـ.ق. حکومت ری را داشت و هم او بود که با قابوس در گرگان نیز جنگید. حوزه حکومت او، شامل عراق عجم و گرگان و طبرستان بود. وزیر وی نیز، صاحب بن عباد نام داشت. بعد از او، فخرالدوله به حکومت رسید که تا سال ۳۸۷ هـ.ق. حکومت کرد. وی مدتها با سامانیان و امرای آنان در خراسان کشمکش داشت. همچنین، یک لشکرکشی نیز به اهواز کرد که بی نتیجه بازگشت. فخرالدوله در قلعهٔ طبرک درگذشت. پس از وی، همسرش سیده خاتون جانشین او شد و فرزند خردسالش ـ ابوطالب رستم ـ را که لقب مجدالدوله یافت، سرپرستی می کرد. هم اوست که پس از بلوغ، با رقیبی نیرومند مانند سلطان محمود غزنوی پنجه در پنجه افکند و بالاخره شکست خورد و اسیر شد (ربیع الثانی ۴۲۰ هـ.ق.) . مجدالدوله را تبعیدگونه به غزنین فرستادند، ولی او بین راه درگذشت. وی آخرین امیر خاندان بویه بود.

بند امیر ـ فارس


غزنویان

دولت غزنوی معروف به دولت آل ناصر یا دولت آل ناصرالدین، یک دولت فارسی زبان نظامی اسلامی بود. این دولت خاستگاه نژادی و پایگاه ملی خاصی نداشت، اما در مدت اعتلاء ـ از اواسط قرن چهارم تا اواسط قرن پنجم هجری ـ غالباً به عنوان مروج و ناشر اسلام در بین کفار هند، و مدافع مذهب تسنن در خراسان و نواحی وابسته، مورد توجه و تأیید خلافت بغداد بود و تا حدی مقبول و حتی محبوب متشرعهٔ اهل سنت در تمام خراسان و اکثر بلاد فارسی زبان اهل تسنن بود. بنیانگذار این دولت ناصرالدین سبکتکین بن قرابجکم، داماد و مملوک البتکین حاجب، معروف به سپهسالار، بود که خود او نیز از غلامان ترک سابق سامانیان محسوب می‌شد. البته، بعدها نسب نامه ای ظاهراً مجعول، تبار وی را به پیروز پسریزدگردسوم ساسانی رساند.

تسخیر غزنه (غزنین، غزنی) و استخلاص آن از دست امرای محلی به وسیلهٔ او انجام شد. بدین گونه، این منطقه اسماً به قلمرو سامانیان الحاق یافت. اما، به دنبال رویدادهایی که البتکین را از دربار بخارا و ارتباط با سامانیان دور ساخت، غزنه مرکز حکومت مستقل البتکین واقع شد و ارتباط آن با مرکز حکومت و دیوان سامانیان قطع گشت.

سالها بعد، وقتی این تختگاه کوچک تحت فرمانروایی ناصرالدین سبکتکین ـ داماد البتکین ـ درآمد، زمانی به عنوان یک مرکز جهاد اسلامی، پایگاه "غزوات" سبکتکین و اولاد او در اراضی سند و هند گشت. با این



مقبره ارسلان جاذب
سنگ بست ـ خراسان

عنوان، فرمانروایان غزنه یا لااقل تعدادی از آنان که در دورهٔ اعتلای دولت آل ناصر در نشر فتوحات اسلامی در نواحی شرقی آن ولایت توفیق بیشتری به دست آوردند، در نزد پادشاهان دور و نزدیک و همچنین در نزد مسلمانان این نواحی، با نظر توقیر نگریسته می شدند و بدین سبب، بسط و توسعهٔ قلمرو آنان در هر دو جانب شرق و غرب، امکان و سرعت بیشتری یافت.

این دولت در حاشیهٔ جنوب شرقی قلمرو سامانیان و در نواحی کوهستانی شرق افغانستان کنونی، در اثر مساعی سبکتکین، به تدریج به صورت یک حکومت مستقل و موروثی و پایدار در آمد (حدود سال ۳۶۷هـ.ق.). این حکومت در اندک زمان و به خصوص در دوران امارت پسر او ـ محمودبن سبکتکین ـ وارث تمام بخش ماوراء النهر (در جانب چپ جیحون) از قلمرو سامانیان شد، و هم تمام بخش ماوراءالنهر (در جانب راست جیحون) به ایلک خانیان ترکستان رسید، با این حال این دولت، در مجموع بیش از پنجاه سال یا قدری بیشتر (۴۳۲ ـ ۳۸۲ هـ.ق.) در حوادث تاریخ ایران منشاء تأثیر مرئی و بلا واسطه باقی نماند. در پایان این مدت که منجر به ظهور سلاجقه و انتزاع بخش عمدهٔ خراسان از غزنویان گردید، فرمانروایی آل ناصر در غزنه در دورهٔ دوم خود (۴۳۲ تا ۵۵۲ هـ.ق.) تقریباً به افغانستان کنونی و قسمتی از نواحی سند و پنجاب منحصر ماند. از این تاریخ (۴۳۲هـ.ق.) تا زمانی که فرمانروایی این سلسله در غزنه (۵۵۲ هـ.ق.) و سپس لاهور (۵۸۳ هـ.ق.) به وسیلهٔ پادشاهان غور(غوریان) به پایان رسید، ارتباط آنان با تاریخ ایران تقریباً به نقش ایشان در ترویج شعر و ادب فارسی در قلمرو خویش و در نشر و نقل فرهنگ و رسوم ایرانی اسلامی در آن نواحی محدود شد.

در دورهٔ بالنسبه کوتاه اعتلای این سلسله که در واقع شامل فرمانروایی محمودبن سبکتکین ملقب به یمین الدوله (ربیع الاول ۳۸۸ تا ۴۲۱ هـ.ق.) و مسعود بن محمود ملقب به شهاب الدوله (۴۲۱ تا ۴۳۲ هـ.ق.) می شد، غیر از افغانستان کنونی، قلمرو آنان در ایران شامل خراسان، سیستان، گرگان، قومس و حتی ری و نواحی مجاور تا حدود اصفهان، و در خارج از ایران و افغانستان کنونی، شامل خوارزم (خیوه، ترکمنستان)، چغانیان (در بخش علیای جیحون)، جوزجانان، مرو، بلخ، مروالرود و هرات، و همچنین درهٔ سند و قسمتی از نواحی شرقی و شمال شرقی هند (پنجاب و مولتان) می‌شد.

با آنکه تمام آنچه در طول زمان، طی غزوات مکرر محمود و کروفرهای متوالی پسرش مسعود و پدرمحمود، سبکتکین، در سرزمین هند عاید این فرمانروایان گشت، این سرزمین به قلمرو آنان ملحق نشد. ذکر نام تعدادی از نواحی مفتوحهٔ آنان در ماوراءسند، وسعت حوزهٔ فعالیت نظامی و جهادی آنان را قابل ملاحظه نشان می دهد، که از آن جمله لاهور (پنجاب)، قنوج (جنوب غربی دهلی)، ویهند (ساحل چپ سند)، ماتوره (شمال غربی اگره)، هانسی (شمال غربی هند)، بهاطیه (سندسفلی)، کالنجر (جنوب غربی اللّه آباد)، گوالیار (جنوب اگره)، نهرواله (گجرات)، سومنات (در گجرات)، باری (ساحل شرقی گنگ)، ناردین (در مغرب رود جیلم) و تانیسر (در شمال دهلی) را می توان یاد کرد. از این میان، لااقل فتح پنجاب یک تختگاه تازه در لاهور به آنان داد که چندی، به خصوص در غلبهٔ غوریان بر غزنه، آخرین تختگاه فرمانروایی ایشان گشت.

در داخل ایران و افغانستان کنونی هم ذکر تعدادی از شهرهایی که با حوادث دوران فرمانروایی آنان مربوط می‌شد، تصوری از حدود قلمرو ایشان را در مدت اعتلای آنان به دست می دهد. از آن جمله است: غزنه، گردیز، پروان، کابل، بست، قصدار، غور، زمین داور، پوشنگ، هرات، گنج رستاق، بلخ، ترمذ، مروالرود، مرو، طوس، نیشابور، بیهق، سرخس، باورد، نسا، استوا (قوچان)، دهستان، گرگان، طبرستان، ری و اصفهان.

چنانکه در تاریخ بیهقی از زبان حُرّه ختلی ـ خواهر محمود ـ و از زبان مسعود پسر وی نقل شده است، پادشاهان این سلسله از تمام این گسترهٔ واقع در داخل و خارج ایران و افغانستان کنونی، "غزنه" را اصل بلاد و دیگرنواحی را فرع می‌شمردند. سبب اینکه آنان را غزنویان خوانده اند نیز، تا حدی از همین روست. به هرحال، این مسأله ارتباط قلبی آنان را با این پایتخت دیرین خود نشان می‌دهد.

در بین کسانی از این سلسله که در دورهٔ دوم فرمانروایی قوم، در تاریخ

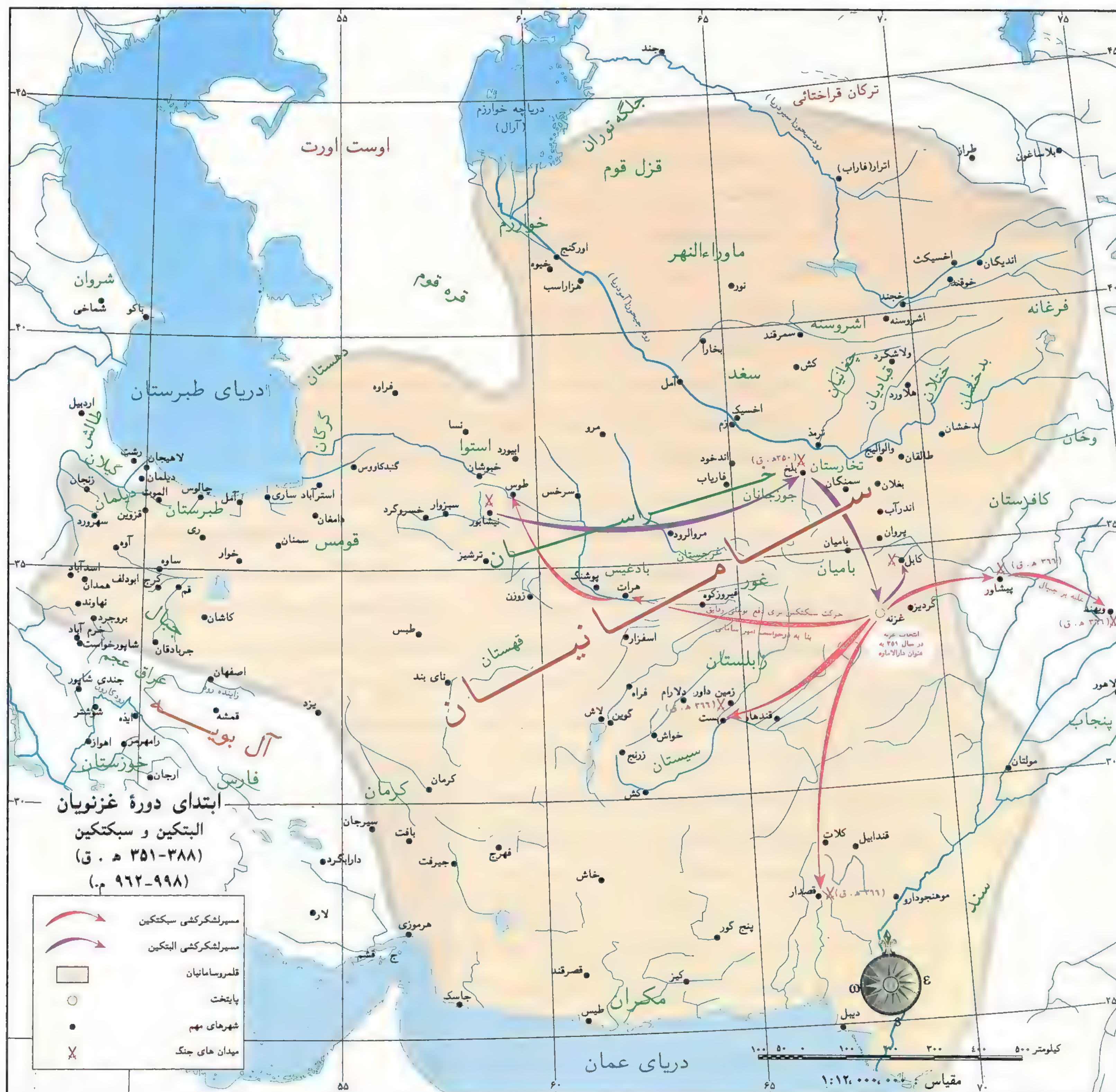
ایران به سبب تشویق یا ارتباط با اهل ادب شهرت یافته اند، نام ظهیرالدوله ابراهیم (۴۹۲ ـ ۴۵۰ هـ.ق.)، علاء الدوله مسعود سوم (۵۰۸ ـ ۴۹۲ هـ.ق.) و یمین الدوله بهرامشاه (۵۴۷ ـ ۵۱۲ هـ.ق.) در خور ذکر است. شاعران و نویسندگانی هم، مانند مسعود سعدسلمان (وفات ۵۱۵ هـ.ق.)، ابوالفرج رونی (وفات ۵۲۵ هـ.ق.) و ابوالمعالی نصراله منشی (وفات ۵۵۵هـ.ق.) نام آنان را در آثار خود مخلد ساخته اند.

عنوان سلطان که در مورد یمین الدوله محمود بنابر مشهور به وسیلهٔ خلف بن احمد صفاری و از روی تملّق در حق وی به کار رفت و جنبهٔ رسمی نداشت، بعد از وی به پسرش شهاب الدوله مسعود اول نیز رسید. از پادشاهان دورهٔ دوم این سلسله که قسمت عمدهٔ قلمرو گذشته از آنان انتزاع شده بود، غالباً ظهیرالدوله ابراهیم و یمین الدوله بهرامشاه در استعمال این عنوان اصرار بیشتر داشته اند.

غزنویان قدرت و حیثیت خود را در دورهٔ اعتلاء، مدیون سرعت تعرض در غزوات نظامی و قدرت تحرک فوق العادهٔ ارتش خویش بودند. غنایمی هم که از این جنگها عاید سلطان و سردارانش می شد، مایهٔ اصلی حیات این ارتش بود. از این رو، به مجرد آنکه این غزوات متوقف شد، ارتش متزلزل، و دولت دچار انحطاط گشت. البته، این غزوات که سلطان را به عنوان "غازی" مورد تقدیر خلیفهٔ بغداد می‌ساخت، تقریباً هرگز در قلمرو خود وی موجب بسط رفاه و آسایش خلق نمی‌شد. استمرار این غزوات را ــ که تنها در عهد سلطان محمود بیش از هفده بار لشکرکشی به دیار هند انجام شد ــ مایهٔ ناخرسندی عامه و ضعف بنیهٔ مالی دولت می ساخت. از جمله تحمیل مالیاتهای سنگین و بی هنگام که برای تجهیز ارتش در نزد سلطان لازم می نمود و خالی شدن روستاها به سبب گردآوردن سپاه که بالمآل منجر به خرابی مزارع و بروز قحطیها و گرانیهای اجتناب ناپذیر می شد. اما، خلیفه که این اقدامات را می ستود و شاعران دربار که با تملّق و تحسین مبالغه آمیز از آنها یاد می کردند، البته نتایج و تبعات نهایی آنها را، که در هنگام اغتشاش ترکمانان سلجوقی در خراسان به تسلیم و رضای بیشترینهٔ مردم به ورود این قوای مهاجم منجر شد، نمی توانستند پیش بینی کنند.

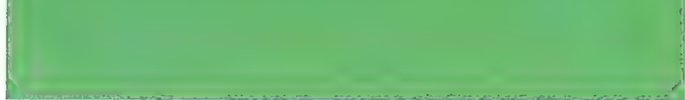
تشکیلات اداری و سازمان دیوان و درگاه غزنویان که پادشاهان نخستین و وزیران و دبیران آنان غالباً پرورش یافتهٔ نظام دولت سامانیان بودند، در واقع ادامهٔ سازمانهای دیوان و درگاه آل سامان در بخارا بود. علاقه به ترویج زبان فارسی و تشویق و حمایت شعرا و نویسندگان عصر هم، هرچند در عهد محمود و مسعود اول خالی از اغراض سیاسی و تبلیغاتی نبود، باز تاحدی ادامهٔ رسم و آیین مشابه در درگاه سامانیان بود.

از فتح غزنین به وسیلهٔ البتکین (۳۴۴ هـ.ق.)، که آغاز پیدایش دولت غزنه بود، تا خاتمهٔ سلطنت خسرو ملک در لاهور (۵۸۳ هـ.ق.)، که دولت غزنویان پایان یافت، مدت فرمانروایی این سلسله در ایران و خارج از ایران ــ روی هم رفته ــ نزدیک دویست و چهل سال طول کشید. دوران کوتاه فرمانروایی البتکین و اخلاف او را هم که در نهایت به فرمانروایی مستقل سبکتکین در غزنه منجر گشت، با آنکه به آل ناصر ارتباط نداشت، جزو دوره‌ای که در طی آن غزنین به عنوان یک تختگاه مستقل در عرصهٔ تاریخ خراسان و ایران ظاهر شد، باید محسوب کرد.




غزنویان
سلطان محمود غزنوی
(۴۲۱-۳۸۷ هـ.ق)
(۱۰۳۰_۹۹۷ م.)
مسیرلشکرکشی سلطان محمود غزنوی
مسیرلشکرکشی منتصر سامانی
حمله لشکرکشی تکین
حمله لشکرکشی قدرخان
حمله لشکرکشی ایلک خان
مناطق تحت نفوذ
پایتخت
شهرهای مهم
میدان های جنگ
کیلومتر ۵۰۰ ۴۰۰ ۳۰۰ ۲۰۰ ۱۰۰ ۰ ۵۰ ۱۰۰
مقیاس : ۱:۱۱،۰۰۰،۰۰۰
دریای طبرستان
دریاچه خوارزم (آرال)
صحرای قزل قوم
جلگه توران
ماوراءالنهر
خوارزم
قره قوم
دهستان
جوزجانان
ابیورد
سغد
خراسان
تخارستان
غرجستان
بادغیس
قومس
کرمان
سیستان
رخج
فوشنج
پنجاب
کشمیر
سند
قنوج
هندوستان
مکران
دریای عمان
آل بویه
خوزستان
لارستان
غزنه
بلخ
مرو
نیشابور
هرات
بخارا
سمرقند
مولتان
لاهور
منصوره
سومنات
کالینجر
متورا
پیشاور


غزنویان
سلطان مسعود غزنوی
(۴۳۲-۴۲۱ هـ . ق)
(۱۰۴۰-۱۰۳۰ م.)
مسیرلشکرکشی سلطان مسعودغزنوی
مسیرلشکرکشی طغرل
مناطق تحت نفوذ
پایتخت
شهرهای مهم
میدان های جنگ
مقیاس : ۱:۱۰،۰۰۰،۰۰۰
کیلومتر
دریای طبرستان
دریای پارس
دریای عمان
دریاچه خوارزم
صحرای قزل قوم
جلگه توران
قره قوم
خوارزم
ماوراءالنهر
سغد
اشروسنه
دهستان
گرگان
طبرستان
قومس
خراسان
آذربایجان
شروان
گیلان
دیلمان
جبال
عراق عجم
خوزستان
فارس
کرمان
قهستان
سیستان
زابلستان
غور
غرجستان
جوزجانان
بادغیس
تخارستان
کافرستان
مکران
سند
پنجاب
کشمیر
هندوستان
قنوج
فوشنج
رخج
آل بویه
نسا
ابیورد
مرو
سرخس
نیشابور
طوس
هرات
بلخ
ترمذ
بخارا
سمرقند
غزنه
کابل
بامیان
پیشاور
لاهور
مولتان
دهلی
ری
همدان
اصفهان
کاشان
قم
یزد
کرمان
شیراز
اهواز
بصره
هرموزی
ماتوره
دیبل
منصوره



سلجوقیان

دولت ترکمانان سلجوقی، یکی از وسیعترین و قویترین و پایدارترین دولتهایی بوده که از سال ۴۲۹ ه.ق. ـ که سال پیروزی طغرل سلجوقی بر سلطان مسعود غزنوی در دندانقان سرخس است ـ تا سال ۵۹۰ ه.ق. ـ که سال سقوط آخرین پادشاه سلجوقی به دست اینانج است ـ ادامه داشته است.

تحکیم موقعیت دولت سلجوقی، به دو دلیل عمده صورت گرفته است: نخست آنکه برای ادارهٔ این دولت پهناور ـ که از ماورای سیحون تا سواحل مدیترانه و از عمان تا تفلیس گسترش یافته بود ـ از جناح ایرانی فارسی زبان برای تدوین ادارات دولتی (دواوین) و تعیین وزیران و همکاران اداری استفاده کردند. طبعاً، مقاومتی در برابر آنان که اصولاً ترک (ترکمان) بودند و به زبان ترکی نیز سخن می‌گفتند پیش نیامد. وزرای معروف آنان عبارت بودند از: عمیدالملک کندری، خواجه نظام الملک طوسی، مجدالملک قمی، شرف الملک خوارزمی، سعد الملک آبی، شرف الدین انوشیروان خالد کاشانی و امثال آنان. دلیل دوم، موقعیت دولت سلجوقی بود. البته، به علت اضطراری که خلیفهٔ عباسی (القائم‌لامرالله) در استفاده از نیروهای ترکمان دچار آن شده بود، ناچار حکومت آنان را به رسمیت شناخت و بغداد نیز در همهٔ موارد، آنان را مورد تأیید و تجلیل قرار می‌داد.

این تأیید براساس آن صورت گرفت که امیری از امرای دیلمیان فارس به نام "ارسلان بساسیری" (اهل فسا) که خود شیعهٔ اسماعیلی بود، بر بغداد تسلط یافت. وی خلیفه القائم را از شهر بیرون راند و خود به منصب حکومت نشست و در بغداد خطبه به نام خلیفهٔ فاطمی مصر المستنصربالله خواند.

خلیفه القائم که در تبعید به سر می‌برد، از طغرل ـ نخستین پادشاه سلجوقی ـ کمک خواست. طغرل هم تازه در خراسان پایدار شده، سلاطین غزنوی را از خراسان به هندوستان رانده و نیشابور را پایتخت قرار داده بود. وی ابونصر کندری (نیشابوری) را به وزارت انتخاب کرده و در رقابتهای خانوادگی بر برادر خود، ابراهیم ینال (در همدان)، پیروز شده بود. همچنین، آل زیار را برانداخته و با شکست نوشیروان پسر منوچهر برگرگان و مازندران تسلط یافته و خوارزم را در سال ۴۳۴ ه.ق. به دست آورده بود. سال بعد (۴۳۵ ه.ق.) با حمله به ری و بلاد عراق، آل کاکویه و آل بویه را نیز از این سرزمین بیرون کرد و نیروهایی که به سرداری برادرش قاورد به کرمان فرستاده بود، توانستند آخرین حکمران آل بویه (بهرام بن لشکرستان) را از فارس و همچنین کرمان بیرون رانند.



مسجد جامع اصفهان

بدین طریق، روزی که طغرل متوجه بغداد شد (۴۴۷ ه.ق.) قسمت عمدهٔ سرزمین خراسان بزرگ و ماوراء النهر و کرمان و گرگان و مازندران و ری و همدان و فارس در قلمرو و اختیار او قرار گرفته بود.

پیروزی او بر ملک رحیم دیلمی که فرمانده ظاهری بغداد بود، و ارسلان بساسیری که شهر را فتح کرده بود، خیلی زود و ساده صورت گرفت. در رمضان سال ۴۴۷ ه.ق. در بغداد خطبه به نام طغرل سلجوقی خواندند. او نیز خلیفه (القائم) را از تبعیدگاه به بغداد آورد و دوباره برتخت خلافت نشاند. خلیفه با برادرزادهٔ طغرل، یعنی دختر داود (و خواهر آلب ارسلان)، ازدواج کرد و خود طغرل نیز دختر خلیفه را به زنی گرفت. بدین طریق، پیوند خانوادگی میان سلجوقیان و خلفای اسلامی برقرار شد. مقاومت بساسیری در سال ۴۵۱ ه.ق. به جایی نرسید و در آخرین جنگ شکست خورد (حدود کوفه) و کشته شد. سر او را پیش خلیفه در بغداد فرستادند.

اصولاً، ترکمانان از سالها پیش ـ بعد از مهاجرت از آسیای مرکزی ـ به توافق و اشارهٔ سلطان محمود غزنوی در حوالی سرخس و ابیورد ساکن شده، و عموماً اسلام را قبول کرده بودند. جد آنان، سلجوق بن دقاق، در اواخر عهد سامانی از قرلق (خلخ) به حوالی جَند (کنار سیحون) آمده بود. پسرش میکائیل که در جنگها به قتل رسید، سه پسر داشت: یبغو، جغری و طغرل. به علت عدم رعایت مواد قراردادی که آنان با سلطان محمود بسته بودند، ارسلان بن سلجوق به زندان افتاد. وی در هند بود تا او را نجات دادند. طغرل، پسر میکائیل بن سلجوق بود، که سلسلهٔ سلجوقی را تشکیل داد و تا رمضان ۴۵۵ه.ق. سلطنت کرد، در این سال در حوالی ری (طجرشت، تجریش) در هفتاد سالگی درگذشت. وزرای او، ابونصر عمیدالملک کندری و ابوالقاسم جوینی (سالارپوژگان) بودند. نام اسلامی طغرل، ابوطالب محمد بود و از طرف خلیفهٔ عباسی، لقب رکن الدین را به دست آورد.

جانشین طغرل که آلب ارسلان، برادرزاده اش (پسر جغری) بود، نام اسلامی محمد داشت و ده سال سلطنت کرد. وزیر او، ابوعلی حسن بن اسحق معروف به خواجه نظام الملک، شهرت تمام دارد که بعد از قتل


سلجوقیان
طغرل
(۴۲۹-۴۵۵ هـ . ق)
(۱۰۳۷-۱۰۶۳ م.)
مسیرلشکرکشی طغرل
مناطق تحت نفوذ
پایتخت
شهرهای مهم
خاستگاه
میدان های جنگ
کیلومتر ۵۰۰ ۴۰۰ ۳۰۰ ۲۰۰ ۱۰۰ ۰ ۵۰ ۱۰۰
مقیاس : ۱:۱۰,۰۰۰,۰۰۰
دریای سیاه (بنطس)
دریای طبرستان
دریای پارس
دریای عمان
دریاچه خوارزم (آرال)
گرجستان
کوههای قفقاز
شروان
ارمنستان
اران
قراباغ
آذربایجان
طالش
گیلان
دیلمان
طبرستان
گرگان
دهستان
کردستان
جزیره
شام
امپراطوری روم
قرامان
عراق عرب
عراق عجم
جبال
خوزستان
فارس
کرمان
لارستان
مکران
سیستان
خراسان
غرجستان
بادغیس
جوزجانان
سغد
ماوراءالنهر
خوارزم
قزل قوم
قره قوم
قره خانیه
جلگه توران
غزنویان
صحرای نفود
نجد
بحرین
قطر
عمان
اصفهان
همدان
بغداد
ری
نیشابور
مرو
هرات
بلخ
تبریز
گنجه
شیراز
اهواز
بصره
کوفه
موصل
اورگنج
جند
بخارا
سمرقند
ترمذ
دمشق
حلب
قادسیه
تبوک


سلجوقیان
آلب ارسلان
(۴۶۵-۴۵۵ هـ. ق)
(۱۰۷۲_۱۰۶۳ م.)
مسیر لشکرکشی آلب ارسلان
مسیر لشکرکشی بقراطی پادشاه آبخاز
قلمرو آلب ارسلان
مناطق تحت نفوذ
پایتخت
شهرهای مهم
میدان های جنگ
مقیاس : ۱:۱۲،۵۰۰،۰۰۰
کیلومتر ۵۰۰ ۴۰۰ ۳۰۰ ۲۰۰ ۱۰۰ ۰ ۵۰ ۱۰۰
قره خانیان
اقوام خزر
دریای سیاه (بنطس) (بحراسود)
گرجستان
آبخاز
کوههای قفقاز
شروان
قرامان
آذربایجان
دریای طبرستان
خوارزم
قزل قوم
قره قوم
ماوراءالنهر
فرغانه
دهستان
کردستان
جزیره
شام
آل حمدان
بحرالروم
طبرستان
عراق عجم
عراق عرب
خوزستان
فارس
کرمان
سیستان
قهستان
غزنویان
فاطمیون
سینا
صحرای نفود
نجد
قرامطه
بحرین
دریای پارس
عمان
دریای عمان
مکران
لارستان
ربع الخالی
اقیانوس هند
بحر احمر (دریای قلزم)

عمیدالملک در ذیحجهٔ ۴۵۶ هـ.ق. به وزارت انتخاب شد.

در زمان آلب ارسلان بود که فتح ارمنستان صورت گرفت و گرجستان و ابخاز جزو قلمرو سلجوقیان گردید (۴۵۶ هـ.ق.)، همچنین، سپاهیان سلجوقی در شمال تا خوارزم پیش رفتند و در شرق به بلخ رسیدند (۴۵۸ هـ.ق.). قاورد، برادر آلب ارسلان، به کرمان تاخت و فارس و کرمان را تا حوالی عمان و طبس (چاه بهار) تسخیر کرد. وی همان است که سلسله ای به نام سلجوقیان کرمان تشکیل داد که حوزهٔ حکومتی آنان، از حوالی قندهار تا طبس و جرون (بندرعباس) و داراب و یزد و طبس (خراسان) توسعه پیدا کرد.

آلب ارسلان به سال ۴۶۲ هـ.ق. به آسیای صغیر تاخت و امپراتور روم شرقی "رمانوس دیوجانوس" را در حوالی ملاذگرد (مابین دریاچهٔ وان و ارز روم، شمال اخلاط) شکست داد. پس از آن، مصالحه ای بین او و امپراتور روم صورت گرفت که از دخالت رومیان در ارمنستان کاست و زمینه را برای پیشرفت بعدی ترکان سلجوقی در آسیای صغیر و پیداشدن دولت مستقل سلجوقیان آناتولی فراهم ساخت.



آلب ارسلان در ششم ربیع الاول سال ۴۶۵ ه.ق. در حالی که در راه خوارزم نسبت به یکی از کوتوالان آن ولایت خشم گرفته بود، به دست همان کوتوال (قلعه بان)، به نام یوسف خوارزمی، به ضرب دشنه از پای درآمد. نعش او را در مرو ـ که حاکم نشین دولت سلجوقی شده بود ـ به خاک سپردند.

جلال الدین ابوالفتح حسن، معروف به ملکشاه، فرزند آلب ارسلان، به کوشش خواجه نظام الملک به سلطنت رسید. او نه تنها بر آشوبهای داخلی، از جمله حملهٔ قاورد– پادشاه کرمان – به همدان پیروز شد (در همدان)، بلکه بیت المقدس را نیز در سال ۴۶۳ ه.ق. تسخیر کرد و شام را در سال ۴۷۲ ه.ق. با محاصرهٔ دمشق به دست آورد و دیار بکر را در سال ۴۷۷ ه.ق. تسخیر کرد. پس از آن سپاهیان وی به انطاکیه رسیدند و بنا به روایت معروف، "اسبان را از دریای روم (مدیترانه) آب دادند". دو سال بعد حلب نیز به تصرف ملکشاه درآمد. ماوراء النّهر نیز در سال ۴۸۲ ه.ق. تسخیر شد و سمرقند و اوزکند و کاشغر تحت تسلط او قرار گرفت. این همان سفری است که گویند کرایهٔ ملاحان جیحون را خواجه نظام الملک بر خراج انطاکیه حواله نوشت تا وسعت مملکت و روانی سکه و آزادی تجارت را ثابت کند. اصولاً، در زمان سلجوقیان ارتباطات تجارتی ایران توسعهٔ بسیار یافت.

در راهها کاروانسراها و خوابگاهها ساخته شد و برای اینکه در بیابانها کاروانها راه را گم نکنند، برجهای بلند (بعضی تا چهل گز ـ بیست و پنج متر ـ ارتفاع) بنا شد که هنوز هم در فهرج بم نمونهٔ آن باقی است. مردم آسایش داشتند، چنانکه در کرمان ـ زمان قاورد– نان صدمن به یک دینار فروخته می شد.

در عصر سلجوقیان، به خصوص ملکشاه، گروه مذهبی مقتدری که به اسماعیلیه یا سبعیه (بعضاً قرمطی) معروف اند، پدید آمد. در بسیاری از موارد، کوشش ملکشاه و هم وزیرش خواجه نظام الملک طوسی بر این بود که این گروه را منزوی یا ریشه کن کنند.

این طایفه به خصوص در قهستان (قائنات) و همچنین ماورای البرز (الموت) پایگاههای بزرگ یافته بودندو این حسن صباح بود که در رجب سال ۴۸۳ ه.ق. بر قلعهٔ الموت استیلا یافت. وی سازمان فداییان اسماعیلی را بنیان نهاد و چنانکه می‌دانیم، سرانجام خواجه نظام الملک به دشنهٔ یکی از همین فداییان اسماعیلی به قتل رسید (در صحنهٔ کردستان، رمضان سال ۴۸۵ ه.ق). نعش وی را به اصفهان حمل کردند و در آنجا به خاک سپردند.

در زمان ملکشاه و به کوشش خواجه نظام الملک طوسی بود که پادشاه سلجوقی در بغداد، دارالاماره خاص داشت. ملکشاه سالی چند ماه زمستان را در بغداد می گذراند و چنانکه می‌دانیم، سرانجام یکی دو ماه بعد از قتل نظام الملک، ملکشاه نیز در بغداد درگذشت (نیمهٔ شوال سال ۴۸۵ ه.ق.)و جسدش را به اصفهان آوردند. علاوه بر آن، برای نخستین بار حوزهٔ قدرت



گنبد خاکی ـ مسجد جامع اصفهان

پادشاهان سلجوقی تا حرمین شریفین ـ مکّه و مدینه ـ نیز گسترش یافت و هر سال هدایا و نذورات بسیار توسط شاه و وزیر او خواجه نظام الملک، به مکه می رسید. همچنین، قدرت و نفوذ خلفای فاطمی که تا آن روزگار در مکه و مدینه زیاد شده بود، کاهش یافت.

قدرت سلجوقیان مرکزی (عراق) بعد از ملکشاه کم کم کاستی گرفت و میان برکیارق بن ملکشاه (فوت صفر سال ۴۹۸ ه.ق.) و محمدبن ملکشاه، (فوت ذیحجهٔ سال ۵۱۱ ه.ق.) بارها زد و خورد روی داد و مملکت در شرف تجزیه واقع شد.

حکومت طولانی سلطان سنجر بر خراسان (۴۹۰ ه.ق. تا ۵۲۲ ه.ق.) که مدتی از آن را در ایام اختلافات برادران، در این ولایت حاکم بود، اغلب در زد و خوردهای محلی گذشت و آخرین بار که به سمرقند لشکرکشید، ارسلان خان (خان سمرقند) رسماً از اطاعت وی سرباز زد و جیحون مرز رسمی شد. سنجر ناچارشد به بسیاری از شهرهای تسخیر شده، مجدداً لشکر بکشد. چنانکه در شوال سال ۵۱۱ ه.ق. به غزنین تاخت و بهرامشاه غزنوی را دست نشاندهٔ خود ساخت و در جمادی الاول سال ۵۱۳ ه.ق. در ساوه با سلطان محمود ـ برادرزاده اش ـ به جنگ پرداخت.

سنجر در سال ۵۲۴ ه.ق. مجدداً به سمرقند لشکر کشید تا خان سمرقند را مطیع سازد. همچنین، به علت طغیان "اتسز"، پسر قطب الدین محمد خوارزمشاه که دست نشاندهٔ سنجر بود، ناچار به خوارزم نیز لشکر کشید (ربیع الاول سال ۵۳۳ ه.ق.) و قلعهٔ هزار اسب را تسخیر کرد هرچند اتسز را به دست نیاورد.

در صفر سال ۵۳۶ ه.ق. سنجر برای آرام کردن ماوراء النهر به جنگ گورخان قراختایی رفت. در این جنگ بود که در محل قطوان (شش فرسخی سمرقند) از قراختاییان شکست خورد و همسرش اسیر شد و خود به ترمذ گریخت.

لشکرکشیهای دیگر او به خوارزم (۵۲۸ ه.ق و ۵۴۲ ه.ق) هیچ کدام نتیجهٔ دلخواه نداشت و ضعف عمومی دولت سلجوقی باعث شد که طوایف "غز"، از ترکمانان ساکن ماوراء النهر، کم کم قدرت و قوت بیشتر یافتند و شروع به بی رسمی در ولایات شرقی نمودند. در آخر کار، به توصیهٔ مؤیدالدین آی ابه ـ حاکم نیشابور ـ سنجر به جنگ غزها رفت و در این جنگ سنجر شکست خورد و به دست امرای غز اسیر شد. حدود یک سال در اسارت بود تا در سال ۵۵۱ ه.ق. او را آزاد کردند. اما اندکی بعد بیمار شد و در چهاردهم ربیع الاول سال ۵۵۲ ه.ق. وفات کرد و در مرو شاه جهان (پایتخت)، او را به خاک سپردند.

دیگر امرای سلجوقی، مانند محمودبن محمد سلجوقی (فوت ۵۲۵ ه.ق.) هرچند گاه گاهی کروفری با خلفای بغداد (المسترشد، و الراشدبالله) نیز داشته اند، اما هیچ کدام قدرت قابل توجهی نیافتند. رکن الدین ابوطالب، طغرل بن محمد (طغرل دوم)، در مبارزات میان شاهزادگان سلجوقی گرفتار آمد. مسعود بن محمد (فوت سال ۵۴۷ ه.ق.) ملکشاه بن محمود، محمدبن محمودبن محمد (فوت سال ۵۴۴ ه.ق.) و ارسلان شاه

بن طغرل (فوت سال ۵۷۱ ه.ق.) اغلب با اتابک ایلدگز از اتابکان آذربایجان در زد و خورد بودند. آخرین آنان، رکن الدین ابوطالب طغرل بن ارسلانشاه، طغرل سوم سلجوقی بود که در جنگ با قتلغ اینانج در حوالی ری شکست خورد و کشته شد. سر او را پیش خلیفه الناصرلدین اللّه فرستادند (ربیع الاول سال ۵۹۰ ه.ق.). بدین طریق دولت سلجوقیان عراق به پایان رسید.

سلجوقیان کرمان

یک تیرهٔ مهم از حکومت سلجوقیان، بخشی بود که در ناحیهٔ وسیعی از جنوب شرقی ایران حکومت راندند و به عنوان سلجوقیان کرمان شهرت یافتند. قاورد (قورد= گرگ) بن جغری بیک به اشارهٔ طغرل به کرمان تاخت و امیر دیلمی مقیم کرمان ـ بهرام بن لشکرستان ـ را شکست داد و خود بر کرمان تسلط یافت. او تمام بلوچستان را به تصرف آورد و جیرفت و طوایف "قفص" را آرام کرد و به فارس لشکر کشید (آل فضلون) و در ساحل هرمز با امیر عمان (شهریار بن تافیل) ملاقات کرد. سیستان را گرفت و به فرزند خود ایرانشاه سپرد و خود ادعای استقلال کرد.او سپاه خود را تا همدان نیز رساند و در جنگی که با برادرزادهٔ خود ملکشاه کرد، در نزدیک همدان به



قتل رسید (سال ۴۶۶ هـ.ق.).

فرزندانش، کرمانشاه بن قاورد و سلطان بن قاورد، مدتها در کرمان حکومت کردند. ملکشاه سلجوقی در سال ۴۷۲ هـ.ق. به کرمان لشکرکشید. تورانشاه نیز با ملکشاه جنگی داشته است. همین تورانشاه بود که مسجد ملک (= امام خمینی فعلی) و کتابخانه و حمام و محلهٔ شاه عادل را بنا کرد. ایرانشاه، پسرش که در ذیقعدهٔ سال ۴۹۰ هـ.ق. به تخت نشسته بود چهار سال بعد به قتل رسید.

ارسلان شاه بن کرمانشاه و ملک محمد و سلجوقشاه، هر کدام چندی حکومت راندند و طغرلشاه بن محمد و ملک ارسلان برادرش، سالها با یکدیگر در زد و خورد بودند. بهرامشاه نیز در این رقابتها شریک بود.

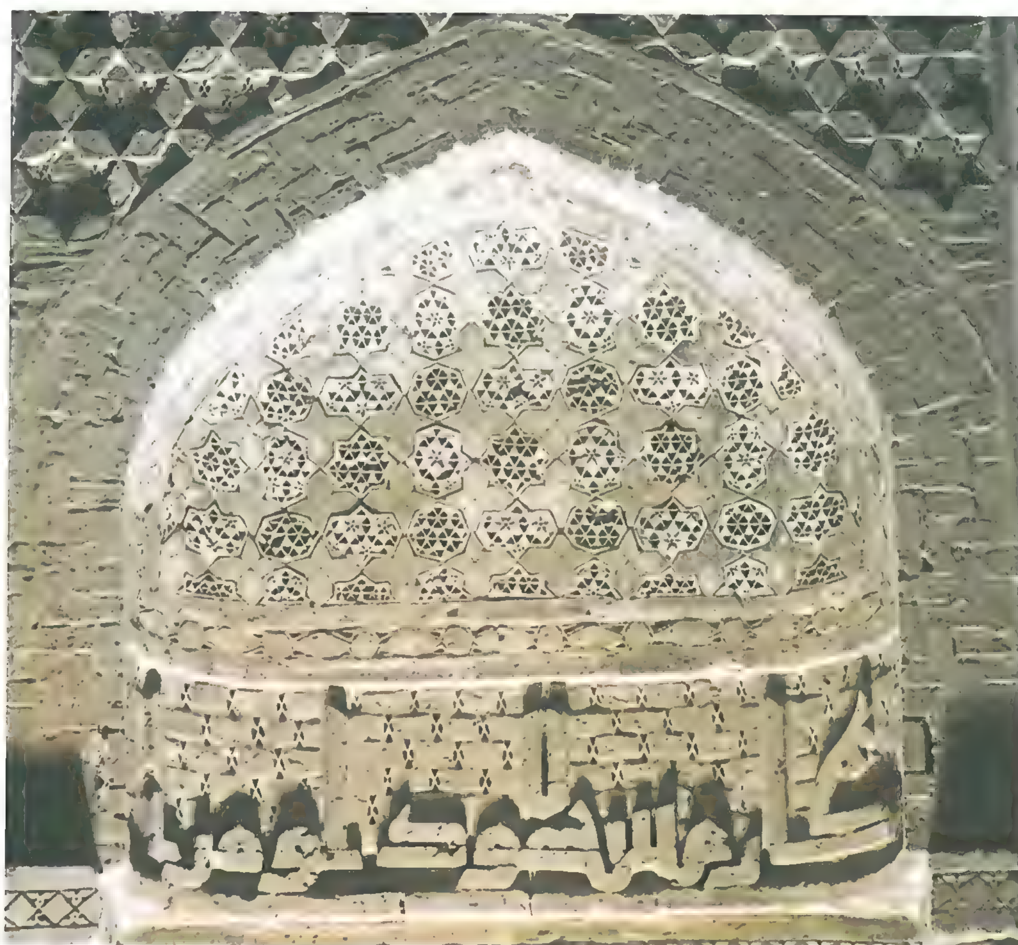
ملک ارسلان دوم از فارس کمک خواست و بهرامشاه از خراسان و اتابک ایلدگز نیز در این رقابتها دخالت کردند (سال ۵۶۳ هـ.ق.) کرمان محل رقابت خراسان و عراق و فارس شد و غلامان ترک به جان مردم افتادند. محمدشاه بن بهرامشاه و ملک تورانشاه بن طغرل، هر کدام مدتی حکومت راندند تا در ماه مهر سال ۵۶۸ خراجی (۵۷۵ هـ.ق.) طلیعهٔ سپاهیان غز از خراسان به کرمان رسید. اندکی بعد، به خصوص بعد از قحط و غلایی سخت، ملک دینار غز از خراسان به کرمان تاخت و حکومت محمدشاه و سلجوقیان کرمان را به پایان رسانید (رمضان سال ۵۸۱ هـ.ق.)

حکومت غز

یک تیره از غزها به فارس رفتند و تیرهٔ دیگر آنان هم به کرمان رسیدند و در آنجا حکومتی را تشکیل دادند. این حکومت پنجاه سال نیز طول کشید. غزها به نرماشیر و جیرفت و هرموز و سیرجان نیز تاختند (صفر سال ۵۸۹هـ.ق.). پس از مرگ ملک دینار (ذیقعدهٔ سال ۵۹۱ هـ.ق.) پسرش فرخشاه و بعد، عجمشاه پسر دیگر او مدتی در کرمان حکومت راندند تا امرای ایج به کرمان روی آوردند. هرچند نظام الدین شبانکاره ای نیز در سال ۶۰۱ هـ.ق. اسیر غزها شد، اما اندکی بعد سپاهیان خوارزمشاه به سرداری ملک زوزن، و سپاهیان فارس به سرداری امیر عزالدین فضلون، به کرمان تاختند. اوضاع همچنان آشفته بود تا به سال ۶۱۹ هـ.ق. براق حاجب قراختایی از خراسان به کرمان تاخت و بساط امرای خوارزمی و اتابکان فارس را برچید و خود سلسله ای ترتیب داد که به قراختاییان کرمان شهرت یافت.

سلجوقیان آناتولی

سلجوقیان غرب که به سلجوقیان روم شهرت یافته اند، سرسلسلهٔ آنان سلیمان بن قتلمش بود که به سال ۴۷۰ هـ.ق. بر غرب تسلط یافت. اندکی فترت حاصل شد تا ملکشاه توانست با جنگ ملازگرد، کار غرب را یکسره کند. بعد از آن تاریخ، قلیچ ارسلان و داودبن سلیمان به حکومت غرب گماشته شدند. سپس، پسرش ملکشاه تا سال ۵۰۰ هـ.ق. و برادرش رکن الدین مسعود تا سال ۵۱۰ هـ.ق. و بالاخره عزالدین قلیچ ارسلان ثانی تا سال ۵۵۱ هـ.ق. حکومت راندند. در این ایام بود که حکومت سلاجقهٔ روم نیز در شهرهای گوناگون پراکنده شد. شهرهایی مثل توقات، نیکسار، ابلستان، قیصریه، سیواس، آق سرای، ملطیه و آنقره هر کدام حکام نیمه مستقل داشتند. عزالدین قلیچ ارسلان سوم به سال ۶۰۰ هـ.ق. درگذشت، علاء الدین کیقباد، پسر کیخسرو، به سال ۶۱۶ هـ.ق. به سلطنت رسید و در سال ۶۳۴هـ.ق. مسموم شد. اولاد او تا ذیحجهٔ سال ۶۷۴ هـ.ق. بر قونیه حکومت می راندند و از بعض آنان، مانند قلیچ ارسلان چهارم (فوت سال ۷۳۲ هـ.ق.) سکه هایی نیز باقی است. ولی، دیگر حکومت غرب از تسلط سلجوقیان خارج شده بود و به تیرهٔ دیگر ترکان، یعنی خلفای عثمانی، انتقال یافت.



گنبد خاکی ـ مسجد جامع اصفهان

اسماعیلیه

فرقهٔ "اسماعیلیه" از فرق منشعب مذهب شیعه است. ظهور این فرقه، نتیجهٔ اختلاف در امامت اسماعیل با برادرش حضرت موسی بن جعفرالکاظم(ع) بوده است. اینان معتقد بودند که بعد از امام جعفرصادق(ع) چون پسرش اسماعیل پیش از پدر درگذشته، امامت به محمّدبن اسماعیل منتقل شده که سابع تام بوده و دور هفت به او خاتمه یافته است.

در اعتقاد آنان، تاریخ بشر به چند دور تقسیم می‌گردد و هر دوری با پیامبری "ناطق" و امامی "اساس" آغاز می‌شود. ناطقان، همان پیامبران اولوالعزم اند که تعداد آنان هفت نفر است و پس از هر ناطقی، هفت امام روی کار می‌آیند. دورهٔ هر پیامبری هزار سال است و چون دور او به سر رسد، پیامبر دیگری، با شریعتی نو ظهور می‌کند. این پیامبر شریعت پیشین را نسخ می‌نماید. امام (یا اساس یا وصی) عالم به علم تأویل شریعت است. اسماعیلیان موضوع تأویل و هزاره ها را از مانویان و زردشتیان اخذ کرده بودند. همچنین، آنان معتقد بودند اندکی از افراد بشر می‌توانند از طریق تأویل امامان، به حقایق باطنی دین دست یابند که این افراد، همان اهل هدایت یا اعضای فرقهٔ هادیهٔ اسماعیلیه هستند.

از دیدگاه اسماعیلیان، افراد بشر به دو گروه تقسیم می شوند: ویژگان یا نخبگانی که با طی مراحل مختلف به باطن شریعت دست می‌یابند و دیگر، عام یا اکثریت غیر اسماعیلی، که فقط قادر به درک مفاهیم ظاهری مذهب هستند. همچنین، سازمان مذهبی اسماعیلیان بر مراتب و درجات منظمی استوار بود که از پایین به بالا، عبارت بودند از: مستجیب (تازه وارد به گروه)، مأذون، داعی، حجت، باب و امام.

امامان در بعضی دوره ها مستور و در بعضی دیگر آشکار هستند. به اعتقاد اسماعیلیان، در دورهٔ ستر (یا غیبت امام) دعات موظف اند که ابلاغ امر کنند. در این دوره، فقط باب و نخبگان قادر به رؤیت امام هستند. آنان دورهٔ سِتر را از دورهٔ محمد اسماعیل تا قیام عبیدالله المهدی در قیروان می‌دانند. معروفترین داعیان اسماعیلی در این دوره، ابوعبدالله حسن بن احمد زکرویه (معروف به ابوعبدالله شیعی) و میمون قداح بودند که خود اصل ایرانی داشتند.

در سال ۲۹۷ هـ.ق. ابوعبدالله الشیعی بذر دعوت اسماعیلی را در میان قبایل کتامه (در شمال آفریقا) پراکند. وی، عبیدالله المهدی را که در سجلماسه محبوس بود، آزاد کرد و بر تخت دعوت اسماعیلیان نشاند. عبیداللّه پس از استقرار در قیروان، مدعی خلافت و امامت اسلام شد. نام دعوت اسماعیلیان به دلیل انتساب به حضرت فاطمه (س)، دخت گرامی پیامبر اسلام (ص)، "فاطمی" خوانده شد. این دعوت، به سرعت در سراسر شمال آفریقا، یمن، بحرین، شام، فلسطین و ایران انتشار یافت.

در اندک مدتی، خلافت شیعی اسماعیلی توانست با خلافت عباسیان بغداد همپایی کند؛ حتی، دریای مدیترانه را برای اروپاییان ناامن سازد و بنادر فرانسه را غارت کند. همچنین، بندر "جنوا" را هم به تصرف خود درآورد. جوهر سیسیلی در دوران المعزلدین اللّه (۳۶۵ـ۳۴۱ هـ.ق.) مصر را از تصرف اخشیریان درآورد و "جامع الازهر" را که نامش از نام حضرت زهرای ازهرـ علیهاالسلام ـ گرفته شده است، تأسیس کرد.

در دوران عزیز پنجمین خلیفه (۳۸۵ـ۳۶۵ هـ.ق.) دولت فاطمی به اوج قدرت رسید و از اقیانوس اطلس تا دریای سرخ، یمن، مکه و دمشق گسترش یافت. حتی، یک بار در موصل نام خلیفهٔ فاطمی در خطبه ذکر شد و قدرت بغداد در مقابل آن تحقیر گردید. داعیان اسماعیلی که از آغاز دعوت در ایران بودند، در دیلمان و الموت و قهستان و دامغان و سیستان (که هنوز سنتهای باستانی و سنن و شعایر شیعی مذهبان یا سابقهٔ دارالهجره های خوارج را در اذهان داشت) مورد پذیرش قرار گرفتند. معروفترین آنان، ابوحاتم رازی (متوفی به سال ۳۲۲ هـ.ق.) در منطقهٔ دیلم و عبدالملک کوکبی درگردکوه دامغان و اسحاق (ابویعقوب سگزی) در ری و حسین بن علی مرورودی در خراسان بودند.

ابوحاتم رازی گروهی از دیلمیان را از جمله اسفار شیرویه، مرداَویج زیاری، یوسف ابی الساج (عامل ری) را به کیش خود درآورد. محمد نخشبی کار مرورودی را در خراسان دنبال کرد و بسیاری از رجال دولت سامانی



قلاع مهم اسماعیلیه در دامنهٔ البرز

(۵۱۸ـ۴۸۳ ه. ق.)(۱۱۲۴ـ۱۰۹۰ م.)

دعوت او را پذیرفتند. ولی، در نتیجهٔ دخالت سران نظامی، و لشکریان ترک تبار سامانی، بسیاری از اسماعیلیان و از جمله محمد نخشبی به قتل رسیدند و همچنین، ابویعقوب سگزی هم به دست خلف بن احمد صفاری (متوفی به سال ۳۹۹ ه.ق.) کشته شد.

پس از سامانیان، قتل و تعقیب اسماعیلیان به دست سلطان محمودغزنوی ادامه یافت و بسیاری از اسماعیلیان طالقان خراسان که از ابوعلی سیمجوری در مقابل محمود حمایت می‌کردند، به قتل رسیدند و اسماعیلیان مولتان هند هم تبعید شدند. ولی، نه تنها این کشتارها و تعقیبها به فعالیت داعیان پرشور اسماعیلی خاتمه نداد، بلکه دعوت آنان در سراسر قرون چهارم و پنجم هجری ادامه یافت.



شاخصترین چهرهٔ مبلغان اسماعیلی در قرن پنجم، ناصر خسرو قبادیانی بود. فعالیت او از آغاز عهد سلجوقی شروع شد. تبلیغات ناصرخسرو در مازندران و خراسان باعث گردید که فرقهٔ خاصی از اسماعیلیان، به نام "ناصریه" در این نواحی پدید آید.

در ناحیهٔ جبال نیز (در همین اوان) دعات دیگر فاطمی سرگرم نشر دعوت بودند. نام آورترین آنان، عبدالملک عطاش و پسرش (احمد) بودند. احمد قبل از دستگیری و مرگ دلخراش خود، به حسن بن علی بن محمدصباح (که به وسیلهٔ امیره ضراب و بونجم سراج به کیش اسماعیلی درآمده بود) توصیه کرد که به مصر برود. حسن در سال ۴۶۵ ه.ق. به مصر رفت، ولی باوجود تلاش فراوان نتوانست باالمستنصربالله (هشتمین خلیفهٔ فاطمی) ملاقات کند. وی پس از یک سال و نیم توقف در مصر، در سال ۴۷۳ ه.ق. به ایران بازگشت.

حسن مدت ۱۰ سال نواحی شمال و مرکز و شرق و غرب ایران را برای به دست آوردن پایگاهی مناسب زیر پا گذاشت. سرانجام، در سال ۴۸۳ه.ق. با کمک قاضی حسین قاینی (حاکم سابق ترشیز) و اسماعیلیان دیلم، مکان مناسب را به دست آورد. وی قلعهٔ "الموت" را تصرف کرد. این قلعه در سال ۲۴۶ ه.ق. به وسیلهٔ یکی از ملوک جُستانی دیلم ساخته شده بود. حسن بعد از تعمیر قلعه، آن را پایگاه دعوت جدید خود قرارداد و در سال ۴۸۴ ه.ق. قاضی حسین قاینی را به دعوت قهستان و خراسان فرستاد. وی با کمک اسماعیلیان قهستان قلعهٔ باستانی "دُرّه" را، در ۱۵۰ کیلومتری جنوب شرقی بیرجند و درمجاورت سیستان، تصرف نمود.

تصرف "الموت" در دیلم و "دُرّه" در قهستان، دولت سلجوقی را متوجه خطر دعوت اسماعیلیان نمود و آنان را به واکنش شدیدی وادار کرد. امیریورونتاش در الموت و قزل ساروغ با متحد سیستانی خود (بهاءالدوله) به حملاتی علیه اسماعیلیان دست یازیدند. اما، مقاومت محصوران و مرگ ملکشاه عملیات را ناتمام گذاشت و همزمان با آن، ابوطاهر ارانی دیلمی نیز به زندگی وزیر سالخوردهٔ خراسان (خواجه نظام الملک) خاتمه داد.

گویا تقدیر بر این بود که دستار وزارت و تاج شاهی همزاد یکدیگر باشند. این عمل شهرتی عالمگیر برای کارد زنان صباحی فراهم آورد. اسماعیلیان با استفاده از فترت مرگ سلطان و وزیر، به تصرف دژهای دیگری دست زدند و در سال ۴۸۶ ه.ق. دژهای "اندج رود" و "جلوپر" را در الموت تصرف کردند. با مرگ المستنصر در سال ۴۸۷ ه.ق. میان دو فرزند او، یعنی المصطفی لدین الله مشهور به نزار و المستعلی بالله احمد، که هر دو مدعی جانشینی پدر بودند، اختلاف افتاد. در نتیجه، اسماعیلیان به دو

گروه "نزاری" و "مستعلوی" تقسیم شدند. اسماعیلیان ایران و شام به صورت رسمی طرفدار "نزار" شدند و اسماعیلیان مصر و بلاد مغرب، به امامت "مستعلی" معتقد شدند. استقلال جنبش اسماعیلیان ایران و جدایی آن از مصر، به دعوت نزاریان روح و شور جدیدی بخشید.

نزاریان در سال ۴۸۹ ه.ق. قلعه "لمسر" را در الموت تصرف وآن را تعمیر و نوسازی نمودند. فساد داخلی دولت سلجوقی و نظام اقطاعی آن،

قلعه الموت – قزوین

نیروی اسماعیلیان را در الموت و قهستان بهٔ مثابهٔ نیرویی نجات بخش ساخته بود تا آنجا که منوّر سیمجوری (از بازماندگان خاندان کهن سیمجور) قلعهٔ طبس مسینان را به علت درازدستی حاکم سلجوقی، به اسماعیلیان واگذار نمود و همانند او، عمید مسعود زورآبادی (رئیس منطقهٔ ترشیز) از ستم ترکان به اسماعیلیان پناه برد. بعدها، تلاش فرزندان علاءالدین مسعود زورآبادی برای احیای خطبه به نام عباسیان، نتیجه نبخشید و خطیب ترشیز به وسیلهٔ اسماعیلیان و هواخواهان خشمگین ایشان پاره پاره شد.

منطقهٔ قهستان از "دُرُه" در جنوب، تا ترشیز در شمال، و از طبس مسینان در شرق، تا طبس گیلکی در غرب، به تصرف اسماعیلیان درآمد. اسماعیلیان طبس گیلکی در پشت سر امیری از یک خانوادهٔ قدیمی با سنتهای کهن مذهبی اسماعیلی قرار گرفتند و در جدال فرزندان ملکشاه (برکیارق و سنجر) به نفع برکیارق وارد کارزار شدند، که چندان هم موفق نبود. با محکم شدن جای پای اسماعیلیان در الموت و قهستان، آنان آمادهٔ پیشروی در نقاط دیگر و گسترش متصرفات خودشدند. در سال ۴۹۳ ه.ق. قلعهٔ "گردکوه" یا "گنبدان دژ" در ۱۵ کیلومتری ارتفاعات شمالی دامغان، به وسیلهٔ رئیس مظفر مستوفی اصفهانی (حامی قدیمی اسماعیلیان) فتح شد. در همین سال، "قلعهٔ شاه" در اصفهان به وسیلهٔ احمد بن عبدالملک‌عطاش تصرف شد.

اسماعیلیان قومس با تصرف قلاع "استوناوند" و "اردهن" و "لاجوردی"، در مسیر راه ری به خراسان، این راه را به دست خود گرفتند و از کاروانیان باج و خراج طلب کردند.

هجومهای پیاپی سلجوقیان از ری، و آل باوند از طبرستان، بی نتیجه ماند و اسماعیلیان سرگرم پیشروی در مناطق همجوار بودند. در اواخر قرن پنجم ه.ق. نفوذ اسماعیلیان قهستان به روستاهای جنوبی منطقهٔ بیهق رسید و از آنجا با تصرف دژهای نواحی دیگر در جنوب قومس، پیوستگی بیشتری با قلاع خود در کنار راه ری به خراسان به دست آوردند. همچنین، در خوزستان و ارجان و شمنکوه ابهر، دژهای دیگری به دست اسماعیلیان افتاد.

هواخواهان اسماعیلیان بیشتر صاحبان حِرَف و فقرای شهرها و رانده شدگان از روستاها بودند. صاحبان حرف قبلاً به وسیلهٔ اخوان الصفا (اسلاف فکری اسماعیلیان) سازمان داده شده بودند، اما اسماعیلیان روحی تازه در آن دمیدند. اوضاع بد اقتصادی روستاییان و مردم عادی (چنانکه از لابه لای آثار مورخان و علما و ادبا مانند غزالی و سنایی مشهود است) در این گرایش بسیار مؤثر بود. نفوذ اسماعیلیان تا جایی رسید که به خوابگاه سنجر نیز راه یافتند و خنجری بر بستر او فرو کردند. شهرت جانبازی اسماعیلیان و وفاداری آنان به حسن صباح، هاله ای افسانه ای در پیرامون آن ایجاد کرده بود. قلمرو اسماعیلیان در قهستان، وسیعتر ازقلمروشان در رودبار بود و آنان دارای رئیس واحدی بودند که بعدها "محتشم" خوانده می شد. قلاع اسماعیلی در عین استقلال داخلی، همگی از الموت اطاعت می‌کردند.

در اواخر سال ۵۱۸ ه.ق. حسن صباح، کیابزرگ امید رودباری را جانشین خود ساخت و او را به مشاوره با چند نفر از بزرگان اسماعیلی وصیت کرد وخود درگذشت. مرگ حسن صباح دشمنان اسماعیلیان را برانگیخت و الموت و قهستان بار دیگر مورد هجوم سلجوقیان و طبرستانیها و سیستانیها قرار گرفت. در این راستا، تبِ اسماعیلی‌کُشی بسیاری از مردم عادی شهرها را نابود ساخت. لیاقت و کاردانی کیابزرگ امید، آرزوی برانداختن اسماعیلیان را نقش برآب کرد و به زودی اسماعیلیان نزاری بر "بانیاس" و "قدموس" و "مصیاف" در شام مسلط شدند. آنان در ناحیهٔ دیلم، ابوهاشم زیدی را آتش زدند و شورش شیعیان زَیدی را سرکوب کردند. همچنین، قلاع "تکام جان" و "مرکلیم" و "جاکل" را در اشکور دیلم تصرف کردند. قدرت اسماعیلیان در انجام کشتارهای فردی به جایی رسید که "المسترشد" خلیفهٔ عباسی نیز از کارد آنان جان سالم به در نبرد. کیابزرگ امید در سال ۵۲۱ ه.ق. درگذشت و محمد (فرزند او) جانشین وی شد. در دوران محمد نیز، حملات سلجوقیان ادامه یافت. در این راستا، حاکم ری و اسپهبدعلی بن شهریار باوندی، حملات متعددی به رودبار الموت نمودند، تا آنجا که از سر انسانها مناره ساختند و در قهستان برادران سنجر، بسیاری از روستاها را به خرابه تبدیل کردند. در پی آن، اسماعیلیان هم حاکم ری و فرزند اسپهبد باوندی را به قتل رساندند.

وقایع نگاران از گذشت و جوانمردی محمّد در پناه دادن به دشمن یاد کرده و آن را ستوده اند. وی در سال ۵۵۷ ه.ق. در گذشت و حسن فرزند وی به جای او نشست. منابع اسماعیلی حسن را فرزندزادهٔ امام اسماعیلی، نزار مستنصر، دانسته اند که در خانهٔ محمّد و در لباس فرزند او بر سر میراث امامت نشسته است. در سالهای آخر حکومت محمّدکیا بزرگ امید، در میان جوانان جنبشی برای بازگشت به دوران ساده زیستی حسن صباح و احیای شکوه و عظمت آن زمان پدید آمد. بسیاری از آنان براساس اندیشه های عرفانی و التقاطی خواهان آن بودند که کسانی که باطن شریعت را درک نکرده اند، از تحمل رنج ظاهر شریعت راحت گردند و قیدوبندهای آن برداشته شود. البته این خواسته ها و ابراز آنها، به وسیلهٔ محمّد سرکوب شد. اما، با مرگ وی بسیاری از فراریان و تبعیدیان به الموت بازگشتند و دو سال بعد، یعنی در رمضان سال ۵۵۹ ه.ق. در الموت و قهستان در معنای نمادی و به شیوهٔ اسماعیلی، "عیدقیامت" برپا شد. همچنین، به فرمان وی بندهای شریعت از گردن مؤمنین اسماعیلی برداشته شد و آنان در اعمال خود آزاد شدند.

لیکن، این امر مشکلات بسیاری برای حسن برانگیخت و بسیاری از معتقدان به شریعت اسماعیلی، راه هجرت در پیش گرفتند. حسن نیز، یک سال و نیم بعد به دست برادرزنش، که از هواداران شریعت بود. به قتل رسید.

قلعه گردکوه – دامغان


اسماعیلیان
(۵۱۸-۴۸۳ هـ. ق)
(۱۱۲۴-۱۰۹۰ م.)
خط سیرحسن صباح ازری تامصر
خط سیربازگشت ازمصرتاالموت
مناطق نفوذ اسماعیلیه فاطمی ونزاری
قلعه
پایتخت
شهرهای مهم
سلجوقیان
خلفای فاطمی مصر
خراجگزار سلجوقیان
قرمطیان
دریای مدیترانه (بحرالروم)
دریای طبرستان
(دریای قزوین)
دریای پارس
دریای عمان
بحراحمر (دریای قلزم)
صحرای نفود
نجد
جزیره العرب
روم شرقی
قرامان
شام
جزیره
کردستان
آذربایجان
قراباغ
اران
شروان
خوارزم
قره قوم
دهستان
خراسان
قهستان
قومس
طبرستان
دیلمان
گیلان
جبال
عراق عجم
عراق عرب
خوزستان
فارس
کرمان
لارستان
بحرین
قطر
عمان
حجاز
مقیاس : ۱:۱۰،۰۰۰،۰۰۰
کیلومتر ۵۰۰ ۴۰۰ ۳۰۰ ۲۰۰ ۱۰۰ ۰ ۵۰ ۱۰۰

پس از وی، محمّد (فرزند او) که مردی فاضل و درس خوانده بود و از حکمت و فلسفه اطلاعات کافی داشت، به فرمانروایی رسید. از معاصران معروف وی، امام فخر رازی بوده است.

اسماعیلیان برای جذب امام فخررازی، یکی از فداییان را به ری فرستادند که بعد از آن، روابط امام و اسماعیلیان حسنه شد. بنابرقولی، او برهان قاطع (کارد) را در آستین اسماعیلیان دیده بود. در دوران وی، حملات اُنر (یکی از امرای سلجوقی) ادامه یافت و اسماعیلیان با ساختن دژی در مقابل شهر قزوین، این شهر را بیش از پیش مورد تهدید قرار دادند. در شام، نزاریان از مبارزهٔ صلاح الدین ایوبی با صلیبیان سودجستند و به تحکیم مواضع خود پرداختند. در اواخر دورهٔ دوم حکومت محمد(۵۸۶ ه.ق. به بعد) دولت غوریان، که خود را در خراسان جانشین دولت سلجوقی می دانست، قهستان را مورد حملات مکرر قرار داد. در این حملات، قهستان به طوری ویران شد که در خراسان و کرمان ضرب المثل گردید. در شمال و مرکز ایران دولت خوارزمشاهی به جای دولت سلجوقی وارد عمل شد و خود را مدافع مردم می پنداشت. ولی، هنوز شهرت موحش اسماعیلیان در کشتن افراد در اذهان وجود داشت و اسماعیلیان از حربهٔ قتل فردی استفاده می‌کردند. مشهورترین فردی که در این دوره به قتل رسید، اتابک محمدقزل ارسلان ایلدگز بود که در سال ۵۸۷ ه.ق. در حوالی همدان به دست سه فدایی قهستانی، به تلافی حملات او به اسماعیلیان، کشته شد.

با مرگ محمد در با مرگ محمد درسال ۶۰۷ ه.ق. فرزند وی، جلال‌الدین حسن "نومسلمان" جانشین او شد. دوران جلال‌الدین حسن دورهٔ توقف آرمانگرایی اسماعیلیان بود. ساده زیستی اولیه جای خود را به اشرافیتی جدید داده بود. او می خواست از مواهب به دست آمده، سود جوید و در کنار همسایگان خود با آرامش زندگی کند.

وی برخلاف اسلافش، از عقاید خود دست برداشت و این موضوع را به سلاطین و خلیفهٔ بغداد (الناصرلدین اللّه) اعلام کرد. قدرتمندان و سلاطینی که هیچ گاه نتوانسته بودند اسماعیلیان را به زور شمشیر رام سازند، با شادمانی از این سیاست درهای باز استقبال کردند و حقوق وی را بر قلمروش به رسمیت شناختند و موکب مادر حسن در سفر حج، با استقبال رسمی بغداد بدرقه شد. در الموت، حسن به علمای سختگیر اهل سنت اجازه داد که کتابخانهٔ الموت را مورد بررسی قرار دهند و تمامی کتابهایی را که نمی پسندند، نابود سازند. اصلاحات و تغییرات وی در تمام مناطق اسماعیلی، با مخالفتی روبه رو نشد، زیرا در تعالیم اسماعیلی، قدرت و علم امام محور تمام امور به شمار می رفت. حسن در غرب ایران محور حل و فصل امور گردید و در کشاکش اتابک ازبک با منگلی، نقش مؤثری ایفا کرد. پس از شکست منگلی، ابهر و زنجان سهم حسن شد.

سرانجام، وی در سال ۶۱۸ ه.ق. درگذشت و محمد سوم یا علاءالدین محمد، فرمانروا و امام اسماعیلی الموت شد. فرمانروایی وی مصادف با حملهٔ مغول و برافتادن دولت خوارزمشاهی بود. پس از قتل عام مردم شهرهای خراسان به دست مغولها، بازماندگان این توفان بنیاد برافکن به مناطق امن اسماعیلی نشین، به ویژه قهستان ، روی آوردند. اسماعیلیان در این زمان عاقلانه با مغول از در مسالمت وارد شدند. معروفترین این مهمانان، خواجه نصیرالدین طوسی بود که در محیط امن قهستان فرصت تألیفات زیادی یافت. وی از جمله کتاب "اخلاق ناصری" و کتاب "رسالهٔ معینیه" را به نام محتشم قهستان (ناصرالدین محتشم قهستانی) تألیف کرد. محتشمان قهستان، به ویژه محتشم شهاب الدین ابومنصور قهستانی، به طوری در پذیرایی از مهمانان بدون تبعیض پیش رفتند که از الموت آنان را متهم به اسراف کردند و جانشینی برای محتشم شهاب فرستادند.



قلعه فورک - بیرجند

در منازعهٔ خلافت بغداد با خوارزمشاهیان، فرمانروای اسماعیلی الموت، جانب خلافت بغداد را گرفت و با استفاده از ضعف آن، دامغان و نواحی غرب را هم تصرف کرد. سپس، مأموران وی در دستگاه باقیماندهٔ خوارزمشاهیان نفوذ کردند و گروهی فدایی به خدمت وزیر جلال الدین خوارزمشاه ـ شرف الدین فخرالدین علی ـ گماشته شدند. بعدها، حضور این عده آشکار شد و زنده زنده در آتش سوزانده شدند در حالی که تا لحظهٔ آخر فریاد "زنده باد علاءالدین" برمی‌کشیدند.

مرگ جلال الدین‌خوارزمشاه، به اسماعیلیان این امید تازه را داد که شاید بتوانند از یأس مردم برای گرایش به خود استفاده کنند. همچنین، پیشبینی های اسماعیلیان نیز برای تصرف تمام مناطق جنوب دریای مازندران و چین و هند، به حقیقت نپیوست و هلاکو به تشویق قاضی القضات شمس الدین قزوینی، برای نابودی اسماعیلیان عازم ایران شد. علاءالدین به خلیفهٔ بغداد پیغام داد: "اولین آماج من هستم، چون از من بگذرد تو دانی و او." در این بین، علاءالدین در توطئه‌ای به قتل رسید که فرزند وی، یعنی رکن الدین، به دست داشتن در آن متهم شد.

در سال ۶۵۳ ه.ق. رکن الدین خورشاه فرمانروای الموت شد. وی نمایندگانی به نزد مغولان و همسایگان فرستاد ولی هولاکو به کمتر از تسلیم محض قانع نبود. اشراف اسماعیلی هم خواهان تسلیم بودند. اما، جامعهٔ اسماعیلی و به ویژه جوانان، آرزوی جانبازی داشتند. سرانجام، رؤسای گردکوه و قهستان تسلیم مغول شدند. ولی، در داخل دژها (از جمله گردکوه و تون و طبس مسینان) وضع به گونهٔ دیگر بود. ساکنان دژ قهرمانانه دفاع کردند. مقاومت گردکوه را بیماری وبا در هم شکست و بقیهٔ افراد پس از آخرین نبرد، تا پای جان مقاومت کردند. سرانجام، شکست خوردند و دژ متصرف و با خاک یکسان گردید. همچنین، بقیهٔ ساکنان آن قتل عام یا تبعید شدند.

تلاش اسماعیلیان نیز بعد از آرامش حملات مغول برای تسلط دوباره بر الموت و قهستان بی نتیجه ماند و حکومت خداوند محمدنو دولت، سرانجام نیافت.

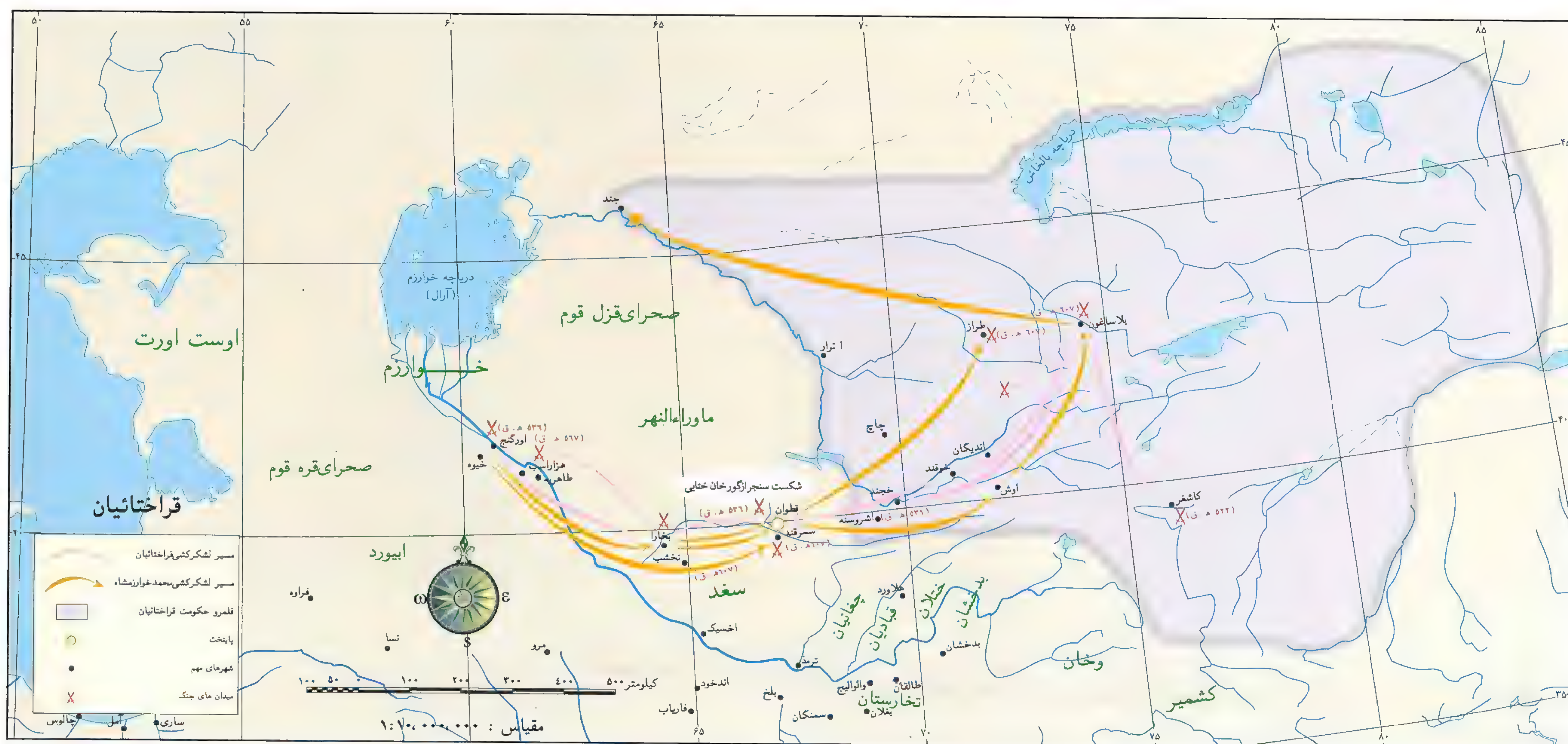
بقایای اسماعیلیان به طور گمنام در لفافهٔ تصوف به زندگی ادامه دادند، تا آنکه در اواخر دورهٔ زندیه و اوایل دورهٔ قاجاریه، دوباره ظاهر شدند.

اتابکان و خوارزمشاهیان

ترتیب ادارهٔ مملکت پهناور ایران (بعد از خارج شدن از استیلای عربها)، به صورتی درآمد که ولایتهای ایران، کمابیش به حالت نیمه مستقل امور خود را انجام می دادند. این ترتیب حکومت، به خصوص در اواخر عصر غزنوی و در تمام دورهٔ سلجوقی، به صورت چشمگیری توسعه و گسترش یافت.

ترکمانان سلجوقی به سبب وسعت ممالکی که به دست آورده بودند، ادارهٔ آن را از حالت تمرکز خارج ساختند، (به خصوص که خود نیز پایتخت ثابت نداشتند). سلجوقیان به تناسب رعایت اوضاع زمان، نیشابور، مرو، اصفهان و اندک زمانی نیز، بغداد را پایتخت خویش قرار دادند. البته، این غیر از موقعیت سلجوقیان کرمان و سلجوقیان آناتولی است که هر کدام پایتختهای خاص خود را داشتند (اگرچه، آن نیز به نوبهٔ خود متغیر بود). به عنوان مثال، سلجوقیان کرمان هفت ماه گرم از سال را در کرمان (بردسیر) و پنج ماه سرد را در جیرفت (قمادین) می گذراندند که تا پایتخت زمستانی، بیش از چهل فرسنگ (۲۴۰ کیلومتر) فاصله داشت.

پادشاهان سلجوقی، اصولاً در دربار خود ریش سفیدان و مربیانی داشتند که در ادارهٔ مملکت با آنان مشورت می کردند. بعضی از این افراد، " اتابک " (معلم یا مربی) بعضی امیرزادگان سلجوقی نیز بودند. برای ادارهٔ ولایتهای دوردست، گاهی بعضی از این اتابکان را مأمور می ساختند، چنانکه طغتکین پسر تاج الدوله تتش را در سال ۴۹۷ ه.ق. مأمور دمشق ساختند، و عمادالدین زنگی (از غلام زادگان سلطان ملکشاه سلجوقی) مأموریت موصل را یافت. همچنین، ایلدگز (اتابک ارسلان شاه سلجوقی) به آذربایجان



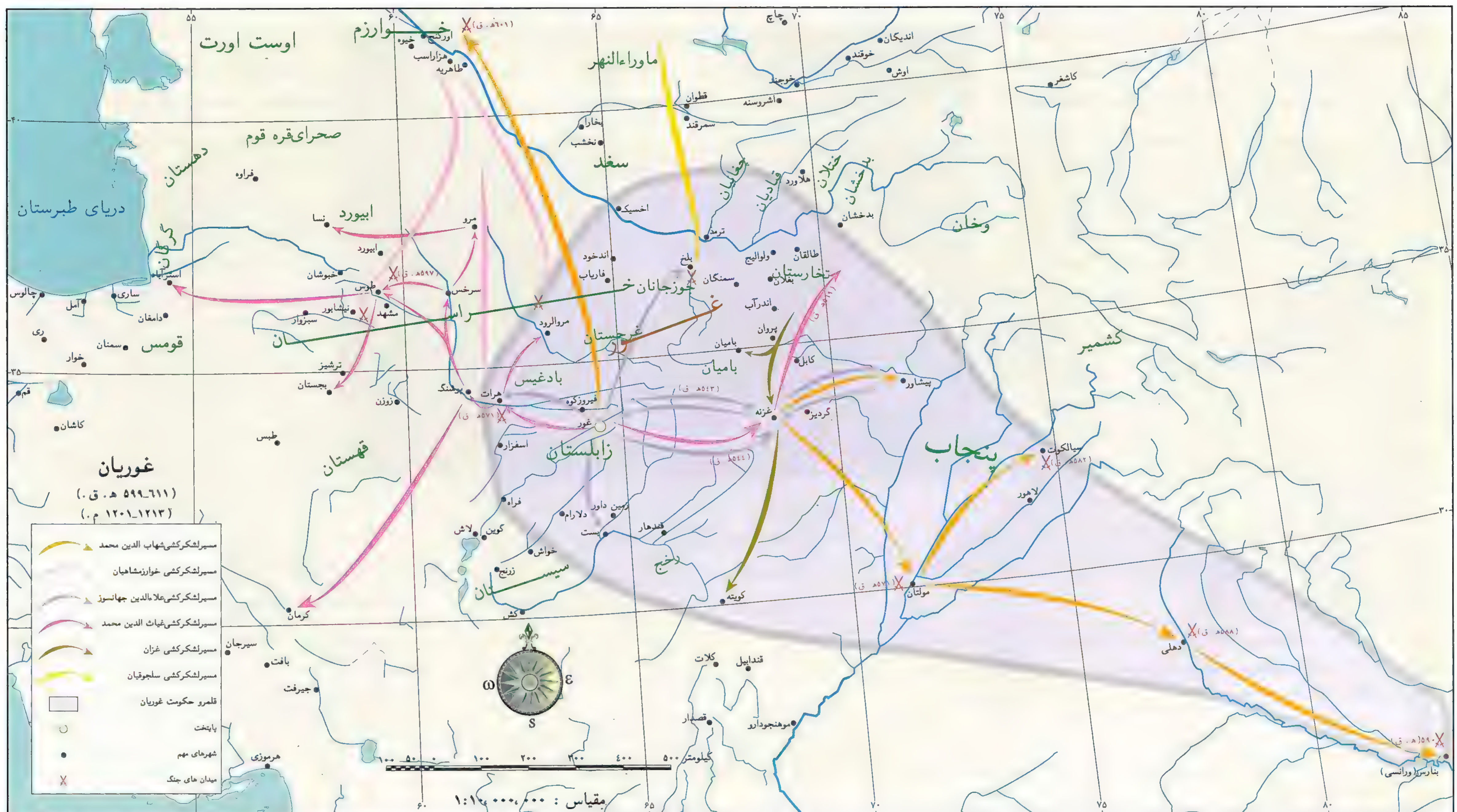
رفت، و سلغر به فارس و اتابک مؤیدالدین آی آبه به نیشابور و اتابک سام و عزالدین لنگر به یزدفرستاده شدند.

بیشتر این اتابکان موقعیت خود را تا زمان حملهٔ مغول به ایران حفظ کرده بودند و بعضی از آنان، مانند اتابکان فارس و اتابکان آذربایجان، بعد از مغول نیز تا سالها در ولایتهای مذکور حکومت داشتند. مهمترین و معروفترین این اتابکان، اتابکان خوارزم بودند که به خوارزمشاهان و خوارزمشاهیه نیز شهرت یافته اند.

خوارزم، که در کتیبه های هخامنشی به صورت هوارزمیا و بعد از اسلام به صورت خوراسمیه نیز آمده است، نام ناحیتی است در سفلای جیحون. حدود آن ناحیه از حوالی دریاچهٔ آرال تا سواحل دریاچهٔ خزر و نواحی ابیورد، از شرق، در تمام سواحل سیحون، ادامه می یافت و پایتخت آن، خوارزم خوانده می‌شد.

این منطقه نزدیک دریاچهٔ آرال و شامل دو قسمت بوده است: قسمت شرقی (کث) که معمولاً ترک نشین بود و قسمت غربی رودخانه که اورگنج خوانده می شد و فارس زبانان در آنجا ساکن بودند. پهنای رودخانهٔ جیحون در این نواحی، گاهی به دو فرسنگ می رسید. این دو شهر در زمان حملهٔ مغول بیشتر به صورت ویرانه درآمدند. معروفترین اتابکان در تاریخ ایران، اتابکان خوارزمشاهی بودند. اصولاً بعد از اسلام، (به خصوص در زمان غزنویان) ، حکام خوارزم همان عنوان پیش از اسلام خود، یعنی خوارزمشاه، را به دنبال نام خود داشتند، چنانکه آلتون تاش در زمان سلطان محمود که حاجب بزرگ او بود و حکومت خوارزم را یافت، به همین لقب ملقب گردید. قبل از او نیز مأمون بن مأمون و علی بن مأمون و مأمون بن محمد، همین عنوان را داشتند. در روزگار سلجوقیان، انوشتکین غرجه (که طشت دار سلاطین سلجوقی بود) به اشارهٔ سلطان ملکشاه سلجوقی به امارت ولایت خوارزم منصوب شد (۴۷۰ هـ.ق.) و در واقع، خراج ولایت خوارزم مخصوص طشت خانهٔ سلجوقیان بود.

در سال ۴۹۰ هـ.ق. قطب الدین محمد ـ از اولاد انوشتکین غرجه ـ به



تأیید امیر حبشی (پسرآلتون تاش حکمران خراسان) به سمت خوارزمشاهی معین شد. او تا سال ۵۲۲ ه.ق. عنوان حکومت خوارزمشاه را به خود اختصاص داد.

پسر او، اتسز (اتسز = نمیرا، آنکه باید زنده بماند) با لقب علاءالدوله هم این سمت را به ارث یافت. او با سلطان سنجر پادشاه مقتدر سلجوقی درگیری پیدا کرد و سلطان سنجر (در سالهای ۵۳۳، ۵۳۶ و ۵۴۲ ه.ق.) سه بار ناچار شد به خوارزم لشکرکشی کند. هرچند در هر سه بار اتسز مغلوب شد، اما به علت عذرخواهی مورد بخشش قرار گرفت و به دلیل ضعف سلطان، در کار خود ابقاء شد.



بعد از این تاریخ هم که سلطان سنجر گرفتار شورشهای داخلی و حملات قراختاییان و غزها در شرق ایران بود، دیگر فرصت نیافت به خوارزم لشکرکشی کند. از این پس، حکومت خوارزمشاهیان در حوزه ای وسیع به صورت مستقل ادامه یافت.

بعد از مرگ اتسز، پسر او ـ ایل ارسلان ـ به حکومت رسید (۵۵۱ ه.ق.). سپس، سلطانشاه ـ فرزند ایل ارسلان ـ چند صباحی حکم راند (۵۶۸ ه.ق.) تا اینکه برادرش ـ علاءالدین تکش ـ او را از خوارزم بیرون راندو خود مستقیماً خوارزمشاه شد.

علاءالدین در سال ۵۶۹ ه.ق. با مؤیدالدین آی آبه (اتابک نیشابور) به جنگ پرداخت و او را به قتل رساند. طغانشاه ـ فرزند مؤیدالدین ـ هر چند در نیشابور به حکومت نشست، اما همیشه مورد حملهٔ خوارزمشاهیان قرار داشت. سرانجام، طغانشاه از ملک دینار غز شکست خورد و حکومت مؤیدیه در نیشابور پایان یافت.

جنگهای معروف علاءالدین تکش، در چند جا یاد شده است: نخست، در نیشابور با سلطانشاه برادرش (۵۸۵ ه.ق.)، و بار دیگر، جنگ او با برادر در مرو (۵۸۹ ه.ق.) صورت گرفت. لشکرکشی دیگر او به بخارا برای سرکوبی ترکان قبچاقی (۵۹۱ ه.ق.) انجام شد. هرچند سپاهیان او به علت گرما و تشنگی اغلب هلاک شده و سلطان شکست خورده برگشته است.

جنگ دیگر او در سال (۵۹۰ ه.ق.) با سلجوقیان عراق بود که در حوالی ری با طغرل سوم (آخرین پادشاه سلجوقی) جنگید و او را شکست داد. خوارزمشاه پس از آن تا همدان نیز پیش رفت. آن گاه، همدان و اصفهان را به قتلغ اینانج سپرد.

در جنگی که میان سپاه خلیفه و لشکریان خوارزمشاه در حوالی ری و ساوه به سال ۵۹۱ ه.ق. روی داد، لشکر خوارزم تا خوار عقب نشستند. خوارزمشاه در سال ۵۹۶ ه.ق. پسر خود ـ تاج الدین علیشاه ـ را حاکم اصفهان کرد، و پسر دیگرش ـ سلطان محمد ـ را حکومت خراسان داد. وی در ۱۹ رمضان سال ۵۹۶ ه.ق. درگذشت. پس از وی سلطان محمد ـ پسرش ـ جانشین پدر شد.

در زمان این پادشاه، وضع ولایتهای ایران دچار آشفتگی بود. کرمان که به تسلط ملک دینار غز درآمده بود (اگر چه چند صباحی به تسلط خوارزمشاهیان نیز درآمد) به علت حملات طوایف شبانکاره و اتابکان فارس، از حیطهٔ تسلط خوارزمشاهی خارج شد (۵۹۹ ه.ق.). سلطان غیاث الدین (حاکم غور) به تحریک خلیفه " الناصرلدین اللّه " بر خوارزمشاه شورید و قسمتهایی از خراسان بزرگ را از آن خود کرد.

همچنین، به تحریک خلیفه، بعضی رؤسای اسماعیلیه از جمله جلال الدین حسن اسماعیلی در قلاع الموت و رودبار ادعای خودسری کردند. این رفتارها باعث شد تا سلطان محمد خوارزمشاه به فتوای جمعی از علمای ماوراءالنّهر، نام ناصر خلیفه را از خطبه انداخت و فرمان داد که یکی از سادات حسینی ترمذ را عنوان خلافت دهند و خطبه به نام او خوانند. سپس، در زمستان سال ۶۱۴ ه.ق. به همراه سپاهی از طریق همدان عازم جنگ با خلیفهٔ عباسی شد. اما، سپاهیانش به علت سرمای شدید در اسدآباد همدان دچار تلفات بسیار شدند و چون در شرق ایران آشفتگیهایی پدیدآمده بود، سلطان محمدبه مروبازگشت (محرم ۶۱۵ ه.ق.). سلطان محمد خوارزمشاه از سال ۶۱۳ ه.ق. گرفتار حملات طوایف مغول در شرق ایران شده بود، تا اینکه در سال ۶۱۵ ه.ق. شهر کاشغر به تصرف مغولان درآمد. سلطان هرچند خود را به ماوراءالنّهر رساند، اما در برابر لشکر مغول قادر به مقاومت نبود و همچنان از برابر آنان می گریخت. در پاییز سال ۶۱۶ ه.ق. لشکر مغول شهرهای ماوراءالنّهر، از جمله خوارزم و بلخ را تسخیر کرد و سلطان محمد به مازندران گریخت. وی در شوال سال ۶۱۷ ه.ق. در جزیرهٔ "آبسکون" (در دریاچهٔ خزر) بیمار شد و درگذشت.

فرزند او، جلال الدین منکبرنی، کوشش بسیار کرد که در برابر مغولان نیرویی فراهم آورد، اما توفیق نیافت. او در جنگ پروان (نزدیک کابل) ازلشکر مغول شکست خورد و به سندگریخت. وی در نزدیکی سند از چنگیز شکست دیگری خورد و به دهلی رفت تا شاید از امرای آن دیار که با خانوادهٔ خوارزمشاهی قوم و خویش بودند کمک بگیرد. اما، کار او به جایی نرسید و از طریق کرمان و فارس خود را به اصفهان و آذربایجان رساند. در ۲۸ رمضان سال ۶۲۷ ه.ق. از سلطان علاءالدین کیقباد (از سلاجقهٔ روم) در ارزنجان شکست خورد. در آذربایجان سپاه مغول به او رسیدند و در دیار بکر، آخرین جنگ با آنان در گرفت و سلطان شکست خورد. او از جنگ جان به سلامت برد، اما در میافارقین به صورتی ناگهانی به دست جمعی از کردان به قتل رسید (نیمهٔ شوال سال ۶۲۸ ه.ق.) . بدین ترتیب سلسلهٔ خوارزمشاهی پایان یافت.

اتابکان آذربایجان ــ اتابکان آذربایجان بعد از ایلدگز، عبارت بودند از: نصرة الدین محمد جهان پهلوان (۵۶۸ ه.ق.)، مظفرالدین قزل ارسلان (۵۸۲ ه.ق.) نصرة الدین ابوبکر (۵۸۷ ه.ق.)، مظفرالدین اوزبک (۶۰۷ ه.ق.)، و آخرین آنان، اتابک قزل ارسلان بن اوزبک معروف به اتابک خاموش بود (۶۲۲ ه.ق.). او به جلال الدین خوارزمشاه تسلیم شد و در الموت به سال ۶۲۶ ه.ق. درگذشت.

اتابکان فارس یا سلغریان ــ سنقربن مودود (که در خدمت طغرل سلجوقی بود) به حکومت فارس رسید و قلعهٔ اصطخر و اشکنوای را مرکز حکومت خود قرار داد(۵۴۳ ه ق). پس از او، به ترتیب اتابک زنگی (۵۷۷ ه.ق.)، تکله (۵۷۱ ه.ق.)، اتابک سعد (۵۹۱ ه.ق.)، ابوبکر و محمد به حکومت رسیدند و آخرین آنان، ابش خاتون بود که از سال ۶۶۲ ه.ق. تا سال ۶۸۶ ه.ق. حکومت راند. این حکومت توسط امرای مغول منقرض شد.

اتابکان لرستان ــ اتابکان لرستان بزرگ یا امرای هزاراسبی، از حدود سال ۵۴۳ ه.ق. به حکومت رسیدند. معروفترین آنان افراسیاب بود که در زمان غازان خان شهرتی داشت. پایتخت آنان ایذج بود و قلمروشان تا حدود بصره و شوشتر و اصفهان توسعه پیدا کرد. حکومت این اتابکان در زمان مغولان نیز ادامه داشت. سرانجام، در زمان تیمور به وسیلهٔ ابراهیم بن شاهرخ منقرض شدند (۸۲۷ ه.ق.).

اتابکان لر کوچک هم که شهرتی یافتند، محلی متمرکز نداشتند و اغلب ییلاق و قشلاق می کردند. معروفترین ایشان، شجاع الدین خورشید نام داشت (۵۸۰ ه.ق.). قلمرو آنان گاهی تا حدود بغداد نیز کشیده می شد. حکومت آنان تا روزگار صفویه ادامه داشت و بیش از بیست امیر داشته اند و در زمان شاه تهماسب صفوی منقرض شدند (۹۴۹ ه.ق.).

اتابکان شام ــ اتابکان جزیره و شام با حکومت اتابک عمادالدین زنگی (پسر آق سنقر، حاجب یکی از غلامان ملکشاه) شروع شد (۴۷۸ ه.ق.). او در حلب حکومت یافت و بیشتر در جنگهای صلیبی با مسیحیان در نبرد بود. پسرانش، نورالدین محمود و سیف الدین غازی، سالها در موصل حکومت راندند. سرانجام، مغول بر جزیره و شام دست یافت و خاندان زنگی موصل منقرض شد.

اتابکان موصل ــ اتابکان موصل، معروف به امرای بک تکین، از جانب عمادالدین زنگی به حکومت سنجار برگزیده شدند و حرّان، تکریت و اربل جزو حکومت آنان بود. (از ۵۳۹ ه.ق. تا ۶۳۰ ه.ق.). معروفترین آنان، مظفرالدین کوکبوری نام داشت که با صلاح الدین ایوبی معاصر بود. حکومت آنان در زمان حملهٔ مغولان خاتمه یافت.


اتابکان و خوارزمشاهیان
اوضاع ایران پس از سنجر (حدود ۵۵۶ هـ. ق)
(۱۱۶۰ م.)
مقیاس : ۱:۱۴،۰۰۰،۰۰۰
کیلومتر
دریای سیاه
دریای مدیترانه
دریای طبرستان
دریای پارس
دریای عمان
دریای احمر (قلزم)
کوههای قفقاز
گرجستان
داغستان
شروان
اران
آذربایجان
اتابکان آذربایجان
سلجوقیان روم
دانشمندیه
امپراتوری روم شرقی
اتابکان موصل
اتابکان شام
جزیره
کردستان
سلجوقیان عراق
(سلجوقیان بزرگ)
خلفای عباسی
عراق عجم
عراق عرب
خوزستان
اتابکان فارس
فارس
لارستان
اتابکان یزد
اتابکان مویدیه
قومس
طبرستان
گیلان
خوارزم
خوارزمشاهیان
صحرای قزل قوم
صحرای قره قوم
ماوراءالنهر
سغد
قراختائیان
فرغانه
خراسان
غوریان
جوزجانان
غرجستان
بادغیس
قهستان
زابلستان
صفاریان سیستان
سیستان
کرمان
سلجوقیان کرمان
مکران
غزنویان
سند
پنجاب
کشمیر
هندوستان
سلاطین هند
نفود
نجد
یمامه
بحرین
جزیره العرب
ربع الخالی
حضرموت
یمن
عمان
آل جلند عمان
ظفار
نوبه
حبشه
کوشیا
زغاوه
ایوبیان
بغداد
اصفهان
همدان
ری
قزوین
تبریز
اردبیل
نیشابور
مرو
هرات
بلخ
بخارا
سمرقند
اورگنج
خیوه
غزنه
کابل
لاهور
مولتان
شیراز
کرمان
یزد
کاشان
قم
طوس
سرخس
سبزوار
دمشق
حلب
بیت المقدس
مکه
مدینه
جده
بصره
کوفه
واسط
موصل
تفلیس
باکو
دربند
قونیه
ملازگرد
اخلاط

ایلخانان مغول

موقعیت نا مساعد اقتصادی، ازدیاد نفوس و بدی آب و هوا، اقوام آسیای مرکزی را همواره به مهاجرت وامی‌داشته و این حرکتها در دو جهت صورت می‌گرفته است: اول، مهاجرت به جنوب که باعث تشکیل دولتهای مختلف در چین گردید. دوم، مهاجرت به غرب که در دو سوی شمال و جنوب دریای خزر انجام می‌شد.

راه شمال خزر همیشه مورد استفادهٔ اقوام آسیای مرکزی در طول تاریخ بوده است، ولی راه جنوب خزر، به سبب وجود حکومتهای مقتدر ایرانی، تا انقراض ساسانیان به دست عربها، مسدود ماند. با گسترش تدریجی اسلام در این قلمرو و قبول آن به وسیلهٔ همین اقوام، راه جنوب خزر نیز برای ورود آنان گشوده شد.

اقتصاد شبانی حاکم بر این نواحی، ضعیف شدن حاکمیتهای مراکز تمدن، گسترش کشاورزی و محاصره شدن صحرانشینان، راهی برای آنان جز حرکت به سوی مراکز تمدن و ثروت باقی نگذاشت. علت سیاسی نیز در حملات صحرانشینان مؤثر بوده، ولی نیاز اقتصادی عامل اصلی حرکتها بوده است. این حملات تا قرن شانزدهم میلادی ادامه داشت، اما بعد از آن دیگر صورت نگرفت. زیرا با پیدایش اسلحهٔ آتشین، مراکز تمدن قدرت یافتند و تقریباً به عمر حاکمیت صحرانشینان در تاریخ خاتمه دادند.

مشکلات زندگی، صحرانشینان را مجبور می‌کرد که از راههای دیگری نیز شکل زندگی خود را بهبود بخشند و تجارت، یکی از راههای مهم کسب



درآمد برای همین اقوام بوده است. راه ابریشم درآمد قابل توجهی برای صحرانشینان تأمین می کرد. این درآمد، تنها صرف تأمین امنیت و راحتی کاروانها نمی‌شد، بلکه محافظت از کاروانها در طول راهها هم به عهدهٔ صحرانشینان بود.

چنگیز در اوایل قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری قمری) اتحاد قبیله‌ای خود را تکمیل و امنیت راههای تجاری قلمرو خود را تأمین نمود. سپس، برای تأمین اقتصاد قبایل زیر فرمان خود حرکت را آغاز کرد. حملات اولیهٔ چنگیز به کشور چین بود که با سقوط پکن (خانبالیق) پایان یافت. وی ادامهٔ تسخیر چین را به عهدهٔ امراء و جانشینان خود گذاشت و متوجه غرب گردید. چنگیز برای گشودن راه ارتباط تجاری غرب، که برای اقوام آسیای مرکزی نقش حیاتی داشت، با ایجاد رابطه با خوارزمشاهیان درصدد گشودن این راهها برآمد. ولی، عملکرد نادرست خوارزمشاهیان باعث حملات زودرس مغول به دنیای غرب گردید.

حملات مغول (همانند سایر اقوام آسیای مرکزی) در دو سوی شمال و جنوب خزر دنبال شد. در حملات اولیهٔ مغول، خراسان ویران گردید.

حملات بعدی مغول در زمان جانشینان چنگیز دنبال شد. پس از نابودی آخرین مقاومت خوارزمشاهیان و تصرف نواحی قفقاز، ارمنستان و گرجستان، به آناتولی توجه شد. مغولان در نبرد مشهور "کوسه داغ" در ۱۴ محرم سال ۶۴۱ ه.ق. پس از شکست دادن سلجوقیان آناتولی، به استقلال آنان خاتمه دادند. سلجوقیان آناتولی، از این تاریخ تا متلاشی شدن کامل آنان در اوایل قرن هشتم هجری، تنها توانستند به صورت یک حکومت تابع به موجودیت خود ادامه دهند.

حمله به روسیه نیز به فرماندهی باتو ـ فرزند جوجی ـ از سال ۶۲۷ تا ۶۴۰ ه.ق. ادامه یافت. بدین ترتیب، از رودخانهٔ ایرتیش تا کوههای کارپات زیرنفوذ اولوس جوجی درآمد.

امرای مغول در رأس قوای نظامی خود، دشتهای مغان و ارّان را در مسیر سفلای رودخانهٔ ارس و کورا اقامتگاه قرار دادند، زیرا تأمین علوفه در این قلمرو از سایر نقاط مناسبتر بود. به همین سبب، ایلخانان نیز پس از مستقر شدن در ایران در این منطقه اقامت گزیدند و از همین مرغزاران شمال شرقی آذربایجان بود که مدت یک قرن بر ایران حکمرانی نمودند.

با مرگ اوگتای ـ جانشین چنگیز ـ کشورگشایی مغول عملاً متوقف شده بود. با برکناری فرزندان اوگتای و قدرت یافتن فرزندان تولی به کمک فرزندان جوجی، منکو فرزند تولی به مقام خانی برگزیده شد. منکو در قوریلتای (مجلس مشورتی) سال ۶۵۱ ه.ق. در کنار نهر "اونون" تصمیم گرفت که یکی از برادرانش (موسوم به قوبیلای) را مأمور فتح بقیهٔ چین کند و برادر دیگرش، هولاکو، را به ایران بفرستد تا پس از فتح مراکز اسماعیلیه و بغداد، که دو کانون سیاسی و مذهبی خطرساز برای حاکمیت مغولان بودند، به خصوص اسماعیلیه که به علت در دست داشتن قلاع مستحکم در مسیر راههای تجاری، امنیت راهها را مختل کرده بودند، فتوحات مغول



گنبد کبود ـ مراغه

را در بین‌النهرین و سوریه دنبال کند. خانهای آسیای مرکزی ـ تا استقرار ایلخانان در ایران ـ مرکزی برای ادارهٔ امور خراسان و مازندران دایر نموده بودند(طوس). از این کانون بود که دولتمردان ایرانی نظیر خاندان جوینی با استفاده از عدم آگاهی مغولان به مملکت داری، وارد دستگاه مغولان شدند.

هولاکو با ورود به ایران، در سال ۶۵۴ هـ.ق. (۱۲۵۶ م.) مراکز اسماعیلیه و در سال ۶۵۶ هـ.ق. (۱۲۵۸ م.) بغداد را تصرف نمود و در ادامهٔ پیشروی خود به سوی غرب، وارد سوریه گردید. پس از تصرف شهرهای حلب و دمشق در سال ۶۵۸ هـ.ق. در محلی به نام "عین جالوت" از سلاطین ممالیک مصر، که پس از سقوط بغداد به بزرگترین کانون سیاسی ـ مذهبی مسلمانان تبدیل شده بودند، شکست خورد. پس از این نبرد، حدود قلمرو هولاکو با ممالیک روشن گردید. سوریه و فلسطین در دست ممالیک باقی ماند و ساحل غربی رودخانهٔ فرات، مرز طرفین را تشکیل داد.

مغولان ایران به علت تابعیت خود نسبت به خان بزرگ مغول، نام ایلخان (تابع خان) بر خود گذاشتند. به دلیل محصور شدن ایلخانان در مشرق به وسیلهٔ اولاد جغتای در مرزهای ماوراء النهر و ترکستان شرقی و غربی که رودخانهٔ جیحون (آمودریا) همیشه سرحد بین متصرفات این دو خانواده بود، و از طرف جنوب شرقی، به رود سند و پنجاب که در زمان




گنبد سلطانیه – زنجان

چنگیزخان به تصرف مغولان درآمده بود، واز سوی شمال غربی به قفقاز و مرزهای دربند که توسط فرزندان جوجی اداره می شد؛ ادامهٔ پیشروی آنان برای گشودن قلمرو جدید و برقراری راه ارتباطی شرق دور با شرق مدیترانه غیرممکن گردید. ولی، مرزهای اولاد چنگیز با هیچ معاهده‌ای مشخص نشده بود و با وجود تقسیماتی که خود چنگیز انجام داد، حکومت گستردهٔ او تنها به عنوان دولتی شمرده می‌شد که از نظر قانون صحرانشینان، سهم تمام اولادخان بود.

عدم موفقیت مغولان در مقابل ممالیک، نزدیکی آنان را به دنیای مسیحیت، که از قرنها قبل در میان مغولان نفوذ کرده بودند (چنانکه بسیاری از زنان خانها از قبایل مسیحی مغول و ترک بودند) مهیا ساخت. دنیای مسیحیت نیز به علت شکست در مقابل ممالیک و از دست دادن شهرهای شرق مدیترانه در جنگهای صلیبی ـ به علت وجود دشمن مشترک ـ به مغولان نزدیک شد. مکاتبات دنیای غرب با مغولان و اعزام مداوم سفرا به دربار یکدیگر، در ادامهٔ این سیاست بود که در زمان جانشینان هولاکو نیز (حتی، پس از قبول اسلام) همواره ادامه یافت. اما، به علت نبودن اتحاد میان دول اروپایی و ضعیف شدن ایلخانان، همکاری فرزندان جوجی با ممالیک و حملات فرزندان جغتای از شرق (به خصوص، پس از اسلام آوردن فرزندان جوجی و جغتای) سیاست ایلخانان با شکست مواجه شد.

احاطه شدن ایلخانان به وسیلهٔ دنیای اسلام، متوقف شدن حرکت آنان و بروز مشکلات اقتصادی، ایشان را مجبور به قبول اسلام و انجام بعضی از اصلاحات اقتصادی، اجتماعی و تجاری نمود. این دگرگونی باعث برچیده شدن رسوم قبلی مغولان گردید. حتی، غازان نیز پس از قبول اسلام نام "محمود" را انتخاب کرد و عناوین خانهای بزرگ را از سکه ها حذف و خود را از تابعیت آنان رها ساخت. تسامح دینی مغولان، سقوط بغداد، وجود دولتمردان بزرگ ایرانی در دربار مغول، وجود دانشمندانی که در کانونهای امن از حملات مغول جان سالم به دربرده بودند، و بالاخره، علاقهٔ مغولان به بعضی از علوم، نظیر نجوم، طب و تاریخ نگاری زمینهٔ رشد این دانشها را در زمان ایلخانان مهیا ساخت.

این امر تا آنجا قوت یافت که بزرگترین رصدخانهٔ عالم اسلامی، در زمان هولاکو در مراغه احداث گردید. همچنین، با ارزشترین کتب تاریخی، در زمان مغول نوشته شد. قبول اسلام و جذب شدن مغولان در فرهنگ برتر ایرانی، تمایل آنان را به تشیع بیشتر نمود. قبول تشیع از طرف اولجایتو و احداث بناهای با عظمتی در شهرهای مراغه، تبریز و سلطانیه باعث فراموشی تدریجی آداب و رسوم مغولی و شروع پیوستگی ترکان و مغولان و یکی شدن ایشان در ایران گردید.

ضعیف شدن حاکمیت مغول و شورش امرای ترک و مغول در آناتولی و سرکوبی آنان، همچنین مهاجرت بی وقفهٔ ترکان به آناتولی که پس از نبرد ملازگرد (۱۰۷۱ م.) آغاز شده بود و همواره ادامه داشت و زمینهٔ حملات بعدی آنان را به دنیای مسیحیت فراهم ساخت.

حاکمیت نیرومند ایلخانان با آمدن هولاکو به ایران آغاز شد و با مرگ ابوسعید، فرزند اولجایتو، در سال ۷۳۶ ه.ق. به پایان رسید. در زمان آخرین ایلخان، مملکت با جنگهای داخلی تهدید می شد. جوانی و بی تجربگی ابوسعید و شکل گیری حکومتهای مقتدر محلی که پس از واگذاری اراضی به امرا و حکام قدرت گرفته بودند و عدم نیاز به قدرت مرکزی وهمچنین به طریقتهای مختلف امکان فعالیت داد. از این تاریخ، دو خاندان خویشاوند امیر چوپان در تبریز و آل جلایر در بغداد قدرت گرفتند و شروع به مبارزه نمودند. همچنین، با اینکه بسیاری از شاهزادگان مغول و شاهزاده خانمی هم به عنوان خان از طرف امرای مقتدر به حکومت رسیدند، اما حکومت ایلخانان عملاً به پایان خود رسیده بود. قلمروهای دور از مرکز، نظیر آسیای صغیر، ارمنستان، گرجستان و هرات از حکومت مغول جدا شدند.


محراب الجایتو ـ مسجد جامع اصفهان

حکومت‌های محلی زیادی در ایران قدرت را به دست گرفتند. آذربایجان مورد حملهٔ آلتین اردو (اردوی زرین) قرار گرفت. ایران نیز در درگیریهای حکومتهای محلی، با مشکلات زیادی مواجه شد. تمایلات گریز از مرکز زمینداران بزرگ و مبارزهٔ آنان با یکدیگر به منظور کسب قدرت، و گسترش نهضتهای مردمی، منجر به سقوط کامل ایلخانان در سال ۷۵۴ ه.ق. گردید.

ارزیابی عواقب و نتایج حملات مغول، در سه مرحله به طور اختصار بیان می شود:

مرحلهٔ اول (از سال ۶۱۷ تا ۶۸۹ ه.ق): انحطاط عظیم اقتصاد ایران، تقلیل مساحت اراضی مزروعی، مهاجرت توده ها، سقوط زندگی شهری، تجدید تقسیم اراضی، رشد دامداری و گرایش به سوی اقتصاد طبیعی.

مرحلهٔ دوم (از سال ۶۹۴ تا سال ۷۲۶ ه.ق.): رونق کشاورزی بر اثر اصلاحات غازان خان و جانشینانش، تثبیت میزان مالیات، پذیرفتن سنن ایرانی، گسترش اراضی خصوصی به زیان اراضی دولتی.

مرحلهٔ سوم (از سال ۷۲۶ تا ۷۸۲ ه.ق.): از هم پاشیدگی مرکزیت طلبی، شروع جنگهای خانگی، بازگشت مجدد هرج و مرج، و گسترش قیامهای روستاییان و کشاورزان.

در زمینهٔ فرهنگی نیز با شکل گیری دولت ایلخانی، روابط بین ممالک اسلامی مرکز و مغرب آسیا با چین رو به افزایش نهاد. با ارتباط ایران و چین، بسیاری از دانشها و هنرهای طرفین نیز مبادله گردید: به عنوان مثال می‌توان از نفوذ معماری عهد سلاجقه و بنی عباس در چین و همچنین، تأثیر معماری چینی در ایران (به خصوص در زمینهٔ شکل گنبدها، و رنگ آبی شفاف در کاشی کاری) نام برد.

با تشکیل حکومت گسترده و یکپارچهٔ مغول از اقیانوس کبیر تا مدیترانه و ارتباط نزدیک مغولان با دنیای مسیحیت، امکان ارتباط شرق و غرب تأمین گردید و این امر سبب شد که اروپاییان از دانش و امکانات شرق آگاهی بیابند و درصدد پیداکردن راهی غیر از قلمرو اسلامی برآیند. در پی این هدف، راه شرق توسط اروپاییان از طریق دریا گشوده شد.



امرای محلی

اواخر قرن هفتم، قرن هشتم و اوایل قرن نهم هـ. ق.

در تاریخ ایران، هر چند از دوره های متمرکز هخامنشی، یا ساسانی به عنوان شاهنشاهی یا امپراتوری نام برده می‌شود که از مرکزی به نام پایتخت به صورت متمرکز اداره می شده اند، اما واقعیت آن است که در همان دورانها نیز حکام ولایتها تا حدودی استقلال داشته و سکهٔ مخصوص آن سامان را می زده و عنوان سلطنت محلی را حفظ می کرده‌اند.

بعد از تسلط اعراب و گسترش اسلام در نواحی مختلف ایران، همان روش تا حدودی اعمال می‌شد و پادشاهان جدید (خلفای اموی در دمشق و خلفای عباسی در بغداد) همچنان ادارهٔ نواحی خلافت شرقی اسلامی را به روال پادشاهان ساسانی و امپراتوران رومی، به حکام نیمه مستقل دست نشانده می‌سپردند. حکومت خاندانهایی مانند خاندان مُهَلّب، شاهد این معناست. حتی، سازمان بندی کشور و دریافت مالیاتها نیز براساس دفاتر عصر ساسانی و پیش از آن بود. سلاطین و امرای محلی، مانند سامانیان، یا غزنویان و سلجوقیان به دلیل اینکه ناچار بودند مالیات و خراج ولایت را به بغداد بفرستند، هیچ گاه امکان تأمین نیروی نظامی قابل توجه که در برابر خلافت بتواند ایستادگی یا طغیان کند، نیافتند. از آنجا که قسمت عمدهٔ درآمدها به پایتخت خلافت فرستاده می‌شد، امکان اصلاحات و انجام کارهای عمرانی نیز در محل تا حدودی محدود می شد. با همهٔ اینها، آثاری که از این حکام محلی باقی مانده است کم نیست.

پیر بکران ـ اصفهان



تفاوت روش این حکومتها با روش حکومت عصر ساسانی در این است که تمرکز عهد ساسانی همراه با هرج و مرج و آشفتگی نبود و امرای محلی آن با یکدیگر زدوخوردی نداشتند، در حالی که در کار خود تا حدودی مستقل بودند. اما در دوران بعد از اسلام، خصوصاً دوران بعد از مغول، حکام محلی دائماً با یکدیگر در زدوخورد بوده وباعث تضعیف یکدیگر می‌شده‌اند.

بعد از آنکه در قرن هفتم هجری هجوم بزرگ مغولان از شمال شرقی و مشرق به داخل ایران و نواحی غربی آن کشیده شد، طبعاً آن حکام محلی که اندک نیرویی داشتند (خوارزمشاهیان و اتابکان) قادر به مقاومتی نبودند. و چون طولی نکشید که پایتخت خلافت (بغداد) نیز با هجوم هولاکوخان مغول، نوادهٔ چنگیز، سقوط کرد (۶۵۶ هـ.ق.) دیگر هیچ نیروی مقاومی در برابر امرای مغول باقی نماند. سالیانی چند، نواحی مختلف مملکت، به خصوص بغداد، زیرنظر مستقیم امرای مغول اداره می شد. از آنجا که ادارهٔ مملکت پهناوری همچون ایران از جیحون تا فرات، از عهدهٔ یورت مغول و حکام چادرنشین آن برنمی آمد و علاوه بر آن، میان شاهزادگان و نویانان مغول نیز اختلافات خانمان برانداز پیش آمد، نحوهٔ ادارهٔ مملکت به همان روش سابق تجدید شد، روشی که در آن تا حدودی استقلال محلی و محدود امرای هر ولایت برجای بود.

امرای اصلی مغول که مرکز ثابتی نداشتند و بیشتر به صورت یورت در مراتع و چراگاههای ماوراءالنهر جابه جا می‌شدند، حکومت ولایتهای ایران را به صورت تیول و سیورغال به امرای محلی می‌سپردند. این امرا هم ناچار بودند قسمتی از درآمد ولایت را به یورت (مرکز سلطان مغول) بفرستند. به همین دلیل، نه امکان داشتند که نیروی قابل ملاحظه ای در ولایت ایجاد کنند و نه دست آنان برای اصلاحات و توجه به حال عامه باز بود.

علاوه بر آن، حکام محلی با امرای همسایه به دلایل مختلف از جمله توسعهٔ آب و خاک، کسب درآمد، غارت سرمایهٔ مردم، گسترش نفوذ، رقابتهای خانوادگی و امثال آن، در جنگ و جدال بودند. به همین دلیل، قرن هشتم و نتم هجری تا پیدایش تیمور و یورشهای بی امان او، یکی از آشفته ترین ادوار تاریخی این مملکت بوده است.

امرای محلی که در این مدت شهرتی یافتند، عبارت بودند از: طغاتیموریان در استرآباد، آل جلایر در بغداد، امرای چوپانی در تبریز، آل مظفر در کرمان و یزد و فارس، آل اینجو در فارس، سربداران در خراسان، قراختاییان در کرمان، آل کرت (در هرات و نیشابور)، بقایای اتابکان لرستان و اتابکان یزد.

اینک، به شرح مختصری از کارهای این سلسله‌ها و حوزه و قلمرو حکومتی آنان می‌پردازیم.

ملوک کرت

شهر هرات، یکی از مهمترین شهرهای ایران بوده است. نام آن از قدیمترین ادوار تاریخی به همین صورت باقی مانده که گویای تلفظ آریایی آن است. ملک رکن الدین ـ پسر تاج الدین ـ که دختر سلطان محمود غیاث‌الدین غوری را به زنی گرفته بود، از جانب امرای غور به حکومت هرات برگزیده شد. وی قلعهٔ "خیسار" بین هرات و غور (فیروزکوه خراسان) را تعمیر کرد و مرکز حکومت خود قرار داد.

شمس الدین محمد نوهٔ دختری ملک رکن الدین که گویا پدرش به کرت معروف بود، به جانشینی پدربزرگ برگزیده شد. وی در قلعهٔ خیسار به حکومت پرداخت و چون ایام او با حملات مغول به شرق ایران مصادف شد، ناچار با امرای مغول از در مصالحه درآمد. همچنین، یکی از نوادگان خود را به نام شمس الدین محمد کرت که در واقع جانشین بعدی او می شد، به عنوان گروگان به دربار خان مغول فرستاد. در نتیجه، حکومت خود را تا آخر عمر حفظ کرد (۶۴۳ هـ.ق.).

طبعاً، جانشین او از دربار مغول همان ملک شمس‌الدین محمد بود که به هرات آمد. هرچند بعضی امرای دربار مغول (از جمله جغتای) با او رقابت داشتند، اما چون منگوقاآن از او حمایت کرد، نواحی هرات و جام و باخَرز و پوشنگ و غور و خیسار و فیروزکوه (غور) و غرجستان و مرغاب و مروالرود و فاریاب تا کنارهٔ سیحون به تصرف او درآمد. از جنوب نیز، فراه و سیستان و اسفزار از او تبعیت می‌کردند. در نتیجه، حکومت قلمرو وسیعی از آن او شد و چون هنگام حملهٔ هولاکوخان نیز به همراهی او برخاست، همچنان قدرت خود را تا پایان عمر حفظ کرد (۶۷۶ هـ.ق.).

در زمان اباقاخان، با هدایایی که به درگاه مغول در تبریز فرستاد، و نیز به توصیهٔ صاحب دیوان، حکومت او ادامه یافت. اما، روایت است که مرگ او در تبریز بر اثر مسمومیت عمدی صورت گرفت. با وجود این، پسر او ملک رکن الدین از جانب اباقاخان به حکومت هرات برگزیده شد و تا سال ۷۰۵ ه.ق. امارت داشت. بعد از او پسرش ملک فخرالدین به حکومت منصوب شد وی از رفتن به دربار اولجایتو خودداری نمود و در برابر سپاه او نیز ایستادگی کرد. ولی، ناگهان در ذی الحجهٔ سال ۷۰۶ ه.ق. درگذشت. سپاهیان اولجایتو هرات را گرفتند. با همهٔ اینها، حکومت به پسر او ملک غیاث الدین سپرده شد که همچنان با ایلخانان، اولجایتو و ابوسعید، مماشات می‌کرد تا آنکه به سال ۷۲۹ ه.ق. درگذشت.

پس از او، پسرانش شمس الدین محمد دوم و ملک حافظ و ملک معزالدین حسین (۷۷۱ ـ ۷۳۲ ه.ق.) به حکومت پرداختند. معزالدین، حامی علم و ادب بود و "مُطَوّل" اثر تفتازانی به نام و حمایت او تألیف شد. وی در دورهٔ حکومتش با سلسلهٔ سربداران سبزوار بارها به نبرد پرداخت. ملک غیاث الدین دوم، پسر و جانشین او، در سال ۷۸۳ ه.ق. در یورش تیمور اسیر شد و به قتل رسید. به این ترتیب، سلسلهٔ ملوک کرت به پایان آمد.

قراختاییان کرمان

پس از آنکه اوضاع حکومت خوارزمشاهیان به انحطاط گرایید، در روزگاری که سلطان غیاث الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه در کرمان مقیم شده بود، براق حاجب که از طایفهٔ گورخان ختایی در دربار خوارزمشاه بود، به هواداری او عازم کرمان شد. در کرمان امیرشجاع الدین زوزنی بر امور مسلط شده بود و سلطان غیاث الدین را تحت نظر داشت. وقتی او از آمدن براق حاجب باخبر شد، در خارج از شهر کرمان راه برآنان بست و در اثر جنگی که درگرفت، شجاع الدین زوزنی کشته شد و براق بر شهر مسلط گردید (۶۱۹ه.ق.).

سلطان جلال الدین خوارزمشاه که در این ایام برای جلب کمک به هند رفته بود، پس از شنیدن خبر تسلط براق بر کرمان، خود را به آنجا رسانید. براق ابتدا از او استقبال کرد و دختر خود را نیز به عقد او درآورد، اما اندکی بعد به تصور اینکه سوء قصدی در شرف تکوین است، جلال الدین را از شهراخراج نمود. او به جنوب فارس عازم گردید (۶۲۱ ه.ق.). بدین طریق، براق مستقلاً بر کرمان تسلط یافت و برای تحکیم موقعیت خود، با امرای چنگیزی مناسبات دوستانه برقرار کرد تا آنکه در ذیقعدهٔ سال ۶۳۲ ه.ق. درگذشت. او از دربار مغول (که در این ایام مقیم کلوران بودند) لقب قتلغ خانی نیز دریافت کرد. به همین دلیل بود که سلالهٔ آنان به قتلغ خانیه نیز معروف شدند.

پس از او، میان پسرش رکن الدین خواجه جق و برادرزاده‌اش سلطان قطب الدین محمد رقابت شدید درگرفت. ولی، به هرحال قطب الدین موقعیت برتری یافت. پسر او حجاج سلطان نیز از قراقروم و کلوران فرمان تأیید دریافت کرد. بعد از مرگ قطب الدین (۶۵۵ ه.ق.) همسرش ترکان خاتون در کرمان به نیابت فرزندش حجاج سلطان به حکومت پرداخت. او همان کسی بود که سپاه کرمان را برای پیروزی اباقاخان، به خراسان فرستاد. رقابت میان ترکان خاتون و حجاج سلطان باعث شد که حجاج سلطان، به هند مهاجرت کند و از پادشاهان هند کمک بخواهد. او در بازگشت، در بین راه درگذشت. ترکان خاتون با قدرت تمام بر نواحی کرمان تسلط یافت و مناسبات خود را با امرای فارس و یزد و همچنین، خراسان مستحکم نمود. او دختر خود "پادشاه خاتون"، را نیز به همسری اباقاخان سرافراز کرد و در نتیجه، موقعیت او بیش از پیش مستحکم شد. با وجود رقابتهای میان او و فرزند خوانده اش "سیورغتمش"، سلطنت او تا سال ۶۸۱ ه.ق. طول کشید.

سیورغتمش نیز ده سالی در کرمان حکم راند تا آخر کار، به دست خواهرش "پادشاه خاتون" به قتل رسید. پس از او، حکومت به پادشاه خاتون سپرده شد که لقب صفوة الدین داشت. او نیز، تا سال ۶۹۴ ه.ق حکمروا بود.

بعد از او، مظفرالدین محمدشاه پسرحجاج سلطان و قطب الدین شاه‌جهان چند صباحی حکومت کردند. شاه جهان دختر خود را به عقد امیرمبارزالدین محمدمظفر میبدی درآورده بود (۷۲۹ ه.ق.). طولی نکشید که امیر مبارزالدین سپاه خود را به کرمان آورد و خود فرمانروای کرمان و فارس گردید و به سلسلهٔ قراختاییان پایان داد (۷۴۲ ه.ق.).

قبل از امیرمحمدمظفر، چندصباحی حاکم کرمان از جانب فارس تعیین می‌شد. از دوران یک صدساله حکومت قراختاییان در کرمان و بلوچستان، آثار خیر بسیار باقی مانده است. آن دو زن که پادشاهی کردند، مشهور به عدالت و انصاف بودند و هیچ جنگی در زمان حکومت قراختاییان میان کرمان و همسایگان رخ نداد.

خاندان اینجو و آل مظفر

روش حکومتی خانان مغول بر این بود که فرمان ادارهٔ ناحیه‌ای را به کسی می‌سپردند و سالیانه مبالغی از او دریافت می داشتند (تیول). کردوجین، دختر ابش خاتون، که مدتی در فارس حکومت داشت و جزو اتابکان فارس بود، از جانب سلطان ابوسعید ناحیهٔ فارس را تیول خود کرد و در آنجا به حکومت پرداخت. او چندی همسر قطب الدین شاه جهان بود. محمدمظفر در سال ۷۲۹ ه.ق. به شیراز آمد و از دختر او مخدومشاه خواستگاری کرد و ازدواج صورت گرفت.

کردوجین بعد از مرگ شاه جهان به عقد امیر چوپان، که از امرای مغول بود، درآمد. او به اشارهٔ امیرچوپان، شرف الدین محمود وکیل خاصهٔ املاک ایلخانی را که به مغولی اینجو خوانده می شد، به فارس فرستاد. وی وزارت فارس و کرمان و یزد و کیش و بحرین را به عهده داشت. به تدریج، شرف الدین محمود اینجو در ولایت فارس برای خود استقلالی کسب کرد و وقتی در سال ۷۳۴ ه.ق. سلطان ابوسعید او را خلع نمود، وی تمکین نکرد. در نتیجه، مدتی در قلعهٔ طبرک اصفهان تحت نظر قرار گرفت و پسرش، جلال الدین مسعود شاه، به عنوان گروگان پیش امیر شیخ حسن چوپانی به روم (آسیای صغیر) فرستاده شد و مدتی نیز در اردو تحت نظر بود.

خواجه غیاث الدین، فرزند خواجه رشیدالدین فضل اللّه، به فرزندان اینجو نظر موافق داشت. وقتی محمودشاه به دست ارپاگاون کشته شد، پسرانش از اردو فرار کردند و مسعود شاه اینجو به همراهی امیرپیرحسین چوپانی، به شیراز رفت. حکومت فارس و کرمان و یزد به او سپرده شد تا وقتی که امیر محمد مظفر به حضور پیرحسین آمد و فرمان راهداری یزد و اطراف را به عهده گرفت.

وقتی در اثر حملهٔ ملک اشرف چوپانی به فارس، پیرحسین شکست خورد و کشته شد؛ به اشارهٔ ملک اشرف، پسر کوچک محمودشاه، که جمال الدین شیخ ابواسحاق نام داشت، حاکم فارس شد (سال ۷۴۳ ه.ق.). شیخ ابواسحاق که ممدوح حافظ شیرازی هم بود، با رقیب نیرومندی به نام امیرمبارزالدین محمدمظفر میبدی روبه رو شد. وی در یزد قدرت یافته و سلسلهٔ اتابکان یزد را منقرض ساخته بود (۷۱۸ ه.ق.) و اندکی بعد، برکرمان نیز تسلط یافت.

شیخ ابواسحاق در سال ۷۳۷ ه.ق. به قصد جنگ با امیر محمد مظفر عازم یزد شد، اما شکست خورد و بازگشت. مدتی بعد، شیخ ابواسحاق به کرمان لشکر کشید (۷۴۱ ه.ق.) اما در این جنگ نیز کاری از پیش نبرد و از سیرجان عقب نشینی کرد.

در این سال، امیرمحمدمظفر در جیرفت با طوایف اوغان و جرمان، که به شیخ ابواسحاق کمک کرده بودند به شدت جنگید. هرچند توفیق او کم بود، ولی بعد از آن، نواحی جنوبی کرمان ـ به هرصورت ـ از او متابعت

می‌کردند.

حملهٔ دوم شیخ ابواسحاق به یزد (۷۵۱ هـ.ق.) بهانه‌ای به دست داد تا امیر محمدمظفر با لشکر خود برای تسخیر فارس عازم شود. در جنگی که درگرفت، امیرشیخ ابواسحاق شکست خورد و به اصفهان گریخت. امیر مبارزالدین اصفهان را محاصره کرد. شهر تسخیر و شیخ ابواسحاق اسیر شد و به قتل رسید (جمادی الاول ۷۵۸ هـ.ق.).

از این پس، یزد، فارس و کرمان در قلمرو امیرمبارزالدین قرار گرفت. وی به تبریزهم لشکرکشید و چندصباحی آن ولایت را از چنگ امرای چوپانی و آل جلایر بیرون آورد.

امیر مبارزالدین در رمضان سال ۷۵۹ هـ.ق. در توطئهٔ فرزندان و اقوام خود دستگیر و نابینا شد و اندکی بعد، در راه تبعید به گرمسیرات درگذشت و نعش او را به میبد بردند (ربیع الاول سال ۷۶۵ هـ.ق.). فرزندان او، شاه شجاع و شاه محمود در فارس، کرمان و اصفهان به حکومت پرداختند و شاه یحیی، پسر شرف الدین مظفر برادرزادهٔ شاه شجاع، نیز، یزد را به خود اختصاص داده بود (۷۹۵ ـ ۷۸۹ هـ.ق.). بلافاصله بعد از سقوط امیر محمدمظفر، فرزندانش به رقابت با یکدیگر پرداختند و هر کدام با گرفتن گوشه ای از کشور، مترصد جنگ با یکدیگر بودند. شاه شجاع که در فارس مرکزیت یافته بود، برادرکوچک خود، سلطان احمد، را بر کرمان حکومت داد.وی نیز هرچند با رقابت شدید پهلوان اسدخراسانی ـ حاکم قبلی کرمان ـ روبه رو شد، اما کار با جنگی سخت، که منجر به محاصره وقحطی کرمان شد، پایان یافت (۷۷۶هـ.ق.).

همچنین، شاه شجاع با رقابت برادر دیگرش، شاه محمود (حاکم اصفهان)، روبه رو گردید. این برادر هم مدتی شیراز را محاصره کرد تا اینکه بین آن دو مصالحه شد.در بهار سال ۷۶۶ هـ.ق. شاه شجاع به جیرفت تاخت و عشایر اوغان و جرمان را مطیع ساخت. ولی، در همین وقت شاه محمود بار دیگر به شیراز حمله نمود. شاه شجاع ناگزیر به جنگ برادر شتافت. شاه محمود برای بار دوم مصالحه کرد و به اصفهان بازگشت (۷۶۶ هـ.ق.).

از این پس، شاه شجاع چندبار به اصفهان لشکر کشید. ولی، در همین ایام شاه محمود وفات کرد و قضیهٔ تصرف اصفهان پیگیری نشد.شاه شجاع یک بار نیز به سلطانیه (آذربایجان) لشکر کشید. این لشکرکشی برای سرکوبی عادل آقا بود که به هواخواهی سلطان حسین جلایر قیام کرده بود (۷۸۵ هـ.ق.).

به طور کلی، جنگهای متوالی شاه شجاع موفقیت آمیز نبود. اختلافات خانوادگی تا آنجا بالا گرفت که وی پسر خود شبلی را نیز کور کرد. در آخر کار، خود نیز به امراض متضاده مبتلا شد و در شعبان سال ۷۸۶ هـ.ق. درگذشت.

سپس پسرش، سلطان زین العابدین، در شیراز به جای او نشست، ولی با مخالفت شاه یحیی حکمران یزد روبه رو شد از سوی دیگر، شاه منصور (پسر شاه مظفر، نوهٔ محمد مظفر) نیز در ولایتها سر به طغیان برداشته بود. وی با امرای مازندران و ری دست یکی کرد و خود را به خوزستان رسانید. وپس از تسخیر قلعهٔ سلاسل، عازم فارس شد، شیراز را تسخیر نمود و سلطان زین العابدین را زندانی کرد. و این درست زمانی بود که امیرتیمور گورکانی، پس از تسلط بر خراسان و ماوراء النّهر و گرگان و مازندران، با لشکری عظیم از ری گذشت و از طریق اصفهان و لرستان به خوزستان رسید. سپس، از آنجا نیز عازم فارس گردید.

شیراز در جمادی الاول سال ۷۹۵ هـ.ق. برای بار دوم بدون مقاومت زیادی به تصرف تیمور درآمد و شاه منصور در میدان جنگ با تیمور به قتل رسید. در این ماجرا، همهٔ افراد سرشناس خانوادهٔ مظفری (بیش از هفتاد نفر، و اغلب امیر و امیرزاده و فرماندهان ولایتهای مختلف) که برای قبول اطاعت به حضور تیمور آمده بودند، در راه بازگشت تیمور با او همراه شدند. اما، در منزل قمشهٔ اصفهان بر اثر گفتگویی که موجب خشم امیرتیمور شد، همهٔ آنان به قتل رسیدند (رجب ۷۹۵ هـ.ق.). بدین طریق، سلسلهٔ مظفری که بر قسمت عمده‌ای از ولایتهای ایران تسلط داشت، و از آذربایجان تا بلوچستان، و از خواف خراسان تا سلاسل خوزستان جزو قلمرو آن بود، توسط تیمورلنگ از میان رفت.

امرای لرستان

در قرنهای هفتم و هشتم هـ.ق.، امرایی که در لرستان ـ از شولستان تا ممسنی و کهگیلویه و بختیاری ـ حکومت می کردند، به اتابکان لرستان یا امرای فضلویه معروف بودند . پایتخت آنان شهر ایذج بود که همان مالمیر سابق است.

امرای این سلسله عبارت بودند از: اتابک مظفرالدین تکله (۶۴۹ تا ۶۵۶ هـ.ق.) که با اتابکان فارس نیز درگیری پیدا کرد. او در زمانی که هولاکو عازم تسخیر بغداد بود، به حضور وی رفت (۶۵۵ هـ.ق.). از آنجا که در بازگشت به لرستان بدون اجازهٔ هولاکو کارهایی انجام داده بود، مورد خشم وی قرار گرفت و در ذیقعدهٔ سال ۶۵۶ هـ.ق. به فرمان هولاکو در تبریز کشته شد.

بعد از او، برادرش شمس الدین الب ارغو و سپس، پسر الب ارغو ـ که اتابک یوسف شاه خوانده می شد ـ تا سال ۶۸۸ هـ.ق. بر لرستان حکومت راند و خوزستان و کهگیلویه و بخشی از اصفهان و گلپایگان را ضمیمهٔ قلمرو خود ساختند. یوسف شاه، داماد خواجه شمس الدین جوینی صاحب دیوان بود.

اتابک افراسیاب، فرزند او، که در زمان ارغون کروفری داشت، خیال حمله به تبریز را نیز در سر می پروراند. وی مورد خشم گیخاتو قرار گرفت، اما غازان خان در ذیحجهٔ سال ۶۹۵ هـ.ق. او را به قتل رسانید. برادرش، نصرة الدین احمد نیز تا سال ۷۳۰ هـ.ق. در لرستان حکم راند. او مردی ادب دوست و خیرخواه بود (تاریخ معجم و تجارب السلف به نام و به تشویق او تألیف شده است).

آخرین امیرنامدار این سلسله، نورالورد نام داشت که به دست امیرمبارزالدین محمدمظفر کور شد. بقایای آن طایفه نیز به دست سلطان ابراهیم بن شاهرخ تیموری از میان رفتند (حدود سال ۸۵۰ هـ.ق.).

چوپانیان

در جزو امرایی که از جانب مغولان در ایران مأموریت یافتند، یکی هم امیر شیخ حسن پسر امیرتیمورتاش پسر امیرچوپان سولدوز بود که در رقابت با ایلخانان و امرای مغولی، در آذربایجان و نواحی شرقی آسیای صغیر (روم)، موقعیت خود را مستحکم کرد. از اتفاقات روزگار آنکه رقیب او در بغداد هم امیرشیخ حسن ایلکانی نام داشت. این دو حریف یک بار در سلطانیه با هم درافتادند و اندکی بعد، در مراغه جنگ بین آن دو در گرفت. در این جنگ بود که ایلکانی مغلوب شد و به بغداد بازگشت (۷۴۰ هـ.ق.) و در آنجا سلسلهٔ آل جلایر را بنیاد نهاد.

اما، امیرحسن چوپانی (که او را شیخ حسن کوچک هم می نامند) در رجب سال ۷۴۴ هـ.ق. در تبریز در توطئهٔ همسر خود کشته شد. سپس، برادر او ملک اشرف به جایش نشست و شهر گنجه را تسخیر کرد. حوزهٔ حکومت ملک اشرف از آذربایجان تا حوالی اصفهان می رسید (۷۵۱ هـ.ق.).

ملک اشرف در سال ۷۵۸ هـ.ق. با رقیبی خطرناک، یعنی جانی بیگ خان اوزبک ـ پادشاه دشت قبچاق ـ روبه رو شد و در جنگی که در حوالی خوی روی داد، به دست او دستگیر شد و به قتل رسید. به این ترتیب، حکومت چوپانیان پایان یافت.

ایلکانیان (جلایریان)

آق بوقاایلکانویان (از امرای تیموری از قبیلهٔ جلایر) درلشکرکشی

هولاکو به ایران با او همراهی کرد. نوهٔ او، شیخ حسن، معروف به شیخ حسن بزرگ، در آذربایجان و روم شرقی از جانب خاقان مغول حکومت داشت (۷۴۰ ه.ق) او کسی بود که با امیراشرف چوپانی در تبریز جنگید و شکست خورد. پس از آن، به بغداد بازگشت و در آنجا توانست سلسلهٔ ایلکانی را تأسیس کند. وی به سال ۷۵۷ ه.ق. درگذشت.

پسرش ـ معزالدین اویس ـ جانشین او شد. وی فرهنگ دوست بود و شعرایی، مانند خواجو و سلمان ساوجی او را مدح گفته اند. او در لشکرکشی به آذربایجان، در رمضان سال ۷۵۹ ه.ق. تبریز را گرفت و در ربع رشیدی منزل کرد. اما، در همین سال امیرمحمد مظفری نیز از فارس به تبریز لشکر کشید و امیراویس ناچار شد به بغداد بازگردد.

اویس در رقابتهای میان شاهزادگان مظفری، به طرفداری از شاه محمود برخاست و لشکری به اصفهان برای کمک به او گسیل داشت که البته نتیجه ای نداد، زیرا شاه محمود در همین زمان درگذشت (۷۶۵ ه.ق.). اویس حوزهٔ ولایت خود را تا شهر موش و موصل توسعه داد.

اویس در لشکرکشی دیگری به آذربایجان، توانست ارّان و مغان را نیز به متصرفات جلایری بیفزاید وآن را به کرانه های دریاچهٔ خزر برساند. او در یک لشکرکشی ری را نیز از چنگ امیرولی (از امرای طغاتیمور حاکم گرگان) خارج کرد و این شهر را هم چندصباحی جزو متصرفات خود درآورد (۷۷۲ ه.ق.). وی در سال ۷۷۶ ه.ق. ضمن سفر خود به تبریز بیمار شد و در ماه جمادی الاولی همان سال درگذشت.

بنابه وصیت سلطان اویس، از دو فرزند وی، شیخ حسن حاکم، و سلطان حسین برادر کوچکتر ولیعهد او شد. اما شیخ حسن در توطئه‌ای به قتل رسید و سلطان حسین به جای پدر به تخت نشست. در زمان او بود که طایفهٔ ترکمانان قره قویونلو توانستند قسمتهای شمالی موصل را از حوزهٔ تصرف ایلکانیان خارج کنند. سلطان حسین پس از جنگ با امیرقرامحمد درحوالی دریاچهٔ وان با آنان صلح کرد. بدین ترتیب، حکومت قره قویونلوها در آن ولایت ایجاد شد (۷۷۷ ه.ق.). یک سال بعد، طغیان کوچکی در بغداد علیه سلطان حسین درگرفت که سرکوب شد. در سفر بعدی که سلطان حسین به تبریز آمد تا از عادل آقا سردار خود دلجویی کند و زمینهٔ حمله به ری را فراهم سازد، در توطئهٔ برادرش ـ سلطان احمد ـ به قتل رسید (صفر سال ۷۸۴ ه.ق.). جانشین او، سلطان احمد نیز با مقاومت امرای یاغی خود، از جمله عادل آقا روبه رو شد و ناچار از راه خود به نخجوان گریخت. در آنجا از قرامحمد ترکمان کمک گرفت و به تبریز بازگشت . رقابت او با عادل آقا همچنان ادامه داشت. سلطان حسین از شاه شجاع کمک خواست، ولی پیش از آنکه کمک شاه شجاع برسد، لشکریان تیمور به خراسان و ری وارد شدند.


خدا خانه ـ مسجد جامع شیراز

سلطان احمد به علت مخالفت عادل آقا سالها سرگردان بود تا آنکه در شوال سال ۷۹۵ ه.ق. مورد هجوم امیرتیمور قرار گرفت. تیمور بغداد را فتح کرد و سلطان احمد به مصر گریخت و تا امیرتیمور زنده بود، جرأت بازگشت نداشت. بعد از مرگ تیمور (شعبان ۸۰۷ ه.ق.) سلطان احمد به بغداد مراجعت نمود. وی مدتی در آن شهر به حکومت پرداخت تا آنکه در جنگی که میان او و قرایوسف ترکمان درگرفت، به قتل رسید (۸۱۳ ه.ق.). او آخرین امیر مقتدر این سلسله بود و دو امیر بعد از او، سلطان محمود و سلطان حسین دوم تنها عنوان سلطنت داشتند.

امرای سربدار

در قسمتی از خراسان، حوالی سبزوار، سلسله ای کوچک تأسیس شد که سیاست مذهبی خود را طرفداری از شیعیان اعلام کرد. امرای این سلاله شهر سبزوار را، که از قدیم مردم آن به تشیع اشتهار داشتند، مرکز خود قرار دادند و با دراویش و مردانی که به حب آل علی مشهور بودند، رابطهٔ ارادت برقرار کردند.آنان شعرا را به مدیحه سرایی از اهل بیت اطهار واداشتند و بابعضی از علمای شیعه که در خارج از ایران ، به خصوص در جبل عامل لبنان (مرکز مهم شیعیان درآن ایام)، اقامت داشتند، داخل مکاتبه شدند و از ایشان برای هدایت مردم و اجرای شعائر مذهب شیعه به خراسان دعوت کردند. بر اثر همین دعوتها بود که فقیه معروف "شهید اوّل شیخ شمس الدین محمّد مکّی " (مقتول به سال ۷۸۶ ه . ق) کتاب مشهور خود یعنی "اللمعة الدمشقیه "را به نام خواجه علی مؤید سربداری تألیف کرد و به خراسان فرستاد تا شیعیان آن دیار بر طبق فتاوی او که در آن کتاب مندرج است عمل نمایند. این کتاب از مشهورترین کتب فقهیه است و هم اکنون نیز شرح لمعه از کتب معتبر درسی حوزه های علمیه می‌باشد.

یکی از پسران خواجه فضل اللّه به نام امین الدین عبدالرزاق که در دربار سلطان ابوسعید می زیست (و اصولاً اهل باشتین بود) بعد از آنکه مأموریت دیوانی خود را در کرمان انجام داد، به سبزوار آمد. از آنجا که مردم سبزوار خواجه علاءالدین محمد ـ وزیر خراسان ـ را به علت ظلمهایش کشته بودند، امین الدین عبدالرزاق گروهی از مردم بیهق (سبزوار) را با خود یار نمود و آنان این جمله را شعار خود قراردادند: "اگر توفیق یابیم دفع ظلم ظالمان نماییم؛ والا، سرخود را بردار بینیم که دیگر تحمل تعدی و ظلم نداریم". از آن روز، این قوم را سربداران خواندند. در اختلافی که میان او و برادرش وجیه الدین مسعود پیش آمد، وجیه الدین با خنجر برادر خود را کشت و خود رئیس سربداران شد (ذیحجه ۷۳۸ ه.ق.). امیر وجیه الدین باشتینی مرید شیخ حسن جوری بود. او توانست نیشابور را جزو قلمرو خود درآورد (۷۳۹ ه.ق.). امرای هرات، از جمله ملک معزالدین کرت از موقعیت سربداران به وحشت افتادند و به کمک طغاتیمورخان، به سبزوار لشکرکشیدند. شیخ حسن جوری نیز در این جنگ شرکت داشت (۷۴۱ ه.ق.) در این درگیری، طغاتیمور شکست خورد و سپاهیان او فرار کردند. سربداران توانستند امیرعلی کاون را نیز در حوالی رودخانهٔ اترک شکست دهند و بدین ترتیب، گرگان نیز جزو قلمرو آنان درآمد.

امیرمسعود با ملک حسین کرت در حوالی هرات به جنگ پرداخت. جنگ در حدود زاوه از توابع خواف صورت گرفت (۱۳ صفر سال ۷۴۳ ه.ق.) و در این جنگ سربداران شکست خوردند و به سبزوار بازگشتند(در این جنگ شیخ حسن جوری نیز کشته شد). فتح آمل هم که در همین سال صورت گرفت، بی نتیجه بود. سرانجام، امیر مسعود در ربیع‌الاول سال ۷۴۵ ه.ق. به قتل رسید. جانشین او خواجه علی مؤید سبزواری در جنگی که با شاه شجاع کرد، شکست خورد و به مازندران گریخت (۷۷۹ ه.ق.)اما اندکی بعد، به کمک امیرولی مجدداً به سبزوار بازگشت.

در زمان حکومت او، ولایتهای قاین و طبس و ترشیز و قهستان (بیرجند) جزو قلمرو سربداران شد. زمانی‌که امیرتیمور حملهٔ خود را به ایران شروع کرد، خواجه علی مؤید (به خصوص به سبب رقابت با امیرولی) به تیمور متوسل گردید (۷۸۲ ه.ق.) و به این منظور تا سرخس به استقبال او رفت. بعد از آن، ملازم دربار امیرتیمور شد و در تمام یورشها همراهش بود. سرانجام، در یکی از جنگهای تیمور در خرم آباد لرستان به قتل رسید (۷۸۸ ه.ق.) و از آن پس، سلسلهٔ سربداران سبزوارهم پایان یافت.


امرای محلی و آل مظفر
(۷۲۹_۷۸۶ هـ. ق.)
(۱۳۲۸_۱۳۸۴ م.)
مقیاس : ۱:۱۰،۰۰۰،۰۰۰
کیلومتر ۵۰۰ ۴۰۰ ۳۰۰ ۲۰۰ ۱۰۰ ۰ ۵۰ ۱۰۰
دشت قپچاق
خوانین سیراردو
آستراخان
امرای دشت
اسپیجاب
دریاچه خوارزم (آرال)
اولوس جغتای
قزل قوم
ماوراءالنهر
خانات جغتای
اوست اورت
خوارزم
امرای خوارزم
اورگنج
خیوه
هزاراسب
دریای سیاه
لازیکا
کوههای قفقاز
داغستان
شروانشاهان
گرجستان
تفلیس
دربند
شروان
شکی
شماخی
ترابوزان
حکومت ترابوزان
قارص
ارزروم
ارزنجان
ارمنستان
گنجه
شمکور
ایروان
اران
قره‌باغ
نخجوان
دریای طبرستان
قره قوم
دهستان
فراوه
طغاتیموریان
ابیورد
نسا
مرو
جوزجانان
سغد
بخارا
سمرقند
تاشکند
خجند
اشروسنه
اندیکان
خوقند
اترار
آذربایجان
چوپانیان
تبریز
اردبیل
مراغه
میانه
خوی
سلماس
ارومیه
وان
اخلاط
ملازگرد
موش
بدلیس
میافارقین
دیاربکر
خرپوت
ملاطیه
آل جلایر
ماردین
نصیبین
رها
حران
کرکمیش
موصل
اربل
جزیره
آشور
کرکوک
تکریت
سامرا
بعقوبه
بغداد
مدائن
انبار
کربلا
کوفه
نجف
واسط
عراق عرب
بصره
تدمر
کردستان
شهرزور
اورامان
حلوان
جلولا
قرمیسین
دینور
همدان
نهاوند
بروجرد
اراک
ساوه
قم
کاشان
جبال
عراق عجم
اصفهان
نایین
قمشه
یزد
اتابکان یزد
خرم آباد
شاپورخواست
جندی شاپور
شوش
شوشتر
ایذج
اهواز
رامهرمز
خوزستان
بهبهان
مهروبان
گیلان
رشت
لاهیجان
سادات کیا
دیلمان
قزوین
زنجان
سلطانیه
سهرورد
کرج ابودلف
ری
چالوس
آمل
ساری
استرآباد
گرگان
آل باوند
دامغان
سمنان
قومس
خوار
سبزوار
نیشابور
طوس
مشهد
سرخس
خبوشان
دندانقان
جانی قربانیان
خراسان
سربداران
ترشیز
زوزن
طبس
قهستان
نای بند
اسفزار
هرات
پوشنگ
بادغیس
غرجستان
غور
مروالرود
اندخود
فاریاب
بلخ
ترمذ
سمنگان
طالقان
تخارستان
بغلان
اندرآب
پروان
بامیان
کابل
غزنه
گردیز
پیشاور
بدخشان
ختلان
قبادیان
چغانیان
اخسیک
آل کرت
زاولستان
فراه
لاش
جوین
دلارام
زمین داور
بست
قندهار
خواش
زرنج
ملوک سیستان
سیستان
کیش
کرمان
راور
بافت
سیرجان
شهر بابک
جیرفت
آل مظفر
فارس
اصطخر
شیراز
کازرون
فیروزآباد
بوشهر
ایگ
فسا
داراگرد
جهرم
لارستان
لار
حکام لار
سیراف
هرموزی
ج. قشم
تنگه هرمز
ج. کیش
دریای پارس
مکران
کیز
جاسک
طیس
دریای عمان
صحار
مسقط
قلات
قندابیل
قصدار
موهنجودارو
سند
مولتان
دیبل
هندوستان
گجرات
نفود
نجد
احساء
بحرین
قطر
یمامه
مدینه



تیموریان

امیر تیمور گورکانی

در سال ۷۳۶ ه.ق. که ابوسعید (ایلخان جوان و نیرومند مغول) درگذشت، حکومت ایلخانان دچار هرج و مرج گردید درهمین زمانها، خاندانی از ایل "برلاس" در شهرکش واقع در جنوب سمرقند فرزندی زاده شد که تیمور نام گرفت. (تیمور یا "تمر" یا "دمر" در ترکی به معنای آهن است).

وی بنیانگذار سلسله‌ای شد که از حدود سال ۷۷۲ تا ۹۱۱ ه.ق. دوام آورد و در تاریخ ایران به نام "سلسلهٔ سلاطین تیموری" یا "گورکانیان" یا "تیموریان" شهرت یافت. بعدها که مورخان نسب نامه ای برای او درست کردند، نسب او را به امیر "قراچارنویان" برلاس از خاندان چنگیزخان رساندند، ولی هیچ دلیلی بر صحت این ادعا در دست نیست.

هنگام تولد تیمور، بلاد ماوراءالنهر چون دیگر سرزمینهای تحت حکومت اعقاب چنگیز، سخت پرآشوب و مشوش بود، و دوران جوانی او در این آشوبها سپری گردید. وی در این سالها به آموختن فنون سپاهیگری و سواری و شکار و تیراندازی مشغول شد. با این حال، حوادث زندگانیش تا حدود بیست و چهار سالگی چندان روشن نیست. اول بار او را در سال ۷۶۲ه.ق. جزو همراهان امیرحاجی برلاس می یابیم که از برابر سپاه تغلق تیمور (حکمران کاشغر، و از بازماندگان جغتای، یکی از فرزندان چنگیز) به خراسان گریخت.

پس از آن، تیمور به خدمت تغلق تیمور درآمد و از سوی او به حکومت شهرکش منصوب گردید. با مراجعت تغلق تیمور به کاشغر، تیمور در قلمرو حکومتی خود، استقلال یافت و به تدریج سیطرهٔ خود را بر سرزمینهای اطراف گسترش داد. در این روزگار بود که امیر قزغنی (پسر امیر مسلای پسر امیر قزغن) که از کشته شدن عموی خود ، امیر عبدالله، به دست امیر بیان سلدوز رنجیده خاطر بود و قصد گرفتن انتقام داشت ، به ماوراء النهر آمد و امیر بیان را مغلوب و منهزم ساخت. جمعی از امرای منطقه از جمله تیمور بدو پیوستند و از جانب او به حکومت شهرها وبلاد ماوراءالنهر منصوب شدند.

دراین میان تیمور هم به حکومت شهر کش نامزدگردید. از این گذشته، تیمور خواهر امیرحسین (اولجای ترکان) را به زنی گرفت و این امر، خود براعتبار او افزود. لقب "گورکان" هم که در ترکی به معنای داماد است، از همین ازدواج برای تیمور حاصل شد و عنوان او و سلسله‌اش قرار گرفت.

اندکی بعد، تغلق تیمور برای بار دوم به ماوراءالنهر لشکر کشید و امیرحسین را مغلوب نمود. تیمور باز به خدمت تغلق تیمور درآمد و در حکومت شهرکش مستقر گردید. اما تیمور که چند روزی امارتی فراتر از محدودهٔ شهرکش یافته و در ماوراءالنهر شهرت و قدرتی به دست آورده بود، دیگر به حکومت این شهر خرسند نبود. از این رو، با امیرحسین، برادر زن خود، همراه گردید و به خوارزم و خراسان رفت. و چون سپاه تغلق تیمور در تعقیب او بود، آواره و سرگردان شد.

این دوران سرگردانی برای وی بسیار دشوار و پرحادثه بود، تا آنجا که در سیستان، در حین کشمکش و جنگ و جدال با مردم واحتمالاً به علت دزدی یا راهزنی، از ناحیهٔ پا و شانهٔ راست زخمی توان فرسا برداشت که آثار آن تا پایان عمر باقی ماند. به همین علت او را "لنگ" خواندند و هم اکنون نیز دراروپا به نام "تامرلان" (تیمورلنگ) شهرت دارد.

پس از التیام جراحات، تیمور باز به همراه امیرحسین به ماوراءالنهر تاخت و سمرقند را متصرف شد (سال ۷۶۳ ه.ق.). هرچند اندکی بعد الیاس خواجه توانست آن دو را شکست دهد (جنگ لای)، ولی بر سمرقند دست نیافت. دیری نگذشت که میان این دو امیر رقابت درگرفت و دوستی آنان به دشمنی مبدل گردید. به خصوص که الجای ترکان (زن تیمور و خواهر امیرحسین) نیز در این میان درگذشت و آخرین رشتهٔ ارتباط بین آن دو امیر بلند پرواز گسسته شد. سرانجام تیمور در این مبارزه پیروز شد و در ماه رمضان سال ۷۷۱ ه.ق. امیرحسین با دو پسرش کشته شدند. تیمور پس از پیروزی بر رقیب ، قوریلتا (شورا) یی مرکب از علما و امرا و وجوه واعیان ماوراءالنهر تشکیل داد که در این قوریلتا، تیمور به سلطنت انتخاب شد. این سال (۷۷۱ ه.ق.) را می‌توان سال آغاز سلطنت مستقل ومبدأ تأسیس سلسلهٔ تیموریان دانست.

تیمور که تنها به حکومت ماوراءالنهر سر فرود نمی‌آورد، همواره به سرزمینهای اطراف خود دست اندازی می کرد. وی در خلال سالهای ۷۷۳ تا ۷۸۱ ه.ق. چهار بار به خوارزم لشکر کشید و سرانجام آن ایالت را ضمیمهٔ ممالک خویش ساخت. در ضمن این لشکرکشیها، وی به سمت کاشغر و مغولستان و سرزمین اویغورها نیز حمله برد و قمرالدین دو غلات را به دشت قبچاق متواری ساخت. تیمور در تعقیب او به دشت قبچاق درآمد و نواحی بین سیحون و دریاچهٔ خوارزم تا دریاچهٔ خزر را مسخر ساخت و حکومت آن مناطق را از جانب خود به توقتمش خان (یکی از شاهزادگان دودمان جوجی پسر چنگیز) سپرد. پس از آن به خراسان تاخت و سپاه ملک غیاث الدین را در هم شکست و شهر هرات را تصرف کرد (۷۸۳ ه.ق.). اگرچه اهالی این شهردست به قیام زدند، ولی تیمور در سال ۷۸۵ ه.ق. آن شهر را به طور قطع به تصرف خود درآورد و با قتل ملک غیاث الدین کرت و متعلقان او، حکومت خاندان آل کرت را برانداخت. در بازگشت تیمور به ماوراءالنهر، خواجه علی مؤید (آخرین فرد از سربداران سبزوار) از در اطاعت درآمد.

در سال ۷۸۶ ه.ق. تیمور مازندران را به تصرف خود درآورد و در تعقیب امیرولی تا ری و سلطانیه پیش رفت و در سال ۷۸۷ ه.ق. به آمل بازگشت. در این هنگام سیدکمال الدین پسر میر قوام الدین مرعشی معروف به "گندمیر" (میربزرگ) به قدم اطاعت پیش آمد و تیمور مازندران را همچنان به اولاد سیدقوام الدین سپرد و به سمرقند بازگشت.

در سال ۷۸۸ ه.ق. تیمور برای جلوگیری از تحریکات سلطان احمد جلایر، از جیحون گذشت. در این سفر جنگی که سه سال به طول انجامید و به "یورش سه ساله" شهرت یافت، وی همدان و تبریز را متصرف شد و در گرمرود آذربایجان ، امیر ولی را گرفتار و هلاک نمود. همچنین به سرکوبی ملک عزالدین لر شتافت و بر او دست یافت. در همین سفر خواجه علی مؤید که در رکاب امیر تیمور بود، به زخم تیری هلاک شد. با مرگ خواجه علی مؤید، سلسلهٔ سربداران منقرض گردید. تیمور تا سال ۷۸۹ ه.ق. گرجستان و ارمنستان و شهرهای بایزید و ارزنجان و ارزنهٔ الروم، را تسخیر کرد. شهر وان نیز (در تعقیب قرامحمد ترکمان قره قویونلو) به دست سپاه تیمور افتاد. پس از آن به جانب سرزمینهای سلاطین مظفری، یعنی اصفهان و شیراز روی نمود و خود را از همدان و گلپایگان به اصفهان رسانید و کشتار فجیعی به راه انداخت. در این حمله هفتادهزارتن از مردم اصفهان به دست سپاهیان

تیمور کشته شدند و به دستور تیمور از سرهای آنان کله منارها برپای شد. پس از این کشتار وحشتناک تیمور به شیراز رفت و آن شهر را تصرف کرد (سال ۷۸۹ هـ.ق.). اما چون خبر عصیان توقتمش بدو رسید، قلمرو آل مظفر را بین شاهزادگان مظفری تقسیم کرد و خود شتابزده به سمرقند بازگشت.

تیمور پسر خود (عمرشیخ) را به رویارویی با قمرالدین دو غلات فرستاد. وی دشمن را مغلوب کرد و قمرالدین به نزد توقتمش گریخت. پس از آن شهر خوارزم گشوده شد و ویران گردید (۷۹۰ هـ.ق.).

توقتمش در سال ۷۹۱ هـ.ق. بار دیگر به ماوراءالنهر درآمد. این بار نیز از عمر شیخ شکست خورد و گریخت. تیمور به تعقیب توقتمش شتافت و در سال ۷۹۳ هـ.ق. در ساحل روداتل (ولگا)، او را به سختی شکست داد. تیمور پس از مراجعت از این سفر، حکومت خراسان را به پسرش (میرانشاه) و ناحیهٔ غزنین و کابل (افغانستان) را به نوهٔ خود (پیرمحمد) سپرد و بار دیگر در رمضان سال ۷۹۴ هـ.ق. به قصد سرکوبی امرای محلی و عناصر مخالف عازم ایران شد. این سفر جنگی او پنج سال به طول انجامید و به یورش "پنج ساله"، شهرت یافت. تیمور ابتدا به گرگان و مازندران رفت و سیدکمال الدین مرعشی را که به مخالفت برخاسته بود مغلوب کرد و سیدکمال الدین و پسرانش را به خوارزم تبعید نمود. پس از آن از راه ری و سلطانیه و کرهرود (محل سلطان آباد بعدی و اراک امروزی) به شوشتر رفت. در آنجا شاه منصور امیر مبارزی از برابر وی به شیراز گریخت و تیمور او را تا فارس دنبال کرد و در نزدیکی شیراز بین آن دو جنگ سختی روی داد که در این جنگ شاه منصور کشته شد و با مرگ او دولت "آل مظفر" یا "مبارزیان" پایان گرفت. همچنین تمامی افراد آن خاندان نیز به دستور تیمور در قصبهٔ مهیار قمشه کشته شدند.

تیمور حکومت فارس را به پسرش عمرشیخ سپرد و خود به قصد تنبیه و سرکوبی سلطان احمد جلایر به سوی آذربایجان و عراق عرب شتافت و قرامحمد ترکمان را مغلوب ساخت. سلطان احمد به شام گریخت و بغداد و دیگر شهرهای بین‌النهرین مانند کویت، واسط و بصره به دست سپاه تیمور افتاد. در این سفر بود که عمر شیخ در چهار فرسخی بغداد به زخم تیرمردم آنجا به قتل رسید و تیمور حکومت فارس را به پسر وی پیرمحمد بخشید.

سال ۷۹۶ هـ.ق. به فتح ارمنستان و گرجستان گذشت. پس از آن، توقتمش خان بار دیگر سر به طغیان برداشت و تیمور از راه دربند و ارّان به دشت قبچاق رفت و توقتمش‌خان را شکست داد (۷۹۷ هـ.ق.). تیمور به دنبال او تا اعماق استپهای روسیه پیش رفت و مسکو (مکس) را نیز گرفت و غارت کرد. سپس به آذربایجان برگشت و حکومت آن منطقه را به پسر خود میرانشاه سپرد و در شوال سال ۷۹۸ هـ.ق. عازم سمرقند شد و فرمانروایی خراسان را به پسر دیگرش (شاهرخ) تفویض نمود.

پس از استراحتی نه چندان طولانی، بار دیگر تیمور بر پشت زین نشست و این بار به عنوان جهاد با کفار، عازم هندوستان شد. وی ابتدا کابل را فتح کرد (۸۰۰ هـ.ق.) و پس از عبور از تنگهٔ خیبر، در اوایل سال ۸۰۱ هـ.ق.، از رودخانهٔ سند گذشت و بر سپاه سلطان محمود دوم (از ملوک تغلقی هند) در محلی به نام "پانی پت" غلبه کرد و بر دهلی دست یافت و آن شهر را نیز به باد غارت داد. پس از آن، به سمرقند بازگشت و به سفر جنگی دیگری به ایران و عراق روی آورد. این سفر جنگی هفت سال طول کشید و به یورش "هفت ساله" معروف شد. تیمور ابتدا به آذربایجان رفت و معاشران و ندیمان



مسجد جامع ـ نطنز

میرانشاه را، که محرک کارهای زشت او می پنداشت، به قتل رسانید. آن‌گاه به شهرهای گرجستان و آسیای صغیر حمله برد. در اوایل محرم سال ۸۰۳هـ.ق. شهر سیواس و ملاطیه و سواحل جنوبی دریای سیاه را تسخیر کرد و آن مناطق را به قراعثمان بایندری (جد سلاطین آق قویونلو) سپرد خود به شام رفت تا الملک الناصر فرج برجی (فرمانروای مصر و شام) را گوشمالی دهد. وی در ۱۱ ربیع الاول سال ۸۰۳ هـ.ق. حلب را تصرف و غارت کرد. سپس دمشق را نیز تسخیر نمود. تیمور پس از غارت و قتل عام در شهر دمشق (به بهانهٔ آنکه مردم دمشق نیت نیکو و رفتار مطلوب نسبت به خاندان پیامبر اسلام نداشته اند)، به جانب بغداد شتافت تا مگر بتواند ریشهٔ نفوذ سلطان احمد جلایر را براندازد. تصرف بغداد در ۲۷ ذیقعدهٔ سال ۸۰۳ هـ.ق. انجام شد و قتل عام عظیمی در آنجا درگرفت. پس از این کشتار و تاراج، تیمور عازم جنگ با سلطان عثمانی "ایلدرم بایزید" شد. جنگ نهایی در ۱۹ ذی الحجهٔ سال ۸۰۴ هـ.ق. (ژوئیه ۱۴۰۲ م.) یا در محلی نزدیک شهر انگوریه یا آ نقره (آنکارای امروزی) واقع شد. سلطان عثمانی مغلوب شد و به اسارت درآمد. او را در قفسی محبوس ساختند. سلطان هم از آن بدبختی و گرفتاری درگذشت (شعبان ۸۰۵ هـ.ق.).

بعد از این فتح پرشکوه، تیمور دست به تاراج شهرهای آناتولی گشود و تا شهر ازمیر پیش رفت و آن شهر را نیز تسخیر و غارت کرد. در نتیجهٔ این فتوحات، الملک الناصر که از پیروزیهای تیمور به وحشت افتاده بود، رسولی نزد دشمن فاتح فرستاد و پذیرفت که سکه و خطبه به نام او کند.

تیمور تا این تاریخ به طور مستقل سکه و خطبه به نام خویش نکرده بود بلکه در آغاز، سیورغتمش (پسر امیر دانشمندجه) را، که از دودمان جغتای پسر چنگیز بود، در ظاهر به سلطنت برداشت و پس از مرگ سیورغتمش، پسرش (سلطان محمودخان) را عنوان سلطنت بخشید. با مرگ سلطان محمود در سال ۸۰۶ هـ.ق. تیمور، که دیگر خود فاتحی چون چنگیز شده بود، به نام خویش سکه زد و دستور داد تا در منابر به نامش خطبه بخوانند.

تیمور پس از هفت سال به سمرقند بازگشت. وی درصدد تهیهٔ سپاه عظیمی برای فتح چین برآمد و با دویست هزار سپاه عازم فتح آن مملکت شد. اما در اترار به سبب برف و سرمای سخت متوقف شد و برای دفع سرما دست به شرابخوری زد. از آنجا که شراب نتوانست در بدن آن مرد که سال عمرش به ۷۱ رسیده بود حرارتی پدید آورد، دست به نوشیدن عرق زد و در این کار چندان افراط کرد که بیمار شد وهم در آن بیماری درگذشت (۱۷ شعبان سال ۸۰۷ هـ.ق.). جسد او را به سمرقند بردند و اکنون گور وی به نام "گورامیر" شهرت دارد.

تیمور مردی سنگدل، نیرنگ باز، پردل، غارتگر و در عین حال دوراندیش و هوشمند و بلندپرواز و شیفتهٔ خونریزی و غارت و ویرانگری بود و در ضمن به صحبت علما نیز دلبستگی داشت. چنانکه شیخ شمس الدین محمد جزری را از عراق عرب، و شیخ مسعود بن عمر تفتازانی را که در هرات در خدمت ملک غیاث الدین پیرعلی بود، به سمرقند خواست و آنان را گرامی داشت و ابن عربشاه را در دمشق یافت و او را به سمرقند فرستاد و می‌خواست که ابن خلدون را نیز به سمرقندفرستد، اما آن مرد هوشمند به بهانهٔ آوردن

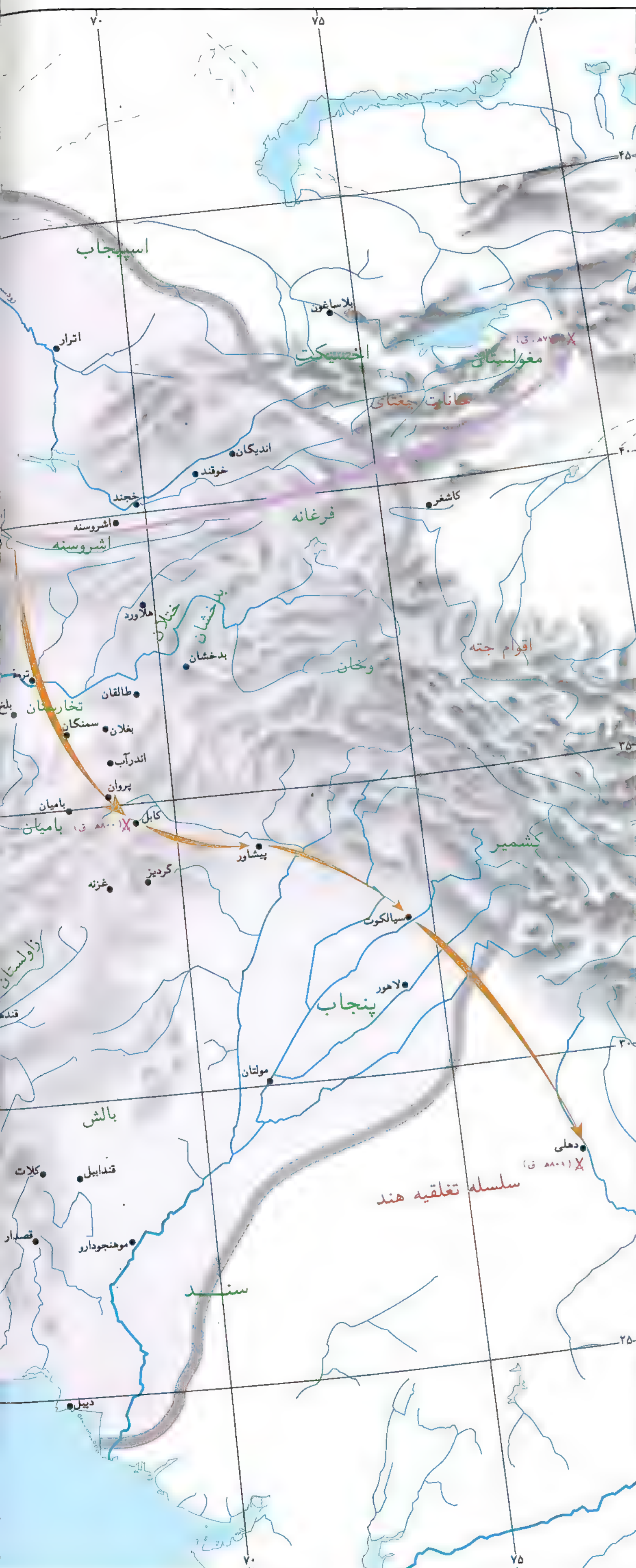
کتب خویش از مصر، گریبان خود را از چنگ تیمور رها نمود.

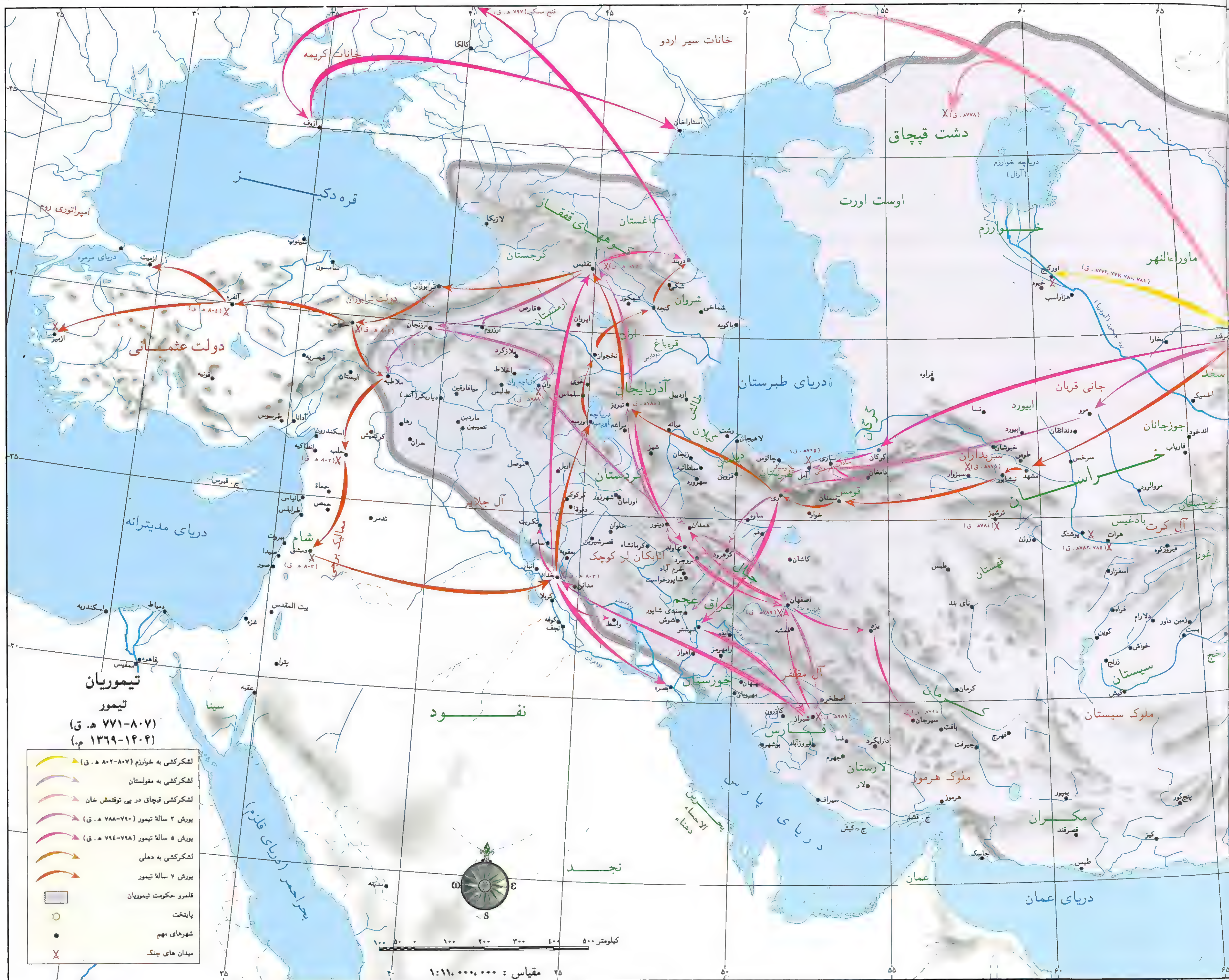
تیمور در جاه طلبی و بلندپروازی خود هیچ مانعی نمی‌شناخت و به هیچ مذهب و آیین خاصی اعتقاد نداشت. شرحی از میخوارگیهای مفرط او و سردارانش را "کلاویخو" در سفرنامهٔ خود آورده است. با این حال در ظاهر اولیاءالله و عارفان را گرامی می‌داشت. این شیوهٔ وی تا بدان حد بود که حتی در خراسان به زیارت مزار ابوالقاسم خراسانی می‌رفت و از او همت می‌طلبید.

وی برای آبادانی سمرقند بسیار کوشید و هر جا هنرمندی یافت و استاد نادره کاری سراغ کرد (از هرجا که بود) به سمرقند فرستاد. در آن شهر کاخهای مجلل و باغهای فراوان ایجاد کرد. تیمور آن باغها را به اسامی باغهایی که در سرزمینهای مفتوح پسندیده بود نام نهاد، مانند باغ شمال، باغ تخت قراجه. همچنین، شهرکهایی به نامهای مصر، دمشق و شیراز ایجاد کرد. کلاویخو از نقش شیر و خورشید در سراپردهٔ تیمور یاد می کند. نقش مهر او سه دایرهٔ کوچک بود که در ذیل آنها عبارت "راستی رستی" درج شده بود.


مسجد گوهر شاد ـ مشهد

تیمور از فاتحان بزرگ تاریخ بوده است. وی بر سرزمینی از ترکستان شرقی امروز، از ختن و یارقند، تا ازمیر برکنار دریای مدیترانه، و از استپهای روسیه و شهر مسکو تا دهلی (پایتخت هند) فرمانروایی کرد. البته، بیشتر این سرزمینها را به صورت دائم نگه نداشت، بلکه تنها آنها را غارت کرد و رها نمود. با این حال، قلمرو گستردهٔ وی مشتمل بود بر مغولستان، یعنی سرزمینهای آن سوی سیحون در جوار خانات آق اردو و ماوراءالنهر (که هستهٔ مرکزی حکومت او بود)، خوارزم در مسیر سفلای جیحون و خراسان (پایگاه آل کرت) و سیستان، افغانستان، گرگان، عراق عجم، آذربایجان و عراق عرب که تختگاه آل جلایر بود و نواحی گرجستان و نخجوان و ارّان و موغان (مغان) و شروان و سراسر ارمنستان تا اطراف دریاچهٔ گوگچه الی ارزنجان که مرز قلمرو تیمور و حکومت عثمانی بود و نواحی آمد و ماردین (مرکز ملوک ارتقیه) و سراسر فارس (شیراز) و یزد و کرمان و اصفهان که (حوزهٔ حکومت آل مظفر) و مازندران (مقر سادات مرعشی) و لرستان و خوزستان که این نواحی قلمرو وسیع او را تشکیل میٰ داد.




تیموریان
تیمور
(۸۰۷-۷۷۱ هـ. ق)
(۱۴۰۴-۱۳۶۹ م.)
لشکرکشی به خوارزم (۸۰۷-۸۰۲ هـ . ق)
لشکرکشی به مغولستان
لشکرکشی قبچاق در پی توقتمش خان
یورش ۳ سالهٔ تیمور (۷۹۰-۷۸۸ هـ . ق)
یورش ۵ سالهٔ تیمور (۷۹۸-۷۹٤ هـ . ق)
لشکرکشی به دهلی
یورش ۷ سالهٔ تیمور
قلمرو حکومت تیموریان
پایتخت
شهرهای مهم
میدان های جنگ
مقیاس : ۱:۱۱،۰۰۰،۰۰۰
کیلومتر ۵۰۰ ۴۰۰ ۳۰۰ ۲۰۰ ۱۰۰ ۰ ۵۰ ۱۰۰
خانات کریمه
خانات سیر اردو
دشت قبچاق
اوست اورت
دریاچه خوارزم (آرال)
خوارزم
ماوراءالنهر
قره دکیز
امپراتوری روم
دریای مرمره
دولت ترابوزان
دولت عثمانی
کوههای قفقاز
داغستان
گرجستان
شروان
ارمنستان
اران
قرهباغ
آذربایجان
دریای طبرستان
جانی قربان
جوزجانان
خراسان
سربداران
گرگان
گیلان
طالش
کردستان
آل جلایر
شام
ممالیک
دریای مدیترانه
اتابکان لر کوچک
عراق عجم
قهستان
بادغیس
آل کرت
سیستان
آل مظفر
خوزستان
کرمان
فارس
لارستان
ملوک هرموز
ملوک سیستان
مکران
سینا
نفود
نجد
بحراحمر (دریای قلزم)
دریای پارس
دریای عمان
عمان
تفلیس
تبریز
بغداد
دمشق
اصفهان
شیراز
سمرقند
هرات
قاهره
اسکندریه
بیت المقدس
آنقره
سیواس
ارزنجان
ترابوزان
آزوف
آستاراخان
اورگنج
ری
همدان
یزد
مشهد
نیشابور
مرو
بخارا



جانشینان تیمور

امیرتیمور روز چهارشنبه ۱۷ شعبان سال ۸۰۷ هـ.ق. در اترار واقع در ۷۶ فرسخی شهر سمرقند درگذشت. از آنجا که او مردی ناآرام بود و نیز بیشتر از هفتادسال از عمرش گذشته بود و تازه از سفر جنگی یا یورش هفت سالهٔ خود به ایران و عراق و سوریه و آسیای صغیر بازگشته بود، بازدست به سفر جنگی مهمتری در مشرق زد. هدف از این سفر جنگی، تصرف بلاد ختا یا چین بود. مورخان، نه علت شتاب او را به این سفر و نه علت این سفر را در زمستان، (که سرمای سختی بر دشتهای آسیای میانه و ترکستان حکمفرما می‌شود)، بیان کرده‌اند. شرف‌الدین یزدی، مؤلف "ظفرنامه" می گوید: او می‌خواست کفارهٔ گناهان خود را، که تا آن موقع جنگ با مسلمانان و غارت و کشتار ایشان بود بپردازد و این بار، به جنگ با کفار یا جهاد و غزا برود. این تحلیل درست نیست و اگر تیمور جنگ با مسلمانان و ویرانی شهرهای اسلامی و کشتار بی رحمانهٔ مسلمانان را گناه می دانست، به این کارها دست نمی زد. او شهوت جهانگشایی و آدم کشی و غارت اموال را در حد اعلی داشت و مسلمان و کافر برای او فرق نمی‌کرد. مشخص است که علت این سفر جنگی، مانند سفرهای جنگی دیگرش، کشتار و غارت اموال بود. در واقع، علت شتاب او در این سفر ظاهراً آن بود که او نمی‌توانست سپاهیان فراوان خود را که بیشتر از قبایل ترک و ترک مغول بودند، در فراغت نگاهدارد. تمام معیشت این افراد جنگی، از غارت شهرها و دهات تأمین می شد و آنان نمی توانستند مدت زیادی بیکار بنشینند. تأمین مخارج این عده که بیشتر از دویست هزار نفر بودند، محتاج صرف مبالغ هنگفتی بود. علاوه بر این (چنانکه بارها دیده شده بود)، رؤسای قبایل همیشه قابل اعتماد نبودند و هیچ اطمینانی نبود که به هنگام فراغت دست به کارهای خطرناکی نزنند. به خصوص که شهر سمرقند در آن زمان تبدیل به گنج خانهٔ اموال غارت شدهٔ جهان گشته بود و نمی توانست مطمح نظر دیدگان حریص رؤسا و امرا واقع نشود. خاصه آنکه تیمور، نسبت به بیشتر فاتحان و جنگجویان، عمر زیادی کرده بود و همه منتظر روزی بودند که او بمیرد تا هر کسی از این گنج سهمی ببرد. اما، اینکه چرا او در زمستان به این سفر اقدام کرد، ظاهراً برای این بود که سپاهیان زمستان را در ناحیهٔ چاچ (تاشکندفعلی، که در زمستان هوایی نسبتاً ملایمتر دارد)، بگذرانند و در آغاز بهار لشکرکشی آغاز شود. همچنین، سپاهیان بتوانند از آب و سرسبزی صحرا برای اسبان و چارپایان استفاده کنند و تیمور هم بتواند به موقع خود را با سپاهیان به مرزهای چین برساند. اما، زمستان ـ برخلاف انتظار ـ در آن سال بسیار



مسجد جامع ـ یزد

سخت شد و گذرهای جیحون و سیحون همه یخ بستند. ارتفاع برف در گردنه ها چنان شد که عبور سپاه ممکن نگردید. به ناچار، وی در اترار رحل اقامت افکند و از شدت سرما به شراب و عرق پناه برد. اما، در این کار تا آنجا افراط کرد که به مرضی مهلک دچار شد و درگذشت. با انتشار خبر مرگ تیمور، آشفتگی عظیمی در اردو به وجود آمد. از آنجا که کسی نیز در اردو نبود که رهبری آن سپاه بزرگ را به عهده گیرد، امرا و شاهزادگان همه به فکر خود افتادند و چشم غارتگران و آزمندان نیز، در درجهٔ اول به اموال و ذخایر اردو و در درجهٔ بعد، به ذخایر و اموال سمرقند نگران شد. آنان در ظاهر خواستند وانمود کنند که می‌خواهند نقشهٔ جنگی تیمور را دنبال نمایند، اما همگان این را به شوخی بیشتر شبیه می دانستند.

یکی از شاهزادگان، به نام سلطان حسین میرزا (که نوهٔ دختری تیمور و جوانی بی پروا و نابخرد بود)، جناح چپ لشکر تیمور را در "یَسی" پراکنده ساخت و خود به سرعت عازم سمرقند شد تا از دیگران پیشی بگیرد و گنجهای آن شهر را تصرف کند. انتشار این خبر، ترس و اضطراب نهانی را آشکار ساخت و هرکس به فکر خود افتاد.

تیمور در حیات خود، پیر محمد جهانگیر (پسر محمد سلطان، نبیرهٔ خود) را به عنوان ولیعهد خود تعیین کرده بود. پدر و جد این ولیعهد، هر دو در حیات تیمور درگذشته بودند و تیمور هم به سبب علاقهٔ شدید به این دو، این نبیرهٔ خود را که فقط بیست و نه سال داشت، (نه به ملاحظات سیاسی و مملکتی، بلکه فقط به علاقهٔ عاطفی)، جانشین خود ساخته بود. پیرمحمد جهانگیر در حین مرگ تیمور، حکومت قندهار را داشت.

این وصیت نامه نشان می داد تیمور که در خصایل نظامی و رهبری سیاسی سرآمد افراد روزگار خود بود، از لحاظ مملکتداری و پیشبینی سیاسی و آینده نگری ضعیف و ناتوان بود. اگرچه یکی از پسران او به نام میرانشاه دچار آشفتگی دماغی شده بود، اما پسر دیگرش، شاهرخ ـ چنانکه بعد ثابت شد ـ از لحاظ کمال عقلی و خصایل فردی و سیاسی و نظامی، برجسته بود. به غیر از او، در میان نوه‌های تیمور نیز کسانی بودند که از شجاعت و لیاقت بی‌بهره نبودند. همچنین، او که به نبیرهٔ خود علاقه مند و او را به ولیعهدی برگزیده بود، لازم می نمود او را در این سفر همراه خود آورد و یا لااقل او را در سمرقند بگذارد تا اگر حادثه ای واقع شود، ـ که واقع هم شد ـ دسترسی به وی آسان باشد. اما، او را در جای دوردستی (مانند قندهار) حاکم کرده بود که در

حین مرگ به او دسترسی ممکن نبود. البته، لازم به ذکر است که نبیرهٔ او نیز از لیاقت و کاردانی بی بهره بود.

به هرحال، امیران و سرداران سپاه، امیرزاده خلیل سلطان ـ پسر میرانشاه ـ را که در چاچ (تاشکند) بود، به حکومت برداشتند. او هم خود را به سمرقند رسانید و در پناه حصار آن، که بسیار مستحکم بود، بر اموال تیمور دست یافت و همهٔ شاهزادگان دیگر را در برابر عمل انجام شده قرار داد. خلیل سلطان اهل سیاست و حکومت نبود. وی از زمان تیمور دل در گرو عشق یکی از زنان بی اصل و نسب بسته و خود را به کلی در اختیار او قرار داده بود. پس از رسیدن به حکومت سمرقند، همهٔ امور را در اختیار دلبر خود می‌نهاد و بی مصلحت او کاری انجام نمی‌داد. سرانجام، شیرازه کارها طی مدت چهار سال به کلی از هم گسیخت و خزاین تیمور همه در وجه اطرافیان طماع و بی لیاقت او صرف شد. او پس از آنکه خود را تسلیم شاهرخ کرد ـ در حالی که روانهٔ آذربایجان بود ـ در تنگدستی جان داد.

شاهزادگان و نوادگان تیمور در آذربایجان و عراق و فارس، هر یک در خیال سلطنت به جان یکدیگر افتادند. این مناطق عرصهٔ تاخت و تاز و غارت آنان قرار گرفت و کسی که از این همه آشوبها بهره برد، تنها شاهرخ بود. شاهرخ و میرانشاه، دو پسر از پسران متعدد تیمور، پس از مرگ او در قید حیات بودند. شاهرخ در روز پنج شنبه ۱۴ ربیع الاول سال ۷۷۹ ه.ق. متولد شد و در سال ۷۹۹ ه.ق. (یعنی در بیست سالگی) از سوی پدر به حکومت خراسان، که مرکز آن هرات بود، منصوب گردید. در رمضان سال ۸۰۷ ه.ق. یعنی در حدود یک ماه پس از مرگ تیمور، خود را در هرات پادشاه خواند (خلیل سلطان هم در رمضان این سال در سمرقند خود را پادشاه خوانده بود).

شاهرخ، هم از عقل و کفایت و شجاعت بهره‌مند بود و هم، بودن او در هرات و خراسان که مرکز جغرافیایی متصرفات تیمور محسوب می‌شد، موقعیتی خاص و استثنایی برای او ایجاد کرده بود. او نیز توانست هم از این موقعیت و هم از اختلاف و کشمکش شاهزادگان دیگر، حداکثر استفاده را به عمل آورد، تا آنجا که قسمت مهمی از متصرفات پدر را ـ در اندک مدتی ـ تسخیر کرد. او در سال ۸۰۹ ه.ق. مازندران را گرفت و در سال ۸۱۱ ه.ق. سمرقند را از تصرف خلیل سلطان خارج نمود و ماوراءالنّهر را در حوزهٔ اقتدار خود درآورد. در سال ۸۱۷ ه.ق. فارس از تصرف احفاد دیگر تیمور بیرون آمد و جزو متصرفات او گردید. در سال ۸۱۹ ه.ق. کرمان هم ضمیمهٔ متصرفات او شد. هنگامی که وی در سال ۸۲۳ ه.ق. به آذربایجان لشکرکشید، قرایوسف قره قویونلو در حوالی تبریز درگذشت. بدین ترتیب، آذربایجان نیز جزو ممالک او گردید. در سال ۸۳۲ ه.ق. دوباره به آذربایجان روی آورد و میرزا اسکندر ـ پسر قرایوسف ـ را شکست داد. سرانجام (پس از چهل و سه سال سلطنت)، در حالی که خراسان، بلخ، بدخشان، ماوراءالنهر، ترکستان، زابلستان، گرگان، مازندران، عراق، فارس، کرمان، سیستان و آذربایجان در تصرف او بود، برای خواباندن شورش نوهٔ خود (سلطان محمد، پسر میرزا بایسنقر)، عازم اصفهان گردید. او در ذی الحجهٔ سال ۸۵۰ ه.ق. در حوالی ری در گذشت.



مزار مولانا احمد ـ تربت جام ـ خراسان

سلطنت چهل و سه سالهٔ شاهرخ، دورهٔ آرامش در خراسان و ماوراءالنهر و بیشتر نواحی ایران بود. پسران او، ابراهیم سلطان (که مدتی حاکم شیراز بود) و بایسنقر (که در هرات اقامت داشت) و الغ بیک (که حاکم سمرقند بود)، همگی دانشمند و دانش دوست و مربی اهل علم و هنر بودند. در زمان او صنایع ظریف مانند خط، تذهیب، تجلید و مینیاتور به تشویق شاهزادگان به اوج خود رسید. فرزندان عمر شیخ هم، که مدتی در شیراز و اصفهان حکومت داشتند، مربیان علم و هنر بودند. الغ بیک ـ پسر شاهرخ ـ به تمام معنی دانشمند بود و در ریاضی و نجوم مهارت کامل داشت. از آثار وی، رصدخانهٔ سمرقند و زیج معروف الغ بیک بوده است. او از لحاظ دانش، سرآمد تمام شاهانی بوده است که در شرق حکومت داشته اند. اما، از آنجا که اوقات او صرف مسائل علمی می شد، از لحاظ بینش سیاسی و رهبری نظامی بسیار ضعیف بود و فقط در سایهٔ قدرت پدر و آرامش و رفاهی که در زمان او در خراسان و ماوراءالنهر به وجود آمده بود، توانست کارهای علمی خود را دنبال کند. پس از مرگ شاهرخ، ضعف سیاسی و ناتوانی و بی کفایتی الغ بیک ظاهر شد، (تا آنجا که از ادارهٔ امور و رفتار شایسته با پسرش نیز بازماند). عاقبت به دستور عبداللطیف میرزا ـ پسر خود ـ در سال ۸۵۳ ه.ق. به قتل رسید.

شاهرخ در سیاست نیز فعال بود چنانکه با چین و هند و مصر روابط سیاسی داشت. همسرش گوهرشادآغا، در اواخر عمر بر او مسلط بود. گوهرشاد اهل خیرات بود و مسجد معروف گوهرشاد در مشهد و مدرسهٔ گوهرشاد در هرات، از آثار اوست.

فرزندان شاهرخ

پس از مرگ شاهرخ، اولاد و احفاد او نتوانستند با یکدیگر توافق کنند و مدتی با هم در کشمکش بودند. سرانجام، میرزا ابوالقاسم بابر ـ پسر بایسنقر ـ بر دیگران غالب آمد و در هرات بر تخت نشست. او مدت ۱۰ سال سلطنت کرد و تا زمان مرگش که در سال ۸۶۱ ه.ق. اتفاق افتاد، خراسان، مازندران، سمنان، دامغان، ولایت بدخشان و از جیحون تا سیستان و زابلستان را در تصرف آورد و بر عراق و فارس دست یافت. اگرچه، به گفتهٔ، عبدالرزاق سمرقندی به ظاهر در کار ملک و مال تغافل می کرد، اما در معنی بر همهٔ مملکت اشراف داشت و از امر حکومت غافل نبود.

ابوسعید

پس از بابر، یکی دیگر از شاهزادگان تیموری به نام ابوسعید توانست بر خراسان و ماوراءالنهر و کابل و فارس و عراق و مازندران مسلط شود. او


جانشینان تیمور
شاهرخ
(۸۰۷-۸۵۰ هـ. ق)
(۱۴۰۴_۱۴۴۶ م.)
مسیرلشکرکشی شاهرخ
مسیرلشکرکشی قرایوسف ترکمان
مسیرلشکرکشی میرزااسکندر ترکمان
مسیرلشکرکشی میرزاابوبکر پسر میرانشاه
مسیرلشکرکشی سلطان احمد جلایر
مسیرلشکرکشی پیرمحمد
مسیرلشکرکشی ابوالخیرخان
قلمرو حکومت شاهرخ
قلمرو حکومت آق قویونلو
قلمرو حکومت قره قویونلو
پایتخت
شهرهای مهم
میدان های جنگ
مقیاس : ۱:۱۲،۰۰۰،۰۰۰
کیلومتر ۵۰۰ ۴۰۰ ۳۰۰ ۲۰۰ ۱۰۰ ۰ ۵۰ ۱۰۰
دشت قپچاق
حکومت های محلی
قره دکیز
کوههای قفقاز
گرجستان
ارمنستان
آذربایجان
اران
شروان
کردستان
جزیره
دریای طبرستان
اوست اورت
قره قوم
قزل قوم
خوارزم
ماوراءالنهر
سغد
فرغانه
ختلان
وخان
جوزجانان
تخارستان
خراسان
قومس
قهستان
غرجستان
زابلستان
سیستان
رخج
بالش
عراق عجم
جبال
خوزستان
عراق عرب
فارس
کرمان
لارستان
مکران
نفود
نجد
یمامه
دریای پارس
دریای عمان
هندوستان
سادات دهلی
سند
هرات
سمرقند
تبریز
بغداد
اصفهان
شیراز
ری
کرمان
یزد
بلخ
بخارا
کاشغر
مشهد
نیشابور
مرو
قندهار
کابل
غزنه
لاهور
ملتان
دریاچه خوارزم (آرال)

شاهزاده ای گمنام و گویا پسر میرزا محمّدبن میرزا میرانشاه بود. (از ابتدای حال نیز او، اندکی دانسته شده است). گویند که در آغاز، در ملازمت الغ بیک به سر می برد. در سال ۸۵۳ هـ.ق. در جنگ میان الغ بیک و پسرش میرزاعبداللطیف، به میان طایفهٔ ارغونیان رفت و به کمک آنان سمرقند را محاصره کرد، ولی کاری از پیش نبرد و خود نیز به حبس افتاد. سپس، از حبس گریخت و بخارا را به تصرف خود درآورد. پس از بعضی ناکامیها، به شهر یَسی رفت و با کمک ابوالخیرخان (پادشاه اولوس جوجی) شهر سمرقند را متصرف شد. در زمان سلطنت بابر، همچنان پادشاه سمرقند و ماوراء النهر بود و پس از مرگ او در سال ۸۶۱ هـ.ق. هرات و خراسان را تا عراق به تصرف درآورد و بر فارس و کرمان نیز مستولی شد. سرانجام، در سال ۸۷۲هـ.ق. برای جنگ با اوزون حسن آق قویونلو رهسپار آذربایجان گردید. در این جنگ، سپاهیان وی به سبب سرمای زودرس دچار بی آذوقگی گردیدند و پراکنده شدند. خود او نیز گرفتار و کشته شد (رجب سال ۸۷۳هـ.ق.).

ابوسعید نیز، پادشاهی توانا و با کفایت بود. وی خود را از گمنامی به سلطنت رسانید و کسی بود که همواره از فرصتها بهره می‌جست. رفتار او را با مردم، نسبتاً عادلانه و خوب توصیف کرده‌اند. او طرفدار متصوفه و اهل عرفان بود و مشایخ صوفیه را گرامی می‌داشت. تنها اشتباه وی لشکرکشی به آذربایجان بود که سبب مرگش نیز گردید.

یکی از فرزندان او میرزا سلطان احمد (متولد سال ۸۵۵ هـ.ق.) بود که در زمان پدر به حکومت سمرقند رسید و پس از او نیز ـ به استقلال ـ حکومت آنجا را داشت. وی در سال ۸۹۹ هـ.ق. فوت کرد. پسر دیگر ابوسعید ـ سلطان محمودمیرزا ـ پس از مرگ پدر ولایات ترمذ و چغانیان و حصار و ختلان و قندوز و بغلان را تا گردنهٔ هندوکش به تصرف درآورد و پس از مرگ برادرش (میرزا سلطان احمد، در ۸۹۹ هـ.ق.) سمرقند را نیز متصرف شد و در سال ۹۰۰ هـ. ق. از دنیا رفت. او در سمرقند رفتار مناسبی نداشت و به کارهای منافی اخلاق و شرع دست زد. (حتی، دیگران را هم به این کار تشویق کرد). به همین سبب، اهالی سمرقند از او رویگردان شدند. پسر دیگر سلطان ابوسعید، میرزا عمرشیخ بود که ولایت اندیجان و توابع (مملکت فرغانه) را از زمان پدر در تصرف داشت. بعد از پدر نیز حاکم آنجا بود و در سال ۸۹۹ هـ.ق. از بام کبوترخانه سقوط کرد و کشته شد. ظهیرالدین محمدبابر (مؤسس سلسلهٔ سلاطین گورکانی هند)، پسرعمرشیخ بود. پسر دیگر ابوسعید، میرزاالغ بیک، در زمان حیات پدر، کابل و غزنین را در تصرف داشت. بعد از پدر هم در آنجا



مسجد جامع یزد ـ کاشیکاری معرق

فرمانروایی مستقل بود و پس از سال ۹۰۰ هـ.ق. وفات یافت.

سلطان حسین بایقرا

پسر غیاث الدین منصور، از احفاد عمر شیخ، پسر امیر تیمور، در سال ۸۴۲ هـ.ق. در هرات متولد شد و در چهارده سالگی به خدمت میرزاابوالقاسم بابر درآمد. در سال ۸۵۸ هـ.ق. از ابوالقاسم بابر (در جریان محاصرهٔ سمرقند) جدا شد و به خدمت میرزا سلطان ابوسعید درآمد. پس از چندی، به امر او زندانی شد و پس از رهایی از زندان، دوباره نزد ابوالقاسم بابر رفت و تا زمان مرگ او و در سال ۸۶۱ هـ.ق. نزد وی بود. سپس، به مرو رفت و در آنجا جاه طلبیها آغاز کرد و پس از سالها کروفر و سرگردانی در بیابانهای گرگان و خوارزم، (که گاهی منجر به حکومت و اقتدار و گاهی منجر به هزیمت و فرار او می‌شد)، سرانجام (پس از مرگ ابوسعید) در ۸۷۳ هـ.ق. خود را به هرات رسانید. پس از مدت دیگری جنگ و گریز، در سال ۸۷۵ هـ.ق. به طور قطع به سلطنت هرات و خراسان رسید و رؤیای سلطنت را پس از سالها دربه دری، به واقعیت مبدل ساخت.

وقایع زندگی او از سال ۸۶۱ تا ۸۷۳ هـ.ق. می رساند که او یکی از لایق مردان و شجاعان روزگار خود بوده و با همت بلند و استقامت و پایداری بی نظیر و تحمل سختیها و شداید، هرگز نومیدی به خود راه نداده و از هر فرصتی برای به دست آوردن قدرت، استفاده کرده است. او برخلاف بسیاری از شاهزادگان تیموری، از تهور و خیره سری و حرص و طمع آنی و عاقبت نیندیشی به دور و نمونهٔ یک فرد کامل، شجاع، سیاستمدار، دورنگر، مسلط بر نفس وبا اراده‌ای قوی بود و این همه را با خصایل دانش دوستی و هنرپروری و تربیت علما و فضلا در خود جمع داشت. به همین سبب، هرات در سلطنت سی و شش سالهٔ او، به یکی از مراکز مهم فرهنگی مشرق زمین تبدیل شد و شاید بتوان گفت که هیچ شهری در تاریخ فرهنگ چند قرن اسلامی، به هرات ـ در زمان او ـ نرسید. افسوس که این مرد بی نظیر در زمانی می زیست که امرا و شاهان معاصر و حتی، فرزندان او از نعمت عاقبت نگری و دوراندیشی، که لازمهٔ سیاست خوب و رفاه حال مردم و رعیت است، بی بهره بودند. پسران او از غایت بلندْ پروازی، با آن پدر بی نظیر به مخالفت برخاستند و اسباب زوال آن دولت بزرگ و نیز استیصال خود را فراهم ساختند.

پس از وفات او در سال ۹۱۱ هـ.ق.، شیرازهٔ دولت تیموری در خراسان از هم گسیخت و تنها یک تن (که آن هم در خصایل جهانداری و جهانگیری و علوهمت و دوراندیشی با او همسان بود) توانست پس از سالها مجاهده و نبرد، حکومت گستردهٔ تیموری را در هندوستان احیا کند. آن شخص، ظهیرالدین محمدبابر، نوهٔ سلطان ابوسعید بود که شرح حال آن مرد بزرگ را باید در تاریخ سلاطین گورکانی هند خواند.



ترکمانان

قره قویونلوها

قره قویونلوها (بارانیان) یا دارندهٔ گوسفندان سیاه، نام اتحادیه ای از قبایل ترکمان است که از حدود ۷۷۷ تا ۸۷۳ هـ.ق. در بخشی از آناتولی شرقی فرمانروایی داشتند. امیرنشین آنان از شمال به ارزروم و از جنوب به موصل و شهر ارجیش (واقع در کنار دریاچهٔ وان) و اورمیه محدود بوده است. این اتحادیه با تسلط بر آذربایجان، عراق، ارّان و بخش گسترده‌ای از دیگر نقاط ایران (بجز خراسان) موفق شد دولتی نیرومند در قرن ۹ هـ.ق. (۱۵ م.) تأسیس نماید. با روی کارآمدن این قبیله، به حکومت بقایای مغولان بر ایران و عراق و ارّان پایان داده شد.

نام این طایفه به نماد توتمی دیرین اینان ، یعنی گوسفند اشاره دارد و نظر دیگر این است که این نام برگرفته از رنگ گله های گوسفند آنان است.

قره قویونلوها با زوال حاکمیت بقایای مغول، فعالیت سیاسی خود را آغاز کردند. فرمانروایان این اتحادیه، ظاهراً از طوایف "غز" بوده اند. مؤلف "بهجة التواریخ" به نقل از جهانشاه (مشهورترین فرمانروای قره قویونلو) ، این طایفه را از اولاد "دنیزخان" به شمار می آورد. آرای گوناگونی دربارهٔ چگونگی آمدن قره قویونلوها وجود دارد. به نوشتهٔ محمود بن عبدالله نیشابوری در "تاریخ ترکمانیه" قره قویونلوها به ریاست و سرپرستی توره بیگ، از ترکستان به آناتولی شرقی کوچ کرده اند که این نظر قابل پذیرش نمی‌باشد. در زمان اقتدار مغولان که از هولاکو تا ابوسعید ادامه داشت، هیچ گونه آگاهی دربارهٔ قره قویونلوها در دست نیست. چنین احتمال داده می‌شود که مانند سایر قبایل ترکمان، اینان نیز در دورهٔ رقابت میان بقایای مغولان که پس از مرگ ابوسعید آغاز گردید، به اقداماتی برضد یکدیگر دست یازیدند. در این راستا، ابن بطوطه هنگام گذر از ارزروم از ویرانی این شهر که بر اثر برخورد میان دو طایفه به وجود آمده بود بحث می کند. این دو طایفه، غیر از قره قویونلوها و آق قویونلوها نبوده اند. بی شک قره قویونلوها با استفاده از اوضاع نابسامان ایلخانان بعد از مرگ ابوسعید، حاکمیت خویش را در اطراف ارجیش برقرار کردند.

تاریخ مدون این قبیله، با بیرام خواجه آغاز می شود. بیرام خواجه نخست به سلطان اویس جلایر پیوست، اما پس از درگذشت او در سال ۷۷۶هـ.ق. سر از فرمان جانشینان وی برتافت و شهرهای موصل و سنجار و ارجیش و خوی و نخجوان را به تصرف خویش درآورد.

وی با تشکیل امیرنشینی در منطقهٔ بین ارزروم و موصل، موفق شد قره قویونلوها را وارد صحنهٔ سیاسی نماید. پس از درگذشت بیرام خواجه، پسرش قرامحمد ریاست این اتحادیه را برعهده گرفت. در زمان فرمانروایی او بود که امیر تیمور در بهار سال ۷۸۹ هـ.ق. از قراباغ و از طریق نخجوان به سوی قلمرو قره قویونلوها حرکت کرد. وقایع نامه‌های تیموری، قره قویونلوها را به راهزنی و غارت قافله های حجاج متهم می نمایند. از این رو، امیرتیمور نیرویی را به فرماندهی فرزندش ـ میرانشاه ـ برای سرکوبی قره قویونلوها فرستاد، اما به روایت حافظ ابرو و شرف الدین علی یزدی آنان نیروهای تیمور را به سختی شکست دادند. بعد از کشته شدن قرامحمد در سال ۷۹۰ هـ.ق. قرایوسف به امارت رسید.

وی شهر تبریز را، که در دست سلطان احمد جلایر بود، به تصرف درآورد و سلطان احمد را در دهکدهٔ اسد (واقع در دو منزلی تبریز) شکست داد و با کشتن او قسمت اعظم متصرفات جلایریان را به قلمرو خود منضم ساخت. قرایوسف، مؤسس واقعی دولت قره قویونلو و در عین حال یکی از درخشانترین چهره‌های این اتحادیه به شمار می آید. حافظ ابرو، شجاعت و جوانمردی او را ستوده است. حسن بیگ روملو نیز از او به عنوان حکمرانی عادل نام برده و او را به سبب تأمین آسایش و امنیت و توسعهٔ کشاورزی ستایش کرده است.

پس از قرایوسف، دو تن از پسرانش به نامهای اسکندر و جهانشاه به قدرت رسیدند. جهانشاه پس از مرگ برادر، حکمران بلارقیب سرزمینهای قره قویونلو گردید.

دولت قره قویونلو در زمان وی به اوج قدرت رسیده و درخشانترین دورهٔ خود را داشته است . جهانشاه که غیر از خراسان، (گرچه تا هرات رفت ولی بیش از یک سال نتوانست در آن شهر استقرار یابد) تمام نقاط ایران، ارّان، عراق و نواحی مرزی آناتولی شرقی را به زیر سلطهٔ خود درآورد، در نبردی علیه اوزون حسن شکست خورد و کشته شد . بامرگ او، دولت قره‌قویونلو نیز به تدریج رو به زوال نهاد. پس از جهانشاه فرزند او ـ حسنعلی ـ مدت کوتاهی به قدرت رسید.

حسنعلی، آخرین حکمران قره قویونلوها، فردی ناقص العقل و خونریز و بی تدبیر بود. او پس از شکست از اوزون حسن در سال ۸۷۳ هـ.ق. به قتل رسید و با مرگ او، حکومت قره قویونلوها برافتاد.

همچنین، ابویوسف فرزند دیگر جهانشاه، که اوزون حسن او را کور ساخته بود، با پشتیبانی قبیلهٔ بهارلو، حکومت فارس را در دست گرفت، اما توسط اوغورلو محمد (پسر اوزون حسن) کشته شد. به این ترتیب، آق قویونلوها به حاکمیت سیاسی قره قویونلوها پایان بخشیدند.

از نظر تشکیلات اداری، قره قویونلوها دنباله رو جلایریان و ایلخانان بودند. افراد این خاندان مانند جلایریان، خود را نویان، بهادر و خاقان می نامیدند. گرچه ترکمانان بر ایران، آذربایجان، عراق عجم، عراق عرب، آناتولی و بخشی از گرجستان تسلط داشتند، اما تشکیلات نظامی آنان همچنان بر روشهای قبیله ای استوار بود. برخی قبیله ها و عشیره ها که به هیچ یک از دو طایفهٔ ترکمان وابستگی کامل نداشتند، زمانی از یکی و گاه از دیگری طرفداری می کردند. لازم به ذکر است که قوت و ضعف هر یک از این دو دولت نیز به پشتیبانی یکی از این قبایل بستگی داشت.

عساکر خاصهٔ اتحادیهٔ ترکمانان و نیروهای امیرزادگان آن دو در ایالتهای گوناگون، مانند مملوکها منحصر به غلامان زرخرید نبود. بلکه به طوری که از تواریخ مربوط به این دوره برمی‌آید، عساکر خاصهٔ فرمانروایان هر دو دولت از افراد قبیله ای تشکیل می شد که حکمرانان منسوب به آن بودند. لشکر به واحدهایی، مانند قشون، تیپ و فوج تقسیم می شد. طلایه داران قشون را قراقول، و تمام قسمت جلودار را، که عثمانیان چرخچی می نامیدند، مَنغَلای می‌گفتند. در زمان جنگ، منغلای در قسمت جلو قلب سپاه قرار می‌گرفت. همچنین، جناح میانی لشکر، اولوغ قول، و جناح راست را بارانغار، و جناح چپ را جوانغار می‌نامیدند.


ترکمانان قره قویونلو
جهانشاه
(۸۰۹-۸۷۲ هـ . ق)
(۱۴۰۶_۱۴۶۷ م.)
مسیرلشکرکشی تیمور
مسیرلشکرکشی شاهرخ
مسیرلشکرکشی سلطان احمدجلایر
مسیرلشکرکشی قراقویونلو(قرایوسف)
مسیرلشکرکشی جهانشاه
قلمرو حکومت تیموریان
مناطق تحت نفوذ جهانشاه قراقویونلو
قلمروآق قویونلو
پایتخت
شهرهای مهم
میدان های جنگ
مقیاس : ۱:۱۰،۰۰۰،۰۰۰
کیلومتر ۵۰۰ ۴۰۰ ۳۰۰ ۲۰۰ ۱۰۰ ۰ ۵۰ ۱۰۰
دشت قبچاق
قره دکیز
گرجستان
کوههای قفقاز
خوارزم
ماوراءالنهر
دولت ترابوزان
دولت عثمانی
آذربایجان
شروان
دریای طبرستان
طبرستان
کردستان
عراق عجم
عراق عرب
خوزستان
فارس
کرمان
لارستان
سیستان
قهستان
تیموریان
دریای روم
ممالیک چراکسه
نفود
عربستان
نجد
دریای پارس
دریای عمان
مکران
جرجان
دهستان
قومس
تبریز
بغداد
دمشق
اصفهان
هرات
شیراز
کرمان
سلطانیه

قره قویونلوها ادارهٔ ایالتها را به صورت اقطاع به وابستگان خاندان فرمانروا، که والی و حکمران ایالتی بودند، واگذار می کردند. آنان هم تا زمانی که دست به عصیان و مخالفت نزده بودند، در حکومت برقرار بودند. اقطاع داران موظف بودند نسبت به درآمد اقطاع خود، نیروی نظامی تربیت و آماده نمایند؛ این نیرو را رؤسای قبایل نیز همراهی می کردند.

در دورهٔ فرمانروایی آنان، تبریز مرکز حکومت بود و ایالتهای مهم، عبارت بودند از: فارس، یزد، اصفهان، بغداد و دیار بکر. این ایالتها از سوی امیرزادگان اداره می شد. ادارهٔ امور انتظامی در نزد ترکمانان به وسیلهٔ محتسب، و ادارهٔ امورمالی شهر توسط محصل و تحویلدار صورت می گرفت. همچنین، حکومت از کسانی که در میان مردم احترام و نفوذ کلام داشتند، مانند سادات، قضات، مفتیان، شیخها و دانشمندان در موارد ویژه سود می‌برد.

گرچه اطلاع کافی دربارهٔ شیوهٔ زمینداری در این دوره در دسترس نیست، اما آنان در این زمینه نیز، مانند سایر موارد، از شیوهٔ ایلخانان بهره می گرفتند. واگذاری ایالتها به صورت اقطاع در واقع همان روش ایلخانان بود، (به نظر می رسد که امکان واگذاری به شیوهٔ دیگری نیز موجود نبوده است).

گاهی امین دیوان مأمور صورت برداری از زمینها می شد. کسانی که به وی کمک می کردند، مسّاح نامیده می شدند. از نوشته های قاضی نورالله شوشتری در "مجالس المؤمنین" و محمود بن عبدالله نیشابوری در "تاریخ ترکمانیه" چنین برمی‌آید که امرای این اتحادیه پیرو مذهب شیعه بوده‌اند. حتی، این نویسندگان دربارهٔ اینکه آنان شیعهٔ افراطی بوده‌اند نیز اظهارنظر کرده‌اند. این نویسندگان از دوازده امامی بودن آنان و این نکته که اسپند قره قویونلو به نام دوازده امام خطبه خوانده و سکه ضرب کرده است، یاد می‌کنند. اما، ذکر این نکته به روشنی در نوشته‌های مورخان معاصر آنان و برخی آثار دیگر دورهٔ صفویه به میان نیامده است. به گمان فاروق سومر، هرچند بعضی از طوایف منتسب به قبیلهٔ قره قویونلو شیعی بوده‌اند، اما جای دادن آنان در تاریخ تشیع درست نیست. فرمانروایان قره قویونلو بر روی سکه‌های خود، عنوان سلطان به کار برده‌اند، قرایوسف سکه های نقره‌ای با عبارت نویان اعظم داشت. وی سکه‌های مشترکی با پسرش ـ پیربوداق ـ نیز داشته است. همچنین، اسکندر میرزا و جهانشاه هم سکه هایی با عنوان سلطان ضرب کرده بوده‌اند.

آق قویونلوها

آق قویونلوها (بایندریان) یا دارندهٔ گوسفندان سفید، نام اتحادیه ای از قبایل ترکمان است که از آغاز قرن ۹ هـ.ق. (۱۵ م.) تا چیرگی صفویان به سال ۹۰۸ هـ.ق. در آناتولی شرقی و غرب ایران فرمانروایی کردند.


مسجد کبود ـ تبریز

این اتحادیه را اعضای ایل بایندر رهبری می کردند. اینان تبار خود را به بایندرخان، بنیانگذاریکی از ۲۴ قبیلهٔ اوغوز و نوادهٔ خان افسانه ای اوغوز می رسانند. واژهٔ آق قویونلو برای نخستین بار در قرن ۸ هـ.ق. (۱۴ م.) آمده است و در منابع قدیمتر از آن تاریخ، شناختَه نیست. نخستین باری که از این طایفه در مآخذ یاد شده ، در قرن ۵ هـ.ق. (۱۱ م.) است. آق قویونلوها تا پایان دورهٔ ایلخانان، بین چراگاههای تابستانی در اطراف سینیر در ارمنستان، شرق بایبورت و چراگاههای زمستانی حوالی کیغی، پالو وارغنی (در دیار بکر) درآمد و رفت بودند. در کتابهای "العَیلَم الزّاخِر" ، "کُنه الاخبار" و "اخبارالدول" آمده است که قبیلهٔ آق قویونلو در شرقی ترین قسمت آناتولی، سرچشمه های رودخانهٔ ارس و شهر موصل ییلاق و قشلاق می کرده اند. در کتابهای "تاریخ ترکمانیه" و "تاریخ نظام شاه ایلچی" به مهاجرت آنان از شرق ترکستان به ماوراء النّهر و سرانجام، به آناتولی اشاره شده است. نویسندگان "تاریخ جهان آرا" و "مجمع التواریخ" اجداد آنان را در زمرهٔ امرای دیار بکر آورده‌اند. لازم به ذکر است که این آرا توسط ابراهیم حریر در کتاب "تاریخ همایونی" تأیید شده است.

دولت آق قویونلو که آذربایجان، قراباغ، ارمنستان، کردستان، دیاربکر، بین النهرین و فارس و کرمان و عراق عجم را در تصرف داشت، آمیخته‌ای از سرزمینها و اقوام و مردمان ناهمگون را (از نظر فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی) در تحت تسلط خویش پدید آورد. نخستین اعتراض علیه آق قویونلوها، از سرزمین فارس و دربارهٔ مسألهٔ زراعی پدید آمد. اما، آق قویونلوها نتوانستند یک اقتصاد زراعی حاکم بر ایران و به دنبال آن یک حکومت مرکزی پدید آورند. در نتیجه، اقتصاد زراعی همچنان در مناطق مذکور با اقتصاد شبانی توأم شد و ناچار، ایالتهای ایران نتوانستند از یک مرکزیت پیروی کنند.

اوج قدرت حکومت آق قویونلوها، در دورهٔ اوزون حسن (۸۲۸ تا ۸۸۲ هـ.ق.) بود. نام اوزون را به سبب بلندی اندام به او داده اند. او نوادهٔ قراعثمان بایندری بود که به اطاعت تیمور درآمد و در یورش به روم، او را همراهی کرد.

اوزون‌حسن قبایل کوچ نشین ترکمان را متحد نمود. چون مادرش یکی از شاهزاده خانمهای عیسوی از خاندان امپراتور یونانی ناحیهٔ طرابوزان بود، با آخرین امپراتور آن ناحیه متحد شد و برادرزادهٔ امپراتور را به زنی گرفت. از این زن که "کاترینا" نام داشت، فرزندانی پیدا کرد که یکی از آنان به نام "مارتا" یا "عالم شاه خاتون"، به ازدواج شیخ حیدر صفوی درآمد که شاه اسماعیل حاصل این ازدواج بود.

مقارن همین ایام، یعنی سال ۸۵۷ هـ.ق. سلطان محمّد دوم (فاتح) ـ پادشاه عثمانی ـ شهر استانبول را فتح کرد و دولت روم شرقی را


ترکمانان آق قویونلو
اوزون حسن
(۸۷۳-۹۰۸ هـ . ق)
(۱۴۶۸_۱۵۰۲ م.)
مسیرلشکرکشی اوزون حسن
مسیرلشکرکشی‌جهانشاه قره قویونلو
مسیرلشکرکشی ابوسعیدتیموری
مسیرلشکرکشی سلطان‌محمددوم (فاتح) عثمانی
قلمرو اوزون حسن
پایتخت
شهرهای مهم
میدان های جنگ
کیلومتر ۵۰۰ ۴۰۰ ۳۰۰ ۲۰۰ ۱۰۰ ۰ ۵۰ ۱۰۰
مقیاس : ۱:۱۱،۰۰۰،۰۰۰
قره دکیـــز
دولت عثمـــانی
دریای روم
ممالیک
عربستان
نفــــــود
نجـــد
دریای طبرستان
دشت قپچاق
دریاچه خوارزم (آرال)
ماوراءالنهر
آذربایجان
کردستان
جزیره
عراق عجم
عراق عرب
خوزستان
فـــارس
لارستان
کرمان
تیموریان
سیستان
زابلستان
جوزجانان
ابیورد
سغد
غور
قومس
طبرستان
دریای پارس
دریای عمان
مکـــران
داغستان
شروان
اران
زمسخه
تبریز
اصفهان
همدان
شیراز
بغداد
کرمان
هرات
سمرقند
بلخ
حلب
دمشق
بیت المقدس
قسطنطنیه

منقرض ساخت. اندکی بعد به طرابوزان هم دست انداخت و این امر موجب منازعاتی بین سلطان عثمانی و اوزون حسن گردید. پس از آن اوزون حسن عازم مشرق یعنی محدودهٔ قلمرو جهانشاه قره قویونلو شد. در جنوب آذربایجان او را به سختی شکست داد و به قتل رسانید (۸۷۲ ه.ق.) و تمام متصرفات او را به دست آورد. بعد از این فتح، در سال بعد (۸۷۳ ه.ق.) پیروزی دیگری در مقابل سلطان ابوسعید تیموری در قراباغ ارّان نصیب او شد و بدین‌سان‌دو دشمن بزرگ را به سهولت از میان برداشت و دامنهٔ متصرفات خود را به عراق عرب و عجم و فارس و کرمان تا سواحل خلیج فارس و آذربایجان و دیار بکر رسانید و با دولت تیموریان خراسان (جانشین ابوسعید سلطان‌حسین بایقرا) در محل پل ابریشم دامغان هم مرز شد.

اما در جنگهایی که بین او و سلطان محمّد فاتح در آناتولی (جنوب قونیه و مغرب ارزنجان) واقع شد (۸۷۶ و ۸۷۷ ه.ق.)، اوزون حسن شکست خورد و آناتولی را از دست داد.

آخرین اقدام عمدهٔ اوزون حسن لشکرکشی او به تفلیس در سال ۸۸۱ه.ق. بود که با گرفتن غنایم و اسرای فراوان به تبریز بازگشت و در آخر رمضان سال ۸۸۲ ه.ق. وفات یافت.

پس از اوزون حسن، فرزندش سلطان خلیل جانشین او شد. وی برادر خود ـ سلطان یعقوب ـ را به امارت دیار بکر فرستاد. ولی سلطان یعقوب بر او شورید و در جنگی که نزدیک خوی اتفاق افتاد، سلطان خلیل را به قتل رسانید و خود قدرت را به دست گرفت. او در سال ۸۹۳ ه.ق. در جنگی که بین سلطان حیدر صفوی و فرخ یسار امیرشروان درگرفت، به کمک شروانشاه شتافت. در این جنگ سلطان حیدر کشته شد و پسرانش به نامهای: علی و ابراهیم و اسماعیل ، به اسارت سلطان یعقوب درآمدند و در قلعهٔ استخر فارس زندانی شدند.

بعد از فوت سلطان یعقوب، در سال ۸۹۶ ه.ق. پسر ده ساله‌اش بایسنقر به امارت رسید. او پس از چندی گرفتار منازعات داخلی گردید و چون تاب مقاومت نداشت، نزد فرخ یسار گریخت. سپس رستم بیگ (نوادهٔ اوزون حسن) به قدرت رسید.

رستم بیگ پسران سلطان حیدر صفوی را از زندان آزاد کرد و به کمک سلطان علی و طرفدارانش، بر بایسنقر و متحدش فرخ یسار غلبه یافت. ولی بعداً رستم بیگ برسلطان علی بدگمان شد و در جنگی که بین آنان در اردبیل اتفاق افتاد، سلطان علی کشته شد و دو برادرش (ابراهیم و اسماعیل) به گیلان فرار کردند.

پس از چندی خود او هم توسط احمد بیگ (پسرعمش) در سال ۹۰۲ه.ق. دستگیر و کشته شد.

حکومت احمدبیگ طولانی نشد، زیرا در سال ۹۰۳ ه.ق. به دست والی یاغی کرمان به قتل رسید و امرای آق قویونلو پس از کشته شدن او سه تیره شدند و هرکدام یکی از شاهزادگان را به سلطنت برداشتند و با یکدیگر به نزاع پرداختند. در این ایام بود که شاه اسماعیل صفوی به خونخواهی پدر و برادر قیام کرد.

در دورهٔ فرمانروایی اوزون حسن، وضع مالی با مقرراتی تثبیت شد که متن اصلی آن از دست رفته است. اطلاعات ما دربارهٔ آن مقررات مالی که به "قانون نامه" معروف شد، تنها منحصر به اشاره‌های کوتاهی است که گه‌گاه مورخان از آن با عنوان "دستور حسن بیگ" یا "قانون حسن پادشاه" یاد کرده‌اند. تکه هایی از این قانون نامه در سرزمینهای دیار بکر، ماردین، ارزنجان، (از روزگاری که این سرزمینها، غربی ترین بخش متصرفات اوزون‌حسن را تشکیل می‌داد) در دست است. اوزون‌حسن در پی ادامه دادن به اصلاحات اقتصادی، بر آن بود که مالیات "تمغا" را که از کالاهای بازرگانی می گرفتند، براندازد، ولی امیران متنفّذ او با وی همداستان نبودند. وی مالیات اراضی را که از سراسر مملکت گرفته می شد، تثبیت کرد و برای تعیین تکلیف شکایات مردم و مرافعات آنان و تعیین تعزیر و جرایم و جز آن قانون نامه را نوشت و به سراسر قلمرو خود فرستاد تا بدان عمل کنند.

سلطان یعقوب (فوت ۸۹۶ ه.ق.) تصمیم داشت که از مالیاتها بکاهد. از این رو جانب اعتدال را در گرفتن مالیات ایالتها نگه داشت. درآمد دولت آق قویونلو از محل مالیات ایالتها و عوارض راههای اصلی بازرگانی در سراسر آناتولی شرقی، تأمین می شد. یکی دیگر از ابتکارهای برخی فرمانروایان آق‌قویونلو انجام کاری بود که گونه‌ای اصلاحات ارضی شمرده می‌شد. هدف این اصلاحات، امکان پذیر ساختن حکومتی متمرکز بود. اما، این اصلاحات به هدف نهایی خود نرسید. سلطان آق قویونلو با این کار به موقعیت درباریان خویش لطمه زد و در میان آنان دشمنانی برای خود پدید آورد و سرانجام، سیاستهای اقتصادی او به شکست انجامید.

نظام سیاسی آق قویونلوها، از بسیاری جهات مبتنی بر مبانی نظام سیاسی مغول بود. اقدامات اوزون حسن ظاهراً به منظور دگرگون ساختن اصول موجود و جلوگیری از نوآوریهای خود سرانهٔ مالی و مالیاتی بود. سلطان‌یعقوب در اواخر پادشاهی خود، برای تکمیل اقدامات پدر و ریشه کن کردن کامل اصول مالیات بندی مغول، که با احکام اسلامی در این زمینه ناسازگاری داشت، و برای نشاندن احکام اسلامی به جای اصول مغولی، کوششهایی به عمل آورد، اما به هدف روشنی دست نیافت.

سازمان سیاسی آق قویونلوها منسجم نبود. عالیترین مرکز تصمیم‌گیری، شورای امیران و رؤسای قبایل بود که در مسائل نظامی و موضوع جانشینی سلطان تصمیم می‌گرفت. ادارهٔ نظامی و سیاسی روستاها و شهرهای مجاور، که از لحاظ امنیت چراگاهها ضرورت داشت، به عهدهٔ نظامیان بود. نیروی رزمی از سربازان اعزامی قبایل تشکیل می شد که از اقطاع و غنایم جنگی گذران می کرد. با آنکه آق قویونلوها بر بسیاری از مناطق تسلط داشتند، اما تشکیلات نظامی آنان همچنان بر شیوه‌های قبیله ای استوار بود. سربازان ویژهٔ آنان، مانند مملوکها، منحصر به غلامان زرخرید نبود؛ بلکه از افراد قبیله ای تشکیل می شدند که حکمرانان منسوب به آن قبیله بودند، همچنین، شاهزادگانی که مأمور خدمت در ایالات بودند، مانند فرمانروا، نیروهای مخصوصی داشتند. حتی، سواره نظام اقطاع داران نیز در اختیار شاهزادگان قرار داشت. می‌توان گفت که مراتب نظامی و تشکیلات لشکری آق قویونلوها، به همان گونه بود که در دورهٔ ایلخانیان وجود داشت.

در میان فرمانروایان این سلسله، اوزون حسن نخستین کسی بود که کوشید با ایجاد قشون منظم، آق قویونلو را به دولتی منظم تبدیل نماید، لیکن در زمان او نیز نظام قبیله ای حاکم بود. به همین دلیل، در زمان جانشینان وی، که در مطیع نمودن قبایل ناموفق بودند، اندک اندک موجبات فروپاشی دولت، که متکی بر نیروهای قبیله‌ای بود، فراهم آمد.

ساختار فرهنگی در دورهٔ آق قویونلوها، براساس مذهب دولتی و مذاهب منطقه‌ای، که در آن گروهی از مردم مجزا از مذهب دولتی زندگی می‌کردند، نهاده شده بود. آق قویونلوها از اهل سنت بودند و لذا، مستقیماً متضاد با قره قویونلوها دانسته شده‌اند.

در دورهٔ آق قویونلوها برخورد اقتصاد شبانی با اقتصاد زراعی از یک سو، و نیاز به حکومت مرکزی برای حل مسائل زراعی ـ به ویژه آبیاری ـ از سوی دیگر، اثر قاطع خود را در اواخر این دوره به جا گذاشت و دولتی که اوزون حسن پدید آورده بود، رو به زوال نهاد.

با انقراض این سلسله، موج مهاجرت ترکمانان از آناتولی به مشرق، آذربایجان و نواحی کوهستانی ایران به پایان رسید. حکومت آق قویونلوها، خود یکی از دولتهایی بود که در گرماگرم این مهاجرتها پایه گذاری شد. این حکومت در آغاز تشکیل خود موفقیت آمیز می نمود، ولی چندان نپایید. این نیز بدان سبب بود که این گونه دولتها بیش از حد وابسته به افراد استثنایی بودند و سازمان سیاسی درست و منظمی برای تأمین دوام آنان در کار نبود. از این رو، فرمانروایی آنان زودتر از آنچه گمان می‌رفت برافتاد.



صفویه

تشکیل دولت صفوی در اوایل قرن دهم هجری قمری (ابتدای قرن شانزدهم میلادی) یکی از رویدادهای مهم تاریخ ایران محسوب می شود. پیدایش این دولت که باید آن را سرآغاز عصر تازه ای در حیات سیاسی و مذهبی ایران دانست، موجب گردید استقلال ایران براساس مذهب رسمی تشیع و یک سازمان اداری بالنسبه متمرکز، تأمین گردد. گذشته از آن، تأسیس و استقرار این دولت زمینه ای را فراهم ساخت تا خلاقیتهای فرهنگی و هنری و معماری، تداوم و امکان تجلی و رشد یابد و نمونه های بدیعی از این امور (به ویژه در زمینهٔ هنر و معماری) پدید آید. با آغاز روابط سیاسی با دولتهای اروپایی و سرزمینهای همجوار، بازرگانی توسعه یافت. لازم به ذکر است که این امر موجب تحول در اقتصاد داخلی گردید و این تحول در تولید و فروش ابریشم و ایجاد مراکز بزرگ بافندگی، بسیار مؤثر افتاد.

در سال ۹۰۷ ه.ق. شاه اسماعیل اول (فرزند شیخ حیدر صفوی) با کمک قزلباشان منتسب به خانقاه اردبیل، پس از شکست فرخ یسار (پادشاه شروان) و الوندبیگ آق قویونلو، شهر تبریز (پایتخت دولت آق قویونلو) را به تصرف درآورد. در همین شهر بود که دولت صفوی را بنیان نهاد و مذهب شیعهٔ دوازده امامی را مذهب رسمی ایران اعلام کرد. او در نخستین سالهای سلطنت خود، تمامی قدرتهای خودمختار داخلی را برانداخت و زمینهٔ ایجاد حکومت مرکزی را فراهم ساخت.

با اینکه تأسیس دولت صفوی به دست شاه اسماعیل در سال ۹۰۷ه.ق انجام گرفت ، ولی علل و عوامل تکوین این دولت به دو قرن قبل از آن باز می گشت. با یک نظر اجمالی به تاریخ اجتماعی ایران بعداز اسلام، باید گفت که ایجاد دولت شیعی صفوی نقطهٔ اوج نهضتهایی بود که به طرفداری از تشیع علیه حکومتهای بنی امیه و بنی عباس و قدرتهای همسوی آنان صورت گرفت. هجوم مغول در اوایل قرن هفتم ه.ق. و سقوط بغداد (مرکز خلافت عباسی) در آغاز نیمهٔ دوم این قرن، زمینه و شرایط مساعدی را فراهم کرد تا پیروان مذاهب (به ویژه تشیع و نحله های فکری وابسته به آن) امکان بیشتری برای رشد و توسعه پیدا کنند. در واقع، قرن هشتم و نهم هجری (به خصوص دوران انحطاط حکومت ایلخانان و تیموریان) تاحد زیادی به رشد تشیع و تصوف کمک کرد. شیخ صفی الدین اسحاق اردبیلی، نیای بزرگ صفویان و پیشوای طریقت صفوی، در عصر ایلخانان می زیست. تولد



بقعه شیخ صفی- اردبیل

او به سال ۶۵۰ ه.ق. و وفاتش به سال ۷۳۵ ه.ق. روی داد و با ایلخانانی همچون سلطان محمود غازان خان، اولجایتو و سلطان ابوسعید بهادرخان معاصر بود.

بر پایهٔ یکی از قدیمترین متون صفویه (صفوة الصفا، تألیف ابن بزاز) جد اعلای شیخ صفی الدین موسوم به فیروزشاه زرین کلاه، در ناحیهٔ مغان و مجاورت غرب گیلان توطن اختیار نمود و فرزندان او در آن نواحی با حسن سلوک و پرهیزگاری و زهد روزگار می گذرانیدند. صفی الدین که هشتمین نسل فیروزشاه بود، در آغاز جوانی با شور و اشتیاقی که در کسب عرفان داشت، به دنبال مراد از شهری به شهری می رفت. سرانجام، در گیلان به خانقاه شیخ تاج الدین ابراهیم (معروف به شیخ زاهد گیلانی) رسید و در سلک مریدان او درآمد. شیخ که استعداد ذاتی و صلاحیت او را در سیروسلوک دریافته بود، وی را به جانشینی خویش انتخاب کرد و در سال ۷۰۰ ه.ق. که شیخ زاهد وفات یافت، صفی الدین به جای او بر مسند ارشاد نشست و شهر اردبیل را که موطنش بود، مرکز فعالیت خود ساخت و خانقاهی در آن برپا نمود. این خانقاه، به زودی مرکز تجمع پیروان شیخ صفی شد. ظلم و جور حکام ایلخانی و کارگزاران آنان و مضیقه هایی که برای مردم فراهم می کردند، خانقاههای آن روزگار را به مراکز تجمع ناراضیان و اندیشه وران تبدیل کرده، در این میان، خانقاه شیخ صفی از موقعیت ممتازی برخوردار بود. همچنین، موقعیت اردبیل بر سر راههای ارتباطی گیلان و ارّان و آذربایجان و آناتولی و نیز نفوذ معنوی شیخ و احترامی که ایلخانان معاصر او برایش قایل بودند، بیش از پیش براهمیت این خانقاه افزود.

شیخ صفی‌الدین در سال ۷۳۰ ه.ق. در حالی که مریدان بسیاری در حلقهٔ طریقت او فراهم آمده بودند، زندگی را بدرود گفت و فرزندش، صدرالدین موسی، جانشین او شد. از این زمان تا دورانی که شیخ جنید به پیشوایی رسید، رهبران خانقاه تنها کوشش خود را صرف تبلیغ و ارشاد مریدان در مناطق دور و نزدیک می کردند و در این دوران که از سال ۷۳۰ تا ۸۳۰ ه.ق. به طول انجامید، نفوذ طریقت صفوی در میان عشایر محروم و تهیدست آناتولی (که از ترکان مهاجر آن دیار بودند) و شیعیان جزیره و شامات و جبل لبنان بالا گرفت. ولی، از زمانی که شیخ جنید به پیشوایی خانقاه رسید، به علت انتشار تشیع غالی در سرزمینهای یادشده ـ به ویژه در آناتولی ـ و همبستگی افکار صوفیانه با آرمانهای تشیع، خانقاه اردبیل به مرکز تبلیغات شیعی تبدیل شد. بروز اختلافات بین حکام سلسله های آق قویونلو و قره قویونلو و موقعیت خانقاه در این کشمکشها، سبب گردید تا طریقت صفوی به جریانات سیاسی و نظامی وقت کشانده شود. شیخ جنید، که توسط جهانشاه قره قویونلو از اردبیل تبعید شده بود، در دیار بکر مورد حمایت اوزون حسن رقیب جهانشاه قرار گرفت و با کمک او به تجهیز طرفداران خود در میان قبایل ترک و شیعیان پرداخت. وی درجنگهایی که به خواست اوزون حسن برپا شده بود، شرکت


صفویه
شاه اسماعیل اول
(۹۰۵-۹۳۰ هـ . ق)
(۱۴۹۹-۱۵۲۳ م.)
لشکرکشی های شاه اسماعیل صفوی
سرآغاز نهضت صفوی (شاه اسماعیل) برای گردآوری مریدان
لشکرکشی های سلطان سلیم عثمانی
قلمروحکومت شاه اسماعیل‌صفوی
منطقه جدا شده بعد از نبرد چالدران
پایتخت
شهرهای مهم
میدان های جنگ
کیلومتر ۵۰۰ ۴۰۰ ۳۰۰ ۲۰۰ ۱۰۰ ۰ ۵۰ ۱۰۰
مقیاس : ۱:۱۰،۰۰۰،۰۰۰
دریای مازندران
بحر خزر
دریای سیاه
قره دکیز
دریای عمان
دریای پارس
آذربایجان
کردستان
خوزستان
فارس
کرمان
خراسان
ماوراءالنهر
ازبکان
ترکمانان
قرقیزها
قزاق ها
تاتارها
کوههای قفقاز
گرجستان
ارمنستان
شروان
اران
مغان
گیلان
دیلمان
طبرستان
قومس
جبال
عراق عجم
عراق عرب
جزیره
شام
نفود
نجد
لارستان
مکران
بلوچستان
سیستان
غرجستان
جوزجانان
بادغیس
سغد
خوارزم
قزل قوم
قره قوم
اشروسنه
تخارستان
بامیان
دولت گورکانی هند
عمان
قطر
تبریز
اصفهان
شیراز
یزد
کرمان
هرات
مرو
مشهد
بغداد
بصره

کرد. اما، در سال ۸۶۰ هـ.ق. که به عنوان جهاد مذهبی به ناحیهٔ شروان رفت (در جنگ با شروانشاه) به قتل رسید. پس از وی، حیدر (فرزندش) جای او را گرفت. او نیز مانند پدر از حمایت اوزون حسن برخوردار گردید و امیر آق قویونلو، دختر خود را به ازدواج او درآورد.

شیخ حیدر (یا به قول مورخان عصر صفوی، سلطان حیدر) در اردبیل از صوفیان سرسپردهٔ خود نیرویی منظم و مسلح به وجود آورد که به علت کلاه دوازده ترک و متحدالشکل آنان که به تارکی سرخ منتهی می شد، به "قزلباش" معروف شدند. این نیرو بعدها در شکل گیری دولت صفوی نقش عمده ای ایفا کرد.

سلطان حیدر که بلندپروازیهای پدر را در جهاد مذهبی با شروانشاه دنبال می کرد، در رأس جنگجویان خود به شروان لشگر کشید. ولی، با تمام جلادت و رشادتی که به خرج داد، از قوای متحد شروانشاه و یعقوب بیک آق قویونلو شکست خورد و کشته شد (۸۹۳ هـ.ق.) فرزندانش علی، ابراهیم و اسماعیل به فرمان یعقوب بیگ در قلعهٔ استخر فارس زندانی شدند. اما، نزاع برسرجانشینی یعقوب، بین بایسنقر میرزا (فرزندش) با رستم (نوادهٔ اوزون حسن) بار دیگر پای خاندان صفوی را به میان کشید. در این راستا، رستم میرزا برای مقابله با رقیب زورمند خود، یعنی بایسنقر میرزا، تصمیم گرفت پسران حیدر را از زندان آزاد و با نیروی صوفیان، رقیب را از میدان به در کند. با رسیدن فرزندان حیدر به اردبیل، علی (فرزند ارشد) در معیت لشگری که از صوفیان فراهم کرده بود به مقابله با بایسنقر شتافت و او را در کنار رود کر شکست داد. اما، به علت سوءظن رستم بیگ و بیمی که وی از قدرت روزافزون هواداران سلطان علی داشت، علی را ضمن توطئهای در راه بازگشت به آذربایجان به قتل رسانید و حکم دستگیری ابراهیم و اسماعیل را صادر کرد. ولی، آن دو به کمک مشاوران نزدیک خود از معرکه گریختند و پس از مدتی اختفا در اردبیل، به سوی گیلان رفتند و حاکم لاهیجان (کارکیا میرزاعلی) که از سادات شیعی آن سامان بود، مقدم آنان را گرامی داشت. پس از چندماه که از اقامت فرزندان حیدر در لاهیجان گذشت، ابراهیم به هوای دیدار وطن عازم اردبیل شد. اما، اسماعیل تا سال ۹۰۵ هـ.ق.، که آغاز نهضت اوست، شش سال درلاهیجان باقی ماند. او در این مدت، تحت نظر و مراقبت کارکیا میرزاعلی با خواندن و نوشتن و تعلیم قرآن و فنون سواری و تیراندازی آشنا شد. سرانجام، در نیمهٔ محرم سال ۹۰۵ هـ.ق.، که دوازده سال تمام داشت، با مشورت "اهل اختصاص" به ویژه حسین بیگ‌لله و ابدال بیگ دده، تصمیم به خروج از لاهیجان و عزیمت به سوی اردبیل گرفت. در این جریان، هر اندازه میرزاعلی کوشید از تصمیم زودرس او ممانعت کند، فایده‌ای نبخشید. در راه حرکت به اردبیل و از این شهر به ارزنجان، هزاران نفر از مریدان و صوفیان نواحی مختلف و عشایر استاجلو، شاملو، ذوالقدر، افشار، قاجار و ورساق به اردوی اسماعیل پیوستند. او ابتدا تصمیم داشت به منظور جهاد به گرجستان عزیمت کند، ولی در ارزنجان تصمیم او تغییر کرد و آمادهٔ جنگ شروان گردید. انگیزهٔ او از این اقدام، انتقام از شروانشاه بود (زیرا، پدر و جدش در جنگ با او به قتل رسیده بودند). اسماعیل همراه سپاه خود پس از عبور جسورانه از رودکر(کورا) و تصرف شماخی، شروانشاه را در نزدیک قلعهٔ گلستان شکست داد و به قتل رسانید (۹۰۶ هـ.ق.). پس از آن، قلعهٔ شهرنو و باکو و گلستان را تسخیر کرد و در ناحیهٔ شرور بر قوای الوندبیگ آق قویونلو، که به کمک فرخ یسار پادشاه شروان شتافته بود، غلبه کرد و او را مجبور ساخت به سوی عراق بگریزد و خود پس از عبور از نخجوان، پیروزمندانه وارد تبریز گردید (۹۰۷ هـ.ق.) و با فتح تبریز، دولت صفوی پا به عرصهٔ وجود نهاد.

شاه اسماعیل در نخستین جمعهٔ پیروزی، فرمان داد تا خطیب شهر خطبهٔ ائمهٔ اثنی‌عشر(ع) را بخواند و جمله های " اشهدان علیاً ولی اللّه" و "حیّ علی خیرالعمل" را در اذان بگوید. همچنین، مذهب دوازده امامی به عنوان مذهب رسمی کشور اعلام گردد.

نخستین سالهای سلطنت شاه اسماعیل، صرف از میان بردن قدرت و نفوذ دولت آق قویونلو و سرکوب حکام محلی شد. وی از سال ۹۰۷ هـ.ق. تا فتح خراسان به سال ۹۱۶ هـ.ق.، در جنگ همدان، سلطان مراد آق قویونلو را (که فرمانروای عراقین و فارس و کرمان بود) شکست داد و مناطق تحت نفوذ آق قویونلوها را تسخیر کرد. همچنین، طی جنگهایی با مراد بیگ آق‌قویونلو ، رئیس محمدکره (حاکم ابرقوه)، حسین کیای چلاوی (حاکم فیروزکوه و سمنان و خوار)، ابوالفتح بیگ (فرمانروای کرمان) و دیگر قدرتهای محلی، به عمر این حکومتها پایان داد. در سال ۹۱۳هـ.ق. ضمن جنگ با علاءالدوله ذوالقدر، دیار بکر را فتح کرد و در سال ۹۱۴ هـ.ق. حاکمیت خود را بربغداد و عتبات مسلم گردانید. همچنین، خوزستان و هویزه را (که در تصرف سادات مشعشعی بود) به تصرف درآورد و به نفوذ باریک بیگ پرناک در عراق عرب پایان داد. در سال ۹۱۵ هـ.ق برای جنگ با محمدخان شیبانی (فرمانروای ازبک) که بر خراسان و شرق ایران تا کرمان تسلط یافته بود، تصمیم به تدارک لشکر گرفت. شیبک خان ازبک یا محمد شیبانی، پادشاه دولت مقتدری بود موسوم به "شیبانیان". اعقاب شیبان، پسر جوجی خان، از اواخر قرن هشتم هـ.ق. به تدریج بر ماوراءالنهر مسلط شدند و محمدخان در سال ۹۰۰ هـ.ق. بر سراسر این ناحیه تسلط یافت. وی با استفاده از ضعف بازماندگان دولت تیموری، بر خراسان و نواحی شرقی ایران غلبه کرد. ظهور دولت شیعی صفوی، دشمنی دولت شیبانی و دولت عثمانی را (که هر دو از مذهب تسنن حمایت می کردند) برانگیخت و موجب یک رشته مخاصمات و محاربات بین ایران و دولتین مذکور شد و طبعاً، نوعی اتحاد و همبستگی بین آن دو در راه مبارزه علیه دولت صفوی برقرار گردید. اسناد و مدارک مشعر بر مکاتبات فیمابین دولت عثمانی و ازبک، این اتحاد را اثبات می‌کند.

تجاوزات ازبکان در خراسان و شرق ایران و ارسال نامه های تهدیدآمیز محمد شیبانی به پادشاه صفوی، شاه اسماعیل را به تدارک جنگ خراسان مصمم ساخت. وی پس از فراخواندن سپاهیان از مناطق مختلف کشور، رهسپار خراسان شد و در شعبان سال ۹۱۶ هـ.ق. در نزدیکی شهر مرو شکست سختی به ازبکان وارد ساخت و محمدخان شیبانی، در اثنای این جنگ به قتل رسید. شکست ازبکان راه تسخیر تمامی شهرهای خراسان و ماوراءالنهر را برروی شاه اسماعیل گشود و مرزهای شرقی دولت صفوی، از یک سو تا بلخ و از سوی دیگر، تا آمودریا گسترده شد. اگرچه شاه اسماعیل علاقهٔ چندانی به امر ادارهٔ ماوراءالنهر از خود نشان نداد و تنها به علت تجاوزات امرای ازبک ناگزیر به لشگرکشیهای مجدد به آن ناحیه گردید،



میدان نقش جهان - اصفهان


صفویه
شاه تهماسب اول
(۹۸۴-۹۳۰ هـ ق)
(۱۵۷۶-۱۵۲۳م.)
مسیرلشکرکشی‌های شاه تهماسب اول
مسیرلشکرکشی‌های عثمانی به ایران
قلمروحکومت صفوی دردوره تهماسب
مناطق تحت اشغال عثمانیها
مناطق تحت اشغال پرتغالها
پایتخت
شهرهای مهم
میدان های جنگ
کیلومتر ۵۰۰ ۴۰۰ ۳۰۰ ۲۰۰ ۱۰۰ ۰ ۵۰ ۱۰۰
مقیاس : ۱:۱۰،۰۰۰،۰۰۰
قزاق ها
قرقیــزها
تاتارها
ترکمانان
قره دکیز
دریای سیاه
کوههای قفقاز
داغستان
شروان
ارمنستان
اران
آذربایجان
کردستان
جزیره
بحر خزر
دریای مازندران
خوارزم
صحرای قزلقوم
صحرای قرهقوم
ماوراءالنهر
ازبکــان
سغد
دهستان
گرگان
مازندران
قومس
خراسان
بادغیس
غور
جوزجانان
لرستان
کوه کیلویه
خوزستان
عراق عرب
شام
نفـــود
نجـــد
فـــارس
کرمان
سیستان
بلوچستان
مکـــران
لارستان
دریای پارس
دریای عمان
قطر
دولت گورکانی هند

ولی با منصوب کردن حکامی در شهرهای مختلف، عملاً حاکمیت دولت صفوی را در حوضهٔ جنوبی رود جیحون تثبیت کرد.

شکست ازبکان عکس‌العمل شدید کارگزاران دولت عثمانی را برانگیخت و سیاست آمیخته با مماشات و تساهل سلطان با یزید در برابر شاه اسماعیل، با مخالفت شدید سران ینی چری و علمای اهل تسنن عثمانی روبه رو شد. مخالفان، که سلطان را سد راه مبارزه با دولت صفوی می دانستند، به دور سلیم (فرزند او) گرد آمدند و ضمن توطئه‌ای که به مرگ با یزید انجامید، این مانع را از سر راه برداشتند.

سلطان سلیم پس از فوت پدر، به قصد جنگ با شاه اسماعیل و براندازی دولت نوپای صفوی، سپاه بزرگی از ینی چریها و ممالک دست نشانده فراهم ساخت و پس از قتل عام شیعیان و طرفداران شاه اسماعیل در آناتولی، در محرم سال ۹۲۰ هـ.ق. به سوی ایران حرکت کرد. وی در ماه رجب همین سال در دشت چالدران (نزدیک خوی) مستقر شد و درشرایطی که سپاهیان عثمانی از لحاظ کثرت عدد و مجهز بودن به اسلحهٔ گرم از امتیاز بزرگی برخوردار بودند، جنگ آغاز گردید. با تمام رشادت و جلادتی که شاه اسماعیل و امرای قزلباش نشان دادند، جنگ با پیروزی سلطان سلیم خاتمه یافت و شهر تبریز سقوط کرد. اما، سلطان عثمانی تنها چند روزی توانست در آذربایجان بماند. بیم از عدم امنیت و تدارکات، دوری از مرکز حکومت و مهمتراز همه، طغیان ینی چریها (به علت عدم رضایت از جنگ و کشتار مسلمانان) وی را مجبور به عقب نشینی کرد.

اگرچه جنگ چالدران ضربهٔ سنگینی به دولت صفوی وارد کرد، ولی موجب از بین رفتن آن نشد. بعد از واقعهٔ چالدران، شاه اسماعیل تا پایان عمر دست به کار مهمی نزد و بیشتر اوقات خود را به آسودگی و فراغت گذراند و جز اعزام لشکریانی به ماوراء النهر و گرجستان (برای فرونشاندن پاره‌ای طغیانها) حرکت نظامی مهمی انجام نداد. سرانجام، در ۱۵ رجب سال ۹۳۰هـ.ق. شاه اسماعیل پس از بازگشت از ییلاق شکی به آذربایجان، در ناحیهٔ سراب در ۳۸ سالگی چشم از جهان فروبست، در حالی که دولتی با ثبات بنیان نهاده بود که طی دو قرن ادامه یافت و از نظر تشکیلات و نظامات، از مهمترین دولتهای بعد از اسلام در ایران شمرده می شود.

تهماسب، بزرگترین فرزند شاه اسماعیل، که در سال ۹۱۹ هـ.ق. به دنیا آمده بود، در یک سالگی به دستور پدرش به هرات انتقال یافت. به دلیل اهمیتی که خراسان داشت، حکومت این سرزمین تا رود آمویه (جیحون) اصطلاحاً به او تعلق گرفت و دیو سلطان روملو (حاکم بلخ) به للگی او انتخاب شد. تهماسب هنگام مرگ پدر ده سال و شش ماه داشت که به سلطنت رسید. وی از سال ۹۳۰ تا ۹۸۴ هـ.ق. مدت ۵۴ سال سلطنت کرد که بیشترین ایام سلطنت در دوران صفوی محسوب می شود. او شجاعت و صلابت پدر


چهل ستون - اصفهان

را نداشت، ولی از نظر کشورداری و تنظیمات، زمان حکمرانی او را باید یکی از مهمترین ادوار صفویه شمرد. شاه اسماعیل در عمر کوتاه خود، که بیشتر در جنگهای داخلی و خارجی گذشت، موفق نشد دولت نوبنیاد صفوی را براساس تشکیلات اداری و نظامات مذهبی استوار کند ولی این کار در دوران سلطنت طولانی تهماسب جامهٔ عمل پوشید. نیمهٔ اول سلطنت او بیشتر در رفع نفاق و چند دستگی سران قزلباش و ادارهٔ جنگ در سرحدات شرقی و غربی مملکت گذشت. دشمنان سرسخت دولت صفوی، یعنی ازبکان و عثمانیان از همان آغاز زمامداری تهماسب حملات خود را به ایران آغاز کردند. عبیدالله خان ازبک و امرای دیگر او به طور مداوم خراسان را مورد تاخت و تاز و نهب و کشتار قرارمی دادند. سرانجام، در جنگ بزرگ "جام" در سال ۹۳۵ هـ.ق. با شکستی که تهماسب به عبیدالله وارد کرد، برای مدتی خراسان

از حملات ازبکان در امان ماند در جبههٔ غرب، شاه تهماسب با دشمن بزرگی، همچون سلطان سلیمان قانونی مواجه بود. سلطان عثمانی وارث سرزمینهای وسیعی بود که پدرش در اروپا و آسیای غربی و شمال آفریقا به دست آورده بود. البته، خود او هم مرتباً بر دامنهٔ این بـ‌متصرفات می افزود. ضعف و پراکندگی سلاطین اروپا به او فرصت داد تا سپاهیان عثمانی را به پشت دروازه‌های وین برساند و بروز اختلاف در بین سران قزلباش در ایران نیز، امکان حمله به سرحدات غربی صفویه را برای او فراهم آورد.

فرار اولامه سلطان تکلو از سران معتبر قزلباش به عثمانی و پناهنده شدن القاص میرزا، برادرشاه تهماسب، به سلطان سلیمان و تحریکاتی که در استانبول علیه ایران انجام دادند، آتش جنگ میان دولت صفوی و حکومت عثمانی را دامن زد. سپاهیان عثمانی چندین بار به مناطق غربی متصرفات صفوی و آذربایجان حمله کردند. شاه تهماسب نیز، هربار با از میان بردن تدارکات و ویران ساختن آبادیها و امکانات زندگی و حملات ایذایی، پیشرفت آنان را مانع می گردید؛ به نحوی که این لشکرکشیها به نتایجی که منظور نظر سلطان عثمانی بود منجر نشد. حتی، در بعضی از جبهه‌ها مانند قفقاز متحمل شکست شدند. اسماعیل میرزا، فرزند شاه تهماسب، در سال ۹۵۸ هـ.ق. با فتح ارزنة الروم و کردستان و ارمنستان، مناطقی را که به اطاعت سلطان عثمانی درآمده بود، مطیع کرد.

شاه تهماسب به علت نزدیکی تبریز به مرزهای عثمانی و آسیب پذیری این شهر، و دوری تبریز از خراسان، که همواره مورد هجوم ازبکان قرار می گرفت، در سال ۹۶۵ هـ.ق. پایتخت خود را به قزوین منتقل کرد. از این تاریخ تا سال ۱۰۰۶ هـ.ق. (که شاه عباس اول اصفهان را مورد توجه قرار داد) شهر قزوین پایتخت صفویه بود. از وقایع عمدهٔ دوران شاه تهماسب، پناهندگی همایون (پادشاه هند) و با یزید (شاهزادهٔ عثمانی) بود که هر دو رویداد، تأثیر زیادی در رابط ایران با هند و عثمانی داشت. در سال ۹۵۰ هـ.ق. همایون پادشاه هند به علت اختلافاتی که بین او و شیرخان افغانی رخ داده بود،بر اثر نفاق برادرانش، ناگزیر هند را ترک کرد و با کسان نزدیک خود، به شاه تهماسب پناهنده شد. شاه تهماسب مقدم مهمان خود را گرامی داشت و فرمان داد او را با اعزاز و احترام تا پایتخت همراهی کنند. همایون بعد از


صفویه
شاه عباس اول
(۹۸۶-۱۰۳۸ هـ . ق)
(۱۵۷۸-۱۶۲۸م.)
لشکرکشی های صفویان
لشکرکشی های عثمانیان
لشکرکشی های ازبکان
قلمرو حکومت شاه عباس اول
پایتخت
شهرهای مهم
میدان های جنگ
کیلومتر ۵۰۰ ۴۰۰ ۳۰۰ ۲۰۰ ۱۰۰ ۵۰ ۰ ۱۰۰
مقیاس : ۱:۱۰،۰۰۰،۰۰۰
دریای سیاه
قره دکیز
تاتارها
قزاقها
قرقیزها
دریاچه خوارزم (آرال)
جلگه توران
قزل قوم
قزاق ها
اوست اورت
خوارزم
ماوراءالنهر
ازبکان
قره بوغاز
قره قوم
ترکمانان
بحر خزر
دریای مازندران
داغستان
کوههای قفقاز
گرجستان
ارمنستان
شروان
اران
قره باغ
مغان
آذربایجان
کردستان
جزیره
شام
طالش
گیلان
دیلمان
مازندران
قومس
گرگان
دهستان
سغد
بدخشان
خراسان
غرجستان
بادغیس
غور
قهستان
سیستان
(نیمروز)
کرمان
بلوچستان
مکران
لرستان
کوه کیلویه
خوزستان
عراق عرب
جبال
فارس
لارستان
دریای پارس
دریای عمان
عمان
قطر
بحرین
نجد
نفود
احساء
دولت گورکانی هند
سند
اصفهان
قزوین
تبریز
بغداد
هرات
مشهد
شیراز
یزد
کاشان
بندرعباس

مدتی اقامت در ایران، با نیرویی که پادشاه صفوی در اختیار او گذاشت، به هند بازگشت و سلطنت از دست رفتهٔ خود را به دست آورد. این واقعه، چنان تأثیر خوبی در روابط دوستانهٔ ایران و هند باقی گذاشت که تا انقراض صفویان (به استثنای مواردی چند که اختلافاتی بین طرفین در مسائل مرزی به ویژه قندهار پیش آمد)، ادامه یافت.

در سال ۹۶۷ ه.ق. با یزید به علت پاره‌ای اختلافات که با پدرش (سلطان سلیمان) و برادرش(سلیم) پیدا کرده بود، با ده هزار سرباز مسلح از آناتولی وارد ایران شد و از شاه تهماسب تقاضای پناهندگی کرد. شاه تهماسب نهایت اعزاز و احترام را در حق مهمان خود به عمل آورد و دستور داد او و نزدیکانش را در کاخ مناسبی جای دهند. سلطان عثمانی که از آمدن بایزید به ایران اطلاع یافت، با ارسال نامه‌های مکرر که گاه جنبهٔ تحبیب و گاه تهدید داشت، استرداد بایزید را از شاه تهماسب تقاضا کرد. وساطتها و تقاضاهای شاه نیز برای عفو شاهزادهٔ عثمانی، به هیچ وجه مؤثر واقع نشد. سرانجام، سلطان صفوی برای جلوگیری از تهاجم عثمانی و شعله ور شدن جنگهایی که به موجب صلح آماسیه متوقف شده بود، بایزیدو فرزندان او را تسلیم مأموران عثمانی کرد. متعاقب آن، در سال ۹۶۹ ه.ق. صلحی بین طرفین منعقد گردید و جنگهای غرب کشور، برای مدتی نسبتاً طولانی خاموش شد.

شاه تهماسب در پنجاه و چهارمین سال سلطنت خود، در پانزدهم ماه صفر سال ۹۸۴ ه.ق در قزوین وفات کرد و پس از چندی جسد او را در مشهد مقدس دفن کردند. شاه تهماسب به ظاهر مردی دیندار و پایبند تکالیف و فرائض دینی بود. اگر چه مذهب شیعه در زمان پدرش مذهب رسمی کشور شد، ولی استقرار و گسترش آن در دورهٔ شاه تهماسب انجام گرفت. در این دوره با آمدن علمای شیعه از لبنان و عراق و بحرین، تشکیلات مذهبی برمبنای منظمی قرار گرفت. دوران صلح و آرامش طولانی بین ایران و عثمانی، به شاه تهماسب فرصت داد تا سازمان اداری و نظامی و اقتصادی دولت صفوی را بر پایهٔ مستحکمی بنا کند. در واقع، استقرار حاکمیت این دولت در دورهٔ او انجام پذیرفت.

بعد از مرگ شاه تهماسب، پسر دومش (اسماعیل میرزا) که به دستور پدر در قلعهٔ قهقهه زندانی بود، با حمایت اکثر امیران قزلباش به پادشاهی رسید. وی یک سال و نیم سلطنت کرد اما در همین مدت کوتاه، به جنایات دهشت انگیزی دست زد. او اغلب رجال مملکتی را که پس از مرگ پدرش از سلطنت حیدر میرزا (برادر کهترش) حمایت کرده بودند، از میان برداشت



پل خواجو ـ اصفهان

و به این نیز اکتفا نکرد و برای اینکه خیال خود را از رقبای سلطنت آسوده سازد، دستور قتل همهٔ شاهزادگان صفوی را صادر کرد و تنها کسانی که در این جریان از چنگ او رهایی یافتند، برادر بزرگش (محمد میرزا) و پسران وی حمزه میرزا و عباس میرزا بودند که اگر دوران پادشاهی او ادامه می یافت، آنان را نیز نابود می کرد. اسماعیل دوم در بحبوحه قتل شاهزادگان، صوفیان قزوین را هم که سرسپردگان پدرش بودند، سرکوب کرد. همچنین، در اوایل سلطنت به طرفداری از تسنن، علمای طراز اول تشیع را از خود دور ساخت.

مرگ او در ۱۳ رمضان سال ۹۸۵ ه.ق. روی داد. لازم به ذکر است که در دوران فرمانروایی کوتاه او، حادثه ای در مرزهای مملکت اتفاق نیفتاد. بعد از فوت شاه اسماعیل دوم، دولتمردان صفوی و امرای قزلباش برای سلطنت محمدمیرزا (پسر بزرگ شاه تهماسب) با یکدیگر همداستان شدند. او که به خدابنده معروف شد، از سال ۹۸۵ تا ۹۹۶ ه.ق. پادشاهی کرد. از آنجا که وی باصره ا ی ضعیف و طبعی ملایم داشت، قادر به ادارهٔ امور نبود و زمام کارها بیشتر در دست زوجه اش "فخرالنساء بیگم مهدعلیا" قرار گرفت. مهدعلیا زنی مقتدر بود که در برابر امرای قزلباش که می‌خواستند از ضعف پادشاه استفاده کنند و اعمال قدرت نمایند، ایستادگی می کرد. همین امر مخالفت تعدادی از سرداران را که در پایتخت صفوی مستقر بودند برانگیخت، تا جایی که توطئه‌ای بر ضد او ترتیب دادند و وی را به قتل رساندند. پس از آن، آتش اختلاف خانوادگی بالا گرفت و هر امیری در گوشه ای از مملکت بساط خودسری گسترد. امرای خراسان که در رأس آنان مرشدقلی خان استاجلو و علیقلی خان شاملو بودند، عباس میرزا را به سلطنت برداشتند و در ایالات دیگر نیز که در تیول سرکردگان نظامی بود، نشانی از اقتدار دولت مرکزی نماند. در این میان، دولت عثمانی که از این اختلافات داخلی آگاه بود، از فرصت استفاده کرد و مرزهای صفوی را در غرب و شمال غرب مورد حمله قرار داد واراضی وسیعی را تصرف و شهر تبریز (مهمترین شهر آذربایجان) را اشغال کرد. ازبکان نیز مقارن همین احوال، شهرهای خراسان را در معرض تاخت و تاز قرار دادند. حمزه میرزا، ولیعهد سلطان محمد، که بارها در برابر سپاهیان عثمانی به عملیات متهورانه‌ای دست زده بود، در شرایطی که می توانست بر مشکلات داخلی و خارجی غلبه کند، به دست چندتن از امیران مورد اعتماد خویش کشته شد. از آن پس، بر دامنهٔ خودسریها افزوده شد و خلئی در دستگاه حاکمیت به وجود آمد. مرشد قلی خان استاجلو از این فرصت استفاده کرد و پس از کنار گذاشتن رقیب خود (علیقلی خان استاجلو) و به دست گرفتن اختیار عباس میرزا، ناگهان به همراه شاهزاده به قزوین تاخت و پایتخت را متصرف شد و عباس میرزا را به نام "شاه عباس" بر اریکهٔ قدرت نشاند (۱۴ ذیقعدهٔ سال ۹۹۶ ه.ق.) و به این ترتیب سلطنت سلطان محمد عملاً پایان یافت.

دوران پادشاهی شاه عباس اول (۱۰۳۸ ـ ۹۹۶ ه.ق.) فصل تازه ای در تاریخ دولت صفوی گشود. او را باید پادشاهی زیرک و سیاستمدار و قدرت طلب خواند. او که از نزدیک و دور جریان حوادث را دنبال می کرد، به فراست دریافته بود که عامل اصلی آشفتگیها، قدرت طلبی امرای قزلباش است. پس، قبل از هر کار بر آن شد تا به اعمال این امیران پایان بخشد. نخست، با کمک مرشد قلی خان که در رأس امور نظامی و اداری قرار گرفته بود، سران گردنکش قزلباش را از میان برداشت. سپس، او را نیز به قتل رساند

و با انتصاب سرکردگان و حکام ولایتها و ایالتها از درجات پایین تر، که به صورت کامل از خود او اطاعت داشتند، سلطنت مطلقه ای را برقرار نمود. وی برای مقابله با ازبکان و عثمانیان و عقب راندن آنان، نخست با دولت عثمانی مصالحه کرد. آن گاه، سپاه خود را برای جنگ با ازبکان به خراسان برد و تا سال ۱۰۰۷ ه.ق. نواحی مختلف این ایالت را از تصرف آنان خارج کرد. سپس، با تجدید نظر در سازمان سپاه و انحلال قزلباش، سپاه قوللر و شاهسون را پدید آورد و با همکاری متخصصانی که برادران شرلی از انگلستان به ایران آورده بودند، ارتش را به سلاح گرم مجهز کرد. وی از سال ۱۰۱۱ ه.ق. به بعد با یک رشته عملیات تهاجمی که تا سال ۱۰۳۴ ه.ق به طول انجامید، مناطقی از قفقاز و آناتولی و عراق عرب را از تصرف عثمانیها خارج کرد و مرزهای مملکت را به حدود دوران شاه اسماعیل بازگرداند. همچنین، با مقابلهٔ سیاسی و نظامی با پرتغالیان در خلیج فارس، قدرت دولت صفوی را بر جزایر و بنادر خلیج فارس برقرار نمود.

با استقرار مجدد امنیت و ثبات در داخل کشور و علاقهٔ شاه عباس به تقویت بنیه نظامی و اقتصادی کشور، فصل تازه ای در مناسبات ایران با کشورهای اروپایی گشوده شد. یکی از نتایج آن، رشد بازرگانی داخلی و خارجی، به ویژه در زمینهٔ تولید و فروش ابریشم و جلب منافع مالی فراوان بود. تمایل او به عمران و آبادانی، موجبات رشد معماری و برپایی بناهای عام المنفعه، راهها، کاروانسراها، پلها، مساجد، مدارس و نیز، تعالی بخشهای مختلف هنری را فراهم نمود که شاخصترین پدیده در عصر صفوی و حتی در تاریخ ایران محسوب می شود.

این پادشاه در حالی که جانشین لایقی از خود باقی نگذاشته بود در ۲۴ جمادی الاول سال ۱۰۳۸ ه.ق. (پس از چهل و دو سال پادشاهی) وفات یافت. دولتمردان صفوی، نوادهٔ او (سام میرزا) را از حرمسرای سلطنتی بیرون آوردند وبا نام شاه صفی به سلطنت نشاندند (۱۴ جمادی الثانی ۱۰۳۸ ه.ق.).

شاه صفی که دوران کودکی خود را در حرمسرا و بیگانه با مسائل سیاسی و نظامی گذرانده بود، لیاقت آن را نداشت که مملکت پهناوری را که جدش برای او باقی گذاشته بود اداره کند. در اوایل سلطنت، تحت نفوذ و تأثیر بانوان حرم و رجال فرصت طلب، امام قلی خان (فاتح جزیرهٔ هرمز) و فرزندان او را به سبب سوءظنی بی مورد به قتل رسانید. همچنین، زینل خان شاملو (سپهسالار) را در زمان جنگ با عثمانی از میان برداشت. سلطان (مراد چهارم) عثمانی با استفاده از ضعف و ناتوانی و بی لیاقتی جانشین شاه عباس، پیمان صلحی را که بین ایران و عثمانی انعقاد یافته بود زیرپا گذاشت و به منظور باز پس گیری مناطقی که در زمان شاه عباس از دست رفته بود، به مرزهای ایران حمله کرد. وی در سه جنگ که بین سالهای ۱۰۳۸ تا ۱۰۴۸ ه.ق. رخ داد، شهر بغداد را که مهمترین مرکز سوق الجیشی ایران برای حفظ عراق عرب بود، به تصرف خود درآورد. سپس، معاهدهٔ صلح زهاب (۱۰۴۹ ه.ق. / ۱۶۳۹ م.) برقرار گردید و به موجب آن بغداد و عراق عرب به صورت رسمی جزء متصرفات عثمانی شد و خط مرزی دو مملکت، به نواحی مندلی و شهر زور و مریوان منتهی گردید.

همچنین، به علت بروز آشفتگیهایی در شرق، قندهار به دست گورکانیان هند افتاد. (۱۰۴۹ ه.ق.) شاه صفی در ۱۲ صفر سال ۱۰۵۲ ه.ق. فوت کرد و در همین‌سال، فرزندش عباس میرزا، ملقب به "شاه عباس ثانی"، به سلطنت رسید. در زمان سلطنت شاه عباس دوم (۱۰۷۶ ـ ۱۰۵۲ ه.ق.) به علت رعایت قرارداد صلح زهاب، بین دولتین ایران و عثمانی جنگی رخ نداد، لکن در ناحیهٔ قندهار، که مرز ایران و دولت بابری هند شمرده می شد، جنگی بین دو دولت ایران و هند روی داد که به شکست سپاه هند و تصرف قندهار منجر گردید.

روابط ایران و دولت بابری هند از بدو تأسیس دولت صفوی، همواره حسنه بود. بین ظهیرالدین بابر و شاه اسماعیل (به علت همکاریهایی که در جنگ با ازبکان و دیگر مخالفان داشتند) دوستی و الفتی متقابل برقرار بود. همایون پادشاه مخلوع هند با کمک شاه تهماسب سلطنت از دست رفتهٔ خود را باز یافت. مناسبات اکبرشاه با شاه عباس اول، با تفاهم و مدارا توأم بود. تسامح مذهبی دولت گورکانی هند همراه با رونق بازار تجارت هندوستان، سبب شد تا پیروان مذاهب گوناگون، از جمله هزاران شیعه و سنی ایرانی (که غالباً صاحبان حرفه و بازرگان و ارباب فضل و هنر بودند) به هند کشانده شوند. البته، این امرخود موجب رواج آداب و سنن و فرهنگ ایران در هند شد. در زمان شاه جهان به علت توسعه طلبی این پادشاه و ضعف سرحدداران ایران و اختلال در دولت مرکزی، شهر قندهار که ازنظر موقعیت نظامی حائز اهمیت بود، به تصرف دولت هند درآمد. همین مسأله، شاه عباس دوم را بر آن داشت تا برای بازپس گیری این شهر لشکرکشی کند. در نتیجهٔ این لشکرکشی، شهر قندهار در سال ۱۰۵۹ ه.ق . بار دیگر به تصرف ایران درآمد. شاه عباس تلاش سران شورشی گرجستان را که به تحریک تهمورث خان و پشتیبانی روسیه انجام گرفته بود، خنثی کرد و مانع تجزیه و وابستگی آن به روسیه گردید.

دوران شاه عباس ثانی (همانند دوران شاه عباس اول) دوران رونق اقتصادی، عمران و آبادانی، اعتلای فرهنگی و دوران ظهور رجال دین و دانش بود.

این پادشاه در ۲۳ ربیع الاول سال ۱۰۷۷ ه.ق. وفات یافت و پسرش صفی میرزا، با نام "شاه سلیمان" به سلطنت رسید.

شاه سلیمان (۱۱۰۶ ـــ ۱۰۷۷ ه.ق.) پادشاهی نالایق و بی اراده و آلت دست خواجگان و رجال متنفذ دولتی بود. نخستین نشانه های انحطاط و سقوط صفویه از زمان او ظاهر شد. اگر حادثهٔ مهمی در مرزها رخ نداد، در درجهٔ اول به سبب آن بود که هنوز آوازهٔ قدرت ایران عصر شاه عباس اول طنین انداز بود و در ثانی، در کشورهای مجاور ایران دولتهای نیرومندی مانند گذشته وجود نداشت تا تهدیدی جدی به شمار روند. این آرامش نسبی در روزگار شاه سلیمان با توسعهٔ مناسبات خارجی و روابط بازرگانی به ویژه در زمینهٔ ابریشم همراه بوده است. در این زمان که باید آن را عصر توسعهٔ قدرتهای بزرگ اروپا نامید، توجه این دولتها به بازرگانی با مشرق زمین افزایش یافت و ایران خود یکی از کانونهای مهم این بازرگانی بود. از ویژگیهای دیگر این دوران، ورود بازرگانان و سیاحتگران و میسیونرهای خارجی است که با انگیزهٔ اقتصادی، بهترین توصیفها را در زمینهٔ اجتماعی ایران ارائه داده‌اند. شاردن، تاورنیه، کمپفر، سانسون، کروسینسکی و مبلغان مسیحی را باید از این نمونه ها به شمار آورد.

آخرین سلطان کشور یکپارچه صفوی (قبل از سقوط نهایی آن به دست نادر شاه افشار) سلطان حسین بود که بعد از شاه سلیمان از سال ۱۱۰۶ تا سال ۱۱۳۵ ه.ق. سلطنت کرد. عوامل پنهان و آشکاری که از قبل زمینهٔ انحطاط و انقراض دولت صفوی را فراهم ساخته بود، در دوران پادشاهی این شخصیت ضعیف النفس و با حسن نیت رخ نمود. افزایش مالیاتها، تعدی حکام خودکامه و تازه به دوران رسیده و فشار زیاد به اقلیتهای مذهبی، نفوذ عناصر غیر مسئول وخواجگان حرم در دستگاه دولتی، طرد شخصیتهای کاردان از دستگاه اداری و نظامی و بی ارادگی شاه در برخورد با حوادث، مقدمات فروپاشی نظام دولت صفوی را فراهم ساخت. شورش طایفهٔ غلزایی ساکن قندهار در سال ۱۱۱۳ ه.ق.، که از جانب دولت هند دامن زده می‌شد، و شورش ابدالیان هرات در سال ۱۱۱۸ ه.ق.، خود مقدمه‌ای بود بر سقوط دولتی که شاه و اطرافیان او طی ۱۷ سال نتوانسته بودند با تدبیرو یا قدرت از آن جلوگیری کنند.

افشاریه

نادرقلی، فرزند امامقلی، از قبیلهٔ "قرخلو" بود که شاخه‌ای از ایل افشار به شمار می‌رفت. طایفهٔ مزبور، از آغاز سلسلهٔ صفوی برای جلوگیری از هجوم ازبکان و ترکمانان به منطقهٔ شمال خراسان کوچ داده شد و در منطقهٔ ابیورد و دره گز استقرار یافت. مورخ رسمی دربار نادری، میرزامهدی خان، تاریخ تولد نادر را روز شنبه بیست و هشتم محرم سال هزاروصد هجری قمری ذکر کرده و با توصیف مختصری از حیات عشایری، اصل و نسب آخرین فاتح بزرگ آسیایی را در پرده نگاه داشته است. آنچه مسلم است، نادر تا طغیان افاغنهٔ غلزایی قندهار و برافتادن حکومت دویست و پنجاه سالهٔ صفویان، در گمنامی به سر می‌برده و زندگانی بی پیرایهٔ چوپانی او، تنها با هنرنماییها و قهرمانیهای ساده‌ای همراه بوده است.

سقوط اصفهان در سال ۱۱۳۵ هـ.ق. بهانهٔ خوبی به دست سرکشان داخلی و مدعیان خارجی ایران داد تا هریک از گوشه ای سربرآورند و کشور را به هرج و مرج طولانی مبتلا کنند. نادر نیز در رأس گروهی که برای حمایت از حیات و هستی اهل ابیورد فراهم ساخته بود، ابتدا در خدمت خان همین منطقه قرار گرفت و پس از ازدواج پیاپی با دو دختر او، وارث حکومت محلی کوچک وی شد. آن گاه، در سال ۱۱۳۹ هـ.ق. که شاهزادهٔ سرگردان صفوی (تهماسب میرزا) در جستجوی یاران و همراهان فداکاری بود، به او پیوست و عزم نجات ایران کرد.

سردار افشار در خلال چهار جنگ پیاپی که با شورشیان افغان داشت، توانست سردستهٔ آنان، یعنی اشرف و همراهانش را در مناطق مهماندوست دامغان، سرده خوار (نزدیک تهران)، مورچه خورت اصفهان و زرقان فارس درهم بکوبد و راه را برای استقرار مجدد حکومت صفوی هموار کند. پس از آن، در طول چندین نبرد بزرگ و کوچک با ترکان عثمانی که بیست سال طول کشید (به غیر از یک مورد) همه جا نادر پیروز بود. وی نیروهای عثمانی را شکست داد و آنان را از خاک ایران تا منتهی الیه دریای سیاه و ارمنستان و گرجستان، بیرون راند. نیروهای روسی نیز که به وصیت پترکبیر از اختلافات درونی ایران استفاده کرده بودند، با سیاست و تدبیر عاقلانهٔ وی تمامی خطهٔ شمال و باریکهٔ ساحلی خزر را (از دربند و باکو تا مازندران) تخلیه کردند. نادر با بهره‌گیریهای به موقع از ضعفهایی که شاه تهماسب دوم (۱۱۴۵ ـ ۱۱۲۵ هـ.ق.) از خود نشان داد، وی را از سلطنت



قصر خورشید ـ خراسان

خلع کرد. پس از آن، با خلع فرزند خردسال شاه تهماسب دوم، یعنی عباس سوم از سلطنت، خود در شوال سال ۱۱۴۸هـ.ق. با رأی و ارادهٔ بزرگان، سرداران، ریش سفیدان و روحانیان عالیمرتبه‌ای که در دشت مغان گرد آورده بود، به سلطنت نشست. اقدامات بعدی او، سرکوبی سرکشان داخلی در قندهار و ایجاد نظم در سراسر کشور بود. از آنجا که دولت گورکانی هند جمعی از فراریان افغان را پناه داده بود و به توقعات نادر نیز وقعی نمی‌نهاد، نادر ناچار شد که عازم شبه قاره شود. نبرد قطعیِّ میان فریقین، در منطقهٔ کرنال در ۱۵ ذیعقدهٔ سال ۱۱۵۱ هـ.ق. (۲۴ فوریهٔ ۱۷۳۹ م.) روی داد که به شکست محمدشاه گورکانی انجامید. نادر به همراه سپاهیان خود وارد دهلی شد و پس از ضرب سکه و اعلام انقیاد حریف، دگرباره تخت سلطنت را به محمدشاه واگذاشت. پادشاه گورکانی نیز در مقابل آن، مناطق غربی آب اتک و رودخانهٔ سند را به ایران تسلیم کرد. شهرت دارد که نادر در حین عزیمت به هند حاکمی برای کشمیر معین کرد، ولی دلایل دیگری دربارهٔ تثبیت حاکمیت او برآن منطقه در دست نیست.

در بازگشت نادر به ایران، خدایارخان عباسی (فرمانروای سند) نافرمانی آغاز نمود که نادر ناگزیر سالی را برای مطیع ساختن مجدد وی و افاغنه متمرد منطقه صرف کرد و تمشیت کامل به امور آن نواحی داد. واقعهٔ مهم پایانی سال ۱۱۵۳ هـ.ق. لشکرکشی شاه ایران به ماوراءالنهر و تصرف مناطق جنوبی آمودریا (جیحون) بود. ابوالفیض خان (از احفاد چنگیز) به شکست قطعی معترف شد و از سوی نادرشاه حکومت سمرقند و بخارا و آن سوی رودخانه تا صفحات سغد و فرغانه را به دست آورد. اما، ایلبارس خان (والی خوارزم) از در جنگ درآمد و لامحاله جان بر سردعوی نهاد.

بدین سان، خوارزم جایگاه تاریخی خود را بازیافت و صفحات مابین دریاچه های آرال و مازندران تا حوالی دشت قبچاق قدیم، که با قزاقستان کنونی مطابقت دارد، فرمان پذیر شدند.

نادر بر اثر اشتباهی که در تشخیص و داوری در مورد سوءقصدکنندگان به خود مرتکب شد، به فرزند ارشد خود (رضاقلی میرزا) خشم گرفت و چشمهای او را کور کرد (سال ۱۱۵۴ هـ.ق.). این فاجعه موجب شد که اعتدال روانی وی مغشوش شود و وخامت احوالش فزونی یابد. اغتشاشات داخلی لزگیها در داغستان و قیامهای محلی فارس و گرگان و دیگر نقاط، همراه با لجاجتی که عثمانیها برای رد شرایط پیشنهادی وی نشان می‌دادند و از پذیرش مذهب شیعهٔ جعفری به عنوان رکن پنجم اسلام

افشاریه

نادرقلی(طهماسبقلی) قبل از تاجگذاری

(۱۱۴۰–۱۱۴۸ هـ . ق)

(۱۷۲۳–۱۷۳۵ م.)

- مسیر لشکرکشی پترکبیر
- مسیر لشکرکشی عثمانی‌هادراواخر صفوی تاروی کارآمدن نادر
- مسیر حملات محمود افغان
- مسیر حملات اقوام بلوچ
- مسیر شورش ملک محمود سیستانی
- مسیر لشکرکشی نادرقلی از ۱۱۴۰ تا ۱۱۴۵
- مسیر لشکرکشی شاه تهماسب دوم تا سال ۱۱۴۵(تا خلع)
- مسیر لشکرکشی نادرقلی از ۱۱۴۵ تا تاجگذاری ۱۱۴۸
- مسیر حمله حاکم مسقط
- قلمرو حکومت
- پایتخت
- شهرهای مهم
- میدان های جنگ

مقیاس : ۱:۱۰،۰۰۰،۰۰۰

کیلومتر ۵۰۰ ۴۰۰ ۳۰۰ ۲۰۰ ۱۰۰ ۰ ۵۰ ۱۰۰

دریای مازندران
بحرخزر
دریای سیاه
خلیج فارس
دریای عمان
آذربایجان
کردستان
عراق عجم
خوزستان
فارس
کرمان
سیستان
بلوچستان
خراسان
مازندران
ماوراءالنهر
بخارا
خانات خیوه
ترکمانان
گورکانیان هند
هندوستان

سرباز می‌زدند، موجب گردید که نادر از لشکرکشی به روسیه و استانبول و یا مناطق ماوراءالنهر منصرف گردد و درگیر گرفتاریهای نفس گیر و ایذایی داخلی شود.

سرانجام هلاکت وی به دست جمعی از سرداران مقرّبی انجام گرفت که همگی برجان خویش بیمناک بودند. به همین سبب، با توطئهٔ هولناکی که در یازدهم ماه جمادی الثانی سال ۱۱۶۰ هـ.ق در قوچان ترتیب دادند، او را از پای درآوردند.

نادر از فرمانروایانی بود که برای آخرین بار ایران را به محدودهٔ طبیعی فلات ایران رسانید و با تدارک کشتیهای عظیم جنگی، کوشید تا استیلای حقوق تاریخی کشور را بر آبهای شمال و جنوب تثبیت کند.

جانشینان نادرشاه افشار

با افول دولت نادری، سرزمین پهناور فلات ایران که پس از مدتها به زیر یک درفش درآمده و رنگ یگانگی پذیرفته بود، از هم پاشید. همچنین، سرداران متعددی که از برکت همت و حمیت شاه افشار اعتبار و اهمیت یافته بودند (به پیروی آن بزرگ) صلای کشورگیری سردادند. از میان عناصر قدرتمندی که یک چند بربخشهای مختلف ایران حکومت کردند، می توان از مدعیان زیر نام برد:

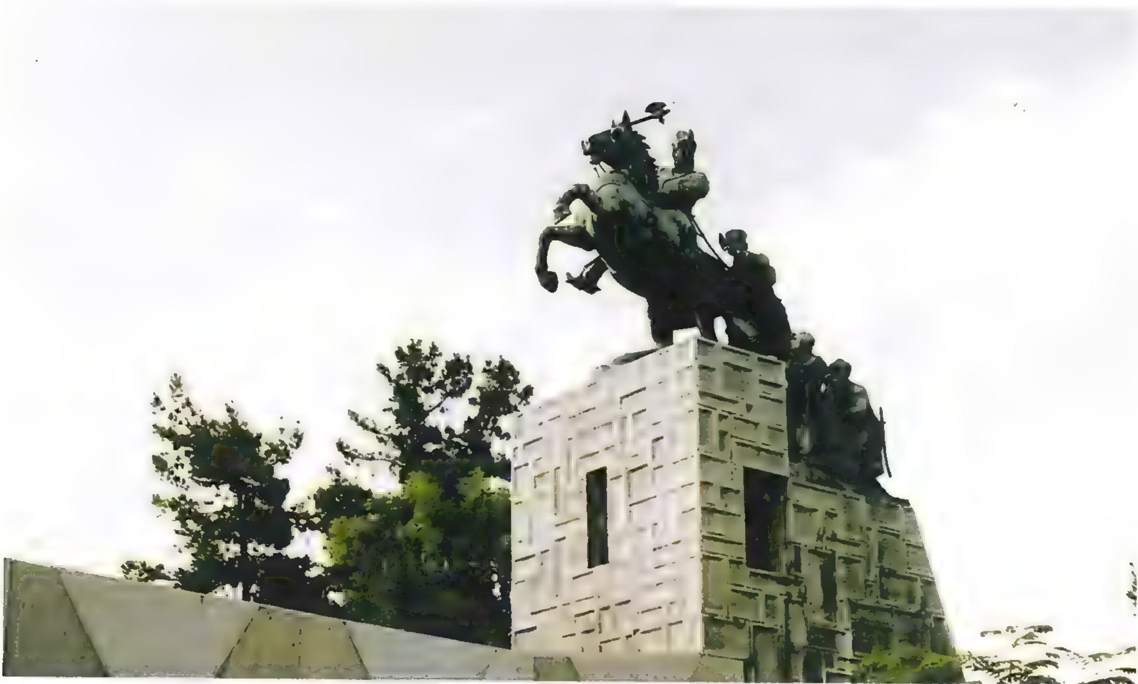
ـ کریم خان زند (۱۱۹۳ ـ ۱۱۶۳ هـ.ق): از سوابق زندگی خان زند تا سال ۱۱۶۳ هـ.ق. که جنگهای خانگی بازماندگان نادرشاه، بی‌کفایتی آنان را برای مملکتداری آشکار ساخت و به تبع آن عرصه را برای ظهور قدرتهای جدید مستعد گردانید، خبری در دست نیست. به دنبال اغتشاشات گسترده و عمومی این ایام، خان زند به همراه علی مردان خان و ابوالفتح خان بختیاری اتحاد مثلثی تشکیل داد و چون هیچ یک از آنان خود را از دیگری کمتر نمی‌شمرد، ناچار به نزاعهای داخلی روی آوردند. سرانجام، کریم خان توانست پس از شانزده سال مبارزهٔ دائمی بر تمامی حریفان خود، از جمله محمدحسن خان قاجار و آزادخان افغان غلبه کند و صفحات مرکزی و شمالی و غربی و جنوبی ایران را در اختیار بگیرد. برادر وی، صادق خان، نیز موفق شد در سال ۱۱۸۹ هـ.ق. بصره را از حکومت عثمانی منتزع نماید و به این ترتیب، نفاذ اوامر دولت ایران را بر سراسر اروندرود و بحرین و جزایر جنوبی خلیج فارس مسلم گرداند. بعد از درگذشت خان زند، دگرباره جانشینان او به جان هم افتادند و با جنگ و نزاعهای مستمر، زمینهٔ تقویت و کسب اقتدار آقامحمدخان و سلسلهٔ قاجار را فراهم آوردند.

ـ شاهرخ افشار: به دنبال قتل نادر، نخست برادرزادهٔ او (علیقلی خان عادلشاه) زمام قدرت را در دست گرفت و به فاصلهٔ یک سال، به دست برادر خود (ابراهیم خان) مغلوب، کور و زندانی گشت. شاهرخ، فرزند رضاقلی میرزا (نوادهٔ نادر) سرانجام بر بنی اعمام پیروز شد و چون به دلیل نابینا شدن توانایی ادارهٔ امور کشور را نداشت، لاجرم به همان فرمانروایی بر مشهد و نیشابور و گاه هرات و بخشی از صفحات خراسان شمالی بسنده کرد. حکومت او با توجه به احترامی که خان زند برای ولی نعمت خود، یعنی نادرشاه، داشت، بلامعارض بود و تا سال (۱۲۱۰ هـ.ق.) که آقامحمدخان سراسر ایران را به تصرف خود درآورد، ادامه یافت.

ـ احمدخان ابدالی: این مرد که از سرداران نادر و از همراهان صدیق وی در اواخر کار بود، در اندک مدتی توانست بر قندهار و کابل استیلا یابد و با حملات پیاپی برمناطق سند و پنجاب و کشمیر، بر وسعت قلمرو خود بیفزاید. تعرضاتی که وی به مشهد مقدس کرد، بی نتیجه ماند و چون کریم‌خان زند به احترام احفاد نادر متوجه صفحات شرقی نبود، بخشهایی از سیستان و بلوچستان هم در ربقهٔ اطاعت او باقی ماند.

ـ اوضاع بخشهای شمال غربی ایران، که مناطق شروان و ارّان و ارمنستان و گرجستان را در بر می‌گرفت، تا اندازه ای مبهم است. اما، در مجموع حکایت از آن دارد که به تبع سوابق سر بر خط فرمان خان زند و جانشینان وی داشته اند. در این میان، هراکلیوس (والی گرجستان) که از سرداران مورد اعتماد نادرشاه بود، به تحکیم پایه های قدرت داخلی خود اهتمام ورزید. لیکن، معلوم است که تا پایان کار سلسلهٔ زندیه و آغاز سلطنت دودمان قاجار و حتی، دورهٔ اول جنگهایی که به مدت ده سال طول کشید (۱۲۲۸ ـ ۱۲۱۸ هـ.ق. /۱۸۱۳ ـ ۱۸۰۳ م.) و به سلطهٔ طولانی روسها منجر شد، کماکان حاکمیت تاریخی ایران را پذیرفته بوده است.

ـ بخشهای شمالی خراسان و ماوراءالنهر (بخارا، سمرقند و خیوه یا خوارزم) در تحت حکمرانی خانهای ازبک و ترکمانانی بودند که خود را از دودمان چنگیزی می‌شمردند و روابطی مبتنی بر خود مختاری داخلی و درعین حال، تمکین به قدرت فائقهٔ مرکزی ایران را ضروری می‌دیدند.



آرامگاه نادر شاه، مشهد


افشاریه
نادرشاه از تاجگذاری تا پایان
(۱۱۴۸-۱۱۶۰ هـ . ق)
(۱۷۳۵_۱۷۴۷ م.)
مسیرلشکرکشی سپاه نادر
مسیرلشکرکشی عثمانی
قلمروحکومت نادر شاه
پایتخت
شهرهای مهم
میدان های جنگ
مقیاس : ۱:۱۱،۰۰۰،۰۰۰
کیلومتر ۵۰۰ ۴۰۰ ۳۰۰ ۲۰۰ ۱۰۰ ۰ ۵۰ ۱۰۰
دریای مازندران
بحرخزر
دریای عمان
خلیج فارس
قزاق ها
قرقیزها
تاتارها
قزل قوم
قره قوم
اوست اورت
ترکستان شرقی
ترکستان غربی
ماوراءالنهر
ترکمانان
خانات خیوه
سغد
ازبکان
هندوکش
تخارستان
خراسان
ابیورد
کردستان
آذربایجان
ارمنستان
گرجستان
اران
شیروان
لرستان
عراق عجم
عراق عرب
خوزستان
فارس
لارستان
کرمان
سیستان
بلوچستان
مکران
قهستان
غرجستان
بادغیس
غور
بامیان
کشمیر
جامو
پنجاب
سند
گورکانیان هند
هندوستان
نفود
بحرین
احساء
قطر
عمان
تهران
اصفهان
مشهد
تبریز
بغداد
بصره
شیراز
کرمان
یزد
هرات
قندهار
کابل
بلخ
بخارا
سمرقند
لاهور
دهلی
کرنال
مسقط
(فتح دهلی ۱۱۵۱هـ . ق)

سلسلهٔ زندیه

کریم خان زند، پایه گذار سلسلهٔ زندیه محسوب می‌شود. اقبال جهانگشایی او، بیش از هرچیز مدیون اغتشاشاتی بود که پس از قتل نادر در ایران سربرآورد و از سابقهٔ دراز هفتاد یا هشتادساله ای برخوردار بود. وی قریب سه سال بعد از درگذشت نادر شهرتی نداشت و در میان قبیلهٔ خود، که به دستور نادر در سال ۱۱۴۴ ه.ق. به خراسان کوچانیده شده بودند، از حیثیت متعارفی برخوردار بود.

بی کفایتیهای آشکار بازماندگان نادر و نزاعهای برادرکشانه‌ای که میان آنان رخ داد، موجب شد که کریم توشمال (پهلوان) در کنار دو تن دیگر از بزرگان، به نامهای علی مردان خان و ابوالفتح خان بختیاری برای آرامش مناطق غربی و مرکزی کشور به میدان آید. او پس از نشان دادن لیاقتهای مکرر، از سوی قبیلهٔ خویش لقب خانی دریافت کرد.(۱۱۶۲ه.ق.) بدین گونه، وی توانست در پرتو تدبیر و حسن عمل و صداقت بی ریای خویش، بر حریفان مزبور و نیز، آزادخان افغان که در آذربایجان ترکتازی می‌کرد و محمدحسن خان قاجار که در استرآباد به سر می‌برد، غلبه کند.

کریم خان از سال ۱۱۷۹ ه.ق. به صورت مستقل بر ایران فرمان راند. روابط او با شاهرخ (نوادهٔ نادرشاه) نیز که بر خراسان فرمان می راند، خوب و مبین نوعی احترام به اولاد ولی نعمت پیشین خود بود.

حادثهٔ مهم سالهای پایانی عمر کریم خان، لشکرکشی به بصره بود که به سرداری برادرش، صادق خان، در سال ۱۱۸۹ ه.ق. انجام پذیرفت که متأسفانه با مرگ شاه به انتها رسید.

دوران چهارده سالهٔ اخیر زندگانی وی را، باید نعمتی برای مردم ایران شمرد، چرا که توانست امنیت را در تمامی صفحات داخلی کشور و خلیج فارس برقرار کند و پس از قریب پنجاه سال ناآرامی و جنگهای مستمر، طعم شیرین آسایش را به هموطنان خود بچشاند.

با مرگ کریم خان در سیزدهم صفر سال ۱۱۹۳ ه.ق. زکی خان (برادر ناتنی کریم خان) بیشتر بزرگان زند و زبدگان دربار را کشت یا کور کرد و به بهانهٔ پادشاهی ابوالفتح خان و محمدعلی خان (فرزندان کریم خان) اختیار امور را در دست گرفت. پس از چندی، صادق خان بر او شورید و از آنجا که خود نیز تدبیردرستی نداشت، به دستور علی مردان خان کور و برکنار گردید. وی پس از سه سال حکومت، در سال ۱۱۹۹ ه.ق. درگذشت. پس از او، جعفرخان زند(پسر صادق خان) فرمانروایی را به دست گرفت و در سال ۱۲۰۳ ه. ق به دست چندتن از خانهای زندانی در شیراز کشته شد. آخرین بازماندهٔ این دودمان، لطفعلی‌خان بود که با وجود دلاوری و رشادت بسیار، در برابر حریف کهنه کار پرتدبیری چون آقامحمدخان قاجار دوام نیاورد و پس از دستگیر شدن، در ارگ بم به سال ۱۲۰۹ ه.ق. کشته شد و بدین ترتیب، سلسلهٔ دیگری در ایران قدرت را در دست گرفت.

به طور کلی، دوران تقریباً پنجاه سالهٔ زندیه (۱۲۰۹ ـ ۱۱۶۰ ه.ق.) عصر کشمکشهای داخلی بود و مدعیان خارجی را یارا و اندیشهٔ آن نبود که به ایران تجاوز کنند. سرحدات کشور نیز، از هر جهت در اختیار دودمانهای ایرانی قرار داشت. همچنین، با تحکیم اقتدار احمدخان ابدالی (در صفحات جدا شد از هند به وسیلهٔ نادرشاه) می توان گفت که نفوذ عنصر ایرانی در شبه قارهٔ هند کماکان برقرار بود.



ارگ کریم خانی ـ شیراز


زندیه
کریم خان زند
(۱۲۰۹-۱۱۶۳ ه . ق)
(۱۷۹۴-۱۷۴۹ م.)
سیر لشکرکشی کریم خان زند
قلمرو حکومت کریم خان زند
قلمرو حکومت شاهرخ افشار
پایتخت
شهرهای مهم
میدان های جنگ
کیلومتر ۵۰۰ ۴۰۰ ۳۰۰ ۲۰۰ ۱۰۰ ۰ ۵۰ ۱۰۰
مقیاس : ۱:۱۰،۰۰۰،۰۰۰
روسیه
دریای سیاه
دریای مازندران
بحر خزر
خوارزم
قزل قوم
قره قوم
خانات خیوه
بخارا
خانات بخارا
ماوراءالنهر
ترکستان
ترکمانان
سغد
ازبک ها
آذربایجان
ارمنستان
گرجستان
داغستان
شروان
اران
کردستان
گیلان
مازندران
قومس
خراسان
ابیورد
بادغیس
جوزجانان
تخارستان
غرجستان
کرمان
سیستان
بلوچستان
مکران
لارستان
فارس
خوزستان
عراق عجم
لرستان
عراق عرب
جزیره
قهستان
قلمرو حکومت احمد خان ابدالی
درانی
پنجاب
سند
هندوستان
دریای پارس
دریای عمان
نفود
نجد
بحرین
قطر
تبریز
اصفهان
شیراز
کرمان
یزد
کاشان
همدان
کرمانشاه
مشهد
هرات
بصره
بغداد
تهران
قزوین

قلمرو حکومتی قاجاریه در ایران زمین

اویماق (یا قاجار) با شرکت در اتحادیهٔ قزلباش و دستیابی به برخی مقامات سیاسی و نظامی و چند پاره شدن در عهد شاه عباس اول، با یورش افغانها در راستای سلطنت خواهی قرار گرفت.

طایفهٔ قوانلو با شکل دادن سپاهی منظم (پس از مرگ کریم خان)، به سرکردگی آقامحمدخان و با از میان برداشتن رقیبان، سلطنت "قاجاریه" را بنانهاد و تهران را به پایتختی برگزید. هنجارهای حکومت ملوک الطوایفی در ایران در این روزگار پایان گرفت. اما، ایران در پهنهٔ سیاست جهانی با نفوذ و سلطه طلبی روسیهٔ تزاری و بریتانیای کبیر روبه رو گردید که طی یک صدسال، اوضاع جامعه را در تمامی زمینه‌ها دگرگون کرد و کاستیهایی را درنهاد حکومت و قدرت به بار آورد. کشته شدن آقامحمدخان آشفتگیهایی را در داخل، و سلطنت فتحعلی شاه مسلط شدن بیگانگان را از خارج، در پی داشت. حاصل آن، انعقاد عهدنامهٔ ۱۲ ذیحجهٔ سال ۱۲۲۹ ه.ق. (۲۵ نوامبر ۱۸۱۴ م.) ایران با دولت استعمارگر انگلیس و پیشروی امپراتوری تزاری روس در قفقاز به قصد تسلط بر تمامی ایران زمین تا آبهای خلیج فارس بود. وجود دو رقیب خطرناک در شمال و جنوب، سیاست اروپایی ناپلئون را با سیاست آسیایی او پیوند زد و ایران کم توان را با دو عهدنامهٔ دیگر(فین کن اشتاین "Finkenstein" ۱۲۲۲ ه.ق. / ۱۸۰۷ م. در زمان دشمنی ناپلئون با الکساندر سوم، تیلسیت "Tilsit" ۱۲۲۲ ه.ق. / ۱۸۰۷م. پس از آشتی فرانسه و روسیه) در مسیری قرار داد که با برپایی دو جنگ خانمانسوز و نابرابر، دو قرارداد شوم گلستان (در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ ه.ق. / ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ م.) و ترکمانچای (پنجم شعبان ۱۲۴۳ ه.ق. / ۲۲ فوریهٔ ۱۸۲۸ م.) به ایران تحمیل شد. همچنین، بخش عمده ای از سرزمینهای ایرانی در ناحیهٔ قفقاز از پیکرهٔ حکومتی ایران زمین جدا شد. با جلوس محمدشاه نوهٔ فتحعلی شاه به سلطنت (به یاری روسها برپایهٔ معاهدهٔ ترکمانچای و همراهی انگلیسیها)، با محاصرهٔ هرات توسط محمدشاه، دست اندازی استعماری بریتانیا به ایران شدت یافت (۱۲۵۳ ه.ق. / ۱۸۳۸ م.) . ولی، سفیر انگلیس و همراهان و ایادی آن کشور در کابل در یک هماهنگی با قوای مسلحی از افغانها، رویاروی قوای ایران قرار گرفتند و ضمن خصومت آمیز شمردن اقدام ایران، مانع از تصرف هرات شدند و با ارسال کشتی جنگی به خلیج فارس، محمدشاه را وادار به ترک محاصره کردند.



شمس العماره - تهران

با مرگ محمدشاه و به سلطنت رسیدن ناصرالدین شاه به ابتکار میرزاتقی خان امیرکبیر، ایران همچنان با معضلات متعددی، مانند جنگ آق در بند سرخس (۱۲۷۱ ه.ق.)، تصرف آشوراده (۱۲۵۶ ه.ق.)، تسخیر هرات (۱۲۷۳ ه.ق. / ۱۸۵۷ م.)، حملاتی چند از جانب عثمانیان و قصد تصرف خرمشهر (محمرهٔ سابق)، تصرف خارک یا جنگ بوشهر (۱۲۷۳ه.ق.)، معاهدهٔ پاریس و دست اندازیهای دیگر، مواجه بود که درپی آن بخش شرقی ایران هم از دست رفت. در عصر سلطنت مظفرالدین شاه، پسر ناصرالدین شاه، انقلاب مشروطیت با هدف استقلال و آزادی و عدالت که تجلی آرمانهای معنوی و مادی مردم بود، تحقق یافت. اما، سلطه گریهای دول اروپایی و ناهماهنگیهای داخلی و فساد حکومت زیرنظر قدرتهای مجریهٔ وابسته، آن را از مسیر خود منحرف ساخت. با پیدا شدن نفت در این ایام، توجه استعمارگران (به ویژه انگلستان) به ایران فزونی یافت.

با روی کارآمدن محمدعلی شاه، پسر مظفرالدین شاه، و خلع او به علت استبداد رأی و مخالفت با آزادیخواهان و همچنین، به سلطنت رسیدن پسر وی (احمدشاه) در پی زمامداری دو نایب السلطنه و مهمتر از همه، مطرح شدن آلمان به عنوان نیرویی کارا در آسیای غربی، تمامی این تحولات تغییر عمده ای در روند سیاسی ایران پدید نیاورد. همچنین، در سالهای پایانی سلطنت قاجار، قدرتهای سلطه گر خارجی در نظام موازنهٔ مثبت یا توازن ایجابی، دو واقعهٔ شوم (تحمیل معاهدهٔ ۱۹۰۷ م. و قرارداد ۱۹۱۹ م.) را، قبل و بعد از انقلاب اکتبر در روسیه، برای ایران تدارک دیده بودند که با بیداری مردم این سرزمین و پاره ای از رجال سیاسی، مذهبی و ملی، به مرحلهٔ عمل نرسید. ولی، با نزدیکی قدرت استعماری انگلیس و بلشویکهای روس و تثبیت سیاست استعماری جدید در آسیای غربی و مرکزی، نخستین پدیدهٔ حکومتی در تاریخ ایران در نظام وابستگی با همسازیهای کانونهای قدرت برون مرزی، شکل گرفت. این شکل گرفتن با انقراض سلسلهٔ قاجاریه (۱۳۰۴ ه.ش. / ۱۹۲۵ م.) و واگذاری سلطنت به رضاخان میرپنج سوادکوهی، ایران را در عرصهٔ نوینی از حکومت و دیپلماسی قرارداد؛ که این امر، سرانجام بسیاری از نهادهای جامعه را (به ظاهر) دگرگون ساخت.


قاجاریه
آقامحمدخان قاجار
(۱۲۱۲-۱۲۰۰ هـ . ق)
(۱۷۹۷-۱۷۸۵ م.)
مسیرلشکرکشی آقامحمدخان قاجار
مسیر لشکرکشی روسیه
مسیر لشکرکشی لطفعلی خان زند
قلمرو حکومت آقامحمدخان
پایتخت
شهرهای مهم
میدان های جنگ
کیلومتر ۵۰۰ ۴۰۰ ۳۰۰ ۲۰۰ ۱۰۰ ۰ ۵۰ ۱۰۰
مقیاس : ۱:۱۰،۰۰۰،۰۰۰
روسیه
روسیه
دریای سیاه
دریای مازندران
بحرخزر
دریاچه خوارزم
(آرال)
قزل قوم
قره قوم
ترکمانان
خوارزم
ماوراءالنهر
ترکستان
گرجستان
داغستان
شروان
ارمنستان
آذربایجان
کردستان
جزیره
تهران
خراسان
قومس
مازندران
گیلان
اصفهان
یزد
قهستان
هرات
بادغیس
لرستان
خوزستان
عراق عرب
کرمان
سیستان
رخج
بلوچستان
لارستان
فارس
نفود
نجد
خلیج فارس
قطر
دریای عمان
مکران
هندوستان
سند

مرزها و دگرگونیهای آن

در این دورهٔ کم نظیر تاریخی، مرزهای ایران در چهار سوی کشور (به دنبال جنگها و آشوبها و تحمیل قراردادها) تغییرات بسیار یافت.

۱. در شمال

نخست در غرب دریای مازندران (قفقاز) که کمابیش در زمان بنیانگذار سلسلهٔ قاجار در همان موقعیت عصر صفوی و نادری باقی بود، پس از فراهم آمدن قدرت نظامی برای کشور روسیه و وابسته شدن بسیاری از شاهزادگان و امیران و خوانین و ملاگهای مسلمان و مسیحی منطقه (گرجی و ارمنی) به تزارها و از میان برداشتن آقامحمدخان، جنگهای سهمگینی که با سیاست تجاوزگرانهٔ بریتانیا بی ارتباط نبود، پدید آمد. سرانجام، مرزهایی برای ایران در منطقهٔ یادشده باقی ماند که همواره بی اعتبار و از لحاظ تاریخی و فرهنگی، غیرقابل پذیرش بوده است. جنگهای روس با ایران در هفتمین سال سلطنت فتحعلی شاه (۱۲۲۸ ـ ۱۲۱۸ هـ.ق. / ۱۸۱۳ ـ ۱۸۰۴ م.) آغاز شد و بر پایهٔ معاهده‌ای در یازده فصل و یک مقدمه که در گلستان (روستایی در قراباغ) با حضور سفیر انگلستان انعقاد یافت، بخشهای گرجستان (مرکز تفلیس)، داغستان (مرکز دربند)، شروان (مرکز باکو) و ولایتهای دیگر (شماخی، شکی، گنجه، منطقهٔ قراباغ و جاهایی از مغان و طالش) از ایران جدا افتادند. در جنگهای دوم که به دنبال اعتراض مردم و روحانیان استقلال خواه به وقوع پیوست (۱۲۴۳ ـ ۱۲۴۱ هـ.ق. / ۱۸۲۸ ـ ۱۸۲۶ م.) با شکست دوبارهٔ ایران و تحمیل معاهدهٔ دیگری در شانزده فصل و یک قرارداد الحاقی در سه فصل در ترکمانچای، فزون برمناطق پیشگفته، ولایتهای ایروان و نخجوان نیز از قلمرو قاجاریه جدا افتاد. همچنین، ده کرور (پنج میلیون تومان) خسارت جنگی و امتیازات سیاسی و اقتصادی دیگر که ریشه در شیوه های نابخردانهٔ حکومتی و فساد اخلاق پاره ای از قاجاریان داشت، بر ایران تحمیل شد. از آن میان، روایی نوعی کاپیتولاسیون (حق قضاوت کنسولی) و بازگذاشتن دست دخالت تزارها در امور داخلی ایران به بهانهٔ دفاع از سلطنت اخلاف عباس میرزا بود که تا پایان عمر سلسلهٔ حاکم بر ایران وپیروزی انقلاب بلشویکی در روسیه باقی ماند. اما، از لحاظ مرزی برپایهٔ فصل چهارم عهدنامه، یعنی از نقطهٔ تلاقی کشورهای ایران و عثمانی با قفقاز (نزدیک قلهٔ آغری کوچک) آغاز می شد و پس از عبور از سرچشمهٔ رودقراسوی سفلی، تا محل التقای آن با رود ارس ادامه می یافت و رود یاد شده به گونهٔ مرز، تا قلعهٔ عباس آباد پیش می رفت. همچنین، از سرچشمهٔ رود آدینه بازار تا قلهٔ تپه های جگیر، تیره های کوه به صورت مرز تعیین گردیده و تا سرچشمهٔ شمالی رودخانهٔ آستارا ادامه داشته و از آنجا تا مصب آن در دریاچهٔ خزر، حدود دولتین به شمار رفته است. روسها فقط به برپایی جنگ علیه ایران و تحمیل دو قرارداد شوم و ظالمانه اکتفا نکردند، بلکه به دفعات در تحدید مرزهای جدید زیاده طلبی نیز نشان دادند و چندین مرتبه نیز، در این امر اختلافاتی را موجب شدند که از آن میان، می توان به این موارد اشاره کرد:



مسجد امام ـ تهران

پروتکل سال ۱۲۴۵ هـ.ق. (۱۸۲۹ م.) در ارتباط با مرزبندیهای جدید و تغییر اساسی، کوشش در تحمیل پروتکل سال ۱۳۱۴ هـ.ق. (۱۸۹۶ م.)، تغییر مجدد در رساندن مرز به محل التقای قراسو و ارس به نفع کشور ترکیه و بالاخره، بی نتیجه گذاردن کوششهای کمیسیون مغان در سال ۱۳۰۴ هـ.ش. (۱۹۲۵ م.) برروی هم، مرزهای دقیق و مشخص تا پایان عصر قاجاریه مشهود نگردید.

محمدامین خان در منطقهٔ خوارزم قدرت بسیاری داشت. با اینکه حسام السلطنه (والی خراسان) در سال ۱۲۶۹ هـ.ق. عباسقلی خان دره گزی را به سمت "بیگلربیگی" مرو تعیین کرده بود، اما، محمدامین خان نیز همچون برخی از خوانین گذشته، به خراسان حمله کرد و در سرخس به دست فریدون میرزا فرمانفرما کشته شد. در سال ۱۲۷۱ هـ.ق. که سر او به تهران گسیل شد، خان سوارخان هزاره‌ای از طرف والی خراسان به حکومت مرو انتخاب گردید. لکن، ترکمنها بار دیگر مجهزتر به میدان آمدند و با برخورداری از اختلافات میان حشمت الدوله (والی خراسان) و قوام الدوله، قشون ایران را شکست دادند و گروه کثیری را به اسارت خود درآوردند. در این مورد، کوششهای سیاسی ایران (میرزا حسین خان سپهسالار) به جایی نرسید و روسها که تسخیر آسیای مرکزی را هدف قرار داده بودند، در سال ۱۲۹۰ هـ.ق. (۱۸۷۳ م.) خیوه را توسط کافمان(Kaufman) تسخیر کردند. همچنین، با سرکوبی ترکمنهای یموت در سال ۱۲۹۵ هـ.ق. (۱۸۷۸ م.) توسط سرتیپ لازارف(Lazarov) و جنگ دیگر با همان قوم در سال ۱۲۹۷ هـ.ق. (۱۸۸۰ م.) توسط ژنرال اسکوبلف (Skobelev) و سرانجام، با قتل عام اقوام ترکمن (با گسیل قشون روس توسط راه آهن به گوگ تپه) در سرتاسر شمال شرقی ایران هم همان وضع مشابه با قفقاز پیش آمد، یعنی قرارداد دیگری به سان ترکمانچای، در ۲۹ محرم سال ۱۲۹۹ هـ.ق. (۹ دسامبر ۱۸۸۱ م.) بردولت ناتوان ایران تحمیل گردید. این قرارداد را میرزا سعیدخان مؤتمن الملک (وزیر امورخارجهٔ ایران) و ایوان زینوویف (Ivan Zinoviev) وزیر مختار و ایلچی مخصوص روسیه امضاء کردند که بر پایهٔ فصل اول آن، مرزهای تحمیلی از خلیج حسینقلی خان با تعیین رود اترک تا چات و در آنجا، کوههای سنگوداغ و سگوم داغ و رود چندر، و پس از گذر از چند دره و کوه محلی، رود سمبار تا مسجد داریانه، و با گذر از چندتنگه و دره و روستاهای خیرآباد و گوگ قیتال و دربند و نزدیکیهای فیروزه، ادامه یافته و باگذر از قریهٔ کلته چنار و محل اتصال زیرکوه و قزل داغ و درهٔ رود باباگاورس و لطف آباد، اندک اندک به سمت جنوب شرقی میل کرده و به جایی رسیده که امروز نام سرخس ایران را دارد. بر پایهٔ فصل دوم، مقرر گردید که طرفین معاهدتین کمیسرهایی را برای ترسیم و "نصب علامات" مأمور نمایند. به همین منظور، در ششم جمادی الاول سال ۱۳۰۴ هـ.ش. (فوریهٔ ۱۸۸۶ م.) سلیمان خان صاحب اختیار از طرف دولت ایران و غرالین شباب پلکونیک نقولا قورمین تاراوایف(Taravayev) ازطرف روسیه در بخشی از این مرزها و به دنبال پروتکلی دیگر، میرزاعلی اشرف خان سرتیپ (مهندس سرکمیسر ایران) و یک تن از کاردانان روسیه (به عنوان سرکمیسر آن دولت) در بخش دیگر آن، خطوط لازم را ترسیم کنند و حتی، نقشه ای به مقیاس ۱/۸۴۰۰۰ فراهم


قاجاریه
فتحعلی شاه
(۱۲۱۲-۱۳۴۳ ه. ق)
(۱۷۹۷-۱۹۲۴ م.)
مسیرلشکرکشی عباس میرزا
مسیر لشکرکشی انگلیس به ایران
مسیر لشکرکشی روسیه
قلمرو حکومت قاجاریه
به موجب قرارداد گلستان ۱۸۱۲ م ازایران جدا گردید
به موجب قرارداد ترکمانچای ۱۸۲۸ م ازایران جدا گردید
پایتخت
شهر
میدان های جنگ
به موجب قرارداد ۱۸۸۱ میلادی ازایران جدا گردید
به موجب معاهده پاریس ۱۸۵۷ میلادی ازایران جدا گردید
به موجب حکمیت اسمیت ۱۹۰۵ و ۱۸۷۱ میلادی ازایران جدا گردید
مقیاس : ۱:۱۰،۰۰۰،۰۰۰
کیلومتر ۵۰۰ ۴۰۰ ۳۰۰ ۲۰۰ ۱۰۰ ۰ ۵۰ ۱۰۰
روسیه
روسیه
دریای سیاه
گرجستان
ایمرتی
کاخت
داغستان
ارمنستان
شروان
قره باغ
آذربایجان
کردستان
لرستان
خوزستان
عراق عرب
جزیره
نفود
نجد
دریای مازندران
بحرخزر
دریای خوارزم (آرال)
قزل قوم
قره قوم
ماوراءالنهر
ترکستان
خوارزم
ترکمانان
دهستان
گیلان
مازندران
قومس
خراسان
کوهستان
یزد
اصفهان
کرمان
فارس
لارستان
بلوچستان
مکران
سیستان
هرات
هندوستان
سند
خلیج فارس
دریای عمان
قطر
تهران
تبریز
ایروان
تفلیس
گنجه
باکو
دربند
شیراز
کرمانشاه
همدان
قزوین
رشت
مشهد
هرات
قندهار
کابل
بلخ
بخارا
سمرقند
خیوه
مرو
بغداد
بصره
مسقط
کراچی

آوردند. لکن، دولت تزاری در مورد فیروزه و حصار ادعای بیشتری نشان داد. سرانجام قرارداد جدیدی به امضای میرزاعلی اصغرخان امین السلطان (صدراعظم ایران) و پوتزف (Potzev)(وزیر مختار روسیه) در ۲۳ ذیقعدهٔ سال ۱۳۱۰ هـ.ق. (۲۷ مه ۱۸۹۳ م.)، منعقد شد که بر اساس فصول سه گانهٔ اول قرارداد، "اعلیحضرت شاهنشاه ایران (ناصرالدین شاه)، از طرف خود و از طرف وارث خود منطقهٔ فیروزه را کلاً به اعلیحضرت امپراتور کل ممالک روسیه واگذار کرده". و در منطقهٔ حصار نیز، دگرگونیهایی را به سود روسیه پدید آوردند. در عوض، برای رفع پاره ای معضلات در قرارداد ترکمانچای، قطعه زمینی که در ساحل راست رودخانهٔ ارس و محاذی قلعهٔ قدیم عباس آباد واقع است، به ایران بازگردانده شد.

بدین ترتیب، موقعیت سوق الجیشی روسیه و اقتصاد مرزی (آبیاری) آن استحکام بیشتری یافت و برپایهٔ همین قرارداد (فصل چهارم) مقرر شد که با دادن مأموریت به کمیسرهای دوطرف ، مرزهای جدید از خلیج حسینقلی خان تا بستر تجن در ذوالفقار (اول متصرفات افغانستان) علامتگذاری شود و همچنین (فصل ششم) سکنهٔ فیروزه و حصار را که معاوضه کردند به خاک یکدیگر مهاجرت دهند. در ضمن، تعهد کردند که در نقاط معاوضه شده قلاع و استحکامات بنا نکنند و در فیروزه و حصار، ترکمن ننشانند.

در پی این قرارداد تحمیلی و پروتکلهایی چند (پروتکل تنظیم شده در ۲۷ رجب سال ۱۳۱۱ هـ.ق. (۲۳ ژانویهٔ ۱۸۹۴م.)، در قریهٔ حصار، پروتکل تنظیم شده در ۲۱ جمادی الاول ۱۳۱۲ هـ.ق. (۸ نوامبر ۱۸۹۴م.) در عشق آباد نمایندگان روسیه با اعمال همان روشهای به کار رفته در قفقاز، مانع تحدید مرزها شدند. پس از شکل گیری نظام بلشویکی، با اینکه عهدنامهٔ دولتی ایران و اتحاد جمهوریهای شوروی در ۷ اسفند ماه سال ۱۲۹۹ هـ.ش. (۲۶ فوریهٔ ۱۹۲۱ م.) در شهر مسکو به امضای علیقلی‌خان مشاور الممالک از طرف ایران و چیچرین و میخائیلوویچ کاراخان (Mikhailovich Qarakhan) (به نمایندگی دولت شوروی) به امضاء رسید و بر پایهٔ فصل سوم آن، به سیاست غاصبانهٔ دولت تزاری سابق روسیه اذعان و مقرر گردید که قریهٔ فیروزه و اراضی مجاور آن به ایران مسترد گردد. همچنین، با رضایت به اینکه سرخس کهنه در تصرف شوروی بماند، اما آن دولت از انتفاع از جزایر آشوراده و جزایر دیگری که در سواحل ولایت استرآباد واقع است صرف نظر نماید، باز، حکومت جدید روسیهٔ شوروی هم راه اسلاف خود را در پیش گرفت، به گونه ای که در روزگار پایانی عصر قاجاریه (۱۳۰۱ هـ.ش. / ۱۹۲۲ م.) هیئتی در مدت یازده ماه گفتگو، حتی نتوانستند به خواستهای تعیین شدهٔ قراردادهای تحمیلی روسیه بر ایران، جامهٔ عمل بپوشانند. به همین دلیل، بخشهایی از مرزهای شمالی ایران (غرب و شرق دریای مازندران) همچنان نامشخص باقی ماند.



خانه بروجردی‌ها ـ کاشان

۲. در شرق

نخست در منطقهٔ خراسان (هرات). پس از نادرشاه، در این منطقه نیز آشوبهایی پدید آمد. احمدخان درانی (یکی از سرداران او) و پس از وی، زمان شاه (امیر کابل) از برجسته ترین صاحبان قدرت در منطقه گردیدند. گردش روزگار نیز به گونه ای بود که رقابتهای بریتانیا و فرانسه، در ارتباط با تسخیر هند و از سوی دیگر، هماهنگی بریتانیا و روسیه در تسلط بر آسیای مرکزی، وضع منطقه را آشفته تر می ساخت. اختلافات قومی، گویشی، محلی، مذهبی و گرایشهای حکومت طلبانهٔ سران و شاهزادگان، در مجموع دولت استعماری انگلستان را بر آن می داشت که در برهم زدن شرایط آرامش و دوستی و صلح در منطقه، مستقیم و غیرمستقیم، دخالت داشته باشد، تا آنجا که کامران میرزا (پسر محمودشاه درانی) علیه محمدشاه قاجار به منازعه پرداخت و همزمان با محاصرهٔ شهر تاریخی هرات، یعنی کلید هندوستان یا دروازهٔ هند توسط قشون مرکزی ایران و به دستور لرد اوکلاند (Lord Aukland)(فرمانروای هند) با سیاستی از پیش تعیین شده، جزیرهٔ خارک توسط قشون مجهز انگلیس تصرف گردید. همچنین، بنادر خلیج فارس مورد تهدید جدی قرار گرفت، به طوری که محمدشاه مجبور شد از محاصرهٔ هرات منصرف شود.

کشمکشهای امیران و سران افغانی (کامران میرزا و شجاع الملک، پسر امیر تیمور درانی، و چندتن دیگر) همچنان برقرار ماند. سرانجام، یکی از آنان به نام یارمحمدخان با کشتن کامران میرزا در سال ۱۲۵۷ هـ.ق. (۱۸۴۱ م.) و گرفتن لقب "ظهیرالدوله" از سوی محمدشاه و ایجاد هماهنگی با کهندل خان (امیر قندهار) و برادرش که دوست محمد خان (امیرکابل و از خاندان بارکزایی) بود، با ابراز وفاداری به حکومت مرکزی ایران، نوعی آرامش در منطقه به وجود آورد. البته، با مخالفت بریتانیا و برپایی جنگ از سال ۱۲۵۵ تا ۱۲۵۸ هـ.ق. (۱۸۳۹ـ۱۸۴۲ م.) و گسیل ۲۰۰۰۰ سپاهی هندی، افغانی و انگلیسی به سرکردگی ماگناتن (William Magnaughten Sir) در یاری رساندن به شاه شجاع، این آرامش در هم شکسته شد. به رغم اینکه امیر دست نشانده توسط اکبرخان (برادر دوست محمدخان) در شوال ۱۲۵۷ هـ.ق. (نوامبر ۱۸۴۱ م.) به قتل رسید، محمدشاه نیز نتوانست کمکهای لازم را به جبههٔ اصلی برساند. در نتیجه، دوست محمدخان از دولت مرکزی ایران و حتی حمایت خان خوارزم محروم گردید. پس از پایان جنگ، تا سال ۱۲۸۰ هـ.ق. (۱۸۶۳ م.) انگلیسیها با وی علیه ایران به مماشات پرداختند و برای جدا کردن هرات از خراسان و دخالت در امور ایران، از او در برابر حاکمان آن منطقه، مانندیارمحمدخان (ظهیرالدولهٔ اول)، محمدخان (ظهیرالدولهٔ دوم)، محمد یوسف خان درانی (دشمن ظهیرالدولهٔ دوم)، با سیاستگریهای سرجان لارنس (Lawrence Sir John) در کابل، سودها بردند. زمانی که دوست محمدخان خود را وابسته به دولت ایران معرفی کرد و از حسام السلطنه فرمانفرمای خراسان مدد گرفت، قشون ایران هرات را فتح کرد و به نام ناصرالدین شاه خطبه خوانده شد. استعمارگران بریتانیایی باز با اعزام نیروی دریایی و تفنگداران بومی و انگلیسی خود در خلیج فارس و تصرف خارک و برپایی جنگ در تنگستان بوشهر، اولتیماتوم شدید اللحنی به دولت ایران ارسال کردند. آنان آشکارا

اعلام نمودند که ایران نه تنها باید سپاهیان خود را از هرات بیرون آورد، بلکه خسارات وارده را هم جبران کند و غرامت نیز بپردازد. همچنین، متعهد شود که از تمامی دعاوی خود نسبت به هرات و سایر نقاط افغانستان، صرف نظر نماید.

میرزا آقاخان نوری (یکی از دست نشاندگان انگلیس که پس از قتل میرزا تقی خان امیرکبیر در مقام صدارت قرار گرفته بود) با اعزام فرخ خان غفاری (سیاستگری از سلک خود) در مقام وزیر مختاری به پاریس برای انعقاد قرارداد جدایی هرات از ایران، به وساطت ناپلئون سوم (امپراتور فرانسه) و امضای او و سفیرکبیر انگلیس در پاریس (لردکوولی) ضربهٔ محکمی بر پیکر حکومت مرکزی ایران وارد آورد.

معاهدهٔ "پاریس" در یک مقدمه و پانزده فصل تنظیم شده که فصلهای پنجم و ششم آن در ارتباط با مرزهای ایران، بیش از دیگر فصول زیانمندی نشان داده است.

در فصل پنجم، تعهد شده است که عساکر و مأموران ایران از شهر هرات و تمام مناطق افغانستان، در ظرف سه ماه خارج شوند، و بر پایهٔ فصل ششم، ایران از هر نوع سلطنت به شهر و خاک هرات و ممالک افغانستان صرف نظر نماید و اگر اختلافی میان ایران و آن کشور پیش آید، بدون به کاربردن قوای جبریه به "اهتمامات دوستانهٔ دولت انگلیس" رجوع نمایند.

بدین سان، دولت استعماری بریتانیا با ایجاد حریم امنیتی، برای حفظ هندوستان به هدف خود رسید و موجد پدیدآمدن مرزهایی شد که از لحاظ جغرافیایی، اجتماعی و انسانی بیانگر ناهماهنگیهای کامل می باشد.

دوم، در منطقهٔ سیستان و بلوچستان. به دنبال قرارداد تحمیلی یاد شده، انگلیسیها توجه خود را به بخشهای سیستان و بلوچستان معطوف کردند. این منطقه نیز بعد از قتل نادر در دورهٔ زندیه و اوایل قاجاریه (به علت عنایت حکومتهای مرکزی به دیگر نقاط کشور) در آشفتگی قرار داشت. خوانین منطقه، همچون محمدعلی خان سیستانی نهرویی و دوست محمدخان بلوچ، گاه مخل آسایش مردم می شدند، اما اگر دولت مرکزی هشیار می بود، (چون عصر امیرکبیر با نصب شاهزاده تهماسب میرزا مؤیدالدوله به حکومت کرمان، با کمک عبداله خان صارم الدوله)، امنیت نسبی برقرار می شد. در غیر این صورت، انگلیسیها مترصد فرصت بودند تا از آشوبها و فتنه های محلی بهره برداری نمایند. از آن میان، با قیام نصیرخان بلوچ علیه انگلستان و سرانجام، انعقاد قرارداد وی با دولت بریتانیا در سال ۱۲۷۱ ه.ق. (۱۸۵۴ م.) خود و خاندانش، تحت الحمایهٔ استعمار در آمدند. پس از وی، برادرش (میر خدادادخان) با قرار دو برابر کردن "مقرری" خود، وضعی پیش آورد که نفوذ انگلستان گسترده تر گردد.

تحدید مرزهای شرقی ایران

از شمال تا جنوب در این دوره با نابسامانیهای فراوانی، از "دهانهٔ ذوالفقار" (جایی که ایران و افغانستان و شوروی سابق تلاقی دارند) آغاز می گردد. تا جنوبی ترین نقطهٔ مرزی مشترک با افغانستان، "کوه ملک‌سیاه" است که ایران و افغانستان و پاکستان امروز (بلوچستان انگلیس) در آن برخورد می نمایند. این فاصله که در حدود ۸۵۵،۰۳۱ کیلومتر است، به سه مسافت و سه حکمیت تقسیم شده که دو قسمت آن، متعلق به دورهٔ قاجاریه است. تعیین حد و مرز، با حکمیت ماکلین (Maclean) (کنسول انگلیس در مشهد) و با شرکت میرزا محبعلی خان ناظم الملک (کارگزار خراسان) و پسرش (میرزا جهانگیرخان)، میرزا محمدعلی خان سرتیپ مهندس و پسرش (میرزا عبدالرحیم خان کاشف الملک) و حاج مهدیقلی میرزا سهام الملک از طرف ایران و ژنرال غوث الدین خان همراه چندتن از قضات و خوانین هرات از جانب افغانستان، از "دهانهٔ ذوالفقار" تا منتهی الیه جنوبی کوه یال خر، در سال ۱۳۰۸ ه.ق. (۱۸۹۱ م.) انجام شد. تحدید حدود با حکمیت کلنل ماکماهون (Col. Sir Henry Mac Mahon) انگلیسی، که مربوط به سال ۱۳۲۳ ه.ق. (۱۹۰۵ م.) و در ارتباط با بخش دوم و مربوط به سیستان تاریخی است، از آخرین نقطهٔ تعیین شده توسط کلنل ماکلین شروع می شود و در مسافتی به درازای ۲۸۲ کیلومتر، خاتمه می‌یابد. سرفردریک گلداسمیت (Sir Fradric Godlsmith) (نمایندهٔ انگلیس و مدیر تلگرافات در ایران) با کمک ماژور لووت (Lovett)، مقدمات تقسیم را فراهم آوردند. بخشی در حدود ۹۵۰ میل مربع با جمعیتی در حدود ۴۵ هزار نفر به ایران تعلق یافت و بخش دیگر که در ساحل راست رودهیرمندبود، به کشور جدیدالتأسیس افغانستان داده شد. پس از پایان سلطنت قاجاریه، در متن پروتکلها و تعیین قسمتهایی از مرز نیز دگرگونیهایی پدید آمد. بقیهٔ بخش مرزهای شرقی ایران در دورهٔ قاجاریه، از "کوه ملک سیاه" (یعنی نقطهٔ تلاقی سه کشور افغانستان و ایران و بلوچستان انگلیس) تا خلیج گواتر در دریای عمان که شرقی ترین نقطهٔ مرزی ایران در جنوب کشور به شمار می رود، تحدید نگردید و با اعمال قدرت سیاسی انگلیس، در دهه های بعد نیز (حتی پس از تشکیل دولت پاکستان) مرزهای منطقه به طور دقیق نامشخص باقی ماند.

۳. در غرب

در غرب (عثمانی، ترکیه و عراق) از دیرباز به دلایل مذهبی و اجتماعی (ایلات و عشایر) و سیاسی (پناهندگیها) و اقتصادی (معضلات دادوستد) در این منطقه کشمکشهای مرزی پدید آمده است. در دورهٔ قاجاریه نیز، با خواستهای گوناگون دو قدرت مسلط استعماری، یعنی روس و انگلیس و رقابتهای آنها، مشکلات گذشتهٔ مردم وسیعتر گردید.

پس از آشکار شدن ناتوانی ایران در جنگهای ایران و روس، با اینکه عباس میرزا و برادرش (محمدعلی دولتشاه) توانستند در جنگهای ۱۲۲۱ تا ۱۲۲۷ ه.ق. (۱۸۱۲ ـ ۱۸۰۶ م.) بسیاری از شهرهای ارمنی نشین عثمانی را تسخیر کنند، و حتی نبرد را به محاصرهٔ بغداد بکشانند، سرانجام سیطره جویی روس و انگلیس ایران را در تنگنا قرار داد.

نخستین عهدنامهٔ مرزی ایران و عثمانی در عصر فتحعلی شاه (۱۲۳۷ ه.ق. / ۱۸۲۲م.) در ارزنة الروم (ارز روم) امضا شد و در این راستا، به نظر می رسد که مرزهای طرفین از آرارات تا مصب اروند رود روشن و تغییرناپذیر خواهد ماند، اما اختلافات ریشه دار گذشته در سراسر مرز، خاصه در اماکن کردنشین شمالی و عرب نشین جنوبی (خوزستان) سامان گرایی لازم را به وجود نیاورد.

پس از مرگ فتحعلی شاه، روسها و انگلیسیها به انگیزه های سیاسی (نیاز به آرامش برای قفقاز و خلیج فارس) کنفرانس دوم ارز روم را به شرح زیر پدید آوردند:

هیئت ایرانی به سرکردگی میرزا تقی خان امیر نظام، هیئت عثمانی به سرکردگی نوری افندی و پس از وی سعدالله انور افندی، هیئت انگلیسی کلنل ویلیامز (Col. Williams) و هیئت روسی کلنل دینس (Dainese Col.). همزمان، انگلیسیها عده ای زمین شناس و باستان شناس نیز همراه خود آورده بودند و سراسر مرزهای ایران را مورد شناسایی علمی ـ فنی ـ تاریخی قرار دادند. با پدیدآمدن انواع مشکلات برای هیئت ایرانی و کشته شدن چراغعلی خان زنگنه، سرانجام در شانزدهم جمادی الثانی سال ۱۲۶۳ ه.ق. (دوم ژوئن ۱۸۴۷ م.) عهدنامه ای در یک مقدمه و نه ماده انعقاد یافت که میرزا تقی خان امیرنظام و انورافندی، آن را امضا کردند. بر پایهٔ بند دوم این قرارداد، اراضی ولایت زهاب (غربی) به دولت عثمانی و اراضی جبالیه و دره (شرق زهاب) به دولت ایران تعلق یافت و در ولایت سلیمانیه، ایران از هرگونه ادعایی صرف نظر نمود. دولت عثمانی نیز تعهد کرد که از بندر محمره (خرمشهر) و جزیرهٔ الخضر و جانب یسار اروندرود چشم بپوشد.

بدین سان، اختلافات به ظاهر پایان یافت و با اینکه سال بعد از امضای قرارداد، دولت عثمانی نوعی اشکال تراشی به وجود آورد، اما "مأمورین دولتین واسطه" پاسخ لازم را دادند.

از آن زمان تا فروریختگی دولت عثمانی (۱۳۳۲ ه.ق. / ۱۹۱۴ م.)

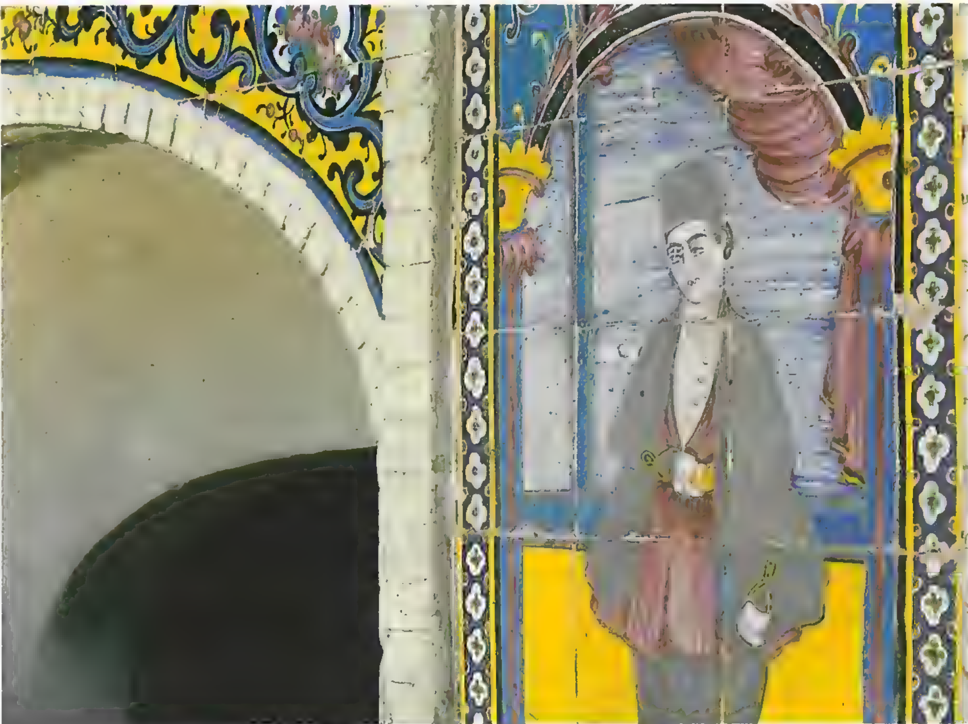
چندین کمیسیون تحدید مرز به شرح زیر تشکیل گردید: در سال ۱۲۶۶ ه.ق. (۱۸۵۰ م.) در اجرای فقرهٔ سوم عهدنامهٔ ارزروم، در همان سال به منظور تهیه و ترسیم نقشه‌های سرحدی در چهار سال (۱۲۷۰ ـ ۱۲۶۵ ه.ق. / ۱۸۵۳ ـ ۱۸۴۹م.)، در سال ۱۲۹۳ ـ ۱۲۹۲ ه.ق.(۱۸۷۵ ـ ۱۸۷۶ م.) و در سال ۱۳۲۳ ه.ق. (۱۹۰۵ م.). در رفع پاره ای از مشکلات مرزی، در سال ۱۳۲۹ ه.ق. (۱۹۱۱ م.)، در سال ۱۳۳۰ ه.ق. (۱۹۱۲ م.) در تحدید سرحدات و حل و فصل امورفنی، در سالهای ۳۲ ـ ۱۳۳۱ ه.ق. (۱۹۱۴ م.)، در مقدمات پروتکل استانبول و مقاوله نامهٔ قسطنطنیه و سرانجام، در همان سال (۲۳ صفر ۱۳۳۱ ه.ق. / ۲۱ ژانویه ۱۹۱۴م.) کمیسیونی در محمره (خرمشهر) با شرکت نمایندگان ایران (اعتلاء الملک، جلیل الملک، منصورالسلطنه عدل)، عثمانی (عزیز سامح بیک، عبدالحمید بیک)، انگلیس موسیووارا تیسلاو (Wrattislaw) و کاپیتن ویلسون (Wilson A.T.)، روسیه موسیو مینورسکی (V. Minorsky)، موسیو بلایف(D. Beleiew) برگزار شد.

البته، لازم به ذکر است که در تمام جلسه ها و کمیسیونها مسائل مرزی غرب ایران فیصله نیافت و پس از جنگ جهانی اول و سرانجام با ایجاد دو کشور ترکیه و کشور نوساختهٔ عراق، اختلافات ارضی و کشتیرانی در اروندرود و سواحل غربی خلیج فارس (مصب اروند رود) همچنان تداوم یافت.

۴. در جنوب

دربخشهای جنوبی کشور (دریای عمان و خلیج فارس) پس از قتل نادرشاه، به خصوص پس از مرگ کریم خان زند (۱۱۹۳ ه.ق. / ۱۷۷۹ م.) آشفتگی خلیج فارس و آبهای ساحلی دریای عمان شدت یافت و با ورود سرجان مالکم (Malcolm Sir John)، نفوذ انگلستان فزونتر شد. با اینکه اندک نظمی در عصر مستعجل میرزا تقی خان، در امنیت مرزهای جنوبی پدید آمد، اما در برابر دسیسه های استعماری و بهانهٔ مزورانهٔ مبارزه با برده فروشی و برقرارکردن رابطه های آشکار و پنهان با یکایک شیوخ یازده گانهٔ عرب، ایران قادر نگردید در مقابله با انگلستان (که مالک الرقاب دریاهای جنوب شده بود) استقلال تام نشان دهد. والی نا آگاه فارس (حسینعلی میرزای فرمانفرما) با انعقاد پیمانی با کاپیتان بروس (Bruce)، حفظ امنیت خلیج فارس را برعهدهٔ دولت انگلستان نهاد. این کشور هم در همان سال (۱۲۳۴ ه.ق. / ۱۸۱۹ م.) با آوردن ناوگانی مرکب از شش کشتی جنگی و سه هزار ملوان به فرماندهی سرویلیام گرانت کایر (Grantkair Sir William)، حاکمیت عملی بر خلیج فارس را از آن خود کرد. جزایر خلیج فارس (از آن میان بحرین) زیر نظر نیروهای نظامی انگلیس قرار گرفت و آن دولت نیز با گسیل اعراب "برالعرب" و جلوگیری از اقامت ایرانیان و انعقاد قراردادهای استعماری با شیخ جدیدالورود آل خلیفه (شیخ محمدبن خلیفه) توسط فلیکس جونز (Felix Jones)، حق حاکمیت ملی ایران را به طور عملی مخدوش گردانید.

در سالهای ۱۳۱۰ ـ ۱۲۹۷ ه.ق. (۱۸۹۲ ـ ۱۸۸۰ م) یعنی دورهٔ ناتوانی ناصرالدین شاه، انگلستان از شیخ بحرین تعهداتی گرفت که ایران را در تنگنا قرار می داد. در سال ۱۲۹۲ ه.ش. (۱۹۱۴ م.)، یعنی در آغاز جنگ جهانی اول، تمامی بحرین تحت الحمایهٔ انگلیس شد. یکی از چهره های مشهور استعمار انگلستان، یعنی چارلز بلگریو (Sir Charles Belgrave)، بیش از چند دهه بر آنجا و دیگر مناطق حساس خلیج فارس حاکمیت یافت. البته، هیچ یک از دولتهای قاجاری بر این جدایی و از میان رفتن حقوق ملی ایرانیان نه در خلیج فارس و دریای عمان و نه در مرزهای آبی ۱۸۳۰ کیلومتری کشور صحه ننهادند.



عمارت مسعودیه ـ تهران

پایان سخن

مرزهای ایران از چهارسو (پس از عصر صفوی) به خصوص، برای دوره‌ای کوتاه مدت، با روی کارآمدن حکومتهای قومی و منطقه ای و ورود استعمار و سلطه گریهای بیگانه، دگرگونیهای فراوان یافت، ایل قاجار که در بخشهایی از ایران بساط سلطنت گسترانیده بود، بیش از دیگر سلسله‌های محلی توانست مرزهای حکومتی خود را به مرزهای جغرافیایی ـ فرهنگی نزدیک سازد. اما، در برابر سیطره‌های خارجی بر ساختارهای سنتی، توان پایداری را از دست داد و مرزهای کشور را به گونه ای درآورد که تحلیل علمی آن بدون درنظر گرفتن "اصل موازنه ها" و برخوردهای سیاسی درون جامعه‌ای و برون جامعه‌ای، ناممکن گردید.

در شمال غربی، با تحمیل معاهده های گلستان و ترکمانچای (قفقاز) و در شمال شرقی، با تحمیل معاهدهٔ ۱۸۸۱م. (ماوراءالنهر و خراسان)، روسیه بر بخشهایی از ایران سلطه یافت و با اینکه بلشویکها به "غاصبانه" بودن سیاست دولت تزاری سابق اقرار کردند، اما مرزبندیها با اندک تفاوتی، به همان ترتیب باقی ماند. حتی، آن بخشهایی که شوروی متعهد به بازگرداندن آن شده بود (فیروزه) هیچ گاه به ایران منضم نگردید. در شرق شمالی، با تحمیل معاهدهٔ پاریس (هرات و افغانستان) و در شرق جنوبی، با حکمیتهای یک سویه (بلوچستان)، منافع استعماری انگلستان در آسیای مرکزی و هندوستان تأمین شد. در غرب، بین دو کشور نیرومند ایران و عثمانی که در سراشیب سقوط قرار گرفته بودند، در برابر تصمیم گیریهای دولتهای روس و انگلیس (در مسیر حفظ منافع استعماری خود در قفقاز و خلیج فارس) مرزهایی ساخته شد که نه در آن روزگار و نه در عصر پدیدآمدن دوکشور ترکیه و عراق، آرامش و رضایت را به وجود نیاورد.

در جنوب، با اینکه خلیج فارس همواره مرزی طبیعی بود و گاه به صورت دریای داخلی ایران به شمار می رفت؛ اما سراسر این آبها هیچ گاه از آسیب استعمارگران به دور نماند که به طور نمونه می توان به ماجرای بحرین اشاره کرد.

در نتیجه، تمام مرزهای ایران را در قلمرو قاجاریه، می توان با شناختی کامل مرتبط با خواستها و منافع و مطامع کانونهای قدرت برون مرزی دانست. همچنین، عوامل جغرافیایی ـ نژادی ـ فرهنگی را نه تنها در ترکیب بندیهای مرزی کارساز نشمرد، بلکه در خدمت گرایشهایی قلمداد کرد که حکومتهای منطقه ای در مکانیسم سلطه پذیری به موجودیت و قدرت آنها تن در دادند و با تأیید آن در سازمانهای جهانی، نوعی" تقدس و مقبولیت دیپلماتیک غیرفرهنگی و غیرتاریخی" پدید آوردند.



پهلوی

پهلوی اول (۱۳۲۰-۱۳۰۴ هـ. ش)

انتظار ملت از انقلاب مشروطیت (۱۲۸۴ هـ.ش.) استقلال، آزادی و استقرار حکومتی ملی ـ اسلامی بود که از نخستین ماههای پس از صدور فرمان مشروطیت و گشایش مجلس شورای ملی و به ویژه گفتگو بر سر متمم قانون اساسی به یأس و ناکامی انجامید. نزدیکی دو سیاست شوم روس و انگلیس پس از یک قرن رقابت، موجب انعقاد قراردادهای ۱۲۸۶ هـ.ش. (۱۹۰۷ م.) و ۱۲۹۴ هـ.ش. (۱۹۱۵ م.) در تقسیم ایران به مناطق نفوذ به منظور جلوگیری از حضور کشورهای دیگر بود. در جنگ بین‌الملل اول (۱۹۱۸ ـ ۱۹۱۴ م.) با نقض بی‌طرفی ایران، قسمتهایی از کشور در اشغال قوای متخاصم قرار گرفت و صحنهٔ جنگ روس و انگلیس و عثمانی شد. عدم کارآیی دولتها و سقوط پی در پی آنها، ناامنی، صدمات و خسارات جنگ، نهضتهایی را در گوشه وکنار مملکت به همراه داشت تا آنجا که احتمال تجزیهٔ کشور می‌رفت.

سقوط رژیم روسیهٔ تزاری که حمایت از سلاطین قاجار را عهده‌دار بود و جایگزینی بلشویکها که فریاد رهایی سر می‌دادند، انگلیس را به تلاشی مضاعف وادار ساخت تا هم منطقه را در مقابل خطر انقلاب شوروی حفظ کند و هم جای رقیب سابق را بگیرد و امتیازات نفتی را همچنان در دست داشته باشد.

قرارداد وثوق الدوله ـ کاکس، که ایران را در وضع تحت‌الحمایگی قرار می‌داد، در سال ۱۲۹۸ هـ.ش. (۱۹۱۹ م.) به امضاء رسید و این امر از ورود ایران به کنفرانس صلح ورسای جلوگیری کرد. با نظر ژنرال آیرون ساید انگلیسی، استاروسلسکی فرمانده روسی قزاق کنار گذاشته شد و سردار همایون، فرماندهی کل قزاق را در اختیار گرفت. موج خروشان اعتراض برضد قرارداد ۱۹۱۹ م. در داخل و خارج کشور و عدم پذیرش صریح آن از جانب احمدشاه، انگلیس را به تغییر سیاست در مورد ایران وادار ساخت. تشکیل حکومتی قدرتمند لازم بود که از پیشرفت ارتش سرخ، که تا گیلان آمده بود، جلوگیری کند و مانع رشد نهضتهای مردمی، که برای دارندگان امتیاز نفت مضر بود، گردد و در عین حال نمودار تحقق آمال و خواسته‌های ملت باشد. مذاکرات آیرون ساید با رضاخان و سیدضیاء الدین در قزوین سرنوشت ساز بود. رضاخان قبلاً به وسیلهٔ اردشیر جی عامل زبر دست ، آگاه و با اختیار تام انگلیس، شناسایی و ارزیابی شده و تعلیمات لازم را دیده بود. رضاخان بردیگر کاندیداها سبقت گرفت و مجری کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ هـ.ش. شد. رضاخان میرپنج فرزندعباسقلی خان سوادکوهی معروف به داداش بیک در ۱۲۵۶ شمسی در قریهٔ آلاشت تولد یافته و در ۲۲ سالگی به نیروی قزاق پیوسته و در طی ۲۰ سال مراحل نظامی را تا فرماندهی هنگ قزاقخانه (آتریاد) همدان طی کرده بود و قرار شد بر اریکه قدرت مستقر گردد. به احمدشاه جوان آخرین شاه از سلسلهٔ قاجار هم اطمینان داده شد که از جانب کودتا خطری او را تهدید نمی‌کند و در عین حال وادار گردیدکه فرمان ریاست وزرایی سیدضیاء الدین را امضاء کند و عنوان سردار سپه را به رضاخان اعطا نماید.

به دنبال کودتا، که در روز دوشنبه سوم اسفند ماه (حوت) نیمه شب انجام شد، پایتخت را تسخیر کردند و با ایجاد سروصدا وتیراندازی بی مورد و زد و خوردهایی نه چندان جدی، کودتاگران توانستند در مردم وحشت و اضطراب ایجاد کنند و فردای آن روز جمع زیادی از رجال و دولتمردان گذشته بازداشت شدند و اقداماتی در جلب نظر مردم صورت گرفت.

سیدضیاء الدین طباطبایی به منظور عوام‌فریبی و کسب وجاهت سیاسی، قرارداد ۱۹۱۹م. را که به همت دلیر مردانی همچون آیت‌ا... مدرس عملاً کارایی خود را از دست داده بود، لغو کرد و انگلستان نیز برای اغفال مردم ایران، لغو این قرارداد را با خشنودی پذیرفت تا کابینهٔ مورد نظر کابینه‌ای ملی و ضدانگلیسی معرفی شود.

عهدنامهٔ مودت ایران و شوروی که متضمن انصراف از امتیازات تزارها بود، امضاء گردید (۷ اسفند ۱۲۹۹ هـ.ش.). اندکی بعد سردار سپه به‌جای مسعود کیهان وزیر جنگ شد و همکار خود سیدضیاء را در مبارزهٔ قدرت به تبعید فرستاد. رضاخان تا ۲۶ خرداد ۱۳۰۲ هـ. ش. با حضور در کابینه‌های قوام، مشیرالدوله و مستوفی الممالک با عنوان وزیر جنگ تصمیم گیرندهٔ اصلی بود.

وی با ادغام دیویزیون قزاق، ژاندارمری دولتی، بریگاد مرکزی و سایر قوای پراکندهٔ نظامی مثل پلیس جنوب (SPR)،ارتش متحدالشکلی را پایه گذاشت که فقط مجری دستورهای وزیرجنگ بود و در همین زمان به پاره‌ای از نهضتها از جمله نهضت جنگل و قیام کلنل پسیان پایان داده شد.

نهضت جنگل بر پایهٔ ظلم ستیزی و آرمان خواهی و تفکر دینی توسط میرزا کوچک جنگلی در شمال کشور شکل گرفت و در مقطع کوتاهی توانست مقابل قوای بیگانه (روس و انگلیس) ایستادگی کند. پس از پیروزی بلشویکها و سرنگونی حکومت روسیهٔ تزاری، گرچه این نهضت در مقطع بسیار کوتاهی مورد حمایت بلشویکها قرار گرفت، ولی با چرخش سیاست خارجی شوروی مبنی بر اعلام سیاست سازش با دولتها و انصراف از سیاست حمایت انقلاب جهانی (در هشتمین کنگرهٔ حزب کمونیست)، میرزا کوچک جنگلی قربانی توافقات بین‌المللی شد و قوای رضاخان توانست باقیماندهٔ نیروهای او را هم متلاشی کند. رضاخان سردارسپه در خرداد ۱۳۰۲ هـ. ش. فرمان نخست وزیری را از احمدشاه گرفت و موجبات سفر سوم او را به اروپا فراهم ساخت (۱۰ آبان ۱۳۰۲ هـ.ش.).

قتل ماژورایمبری، کنسول ایالات متحدهٔ آمریکا در تهران، علاقهٔ این کشور را به حضور در منطقه تا مدتی به تأخیر انداخت و بهانه‌ای به دست سردارسپه داد تا حکومت نظامی برقرار سازد (تیر ۱۳۰۳ هـ.ش.).

استیضاح اقلیت مجلس که روند فعالیت رئیس الوزراء را برخلاف اصول قانون مشروطیت می‌دانست،به جای برکناری رضاخان، به تضعیف مجلس منجر شد و رضاخان فرماندهی کل قوا را هم به عهده گرفت (۱۴ بهمن ۱۳۰۳ هـ.ش.) و متعاقب سرکوب سرکشانی چون سمیتقو و برکنارکردن شیخ خزعل از مسند قدرت در خوزستان نفت خیز، خود را قهرمان ملی جلوه داد که هم مخالفان داخلی خلع سلاح و هم شورویها اغفال گردیدند. رضاخان برای تصاحب قدرت بیشتر، به فکر تغییر رژیم و احراز مقام ریاست جمهوری افتاد؛ زیرا نه میل به قدرت طلبی او با به دست گرفتن ریاست وزرایی ارضاء می‌شد و نه استعمار انگلستان این هدف محدود را در ایران دنبال می‌کرد.

رضاخان و انگلیسیها هر دو در اندیشهٔ تغییر سلطنت در ایران بودند. اما چون طرح تغییر سلطنت از قاجاریه به پهلوی در ابتدای نخست وزیری رضاخان ممکن نبود و مقاومت جدی جامعه را در پی داشت، لذا برای آماده کردن افکار عمومی جامعه برای این تغییر، شعار جمهوری مطرح شد زیرا مقارن همین ایام در ترکیه هم رژیم امپراتوری منحل و نظام جمهوری مستقر شده بود. این امر بهانهٔ خوبی برای طرفداران رضاخان بودکه تبلیغات وسیعی به راه بیندازند و خواهان استقرار نظام مشابهی در ایران شوند. برای تغییر، بهترین راه وجود مجلس بود که می توانست چنین اقدامی را قانونی جلوه دهد.این جریان در آغاز انتخابات مجلس پنجم که سردار سپه با قدرت قشون و وزارت داخله، مجلس شورایی آراسته ترتیب داده بود، به وقوع پیوست.

در انتخابات این دوره گرچه اقلیتی چون آیت‌الله سید حسن مدرس و دکتر محمد مصدق نظائر آنها به مجلس راه یافتند، اما از ولایات، دست‌نشاندگان رضاخان و امیرلشکرها بر دیگران پیشی گرفتند و در برابر دو حزب "اصلاح طلبان" و "سوسیالیستها"، حزب دیگری به نام "دمکرات مستقل" تشکیل دادند که پس از چندی با نام "حزب تجدد" فعالیت گسترده‌ای را آغاز کرد.

حزب جدید قصد داشت قبل از آنکه اعتبارنامه‌های اقلیت تصویب شود، به محض آمادگی مجلس، (نصف به علاوه یک)، لایحهٔ جمهوریت را به مجلس آورد و به تصویب رساند و اگر اقلیت مخالفتی کرد، اعتبارنامهٔ افراد مخالف را رد کند.

طرفداران رضاخان (با نام فراکسیون تجدد) و مخالفان به رهبری مرحوم مدرس (با نام اقلیت) مدتی در کشمکشهای پارلمانی قرار گرفتند و در این گفتگوها، ارتباط کودتا با قرارداد ۱۹۱۹ میلادی و رابطهٔ غوغای جدید جمهوری خواهی با کودتا و نقش افراد دست اندرکار به خوبی آشکار گردید که در مجلس و جامعه واکنشهایی پدید آورد. مدرس چون می‌دانست رضاخان با اعمال نفوذ و تقلب در انتخابات موفق شده است عده‌ای از طرفداران خود را به عنوان نماینده به مجلس بفرستد، تصمیم گرفت تا با اعتراض به اعتبارنامهٔ آنان، با حضورشان در مجلس مخالفت کند.

اعتراضات مدرس و نطقهای افشاگرانه او تأثیر خود را گذاشت و مجلس اعتبار نامه چند تن از نمایندگان ازجمله نوری‌زاده و علی دشتی را رد نمود. افشاگریهای مدرس نمایندگان موافق را چنان خشمگین ساخت که در یکی از روزها در اتاق تنفس مجلس به تحریک تدین، دکتر حسین بهرامی (احیاءالسلطنه) سیلی محکمی به گوش مدرس نواخت. این عمل مخالفت مردم را با جمهوری رضاخانی تشدید کرد و بسیاری از تلاشهای طرفداران رضاخان بی اثر شد.

پس از واقعهٔ دوم حمل ۱۳۰۳ خورشیدی و تظاهرات مردم در بهارستان به حمایت از مدرس و قشون کشیهای رضاخان و کشته و مجروح و مصدوم شدن تظاهرکنندگان، و ورود رضاخان به تالار مجلس و رویارویی با نمایندگان برجسته، خاصه مرحوم مؤتمن الملک رئیس مجلس، هیاهوی "جمهوری خواهان" فروکش کرد . رضاخان پس از معذرت خواهی و دستور آزادی



موزه ایران باستان ـ تهران

محبوسان روزهای اخیر، خود به عموم مردم توصیه کرد که "عنوان جمهوری" را موقوف نمایند. رضاخان چون به دلیل مخالفت روحانیان کاری از پیش نبرد، برآن شد که به عنوان سلطنت یکه تاز عرصهٔ سیاست شود. او پس از یک دوره قهر و آشتی، با رسیدن به "مقام فرماندهی کل قوا" و اجرای برنامه ارسال تلگرامها و طومارها و نامه‌ها از ولایات، به تحریک ارتش و حاکمان و والیان دست نشانده، در مخالفت با سلطنت قاجاریه و احمدشاه، که به تحقیق پایگاه مردمی و تاریخی و سیاسی خود را از دست داده بود، شرایطی پدید آورد که مجلس دورهٔ پنجم در جلسهٔ ۹ آبان ۱۳۰۴ ه.ش. ماده واحده‌ای را با مضمون«مجلس شورای ملی به نام سعادت ملت، انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام نموده و حکومت موقتی را درحدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص آقای رضاخان پهلوی واگذار می نماید ، تعیین تکلیف حکومت قطعی موکول به نظر مجلس مؤسسان است که به تغییر مواد ۳۶، ۳۷، ۳۸ و ۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل می شود»، با اکثریت ۸۰ رأی از ۸۵ نفر نمایندگان حاضر تصویب نمود. ده روز پس از خلع احمدشاه از سلطنت، سفیرانگلستان نزد رضاخان رفت و طی یادداشتی از سوی دولت انگلستان، حکومت وی را به رسمیت شناخت و فردای همان روز نیز سفیر شوروی به رسمیت شناختن حکومت او را توسط دولت متبوعش اعلام کرد. مجلس مؤسسان در ۵ آذر ۱۳۰۴ ه.ش. با تعداد نمایندگانی سه برابر مجلس شورا با ریاست میرزاصادق‌خان مستشارالدوله تشکیل شد و طی پنج جلسه با تغییر اصول یاد شده، رضاخان را به سلطنت برگزید و سلطنت را در خاندان او موروثی نمود. شاه جدید در ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ ه.ش. تاجگذاری کرد.

برخورد زمامداران روسیه با رضاخان، براساس تحلیل مارکسیستی آنان از پایگاه اجتماعی وی استوار بود. آنان رضاخان را به عنوان عامل توانمند «بورژوازی ملی» در برابر «فئودالیسم پوسیدهٔ سنتی» تلقی می‌کردند و معتقد بودند که وی ایران را از حالت نیمه فئودالی خارج و با ملاکین و زمینداران بزرگ و روحانیان مبارزه خواهد کرد، لذا به حمایت از او برخاستند.

براساس همین تحلیل نمایندگان سوسیالیست که در مجلس پنجم شرکت داشتند و همواره از روسها تبعیت می‌کردند، با حمایت از رضاخان به اهداف انگلستان در ایران کمک کردند. سلیمان میرزا و پانزده نفر از نمایندگان چپ به هنگام طرح تغییر سلطنت، به پادشاهی رضاخان رأی مثبت دادند و به این ترتیب در ایجاد دیکتاتوری پهلوی سهیم شدند.

رضاخان که با تظاهر شدید به رعایت مذهب و پذیرش نظرات روحانیان و اظهار علاقه‌مندی به احکام دین و حمایت بخشی از روحانیان که سقوط سلطنت قاجار و استقرار نظم جدید را به نفع جامعه می‌دانستند، به قدرت رسیده بود، از آغاز سلطنت سیاستی مخالف درپیش گرفت؛ چنان که مقارن دورهٔ ششم مجلس در مسئلهٔ نظام وظیفه با روحانیان روشی مخالفت آمیز آغاز کرد و این روش اجتماع علما را در قم به عنوان اعتراض پیش آورد. پشت کردن به قوانین مشروطیت و آزادیخواهی و مخالفت با جریانهای اصیل مردمی و همسو با مذهب، سربه نیست کردن رهبران مردم و رجال کشور، از اندیشه‌گران و مبارزانی را که در آغاز گمانهایی در ایجاد امنیت و ثبات توسط رضاخان در ایران داشتند، به مرور در زمرهٔ مخالفان وی درآورد.

تبدیل محاضر شرع به محاضر رسمی،روحانیان را از امور جاری

بازداشت. تفکیک دین از سیاست به صورت یک اصل درآمد و موقوفات در اختیار دولت قرار گرفت. در مسئلهٔ تغییر لباس و کشف حجاب و اسلام زدایی تا آنجا پیش رفت که فاجعهٔ مسجد گوهرشاد و کشتار عمومی پیش آمد (۱۳۱۴ هـ.ش.).و در این راه حتی از گماشتن مأمورانی مخصوص در کوچه و خیابانهای شهر که وظیفه داشتند به زور چادر از سرزنان بکشند، خودداری نکرد. رضاخان برای تضعیف روحانیان دستور داد که آنان نیز لباسهای مخصوص خود را کنار بگذارند و از دخالت در اموراجتماعی جداً احتراز کنند. عزاداری سیدالشهداء قدغن شد و از انجام بسیاری از آداب مذهبی به شدت جلوگیری به عمل آمد.

مساجد، تکایا، حسینیه‌ها، اوقاف به وضع تعطیل درآمد و این روند تا پایان سلطنت وی ادامه یافت. مجلس شورای ملی از دورهٔ ششم تا دوازدهم با نظم خاصی ادامه یافت و تبدیل به مرکز منتخبین رضاخان شد و طبعاً آنچه تصویب می‌کردند خواست شاه بود. آخرین اقلیت مجلس مربوط به دورهٔ هفتم است. از دورهٔ هفتم به بعد انتخابات کلیهٔ نقاط کشور با مداخلهٔ دولت انجام گرفت. تشکیل هر دولت با ارادهٔ رضاشاه و سقوطش هم با اشارهٔ او بود. محمدعلی فروغی، میرزاحسن خان مستوفی الممالک، مهدیقلی خان هدایت، محمود جم، احمدمتین دفتری، علی (رجبعلی) منصور در دوران سلطنت او مأموریت یافتند تشکیل کابینه دهند.

نظمیهٔ رضاشاه با ریاست سرهنگ محمد درگاهی شروع شد و بعد از محمد صادق‌خان کوپال، سالها محمدحسین آیرم این سمت را به عهده گرفت و با خشونت و قساوت بسیار و اختیارات فوق العاده نظارت عمومی را به عهده داشت تا نظام دیکتاتوری مستقر متزلزل نگردد، تا جایی که برای مسافرت از شهری به شهر دیگر اجازهٔ نظمیه لازم بود و در اجرای سیاست مستبدانهٔ شاه از همین طریق بسیاری از مخالفان و حتی موافقانی که رضاخان را در رسیدن به قدرت یاری کردند مثل نصرت الدوله، تیمورتاش، سردار اسعد، اسدی،و درگاهی نابود شدند. مطبوعات زیرسانسور شدید قرار گرفتند و یکی بعد از دیگری تعطیل شدند و مدیران آن به مجازات رسیدند. فقط جرایدی باقی ماندند که از پهلوی تجلیل می‌نمودند. از سال ۱۳۱۰ هـ.ش. با تفسیر قانون اساسی، وزیر دادگستری در نقل و انتقال قضات مجاز گردید و در نتیجه قوهٔ قضاییه هم در اختیار دیکتاتور قرار گرفت.

انگلیس که با امتیاز دارسی (۱۹۰۱ م.) نفت را در اختیار داشت ، علاقه‌مند بود که تمدید قرارداد را از تصویب مجلس بگذراند،لذا در ۱۳۱۰ هـ.ش. به یکباره درآمد ناچیز ایران از نفت را به مقدار زیادی کاهش داد. موضوع در جریان مذاکره قرار گرفت اما در ۱۶ آذر ۱۳۱۱ هـ.ش. شاه از به نتیجه نرسیدن مذاکرات برآشفت و امتیازنامهٔ دارسی را در آتش سوزاند و دستور داد مجلس لغو امتیاز دارسی را اعلام نماید. اما شرکت نفت مقابله را تشدید کرد و تبلیغات گسترده‌ای علیه ایران شروع شد. برای اولین بار در این دوره به زعم مقابله با انگلیس، مردم ابراز خوشوقتی می‌کردند. انگلیس موضوع را به جامعهٔ ملل ارجاع داد. برطبق توصیهٔ جامعه ملل، مذاکرات بین طرفین انجام گرفت و قرارداد ۱۳۱۲ هـ.ش. (۱۹۳۳ م.) با تمدید امتیاز به مدت شصت سال همان طور که خواستهٔ انگلیس بود، به دستور رضاخان امضاء و به تصویب مجلس رسید و هرگونه ادامهٔ بحث نسبت به آن ممنوع گردید. با وجود مراقبت دستگاه پلیسی، شورویها عناصر کمونیست را تقویت می‌کردند تا اینکه در ۱۳۰۸ هـ.ش. ژرژ آقابگف کارمند بازرگانی شوروی در تهران، به سفارت انگلیس پناهنده شد. وی اسرار شبکهٔ جاسوسی شوروی در ایران را فاش ساخت و در این ارتباط اشخاصی دستگیر و روابط با شوروی تیره شد و در قوانین، مجازات سنگینی برای فعالیتهای کمونیستی پیشبینی گردید. در ۱۳۱۶ هـ.ش. شبکهٔ کمونیستی دیگری مرکب از ۵۳ ایرانی کشف شد که دکتر ارانی در رأس آنان بود که محکومیتهایی پیدا کردند. رضاشاه در ۱۳۱۴ هـ.ش. مسافرت یک ماهه‌ای به ترکیه و ملاقات با مصطفی کمال (آتاترک) رئیس جمهور آن کشور را داشت و تحت تأثیر تحولات ترکیه قرار گرفت. در بازگشت روند حرکت به‌سوی غرب را تشدید نمود. در اوایل سلطنت رضاخان کاپیتولاسیون لغوگردید و ارتباط با کشورها گسترش یافت و اختلافات مرزی با همسایگان، به طرق مختلف مرتفع شد. بارها بر حق حاکمیت ایران نسبت به بحرین تأکید شد بدون اینکه اقدام جدی و عملی، که مستلزم مقابله با انگلیس باشد، صورت پذیرد. قرارداد تعیین خط سرحدی ایران و ترکیه با انضمام آرارات شرقی به خاک ترکیه منعقد شد (۱۳۱۱هـ.ش.). قانون تعیین حدود آبهای ساحلی و منطقهٔ نظارت دولت در دریا تصویب گردید (۱۳۱۳ هـ.ش.). با افغانستان براساس نظری که ۴۵ سال قبل از آن ژنرال ماکلین و کلنل ماکماهون انگلیسی داده بودند، که مستلزم چشم پوشی از بخش وسیعی از خراسان و بلوچستان و سیستان بود، با رأی حکمیت دولت ترکیه، قرارداد تعیین حدود امضاء شد (۱۳۱۴ هـ.ش.). عهدنامهٔ سرحدی ایران و عراق امضاء گردید (۱۳۱۶ هـ.ش.) و بالاخره در جهت هماهنگی سیاست در منطقه پیمان دوستی و عدم تجاوز بین ایران و ترکیه و افغانستان و عراق در کاخ سعدآباد به امضاء رسید (۱۳۱۶ هـ.ش.). در مورد رود هیرمند هم در ۱۳۱۸ هـ.ش. قراردادی با افغانستان به امضاء رسید.

روابط سیاسی و اقتصادی با آلمان که از مدتها قبل شروع شده بود، پس از نمایان شدن آثار جنگ جهانی اول گسترش بیشتری یافت و رضاخان ابتدا بر پایهٔ خواستهای بریتانیا، در تقویت اقتصادی آلمان به منظور جلوگیری از نفوذ اندیشه‌های کمونیستی در آن کشور گام برداشت.

احداث بسیاری از ساختمانها و تأسیسات کشور و از جمله راه آهن به وسیلهٔ کارشناسان آلمانی انجام می‌گرفت. تأسیس دانشگاه تهران و گسترش مراکز آموزشی و اعزام محصل به خارج و تصویب قوانین غالباً ترجمه شده از غرب مربوط به این دوره است. پس از به قدرت رسیدن حزب ناسیونال سوسیالیست هیتلری (۱۹۳۳ م.)، با شروع جنگ، انگلیسیها مانع حمل کالای آلمان از راه دریا به ایران شدند. آلمان راه شوروی را انتخاب کرد.سیاست بریتانیا قطع رابطه با دولت هیتلری بود اما رضاخان تعلل نشان داد.

در اول تیر ۱۳۲۰ هـ.ش. آلمان، خاک شوروی را مورد حمله قرار داد. چرچیل با وجود تمام سوابق دشمنی، متحد شوروی شد. مسئلهٔ رساندن مهمات به جبههٔ روسیه فقط از طریق راه آهن ایران حل می‌گردید، اما مشکل ، اعلام بی‌طرفی ایران بود. در ۲۷ تیر ۱۳۲۰ هـ.ش. انگلیس و روسیه یادداشتهای مشابهی به ایران تسلیم، و از فعالیت آلمانها ابراز نگرانی کردند و خواستند که تعداد آلمانیهای مقیم ایران را به یک پنجم کاهش دهد. پیغام خصوصی انگلیس هم واگذاری راه بود اما از طرف ایران به آن توجه نشد. التیماتوم دوکشور و پیام هیتلر، رضاخان را در وضع بغرنجی قرار داد. وی سیاست دفع الوقت را در پیش گرفت. درسحرگاه سوم شهریور ۱۳۲۰ هـ.ش.، ایران از شمال و جنوب مورد تجاوز قرار گرفت. ارتشی که تمام همّ رضاخان صرف آن شده بود، به هنگام ورود قوای بیگانه توان مقاومت نداشت و از جانب ملت هم مورد حمایت قرار نگرفت و از هم پاشید.

رضاخان برای باقی ماندن در قدرت نیاز به تقویت انگلیسیها داشت اما جلب رضایت آنان در آن شرایط ساده نبود. وی ناچار به فروغی متوسل شد که سالها او را کنار گذاشته بود. روسها شدیداً با بودن رضاخان مخالف بودند حتی سخن از بازگشت قاجاریه و تغییر رژیم از سلطنت به جمهوری پیش آمد. اما ظاهراً با مهارت و سوابق فراماسونری فروغی این مسئله منتفی شد و قرار شد رضاشاه از سلطنت کناره گیری کند و پسرش محمدرضا به سلطنت برسد و به این طریق نفوذ سیاست انگلیس در هیئت حاکمهٔ ایران همچنان باقی ماند.رضا شاه با استعفای از سلطنت به تبعید رفت. رضا شاه به هنگام کودتا نه ملکی داشت و نه کارخانه‌ای، اما به هنگام استعفا چندین هزار سند مالکیت به نام او بود و از بزرگترین ثروتمندان جهان به حساب می‌آمد.

پهلوی دوم (۱۳۵۷ ــ ۱۳۲۰ هـ.ش.)

محمدرضا ولیعهد بیست ساله با استعفای رضاخان، برطبق قولی که متفقین به فروغی داده بودند، در اواخر شهریور ۱۳۲۰هـ.ش. در مقام سلطنت قرار گرفت و در شرایط اشغال نظامی کشور توسط بیگانگان در مجلس سوگند یاد نمود. آغاز آزادی پس از سقوط دیکتاتور، توأم با آثار شوم جنگ و حضور قوای نظامی بیگانه برای ملت بود. فریاد عمومی برای انتقام از فجایع دورهٔ گذشته، با قول به جبران و محاکمهٔ جنایتکاران و استرداد املاک و رعایت قانون اساسی، پاسخ گفته می‌شد. ایران با پیمان سه جانبه‌ای که به امضای اسمیرنوف سفیر شوروی، بولارد وزیر مختار انگلیس و علی سهیلی وزیر خارجه ایران رسید، به متفقین پیوست و روس و انگلیس متعهد شدند استقلال و تمامیت ارضی ایران را محترم بشمارند. با استعفای فروغی از نخست وزیری، سهیلی جای او را گرفت (۱۸ اسفند ۱۳۲۰ هـ.ش.). قحطی و گرسنگی، شیوع بیماریها از جمله تیفوس، مردم را به ستوه آورده بود. دولت اجازهٔ انتشار اسکناس گرفت و آن را در اختیار متفقین گذاشت. شوروی توانست حزب توده را تشکیل و رونق دهد. هیئت حاکمه در اختیار انگلیس بود، مع الوصف احزابی را برای مقابله با حزب توده شکل داد. محاکمهٔ مختاری و پزشک احمدی اسرار دوران دیکتاتوری را فاش می‌ساخت. قوام بعد از بیست سال برکناری از سیاست، زمامدار شد تا نفوذ آمریکا را هم مثل انگلیس پایدار سازد. بار دیگر میلسپو و هیئتهای مستشاری نظامی و مالی وارد ایران شدند. اما انگلیس به این سیاست راضی نبود. سهیلی بار دیگر در صحنه گذاشته شد و او در ۱۷ شهریور ۱۳۲۲ هـ.ش. به آلمان اعلان جنگ داد و به اعلامیه ملل متحد پیوست. در آذر ۱۳۲۲هـ.ش. کنفرانس تهران با شرکت استالین و روزولت و چرچیل تصمیمات مهمی در مورد جنگ گرفت، ایران پل پیروزی نامیده شد. انتخابات مجلس چهاردهم در محیط مبارزهٔ احزاب و حضور قوای بیگانه و اعمال نفوذ آنان انجام گردید و مع الوصف با تلاش مردم، آیت اللّه کاشانی و دکتر محمد مصدق از تهران انتخاب شدند. اما آیت اللّه کاشانی همچنان تا پایان دورهٔ مجلس به بهانهٔ ارتباط با آلمانها در بازداشت انگلیسیها بود.


تاج رضاخان

مجلس چهاردهم محل برخورد سیاستهای مختلف و افشاگریها و رد اعتبارنامه‌ها بود. اعتبارنامهٔ پیشه وری رد شد. دکتر مصدق با مخالفت با اعتبارنامه سیدضیاء در صدد بود وابستگی سلطنت رضاخان را به نیروهای خارجی روشن سازد. وی به اتفاق جمعی از نمایندگان اختیارات میسلپو را لغو و او را از ایران اخراج کردند و با اعطای هرنوع امتیاز به خارجیان در دوران اشغال کشور مخالفت نمودند. ساعد در ۸ فروردین ۱۳۲۳ هـ.ش. جانشین سهیلی شد. رضاخان در مرداد ۱۳۲۳ هـ.ش. در ژوهانسبورگ درگذشت و شاه جدید توانایی تجلیل از او را نداشت. سهام السلطان بیات، حکیم الملک، صدر الاشراف حکومتگران دیگری بودند که دولتهای کوتاه مدتی را در زمان مجلس چهاردهم تشکیل دادند.

با شکست آلمان و تسلیم این کشور، منشور ملل متحد تهیه شد. ایران از امضاء کنندگان اولیهٔ آن‌بود. مسئلهٔ تخلیهٔ ایران از قوای بیگانه، در کنفرانس (۱۷ ژوئیهٔ ۱۹۴۵ م. مرداد ۱۳۲۴ هـ.ش.) پتسدام مطرح‌شد، و استالین و چرچیل موافقت کردند بلافاصله ایران را تخلیه نمایند. بعد از بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی و تسلیم بلاقید و شرط ژاپن، ایران طی یادداشتی خواهان خروج قوای بیگانه شد. وزرای خارجهٔ سه کشور اشغالگر توافق کردند تا ۱۲ اسفند ۱۳۲۴ هـ.ش. خاک ایران را تخلیه کنند. در همین زمان پیشه‌وری که در روزنامهٔ آژیر حملاتی به هیئت حاکمه می‌نمود، در پناه قوای شوروی و قوای مسلحی که تدارک دیده بود، آذربایجان را در اختیار گرفت. دولت مرکزی به ریاست صدرالاشراف که تازه معرفی شده و در مجلس مورد اختلاف بود، در مقابل‌شورش آذربایجان اقدامی نکرد. دولت بعدی با ریاست حکیمی، اقدام شوروی را در حمایت از فرقهٔ دمکرات مورد اعتراض قرارداد و از انگلیس و آمریکا درخواست حمایت نمود.

ارتش سرخ مانع رسیدن قوای دولت مرکزی به آذربایجان شد (۳۰ آبان ۱۳۲۴ هـ.ش.). شهرهای آذربایجان در اشغال فرقهٔ دمکرات قرار گرفت. انگلیس و آمریکای نگران، در مقابل اقدام شوروی، عکس‌العمل نشان دادند. در همین احوال حزب کوملهٔ کردستان، تأسیس دولت جمهوری کردستان به ریاست قاضی محمد را اعلام داشت (بهمن ۱۳۲۴ هـ.ش.). سه ماه بعد حکومتهای خودمختار آذربایجان و کردستان در پناه ارتش سرخ، قرارداد موافقت و اتحاد منعقد نمودند (۳ اردیبهشت ۱۳۲۵ هـ.ش.). اندکی بعد در خوزستان و در فارس هم گروههایی با حمایت انگلیس، سربه شورش برداشتندکه نوعی مقابلهٔ عملی با سیاست شوروی در آذربایجان و کردستان بود.

در اولین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل اعلام شد که ایران طبق مادهٔ ۳۵ منشور، علیه شوروی به شورای امنیت اعلام شکایت نموده‌است، ویشینسکی نمایندهٔ شوروی، اتهامات وارده از جانب ایران را رد کرد. مسئلهٔ آذربایجان اولین موضوع دستورکارسازمان ملل نوبنیاد بود و لذا مورد توجه افکار عمومی مطبوعات و نمایندگان کلیهٔ دول قرار گرفت. قوام السلطنه بار دیگر در ۶ بهمن با ظاهری دوستانه با احزاب چپ و شوروی، ولی باطناً متکی به سیاست غرب، با عنوان نخست وزیر وارد صحنه شد و خواهان مذاکرهٔ مستقیم با استالین و ملوتف گردید و با هواپیمای روسی به مسکو رفت. پیشنهادهای بدوی استالین سنگین بود. قوام فقط بهره‌برداری مشترک از نفت شمال را قول داد که به امضای قراردادی انجامید. شورای امنیت طرفین را به مذاکره دعوت کرد. آمریکا، شوروی را به سبب ادامهٔ اشغال ایران تهدید کرد و شوروی به طمع اینکه نفت شمال را به‌دست آورد و شکایت ایران در سازمان ملل متوقف بماند و مقابله‌ای با آمریکا نکرده باشد، قوای خود را خارج کرد (۱۹ اردیبهشت ۱۳۲۵ هـ.ش.). در نتیجه با حملهٔ ارتش، آذربایجان از تجزیه نجات یافت (۲۱ آذر ۱۳۲۵ هـ.ش.) و قدرت مرکزی با حمایت غرب تثبیت شد و کردستان هم در اسفند ۱۳۲۵ هـ.ش. با شکست جمهوری کردستان و اعدام سران آن حفظ شد.

مجلس پانزدهم در ۲۹ مهر ۱۳۲۶ هـ.ش. موافقتنامهٔ قوام ـ سادچیکف را کان لم یکن اعلام، و دولت را مکلف نمود که برای استیفای حقوق ملت از شرکت نفت انگلیس و ایران، اقدام نماید. این تصمیم باعث عصبانیت شوروی و مسرت آمریکا و نگرانی انگلیس گردید و آثاری را به دنبال داشت. قوام برخلاف انتظار، در اوج قدرت کنار گذاشته شد. سالهای ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۰هـ.ش. کابینه‌های حکیمی، هژیر، ساعد، منصور، رزم آراء و علاء در جهت استحکام دربار و مقابله با نهضتی که خواهان حاکمیت و تأمین منافع ملت بود، تشکیل شدند.

واقعهٔ ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و تیراندازی به شاه در دانشگاه تهران، فرصتی برای دست نشاندگان استعمار انگلیس در ایران فراهم کرد تا برای اجرای مقاصد خود به اقداماتی دست بزنند. ابتدا حکومت نظامی در تهران برقرار و حزب توده غیرقانونی‌گشت و اعضای فعال وکارگزاران آن تارومار شدند و از سوی دیگر آیت اللّه‌کاشانی دستگیر و به کشور لبنان تبعید گردید و با ایجاد پاره‌ای تغییرات در قانون اساسی، با‌تشکیل مجلس مؤسسان و تصویب آن،‌مجلس سنا که نیمی از اعضای آن انتصابی بودند، شکل گرفت و شاه با شرایطی از قدرت منحل کردن هر دو مجلس برخوردار گردید.

در دورهٔ نخست وزیری ساعد، پس از مذاکرات مفصلی نمایندگان

انگلستان و ایران (گس و گلشاییان) قرارداد الحاقی به قرارداد نفتی ۱۹۳۳ ایران و انگلیس را امضاء کردند. ساعد قرارداد الحاقی را در پایان دورهٔ پانزدهم به مجلس برد ولی به‌لحاظ مقاومت اقلیت برجسته آن روز مجلس، فرصت تصویب پیدا نشد. و مذاکرات انجام شده پیرامون قرارداد الحاقی، باعث آگاهی مردم و افشاشدن ماهیت استعماری قرارداد قبلی گردید. دولت ساعد نتوانست دوام بیاورد و استعفا کرد. پس از او علی منصور به نخست‌وزیری رسید. او هم پس از رد قرارداد الحاقی از طرف مجلس شانزدهم، جای خود را به رزم آرا، رئیس ستاد ارتش داد. قرارداد الحاقی در مجلس به کمیسیون مخصوص به ریاست دکتر مصدق واگذار شد و او ضمن یک مصاحبهٔ مطبوعاتی صراحتاً قرارداد دارسی و قرارداد ۱۹۳۳ و نیز قرارداد الحاقی را بی اعتبار دانست. آیت‌الله کاشانی که در صحنهٔ مبارزه بود و دیگر علمای مذهبی و مراجع تقلید از ملی شدن صنعت نفت حمایت کردند. انگلستان برای مقابله با نهضت، ابتدا مسئلهٔ دول مستقل عربی جدید در منطقهٔ خلیج فارس را مطرح کرد که خوزستان ایران را هم شامل می شد؛ سپس برای در مضیقه قراردادن ایران از لحاظ اقتصادی، دو شعبهٔ بانک انگلیس در ایران را تعطیل و خواستار بازگرداندن ودیعه (یک میلیون لیرهٔ استرلینگ) به بانک و استرداد وامهای پرداختی به بازرگانان ایران شد و کمپانی نفت هم مبلغ ۱۵۰ میلیون تومان پول خود را از گردش اقتصادی ایران خارج کرد. همراه با اقدامات تشدیدی انگلستان ، رزم آرا نیز به مقابله با نهضت پرداخت.

با ترور رزم آرا توسط فداییان اسلام (خلیل طهماسبی)، نهضت ملی رشد کرد و پایه‌های نفوذ بیگانه متزلزل شد. قرارداد گس ـ گلشاییان که منافع انگلیس را در نفت حفظ می کرد ،مردود اعلام گردید واصل ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور درآخرین روزهای ۱۳۲۹ هـ. ش . تصویب و پس از سقوط کوتاه مدت علاء، دکتر محمد مصدق مأمور اجرای آن شد.

طی یک سال و نیم دورهٔ اول زمامداری دکتر مصدق به منظور جلوگیری از اجرای ملی شدن صنعت نفت، تهدید نظامی، محاصرهٔ اقتصادی، شکایت به شورای امنیت و دیوان لاهه، اعزام هیئتهایی از نوع جاکسن و استوکس و وساطتهای آمریکا پیش آمد تا اینکه دکتر مصدق با شاه نتوانست در معرفی دولت به توافق برسد و استعفا کرد و قوام السلطنه روی کار آمد ولی با رهبری آیت الله کاشانی و حرکت مردم در قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ هـ.ش. این طرح در هم شکسته شد و حکومت چهار روزهٔ قوام السلطنه ساقط گردید و با انگلیس قطع رابطه صورت گرفت .

علی‌رغم پیروزی افتخارآمیز ملت در ۳۰ تیر، حوادث روزها و ماههای پس از آن، تأسف انگیز و عبرت آموز بود. زمینه‌های داخلی و توطئه‌های خارجی باعث بروز اختلاف بین دکتر مصدق و آیت الله‌کاشانی گردید. به‌طوری که در دورهٔ دوم نخست وزیری، کم کم رهبران اولیهٔ نهضت کنار گذاشته شدند و اشخاص مشکوک در پستهای کلیدی قرار گرفتند.

دکتر مصدق اختیار قانونگذاری را به دست آورد و مجلس را منحل کرد. شاه توانست از این وضع بهره گیرد و مصدق را عزل نماید . آمریکا و انگلیس و عوامل آنها، توطئهٔ شکست نهضت را چیدند و حوادث ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هـ.ش. شکل گرفت. گرچه آیت الله‌کاشانی علی‌رغم جو موجود، در ۲۷ مرداد طی نامه‌ای به دکتر مصدق، او را از وقوع کودتایی توسط زاهدی مطلع ساخت ولی متأسفانه آخرین تلاش برای ایجاد اتحاد نقش برآب شد و فردای آن روز (۲۸ مرداد) سرلشکر زاهدی با حمایت مستقیم دولت آمریکا و سازمان سیا و همراهی انگلیس توسط جمعی که در داخل تدارک دیده بودند به آسانی حکومت را در دست گرفت و نخست وزیر کودتا شد. و شاه از فرار به خارج، بازگشت. دولت آمریکا که در کودتا نقش چشمگیری داشت، باوجود آنکه سلطهٔ بریتانیا هنوز هم کارآیی خود را از دست نداده بود، برای نخستین بار فعالانه در صحنهٔ سیاسی خاورمیانه به جای استعمارگر ریشه‌دار سابق حضور پیدا کرد و هشیارانه با بهره‌گیری از سابقهٔ استیلای انگلستان، روشهای جدیدی را در سلطه‌گری به کاربرد و با این شیوهٔ نو استعماری حرکات مردمی نیز سرکوب شد. دولت زاهدی با حمایت آمریکا و حکومت نظامی تیمور بختیار، از تمام مبارزان نهضت انتقام گرفت. در محیط خفقان، نفت ملی شده با قرارداد کنسرسیوم (امینی ـ پیچ) پس از یک سال مقدمه چینی، تسلیم کارتلهای نفتی شد و آمریکا سهمی مساوی انگلیس به دست آورد.

مجلس هیجدهم، قراردادی را که خلاف اصل ملی شدن صنعت نفت بود، تصویب کرد و کوشش چندسالهٔ مردم ایران را به باد داد. غارتگری نفت شروع شد و سیر صعودی یافت. حسین علاء وزیر دربار شاه در سال ۱۳۳۴ هـ.ش.، جای زاهدی را در نخست وزیری گرفت. پیمان بغداد برای مقابله با نهضت جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر و تکمیل حلقهٔ محاصرهٔ شوروی به سرپرستی انگلیس امضاء شد. فداییان اسلام خواستند علاء را از میان بردارند ولی توفیق نیافتند و دستگیر و همگی براساس حکم دادگاه نظامی تیرباران شدند. شوروی ناراضی از جریان ، در حالی که حزب توده در هم کوبیده می‌شد، ۱۱ تن طلای ایران را که به دولت در مضیقه دکتر مصدق تحویل نداده بود، به دولت زاهدی مسترد داشت. از سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۹ هـ.ش. دکتر اقبال در رأس دولت قرار داشت. سازمان امنیت و اطلاعات کشور (ساواک) تأسیس شد. احزاب و مطبوعات که قبلاً به حال تعطیل در آمده بودند، بیشتر تحت سانسور ومورد نظارت قرار گرفتند. شاه با ازدواج سوم به آرزوی داشتن ولیعهد رسید.

در همین دوره با سقوط رژیم سلطنتی عراق (۲۳ تیر ۱۳۳۷) و شکل‌گیری حکومت متمایل به چپ عبدالکریم قاسم، شاه دچار تزلزل گردید. با خروج عراق از پیمان بغداد، این پیمان به پیمان سنتو تبدیل شد. فساد هیئت حاکمه و دستگاه اداری، تورم، وضع بداقتصادی، عدم رضایت مردم را گسترش داد و انتخاب کندی به ریاست جمهوری آمریکا (۱۷ آبان ۱۳۳۹ هـ.ش.) و اعلام عدم حمایت از سلطنتهای پوسیده، ضربه‌ای بر شاه ایران بود که به مخالفان مجال ابراز وجود داد. انتخابات دورهٔ بیستم و مبارزهٔ ساختگی حزب ملیون و مردم، افتضاحی به‌وجود آورد که اقبال را ناگزیر از استعفاء و خروج از ایران ساخت (۵ شهریور ۱۳۳۹ هـ.ش.). ابطال انتخابات هم اعلام شد.

شریف امامی فراماسونر معروف، با ظاهری ملی، ترمیم بحران را به‌عهده گرفت اما انجام انتخابات او هم فاقد اعتبار بود. آیت الله بروجردی مرجع جهان تشیع و آیت الله کاشانی مبارز خستگی ناپذیر در ابتدا و انتهای سال ۱۳۴۰ هـ.ش. درگذشتند و تجلیل سراسری از آنان، روحانیت را با پایگاه وسیع مردمی نشان داد. در آزادی نسبی که بالاجبار هیئت حاکمه و ساواک به آن تن داده بودند، برای علاج بحران، آمریکا امینی را برای زمامداری پیشنهاد کرد و شاه با اکراه پذیرفت. امینی برای‌فریب مردم، مجلس بی اعتبار را منحل کرد . به عنوان مبارزه با فساد، محاکماتی به راه انداخت و اصلاحات ارضی را مطرح و خطراتی برای شاه فراهم ساخت. در فروردین ۱۳۴۱ هـ.ش. شاه در مسافرت به آمریکا، رضایت واشنگتن را به ادامهٔ اقدامات به‌وسیلهٔ خودش جلب نمود. در نتیجه امینی در ۲۷ تیر ۱۳۴۱ هـ.ش. با نگرانی از آمریکا، استعفا داد. دولت اسدالله‌اعلم که دولت شخص شاه بود، تشکیل شد. دولت در مسئلهٔ انجمنهای ایالتی و ولایتی، ضدیت با اسلام را در پیش گرفت و تصور می‌کرد دیگر سدی در برابرش وجود ندارد. مبارزه‌ای که روحانیان با محوریت آیت‌الله روح‌الله خمینی از قم شروع نموده بودند، گسترش یافت و با عقب نشینی دولت، پیروز شد. اما پس از مدتی عنوان همه پرسی (رفراندم) برای تصویب لوایح ششگانه انقلاب سفید (که بعدها برتعداد آن افزوده شد) پیش آمد که این بار نیز با مخالفت علما و مراجع و خصوصاً آیت‌الله روح‌الله خمینی که زعامت مبارزه و ادامهٔ رهبری با او بود، مواجه گردید. اعلامیهٔ علما و آیت الله خمینی در تحریم رفراندم در سراسر کشور، دولت را تا موضعگیری خصمانه عقب نشاند. بسیاری از علمای مذهبی و دانشگاهیان و طلاب و دانشجویان و مردم در مخالفت با این امر زندانی و

تبعید شدند و شاه با رفتن به قم و سخنرانی برای گروهی که از تهران اعزام شده بودند، خود را رویاروی روحانیان قرارداد و با اعمال قدرت و خشونت، سرانجام یک همه پرسی نمایشی به اجراء درآورد.

در فروردین ۱۳۴۲ ه.ش. در پی یورش به مدارس علمیهٔ فیضیهٔ قم و طالبیهٔ تبریز، گروهی از طلاب و جوانان مذهبی و مبارز کشته و مجروح شدند که در عاشورای همان سال با سخنرانی و حملهٔ شدید اللحن آیت الله خمینی به شاه و دستگاه حاکمه ناآرامیهایی پدید آورد که منجر به دستگیری ایشان شد و متعاقب آن قیام تاریخی ۱۵خرداد ۱۳۴۲ ه.ش. در حمایت از همان رهبر مذهبی شکل گرفت که بازداشت شده بود. اسداللّه علم بعد از انتخابات مجلس ۲۱، جای خود را به حسنعلی منصور از کانون مترقی داد که بعداً به حزب ایران نوین تبدیل شد.

آبان ۱۳۴۳ ه.ش. مبارزه در مخالفت با کاپیتولاسیون جدید به نفع آمریکا، به تبعید آیت اللّه خمینی به ترکیه انجامید و به دنبال آن منصور به‌وسیلهٔ مبارزین اسلامی هیئتهای مؤتلفه به قتل رسید (بهمن ۱۳۴۳ ه.ش..) هویدا به جای دوست مقتول خود، فرمان نخست وزیری گرفت. در فروردین ۱۳۴۴ ه.ش.. شاه از حمله در کاخ مرمر جان سالم به‌در برد.

هویدا با ۱۳ سال نخست وزیری، طولانیترین زمامداری دوران مشروطیت را به‌خود اختصاص داد و این در حالی بود که گروههای مسلح راه مبارزه را در پیش گرفته بودند و سازمان امنیت محیط وحشت و خفقان بی‌سابقه‌ای ترتیب داده بود. آخرین تغییر در قانون اساسی در سال ۱۳۴۶ ه.ش.، مادر ولیعهد را به عنوان نایب‌السلطنه شناخت تا او هم در مراسم تاجگذاری رسماً صاحب تاج شود. در سال ۱۳۴۹ ه.ش. جزیرهٔ ایرانی بحرین که استان ۱۴ معرفی شده بود و سالها سیاست انگلیس آن را عملاً به‌وسیلهٔ حاکمان محلی اداره می‌کرد، ظاهراً به ابتکار شاه با پیشنهاد مشترک ایران و انگلیس و مداخلهٔ شورای امنیت و از طریق نظرخواهی غیر واقعی نمایندهٔ سازمان ملل، از ایران جدا شد و این تجزیه در مجلسین ایران به تصویب رسید و در عوض جزایر سه گانهٔ ایرانی (تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی) که همیشه متعلق به ایران بود، به بهای جدایی بحرین با نوعی نمایش نظامی در حاکمیت ایران باقی ماند. و افرادی که نسبت به این شناسایی اعتراض نمودند مورد تعقیب قرار گرفتند و به زندان افتادند.

سالهای ۱۳۵۴ـ۱۳۵۰ دوره مجلس ۲۳، فعالیت دادگاههای نظامی تشدید شد و مبارزات مسلحانه و شکل گیری گروهها و برخورد و اعدامها افزایش یافت؛ ساواک سریعاً با کمک سازمانهای جاسوسی سیای آمریکا و موساد اسرائیل تقویت شد و به انواع وسایل شکنجه و روشهای جاسوسی و اطلاعاتی مجهز گردید. زندانیان سیاسی تحت شکنجه و آزار بیشتر قرار گرفتند. در زمینهٔ فرهنگی، شعار اصلی اسلام‌زدایی و جایگزینی فرهنگ شاهنشاهی بود با محتوای غربزدگی و تقلید از اربابهای آمریکایی و اروپایی و فرهنگ قبل از اسلام و ترویج بی بندوباری. اشاعهٔ فساد و ایجاد مراکزی



تئاتر شهر ـ تهران

به نام کاخ جوانان در سراسر ایران، کاباره‌ها، باشگاههای تفریحی، فیلمهای مبتذل، قمارخانه‌ها و مراکز فساد، همه برنامهٔ حساب شده‌ای بود که رژیم می‌خواست بدان وسیله نیروی اندیشه و صفای روح جوانان کشور را در منجلاب شهوت و فساد نابود کند تا آنان نتوانند به سرنوشت کشور و ملت خویش بیندیشند و به‌وسیلهٔ معدود افرادی که به مطالعه و بحث و علم علاقه‌مند بودند، با ایجاد برنامه‌های کاذبی از قبیل دعوای شعر نو و شعر سنتی یا بحث تجددگرایی و تساوی حقوق زن و مرد، جوانان را سرگرم کرده بودند. در سال ۱۳۵۲ ه.ش. درآمد حاصل از فروش نفت افزایش یافت و اعلام شد که ایران حاکمیت بر نفت را به دست آورده است و در همین زمان در افغانستان با کودتا جمهوری اعلام شد که هشدار دیگری برای شاه بود. به دنبال چهارمین جنگ اعراب و اسرائیل و اعلام تحریم نفتی غرب از جانب اعراب، قیمت هر بشکه نفت ایران چهار برابر افزایش یافت و دریافت آن به چنان میزانی رسید که نظام شاه از هزینهٔ آن عاجز ماند و سخاوتمندانه به بسیاری از کشورها وام یا کمک بلاعوض داد و به خرید تسلیحات انبوه مدرن پرداخت تا عنوان قدرتمند پیدا نماید و ژاندارم منطقه شناخته شود. ارتش ایران در پیروی از سیاست آمریکا در جبههٔ ظفار به سرکوبی مبارزین علیه سلطان عمان پرداخت. اختلافات مرزی ایران و عراق شدت یافت و تا برخورد مسلحانه پیش رفت و سرانجام در اسفند ۱۳۵۳ ه.ش. با موافقتنامهٔ الجزایر به صلح و آشتی انجامید و مرز ثابت دو کشور به طور دائم مشخص شد. شاه که خود را در موضع بسیار مستحکم می‌دید و از بازی دموکراسی دو حزب ملیّون و مردم که عضوی نداشتند، خسته شده و طالب قدرت مطلقه بود با یک ژست سیاسی، احزاب را منحل و حزبِ واحد رستاخیز را که همهٔ ملت مکلف به عضویت در آن بودند، اعلام نمود و مبداء تاریخ از هجرت پیامبر (ص) را به جلوس اولین شاه در ایران باستان تبدیل کرد. این اقدامات شرایطی را فراهم کرد که تقابل مردم را با رژیم به وضع کاملاً آشتی ناپذیری درآورد. در این زمان و هم در سالهای قبل شاه به بسیاری از کشورها مسافرت می‌کرد و یا میهماندار سران و زمامداران ممالک مختلف بود؛ وضعی که هرگز شاهان سابق نداشتند. در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا برخلاف انتظار شاه، جیمی کارتر پیروز شد (۱۲ آبان ۱۳۵۵ه.ش.). مسئلهٔ رعایت حقوق بشر، شاه را مجبور به اعلام فضای باز سیاسی نمود. حملات سازمانهای مختلف بین المللی به رژیم شاه و سابقهٔ خشونتهای آن برای شاه ناخوشایند بود. در داخل تحریکات مبارزین تشدید شد و چهرهٔ خشن رژیم شاه و دولت هویدا و سازمان امنیت برای کشورهای مختلف از بزرگ و کوچک افشاء گردید. برای نجات شاه، استعفای هویدا زمامدار ۱۳ ساله لازم شد (۱۵ مرداد ۱۳۵۶ ه.ش.). جمشید آموزگار بعد از سالها انتظار، در بدترین شرایط، فرمان نخست وزیری گرفت. هویدا وزیر دربار شد اما در جهت آرام‌سازی مدتی بعد در زندان دژبان پذیرایی گردید. تظاهرات، اعتصابات در داخل کشور روندی رو به تزاید یافت. شاه به گمان اینکه می‌تواند به سان سفر پیشین خود در زمان جان کندی دستاوردهایی همراه بیاورد، برای جلب نظر کارتر به آمریکا رفت (۲۳ آبان ۱۳۵۶ه.ش.). اما در مراسم استقبال به لحاظ استفاده از گاز اشک آور در متفرق کردن تظاهرکنندگان ایرانی که علیه شاه در برابر کاخ سفید اجتماع کرده بودند، با چشمانی گریان به نمایش

گذاشته شد. فعالیت مبارزاتی امام خمینی ، مرجع تبعیدی در سال ۱۳۵۶ ه.ش. در نجف ادامه یافت و در داخل کشور تدابیر سازمان امنیت دیگر کارساز نبود. با هر آزادی زندانی، اجتماعات و تظاهرات دورهٔ جدیدی را نشان داد. درگذشت مشکوک حاج سید مصطفی خمینی در نجف، عکس العمل گسترده‌ای در ایران داشت تابه آنجا که انتشار مقالهٔ روزنامه اطلاعات در ۱۷ دی سال ۱۳۵۶ه.ش. علیه امام، تظاهرات خونینی را در شهر قم و چهلم آن در تبریز و دیگر شهرها حرکتهایی پرخروش به دنبال آورد که تا پایان عمر رژیم قطع نشد. بغداد تحت فشار قرار گرفت، خلعتبری وزیر امور خارجه وقت، به ملاقات حسن البکر و صدام رفت. درباریان و خانوادهٔ سلطنتی دارایی خود را به خارج منتقل کردند. نوروز ۱۳۵۷ ه.ش. از جانب رهبر عزای ملی اعلام شد.

اعتصاب غذای زندانیان سیاسی شروع گردید. پیامهای امام به سرعت در سراسر کشور پخش می‌شد. اعتصاب در صنایع نفت و عدم تولید و توزیع آن دولت را فلج کرد. کم کم "مرگ برشاه" شعار عمومی گردید و در اصفهان و ده شهر دیگر حکومت نظامی اعلام شد. اول ماه رمضان فریاد اللّه اکبر بر فراز بامها بلند شد. سولیوان و پارسونز، سفرای آمریکا و انگلیس، با مراکز خود و با دربار شاه در تماس روزانه بودند. شاه انتظار حمایت جدی داشت. فاجعهٔ سینما رکس آبادان، تیر خلاصی برای کابینهٔ آموزگار بود در آن فاجعه چهار صد تماشاچی در آتش سوختند. شریف امامی با عنوان دولت آشتی ملی از مجلس رأی اعتماد گرفت در حالی که خود ۱۳ سال در رأس مجلس سنا بود. تمام تدابیر او در فریب رهبر و مردم بدون فایده بود. تظاهرات گسترده و میلیونی و سپس برقراری حکومت نظامی ناگهانی و کشتار ۱۷ شهریور میدان ژاله، او را به استعفا وادار ساخت. این واقعه در صحنهٔ بین‌المللی انعکاس بسیار نامطلوبی برای رژیم داشت. شاه متوحش بود که آمریکا کمابیش او را رها کرده است و همین امر موجب تضعیف روحیهٔ دیکتاتوری وی گردید. اما به تصور اینکه با آوردن حکومت نظامیان می‌تواند بحران را خاتمه دهد، با اعلام اینکه: "صدای انقلاب را شنیده و مافات را جبران می‌کند"، دولت نظامی ازهاری را تا برقراری امنیت روی کار آورد (۱۴ آبان ۱۳۵۷). با استقرار رهبری انقلاب در نوفل‌لوشاتو پاریس، تحرکات نهضت ابعاد جهانی پیدا کرد.

اعتصابات و تظاهرات و برخوردها در مقابل دولت نظامی تشدید شد و به رادیو و تلویزیون سرایت کرد. فرار نظامیان از پادگانها هم آغاز گردید. باقیمانده حامیان شاه او را به تشکیل یک دولت مردمی توصیه کردند و فرماندهان نظامی طرح یک کودتا و قتل‌عامی را پیشبینی نمودند. بیماری شاه که پنهان نگهداشته شده بود، او را در تردید نگه داشت. بین رهبران جبههٔ ملی سابق، شاپور بختیار مناسب تشخیص و داوطلب شد.

بختیار در مقابل طوفانی از خون و آتش که مردم در آن غوطه ور بودند، اعلام زمامداری کرد (۱۷ دی ۱۳۵۷ هـ.ش.) و از مجلس رأی اعتماد گرفت. شورای سلطنت تشکیل شد. شاه در ۲۶ دی با چشمان گریان برای همیشه از کشور خارج و کشور غرق در شادی شد.شورای انقلاب توسط امام خمینی شکل گرفت و رهبر آمادهٔ بازگشت به کشور شد. حامیان خارجی بختیار تلاش می‌کردند این بازگشت را به تأخیر اندازند. فرودگاه بسته شد اما با ارادهٔ عمومی و اجتماعات میلیونی، امام خمینی به کشور بازگشت (۱۲ بهمن ۱۳۵۷ هـ.ش.) و استقبال بزرگ تاریخ صورت گرفت و هیچ راهی جز سقوط سلطنت و تشکیل حکومت اسلامی باقی نماند.

محل اقامت رهبر نقطهٔ توجه سراسر جهان قرارگرفت. بازرگان از جانب امام به نخست وزیری موقت منصوب شد. بختیار همچنان برای حفظ سلطنت تلاش می‌کرد و تنها نقطهٔ امیدش ارتش بود که بدنهٔ آن به سوی انقلاب متمایل بود. در ۲۱ بهمن همافران در مقابل گارد شاهنشاهی قرار گرفتند. رژیم به منظور نابودی نهضت از ساعت ۴ بعدازظهر اعلام حکومت نظامی کرد ولی با پیام امام به مردم که "اعتنا نکنید" بلا اثر و وقوع کودتا غیرممکن گردید.

مردم مراکز اسلحه را گشودند. در خیابانها و پشت بامها سنگر بندی کرده بودند. تانکها را در اختیار گرفتند. مراکز انتظامی و دولتی یکی پس از دیگری سقوط کردند . با آماری از هزاران شهید، انقلاب اسلامی پیروز شد و خاتمهٔ رژیم سلطنتی ۲۵۰۰ ساله اعلام گردید (۲۲ بهمن ۱۳۵۷ هـ.ش.).



جمهوری اسلامی ایران به رهبری امام خمینی

آیت اللّه العظمی حاج سیدروح اللّه خمینی فرزند آیت اللّه حاج سید مصطفی که از سال ۱۳۴۲ در صحنه مبارزه بود، پس از سالها در دست داشتن مقام مرجعیت، و نیم قرن تدریس علوم اسلامی و گذراندن ۱۵ سال در تبعید، رهبری یکی از شگفت‌انگیزترین انقلابهای جهان را بر عهده گرفت و با وحدت بی‌سابقهٔ ملت ایران همهٔ موانع و سدها را درهم شکست. امام خمینی از ۱۲ بهمن ۵۷ که از پاریس با استقبال بی‌سابقه‌ای به میهن اسلامی بازگشت، تا ۲۲ بهمن که دههٔ فجر نام گرفت و پیروزی تحقق یافت، از میلیونها ایرانی در مدرسهٔ رفاه دیدار نمود که اطاعت از او را پذیرفته بودند. شورای انقلاب را قبل از ورود و دولت موقت را بعد از آن تشکیل داد. حکومت نظامی آخرین نمود سلطنت شاه و سران ارتش زیر نفوذ آمریکا، که در تدارک کودتا بودند، با خواست او و حضور و فداکاری ملت بلااثر ماند و سرانجام رژیم سلطنت با سرعتی که قابل تصور نبود ، در هم کوبیده شد. حوادث لحظه به لحظهٔ انقلاب به وسیلهٔ خبرنگاران که بعضاً با هواپیمای رهبر آمده بودند، به دنیا منعکس می‌شد. در هر مسجد کمیته‌ای از مردم ظاهر شد که امنیت و نظم را به عهده گرفت و به کمیتهٔ امام معروف گردید.

زندانیان سیاسی و عادی آزاد شدند. عفو عمومی هم به نوعی نسبت به جرایم گذشته اعلام شد. عوامل سازمان امنیت و گارد شاهنشاهی از ترس جان خود و یا انتقام از ملت، در کمین بودند تا برای جوانان حافظ انقلاب خطرآفرین باشند و یا به نحوی از کشور خارج شوند. حزب جمهوری اسلامی شکل گرفت. نمایندگی اسرائیل تعطیل و به جای آن سفارت فلسطین دایر گردید. ایران از پیمان نظامی سنتو خارج شد.

رهبر انقلاب که از دهم اسفند ۵۷ در قم اقامت گزید، مردم را به حمایت از دولت موقت فرا می‌خواند. نوروز ۵۸ برای ملت مفهوم خاص پیروزی و آزادی را داشت. صمیمیت و دوستی خاصی در همهٔ طبقات و سطوح اجتماع در سراسر کشور دیده می‌شد. اولین رفراندوم در ۱۲ فروردین ۵۸ صورت گرفت و حکومت جمهوری اسلامی با اکثریت ۹۸/۲ درصد رأی دهندگان پذیرفته شد. در حالی که انقلاب با تجلی قدرت عامهٔ ملت و رهبری امام خمینی با سرعت پیش می‌رفت و هیچ گروه و حزب و دستهٔ خاصی نقش تعیین کننده نداشت، پس از پیروزی، بسیاری از اشخاص سیاسی و گروهها و احزاب و دسته‌ها که در رژیم سلطنت خاموش بودند، یا در خارج به سر می بردند و یا احتمالاً دربند بودند، در پرتو آزادی پیش آمده، فعالیت خود را آغاز کردند و انواع روزنامه‌ها و مجامع تشکیل دادند و هرکدام خود را چنان مطرح می‌کرد که گویا پیروزی محصول کار آنهاست و در نتیجه حوادثی را در کردستان، ترکمن صحرا، آذربایجان و حتی در تهران باعث شدند. پیام رهبر و حضور ملت در تمام موارد به ماجراهای پیش آمده خاتمه می‌داد.

مجلس خبرگان با حدود ۸۰ عضو براساس انتخابات و آیین نامهٔ مصوب شورای انقلاب افتتاح شد (۵۸/۵/۲۸) و طی سه ماه قانون اساسی را تنظیم و تصویب نمود که پس از تأیید رهبر در رفراندوم ۱۲ آذر ۱۳۵۸ از جانب ملت پذیرفته شد. در قانون اساسی مصوب، ولی فقیه دارای مقام مرجعیت با پذیرش ملت یا به انتخاب مجلس خبرگان در رأس هرم قدرت قرار گرفته و فرمانده کل قوا محسوب شده است. سه قوهٔ مجریه، مقننه و قضائیه تحت نظر او وظایف خود را انجام می‌دهند. رئیس جمهور و ۲۷۰ نمایندهٔ مجلس به مدت ۴ سال مستقیماً از طرف ملت انتخاب می‌شوند. دورهٔ مجلس خبرگان ۸ سال و در ارتباط با رهبری است . فقهای شورای نگهبان و رئیس دیوانعالی کشور و دادستان کل منتخب رهبرند. طبق اصل ۴، تمام قوانین بدون استثناء باید در چارچوب موازین اسلام باشند و مشخص‌کنندهٔ آن شورای نگهبان است. حقوقدانان شورای نگهبان با پیشنهاد شورایعالی قضایی و تصمیم مجلس برگزیده می‌شوند. حقوق و آزادیهای ملت در حدود موازین اسلام تضمین شده است.

از اوایل سال ۵۸ ترور عناصر مؤثر در انقلاب شروع شد. در ۱۲ اردیبهشت آیت اللّه مطهری متفکر و فیلسوف اسلامی، و چندی بعد دکترمفتح روحانی پیوسته به دانشگاه ، عراقی مبارز اسلامی و قاضی طباطبائی امام جمعهٔ تبریز به شهادت رسیدند. آقای رفسنجانی از این ترورها جان سالم به در برد. قبل از این جمع، سپهبد قرنی هدف قرارگرفت. آیت اللّه طالقانی که از جانب رهبر از تاریخ ۵۸/۵/۵ مأمور نماز جمعه در دانشگاه تهران بود، در ۱۹ شهریور ۵۸ درگذشت.

در این سال کمیتهٔ امداد، جهادسازندگی، سپاه پاسداران، بنیادمسکن انقلاب، نهضت سوادآموزی، بسیج مستضعفین و بنیاد شهید انقلاب اسلامی تشکیل شد و دادسراها و دادگاههای انقلاب به فعالیت خود ادامه دادند و در چند نوبت عناصر اصلی رژیم سابق که مجال فرار پیدا نکرده بودند محاکمه و اعدام شدند. اموال خاندان سلطنت و اشخاص وابسته مصادره شد و در اختیار بنیاد مستضعفان قرار گرفت. بانکها و شرکتهای بیمه، ملی شدند. آمریکا که در جریان انقلاب از شاه حمایت کرده بود، با سوابقی که درکودتای کشورها داشت، به شدت مورد سوءظن رهبر انقلاب بود. ورود شاه مخلوع به آمریکا، که عنوان معالجه را داشت، با عکس العمل اشغال سفارت آمریکا و گروگانگیری اعضای آن به وسیلهٔ دانشجویان پیرو خط امام روبه‌رو شد(۵۸/۸/۱۳).

رهبر رسماً این اقدام را مورد حمایت قرار داد. دولت موقت که انتظار چنین اقدامی را نداشت، پس از ملاقات رسمی با برژینسکی و عدم توانایی در نظارت بر امور، استعفاء داد. دولت جدید ترکیبی از شورای انقلاب و دولت، با نخست وزیری آقای مهدوی کنی ادامهٔ کار را عهده دار شد. اولین انتخابات ریاست جمهوری در ۵ بهمن، و انتخابات مجلس شورای اسلامی در ۲۴ اسفند ۱۳۵۸ صورت گرفت. فقهای شورای نگهبان از جانب رهبر و حقوقدانان به وسیله مجلس برگزیده شدند.

آمریکا اقدامات خصمانه علیه جمهوری اسلامی را تشدید نمود و در فروردین ۱۳۵۹ قطع رابطهٔ دولتین اعلام شد و اموال و دارایی ایران به دستور رئیس جمهور آمریکا توقیف گردید. بنی صدر که به عنوان اولین رئیس جمهور ایران انتخاب شده بود، در انتخاب نخست وزیر با مجلس اختلاف داشت و با بعضی گروههای مخالف خط رهبری به توافق رسید.

تجاوز آمریکا و شکست معجزه آسای آن در واقعهٔ طوفان شن طبس، دنیا را در بهت فرو برد و بعد الهی حکومت اسلامی را تجسم بخشید (۵۹/۲/۵). محاصرهٔ اقتصادی از جانب آمریکا شروع شد (۵۹/۳/۱). توطئهٔ کودتای نوژه با شکست مواجه شد (۵۹/۴/۲۱). مرگ شاه در مرداد ۱۳۵۹

در مصر، امید کمرنگ معدود سلطنت‌طلبان را به یأس مبدل ساخت. دانشگاهها و مراکز آموزش عالی که مرکز فعالیت گروهها و دسته‌های مخالف انقلاب شده بود، با اعلام انقلاب فرهنگی، در اردیبهشت ۱۳۵۹ تعطیل و ستاد انقلاب فرهنگی مأمور تنظیم آموزش عالی شد. امواج انقلاب اسلامی به بعضی از کشورهای اسلامی رسید و برای عراق، کشوری که درصد بالایی از ساکنان آن شیعه بودند، بیشتر خطرآفرین بود.

با توطئهٔ آمریکا در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ تهاجم سنگین نظامی عراق به بهانه لغو قرارداد ۱۹۷۵م. الجزایر ولی به قصد براندازی انقلاب و تصرف



خوزستان شروع شد و این درست در زمانی بود که ایران آمادگی جنگی نداشت؛ جنگ همهٔ مسائل را تحت الشعاع قرار داد. امام به تقویت روحیهٔ ملت پرداخت و آنان را به جبهه‌ها فراخواند. کارتر در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا از ریگان شکست خورد و در همین زمان مسئلهٔ آزادی گروگانها که در مجامع بین المللی محکومیتهایی برای ایران فراهم کرده بود، به عهدهٔ مجلس شورای اسلامی گذاشته شد و سرانجام گروگانها با وساطت دولت الجزایر و براساس بیانیه‌ای در آستانهٔ زمامداری ریگان و با تشکیل دیوان داوری لاهه برای رسیدگی به اختلافات مالی دو کشور، آزاد شدند ولی آمریکا به تعهدات خود عمل نکرد.

بنی‌صدر که از ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ عملاً در مقابل نهادهای انقلاب قرار گرفته بود و در مسئلهٔ جنگ از تجهیز نیروهای مردمی امتناع داشت، در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ از جانشینی فرماندهی کل قوا عزل و با رأی به عدم کفایت سیاسی وی از جانب مجلس و به فرمان امام، از ریاست جمهوری کنار گذاشته شد و پس از مدتی اختفاء، به پاریس فرار کرد. در ۴ تیر ۱۳۵۹ مجتهد مبارز سید علی خامنه‌ای نماینده مجلس مورد سوء قصد قرار گرفت و در ۷ تیر، دفتر حزب جمهوری اسلامی به‌وسیلهٔ عوامل نفوذی گروهک مجاهدین خلق، که حمایت از بنی صدر را هم عهده‌دار شده بود، با کارگزاری بمب منفجر شد. آیت اللّه دکتر بهشتی رئیس دیوانعالی کشور از شخصیتهای فعال انقلاب و هفتاد و چند نفر از مسئولان کشور (نمایندگان، وزرا و ...) به شهادت رسیدند. در انتخابات دوم ریاست جمهوری، اول مرداد ۱۳۶۰، محمدعلی رجایی که قبلاً سمت نخست وزیری را داشت، انتخاب شد. وی دکتر باهنر روحانی جوان انقلابی را به عنوان نخست وزیر معرفی کرد و از مجلس رأی اعتماد گرفت. اما یک ماه بعد (۱۳۶۰/۶/۸)، با انفجار دفتر نخست وزیری هر دو به شهادت رسیدند. موارد ترور مردم و شخصیتهای انقلاب در سال ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ ادامه یافت. سومین انتخابات ریاست جمهوری در ۱۰ مهر ۱۳۶۰ صورت گرفت و مجتهد مبارز خامنه‌ای به ریاست جمهوری انتخاب شد.

با حذف بنی‌صدر و تکیه بر نیروهای انقلابی سپاه پاسداران و بسیج مردمی، شیوهٔ جنگ تغییر کرد و با شکستن حصر آبادان در ۵ مهر ۱۳۶۰ ه.ش. تلاش دشمن برای تصرف آبادان عقیم ماند. زیرا با انجام چند عملیات شهر بستان و منطقهٔ وسیعی از جنوب کشور آزاد گشت و متعاقب آن خرمشهر به دست قوای ایران باز پس گرفته شد.

عراق با از دست دادن خرمشهر، تکیه گاهش را برای مذاکره از دست داد و آمریکا دچار همان مخاطراتی شد که با پیروزی انقلاب اسلامی و سقوط شاه با آن روبه‌رو گردیده بود. مقامات آمریکا صراحتاً اعلام کردند: «پیروزیهای ایران به نفع آمریکا نخواهد بود». بدین ترتیب آمریکاییها کمکهای حیاتی به بغداد را دنبال کردند و دیگر متحدین آمریکا در جنگ، به خصوص شوروی که خود را متعهد در تجهیز عراق می دانست، با ارسال حجم انبوهی از تانکهای پیشرفته (تی ـ ۷۲) و جنگنده‌های میگ ۲۵ و ۲۷ و انواع موشک، ... توان نظامی عراق را به نحو بسیار چشمگیری افزایش دادند. به طوری که برخی از ناظران تجهیزات ارسالی به عراق را صرف نظر از ابعاد سیاسی آن، به لحاظ نظامی دارای «اهمیت اساسی» ارزیابی کردند.

حمله به اماکن غیرنظامی و شهرها، و شرایط جبهه‌ها، ایران را ناگزیر ساخت که در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۰ عملیاتی را در منطقهٔ «فاو» اجرا نماید. پاتکهای دشمن در این عملیات ۷۵ روز بدون وقفه به طول انجامید و هواپیماهای آواکس آمریکا اطلاعات نظامی را به عراق می‌دادند. سرانجام ارتش عراق با ناامیدی از بازپس گیری منطقهٔ عملیات، حملات خود را متوقف ساخت. فتح فاو گذشته از آثار و نتایج بسیار برجستهٔ نظامی و سیاسی که در پی داشت ، قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را تثبیت کرد ولی رویارویی مستقیم آمریکا با ایران را نیز به همراه آورد و در دنیای غرب و منطقه این نگرانی به وجود آمد که ایران در جنگ برنده خواهد شد.

هفتمین سال جنگ، با تحولات سریع پیش آمده به منزلهٔ آغاز شمارش معکوس برای خاتمه جنگ ارزیابی می‌شد. اعلام شعار «تعیین سرنوشت جنگ» محور فراخوانی نیروهای داوطلب و به‌کارگیری تمام امکانات کشور برای خاتمه دادن به جنگ بود. در چنین موقعیتی، افشای ماجرای «مک فارلین» در ۱۳ آبان ۱۳۶۵، کلیهٔ تحولات سیاسی و نظامی جنگ را تحت تأثیر قرار داد و اوضاع را بیش از پیش برای ایران سخت و دشوار کرد. حامیان منطقه‌ای آمریکا را دچار تزلزل ساخت و در کشور آمریکا ایجاد بحران سیاسی کرد. آمریکا برای خروج از این وضعیت و کسب اعتماد مجدد متحدین خود در منطقه و عراق، فشار به ایران را تشدید کرد. حملات هوایی عراق به مراکز صنعتی و اقتصادی ایران ـ حمله به نفتکشها و پایانه‌های نفتی و کشتیهای تجاری ـ وضعیت اقتصادی ایران را مختل کرد. ضمن اینکه قیمت نفت به کمتر از ۱۰ دلار رسید، در این وضع سخت که قطع برق و جیره بندی بنزین، بازارسیاه کالاهای اساسی، افزایش قیمتها و تورم وجود داشت. نیروهای داوطلب مردمی برای اجرای عملیات، جذب و سازماندهی شدند.

اتخاذ دفاع متحرک عراق، می توانست توازن جنگ را به نفع عراق به چرخش درآورد. ایران در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۱۹ در منطقهٔ شرق بصره دست به عملیاتی زد و با عبور رزمندگان اسلام از کانال پرورش ماهی، نیروهای دشمن

در موقعیت دشواری قرار گرفتند و سرانجام پس از یک نبرد سخت و دشوار نیروهای ایران در شرق «نهرجاسم» مستقر شدند. تلاش دشمن برای بازپس گیری منطقه عقیم ماند. عراق برای جبران شکست در این عملیات مجدداً حملات هوایی به شهرها و مردم بی دفاع را از سرگرفت. ایران نیز متقابلاً بغداد را زیر حملات موشکی گرفت و با اجرای آتش توپخانه برروی شهر بصره، عراق را در وضعیت دشواری قرار داد. در واقع مجموعهٔ تحولات جنگ از بهمن ۱۳۶۴ با فتح فاو تا بهمن ۱۳۶۵ با پیروزی در عملیات کربلای ۵، کوشش ایران برای حفظ برتری و متقابلاً تلاش عراق برای تغییر آن بود، و نتیجه این بود که «تعادل قوا به نحوی قاطع به نفع ایران به هم خورد».



بر پایهٔ این ملاحظات، نوعی بازبینی در برنامهٔ نظامی کشورهای عربی و شوروی در مورد جنگ پدید آمد و این امکان را برای عراق فراهم ساخت تا با هدف بین‌المللی کردن جنگ، حمله به نفتکشها و پایانه‌های نفتی و مراکز صنعتی و اقتصادی ایران را مورد تهاجم قرار دهد. هدف این برنامه از بین بردن «اصل امید» برای ایران بود. وزیر خارجهٔ وقت آمریکا (جورج شولتز)، به ایران هشدار داد که یا جنگ را پایان دهد یا با اقدامات شدید و مقتضی روبه‌رو خواهد شد. دامنهٔ جنگ به خلیج فارس کشیده شد. ایران سیاست امنیت در خلیج فارس برای همه یا هیچ کس را دنبال می کرد. با حمایت گستردهٔ آمریکا از عراق در حقیقت خلیج فارس کاملاً در اختیار عراق قرار گرفت و برتریهای سیاسی ـ جغرافیایی، نظامی ایران را تحت‌الشعاع قرار داد.

امام خمینی، که آخرین جمعه ماه رمضان هر سال را به عنوان روز قدس نامید تا مسلمانان جهان موضوع اسرائیل را فراموش نکنند و به مبارزه ادامه دهند و با قرارداد کمپ دیوید، که مصر را به سازش با اسرائیل کشاند، مبارزه نمود و سیاست کشور را در جهت حمایت از نهضتهای اسلامی سوق داد.

جمهوری اسلامی که جنگ را با هدف رفع تجاوز و اعلام مجازات متجاوز و پرداخت خسارات دنبال می‌نمود، با وساطت کشورهایی که فقط توقف جنگ را می‌خواستند، موافق نبود. عراق که رسیدن به اهداف اولیه را غیرممکن می‌دانست، سخن از صلح داشت. دکوئیار دبیرکل سازمان ملل تلاشی را آغاز نمود که با قطعنامه‌ای بینابین آتش بس را عملی سازد و در این راه قطعنامهٔ ۵۹۸ شورای امنیت صادر شد (سال ۱۳۶۶).

در سال ۱۳۶۶ در مراسم حج و در زمان راهپیمایی برائت از مشرکین صدها ایرانی و غیر ایرانی به قتل رسیدند و روابط با عربستان به اوج تیره گی رسید.

حاکمان عراق در طول جنگ بارها برخلاف موازین بین‌المللی جنگ از سلاح شیمیایی و گازهای سمی خردل استفاده کردند و سدی در برابر پیشروی به وجود آوردند. در اواخر سال ۱۳۶۶ با استفاده از گازخردل هزاران نفر اهالی حلبچهٔ عراق را به هنگام استقبال از قوای اسلام، بوضع فجیعی به قتل رساندند و وجدان بشری را در سراسر جهان متألم ساختند و در همین شرایط اقدام به باز پس گیری فاو نمودند درحالی‌که جنگ موشکی شهرها که عامل صدمات جانی زیاد به مردم و خسارت فوق العاده بود، ادامه داشت. شورای امنیت که به هنگام پیشروی عراق در خاک ایران فقط توقف جنگ بدون بازگشت به مرزهای طبیعی را می‌خواست به هنگام پیشروی ایران در فاو و هور و نزدیکیهای بصره وضع معکوسی در پیش گرفت.

در آغاز سال ۱۳۶۷ آمریکاییها به دو سکوی نفتی ایران در خلیج فارس حمله کردند و همزمان با آن عراقیها پس از حملهٔ گستردهٔ شیمیایی به خطوط پدافند ایران و با دریافت اطلاعات از آواکس های آمریکا، با سپاهی مجهز به «فاو»، یورش آوردند و این بندر پس از ۲ سال و ۳ ماه که در اختیار ایران بود، سقوط کرد. این مسئله بازتاب زیادی پیدا کرد. عراق در تهاجمی دیگر شلمچه را نیز تصرف کرد. امکانات فوق العاده، تجهیزات پیشرفته، کاربرد سلاحهای غیرمتعارف، مانند سلاحهای شیمیایی و گسترش سازمان ارتش عراق، این امکان موفقیت را برای عراق ایجاد کرد.

در مجموع وضعیتی کاملاً نگران کننده به وجود آمده بود. در همین حال آمریکاییها هواپیمای مسافربری ایران را با ۴۰۰ مسافر برخلاف تمام موازین و حقوق بین الملل، با شلیک ۲ فروند موشک از رزمناو وینسنس، سرنگون کردند. این حادثه پیام روشن و قاطع آمریکا مبنی بر تشدید جنگ علیه ایران بود. چنانکه ریگان اظهار کرد: «این فاجعه ضرورت دستیابی به برقراری صلح را با حداکثر شتاب، دو چندان ساخته است». بنابه ملاحظات جدید و احتمال تداوم هجومهای عراق و همچنین تشدید فشار بین المللی علیه ایران، امام خمینی با یک تصمیم شجاعانه که شرایط خاص اقتصادی و نظامی ضرورت آن را پیش آورد. قطعنامهٔ ۵۹۸ را پذیرفت. رهبر پذیرش قطعنامه را لازم دانست و در عین حال آن را به سرکشیدن کاسهٔ زهر تشبیه نمود.



تهران

از فاصله پذیرش قطعنامه از جانب ایران تا برقراری رسمی و عملی قطعنامه (۶۷/ ۵/۲۹)، عراق برخلاف تبلیغات صلح طلبانهٔ قبلی، دست به یک سلسله عملیات و حملات زد. هدف عراق از این اقدام، واردکردن ضربهٔ سنگین نظامی به ایران، اشغال سرزمین و به اسارت گرفتن شمار بیشتری از نظامیان ایرانی بود تا به هنگام مذاکرات از موقعیت برتری برخوردار گردد.

امام خمینی طی پیامی سپاه و بسیج را به دفاع در وضع فوق‌العادهٔ پیش‌آمده فراخواند. در اسرع وقت سیل نیروهای بسیجی، عراق را مجبور به عقب‌نشینی کردند. همین نیروها طی یک هفته تلفات و خسارتهای سنگینی به نیروهای عراق وارد ساختند». هنوز در جنوب، ارتش عراق به طور کامل تا خط مرزی عقب نرفته بودند که در مورخهٔ ۱۳۶۷/۵/۳ گروهی که اسم مجاهد برخود گذاشته بودند، همراه با ارتش عراق هجوم مشترک خود را از طریق سرپل زهاب به طرف شهر کرند آغاز کردند. آنان که در طول جنگ با جاسوسی عراق را یاری می‌کردند، عملیات خود را با نام «فروغ جاویدان» و با هدف براندازی نظام آغاز کردند و وضعیت نظامی ایران را به دلیل هجومهای پی‌درپی عراق و پذیرش قطعنامهٔ ۵۹۸ از هم پاشیده تصور می‌نمودند. یورش آنان توسط نیروهای مردمی و نیروهای مسلح تحت عنوان «عملیات مرصاد» درهم شکست و قوایشان متلاشی شد و باقیمانده آنان به عراق فرار کردند. در تاریخ ۱۳۶۷/۵/۲۹ در اجرای قطعنامه میان ایران و عراق آتش بس اعلام شد.

امام در ۶۷/۱۰/۱۳ با ارسال پیامی خاص برای گورباچف رئیس‌جمهور اتحاد جماهیر شوروی شکست کمونیسم را اعلام، وی و جامعه شوروی را به‌جای تمایل به غرب به تفکر در اسلام دعوت نمود. حدود یکماه بعد شوارد‌نادزه وزیر خارجه شوروی پاسخ را تسلیم امام نمود و بر حسن روابط دو کشور تأکید داشت. که گویا به نکته اصلی پیام توجه نکردند.



فرهنگ‌سرای خاوران تهران

اوایل خرداد ۱۳۶۸ به ناگاه خبر عمل جراحی امام پخش شد و در حالی که در سراسر کشور مراسم دعا ادامه داشت و مسئولان در تدارک مراسم سالگرد ۱۵ خرداد بودند، گوینده با صدایی سوزان درگذشت این رهبر کهنسال را که تمام قدرت کشور را در اختیار داشت، اعلام کرد و میلیونها نفر در مراسم‌تشییع که به مدت سه روز ادامه داشت شرکت کردند. وصیت‌نامهٔ سیاسی ـ الهی هشتاد و چند صفحه‌ای امام به وسیله رئیس جمهور در اجتماعی از شورای نگهبان و مجلس خبرگان و نمایندگان و وزرا که درمجلس شورای اسلامی بلافاصله تشکیل شد، قرائت گردید: امام برای حفظ جمهوری اسلامی راه آینده را ترسیم نموده و همهٔ طبقات را به ادامهٔ مبارزه و پیمودن راه اسلام دعوت نموده بود. در همان روز در حالی که رادیوهای خارجی خبر از پایان جمهوری اسلامی می‌دادند، مجلس خبرگان آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای جانباز را که هشت سال در سمت ریاست جمهوری قرار داشت، و مجتهدی با فراست و مورد توجه و اطمینان امام بود، به عنوان رهبر برگزید و به همهٔ شایعات و تزلزلها پایان داد. اصلاحات قانون اساسی که با فرمان امام به وسیلهٔ هیئتی ۲۵ نفره رسیدگی می‌شد، به همراه انتخابات ریاست جمهوری جدید در ۶ مرداد ۱۳۶۸ به همه‌پرسی گذاشته شد و به تصویب رسید. در اصلاحات انجام شده، مرجعیت از شرایط رهبری حذف و اختیارات رهبر افزایش یافت. همچنین نخست وزیری ازقوهٔ مجریه حذف و اختیارات آن به رئیس جمهور واگذار شد. در قوهٔ قضائیه هم یک نفر در رأس قرار گرفت و شورا منحل گردید. مجمع تشخیص مصلحت نظام با اعضای ثابت و متغیر آن منتخب رهبر پیشبینی شد.

آقای هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور جدید بازسازی کشور را در برنامهٔ عمرانی پنجسالهٔ اول قرارداد و دنبال نمود و در عین حال برای اجرای تمام بندهای قطعنامهٔ ۵۹۸ تلاش نمود. صدام حسین حاکم عراق که از جنگ طولانی با ایران بجز خسارات سنگین و تلفات انسانی دو کشور نتیجه‌ای نگرفته بود و ماجراجویی دیگری را برای همسایهٔ جنوبی در سر می‌پروراند، مکاتباتی را با رئیس جمهور ایران شروع نمود و در آخرین نامه پذیرفت که قرارداد ۱۹۷۵ م. مرزی در مورد اروندرود را بپذیرد و به سرعت مناطق اشغالی را ترک نماید و اسراء را آزاد سازد وتصریح نمود که تمامی خواسته‌های ایران را پذیرفته است. در این جهت اقداماتی شروع شد.

دهها هزار اسیر دو طرف مبادله و قوای جمهوری اسلامی در مرزهای بین المللی مستقر شدند. عدم موفقیت عراق در جنگ با ایران و باقی ماندن مشکلات جغرافیای سیاسی و تصور قدرتمندی این کشور، عراق بعد از جنگ را در شرایط ویژه‌ای قرار داد. حمایت فوق‌العادهٔ غرب و شرق از عراق در زمینهٔ تسلیحات به خصوص‌سلاحها و تجهیزات پیشرفتهٔ کشتار جمعی و همکاری با این کشور برای دستیابی به سلاحهای غیرمتعارف و حتی ایجاد زمینهٔ مناسب برای ساخت سلاحهای اتمی، به همراه جنبه‌های روانی سران رژیم عراق، مجموعاً توانی متراکم و تهدیدکننده از عراق ساخته بود که کشورهای منطقه و همجوار خصوصاً عربستان و اسرائیل را مورد تهدید جدی قرار می‌داد. این مسئله با تجاوز عراق به کویت به وقوع پیوست. این اقدام زمینه‌ای شد که حامیان عراق، که صرفاً برای مقابله با انقلاب اسلامی رژیم صدام را به شدت تجهیز کرده بودند، پس از پایان جنگ اوضاع را مساعد دیدند تا آنچه را با ثروت کشورهای حوضهٔ خلیج فارس در اختیار عراق گذاشته‌اند، مجدداً با امکانات همین کشورها همه را منهدم سازند؛ انهدامی که طی چندین سال گذشته ادامه داشته و دارد. با آزادی کویت، صدام را حفظ کردند تا حکومتی هوادار ایران در عراق شکل نگیرد. ایران در این جنگ بی‌طرف ماند و در صدد انتقام بر نیامد و هزاران عراقی برای نجات خود به جمهوری اسلامی ایران پناهنده شدند. در پیگیری اجرای قطعنامهٔ ۵۹۸، دبیرکل سازمان ملل متحد بالاخره رسماً عراق را متجاوز شناخت ولی در مورد مسئلهٔ پرداخت خسارات، که حدود هزار میلیارد دلار مورد ادعاست، ترتیبی داده نشد. روابط با عربستان بهبود یافت و حجاج ایرانی امکان انجام این فریضه را پیدا نمودند.

با استقرار نظام اسلامی به دست امام خمینی در ایران، تحولاتی در ابعاد مختلف در کشور روی داد که می توان از ثمراتش، استقلال، و تحول در بعد فرهنگی و نفی مظاهر کفر و ظلم را نام برد. در واقع جنگ تحمیلی هشت ساله بهایی بود که ایران در قبال انقلاب خود پرداخت و خسارتهای کلان اقتصادی و خونهای پاک بی‌شماری از جوانان را برای حفظ ارزشهای انقلاب فدا کرد. گرچه ایران با صرف بخش قابل توجهی از توان اقتصادی و اجتماعی کشور در جنگ تحمیلی هشت ساله و ویرانیهای ناشی از جنگ دچار کاهش رونق اقتصادی شد ولی با عزم و ارادهٔ ملی آحاد مردم و دولت و تصویب اولین برنامهٔ توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در بهمن‌ماه ۶۸ و متعاقب آن شروع برنامهٔ پنج سالهٔ دوم، تحولات مهمی در کشور به وقوع پیوست. نرخ رشد جمعیت از ۳/۲ درصد به ۱/۷ درصد کاهش یافت. تولید ناخالص داخلی از رشد متوسط ۶/۵ درصد برخوردار شد. سعی در

محرومیت‌زدایی در کنار بازسازی وجبران خسارتهای ناشی از جنگ تحمیلی، افزایش تولید محصولات مهم کشاورزی مانند گندم، برنج و محصولات دامی و شیلات، بالا رفتن محصولات صنعتی و معدنی مثل، فولاد، آلمینیوم، مس و پتروشیمی، تقویت امکانات فعالیتهای استخراج، پالایش و فراوری نفت و گاز، گسترش شبکهٔ راههای آسفالته و راه آهن، تأسیس بنادر و تقویت امکانات بندری و حمل ونقل دریایی، گسترش امکانات فرودگاهی و حمل و نقل هوایی، توسعهٔ پست و مخابرات، توفیق در ساخت سدهای بزرگ و استقرار تأسیسات عظیم انرژی و نیروگاههای برق، مبارزهٔ با اعتیاد و قاچاق مواد مخدر و گسترش مراکز درمان و بازپروری معتادان، مبارزه با بیسوادی، گسترش تحصیلات عالی و تأسیس دانشگاهها و افزایش کمّی دانشجویان و... پیشرفتهایی صورت گرفت، مخصوصاً تعالیم اسلام و به خصوص حفظ و قرائت قرآن در تمام سطوح جامعه گسترش چشمگیری یافت. در انتخابات خرداد ۱۳۷۶ ریاست جمهوری، آقای سید محمد خاتمی، با داشتن سابقهٔ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، از بین چهار نفر کاندیدای تأیید شده باشعار قانون‌گرایی و تشکیل جامعهٔ مدنی و احترام به حقوق و آزادیهای انسانی با بیست میلیون رأی انتخاب گردید. با برگزاری کنفرانس سران کشورهای اسلامی در تهران و آغاز دورهٔ سه سالهٔ ریاست ایران اسلامی بر این کنفرانس، توجه محافل سیاسی جهانی به ایران معطوف شد. رئیس جمهور در سخنرانی مجمع عمومی سازمان ملل بحث گفتگوی تمدنها را عنوان نمود تا مبنایی برای نگرش به آزادیها و حقوق، غیر از آنچه غرب می‌نگرد، بیابد. با اعلام سیاست تشنج زدایی، روابط ایران با کشورهای همسایه گسترش یافته است.

ضمایم

نقشه‌ای از کتاب ۷۰۰ صفحه‌ای با قدمت ۷۰۰ ساله

«تقویم البلدان»

تألیف: ابوالفداء (۷۳۲ـ ۶۷۲ هـ.ق.) (۱۲۷۳ـ۱۳۳۱م.)

کتاب «تقویم البلدان» که از امهات کتب ارزشمند جغرافیائی اواخر قرن هفتم و اوائل قرن هشتم هجری قمری است سالها و سده‌هائی چند، مرجع و پایه در محافل علمی ـ جغرافیائی دانشمندان جهان اسلام و آنگاه دنیای غرب بوده است. مؤلف کتاب «ابوالفداء» همانگونه که خود در مقدمهٔ کتاب عنوان میکند، کار جغرافی‌نویسان تشریحی (که ما آثار آنها را از طریق مکتب بلخی خوانده‌ایم مسالک و ممالک‌ها از آنجمله‌اند) را با کار دانشمندان جغرافیای ریاضی و هیئت و نجوم (که طول و عرض جغرافیائی بلاد و شهرها را به دانش بشری دوران خود افزودند) ترکیب و تلفیق کرده است. در این راستا کارهای "ابوریحان بیرونی" دانشمند معروف همه جا پرتوافکن است و مؤلف کتاب تقویم البلدان در سرفصل‌های اولیه کتاب خود مرتباً به کارهای "بیرونی" استناد جسته است.

در مقدمه کتاب که به خامه توانمند عبدالمحمدآیتی در آبانماه ۱۳۴۹ ترجمه شده چنین آمده است:

{این کتاب تقویم البلدان که به قول رنو (Reinaud):

«در تمام قرون وسطی در اروپا، کتاب و رساله‌ای که بتوان برآن ترجیح نهاد تألیف نشده»، اثری است در جغرافیا جامع محاسن همه کتب پیش از خود از ابوالفداء عمادالدین اسماعیل فرزند نورالدین علی بن محمودبن محمدبن عمربن شاهنشاه بن ایوب بن شادی ... و این خاندان (از) کردان بودند.}

از اولین ترجمه این کتاب به زبان فرانسه و به سال ۱۸۴۰ میلادی یادمی‌شود که به وسیله "رنو و دسلان" با مقابله با چند نسخه دیگر به شیوه‌ای دلپذیر به طبع رسید و آنگاه ترجمه بخشی دیگر در ۱۸۴۸ میلادی و «۳۵ سال بعد یعنی در سال ۱۸۸۳ ترجمه قسمت دیگر کتاب به همان زبان به قلم Guyard نشر یافت و این ترجمه ما از روی چاپ منقح "رنو" انجام گرفته است.»

مترجم اذعان دارد که برای کمک به ضبط اعلام جغرافیایی از ـ معجم یاقوت ـ بهره گرفته و بخشی مهمی از کتاب همراه با حواشی نیاز به مجلد دیگری‌دارد.

در این کتاب مختصات طول (از جزایر خالدات) و عرض از استوا برحسب درجه و دقیقه آمده است و این شیوه قرارداد علمی هنوز هم به قوت خود باقی است. مهم آنکه در آستانه سال ۲۰۰۰ میلادی و در عصر فضا و اطلاعات، استفاده از طول و عرض جغرافیائی برهمان روال و نهج و قراردادهائی است که در زمان تألیف تقویم البلدن و قرنها پیش از آن در مشرق زمین متداول بوده است.

امروزه مختصات λ و φ در محاسبات و معادلات ریاضی و رشته "ژئودزی" و نقشه‌برداریهای "ژئودتیک" مقبولیت بین‌المللی یافته واگر بیضوی‌های قراردادی که برای محاسبات طول‌ها و عرض‌های هرنقطه از زمین بکار میروند و شبکه‌های قائم‌الزاویه X و Y و یا سه بعدی X ، Y و Z ازنظر سهولت محاسبات واسطه می‌شوند و یا ماهواره‌های G.P.S (Global Positioning Systems) و گلوناس تحولی عظیم در تعیین نقاط ژئودزی منطقه ای ـ کشوری و جهانی پدیدآورده اند، تماماً ریشه در کارهای بیرونی و شاگردان مکتب او دارند. مبدأ عرض‌های جغرافیائی خط استوا بوده که هنوز هم خط استوا است و صفر طولها یک "نصف النهار" انتخابی، که هنوز هم یک نصف النهار است." هرچند این نصف النهار مبدأ زمانی از سیستان (نیمروز) می گذشته و بعداز چندین قرن از جزایر خالدات (شمال غرب آفریقا) عبور می‌کرده و مدتی "پاریس" و اکنون سالهاست که گرینویچ لندن مبدأ ساعت و طولهای جغرافیائی است. نگفته پیدا است که اندازه‌گیری‌های نجومی با دید غیرمسلح در زمان قدیم کاری چندان آسان نبوده‌است. و با دقتی که از ابزارهای اندازه‌گیری زاویه و زمان در آنزمان می توان انتظار داشت کارهای بیرونی و پیروان مکتب او در حد اعجاز علمی بوده‌است. و جالب آنکه اغلب این دانشمندان خود ابزارکار خود را طراحی کرده و می‌ساختەاند.

ابوریحان در کفه بالای «دندنه» یا تپه‌های سواحل جنوبی که نیمی مشرف به دریا و نیمی مشرف به خشکی باشد دوائری به قطر ۵ تا ۱۰ متر رسم می کرد تا در حقیقت لمب (Lamb) افقی زاویه‌یاب خود را با دقت زیادتر در دست داشته باشد (دقت زاویه‌ای این دوایر تا ۲۸ ثانیه میرسید) و سپس ربع کمان «لمب قائم» خود را در آن کار می‌گذاشت و پهنه آسمان جولانگاه چشم تیزبین او بود و گزافه نیست اگربگوئیم(و گفته‌اند) که بیرونی بانی علم ژئودزی است دانشی که امروزه نیز صدرنشین‌آکادمی‌های علوم جهان‌است. و بی‌جهت نبوده است که کتاب‌هائی همانند تقویم‌البلدان، چندین قرن در محافل علمی نجوم و جغرافیا در شرق و غرب عالم منزلت خاصی داشته باشند.

بعد از بیرونی، ابوالفداء از دانشمندانی چون ابن‌خردادبه، شریف ادریسی، ابن‌حوقل و دیگران یاد می‌کند که از نوشته‌های توصیفی آنها در ترکیب بازیچ‌ها سود برده است.

کار برجسته و مهمی که تکنولوژی اواخر قرن بیستم میلادی کرده است، تحولات چشم‌گیر سال به سال در "ابزار"های اندازه‌گیری طول‌ها ـ زاویه‌ها و زمان‌ها است و سرعت محاسبات حجیم و فشرده‌ای که در همین عمر و سن اساتید ژئودزی و نقشه‌برداری ما خود عمری در عمر بود.

مغز و دست انسان دستگاهها را دقیق‌تر و پیچیده‌تر و کوچکتر کرده است تا کار دانشمندان دقیق‌تر، آسان‌تر و سریعتر باشد و اجزای زینه‌های زمان و زاویه در عصر ما کسرهای شبه نجومی شده‌اند که نام آنها را شنیده‌اید و ثانیه‌ها در دیمانسیون‌های بسیار بزرگ قرار گرفته‌اند.

با اینهمه برای احترام به کار بزرگان دانش و مراعات «الفضل للمتقدم» برآن شدیم که یک نمونه را یک باردیگر ارزیابی، و از کتاب تقویم البلدان، نقشه‌ای عرضه کنیم که اختلاف مختصات دقیق امروزی و مختصات ۷۰۰ سال پیش را نشان دهد.

انطباق کامل در تعدادی از شهرها بالاخص در عرض جغرافیائی که عامل اندازه‌گیری زمان در آن نقش اول را نداشته حیرت آفرین است. اختلافات بزرگ در طول های جغرافیائی ناشی از عوامل چندی است:

۱ـ عدم امکان مخابرات سریع در آنزمان.

۲ـ احتمال جابجایی تعدادی از شهرها.

۳ـ حدود دقت ابزارهای کار دانشمندان.

۴ـ اشتباهات در نقل اختلاف کتب اصلی و کتاب‌نویسی شاگردان و طلاب مدارس که متاسفانه تعدادی از آنها در اروپا مرجع گرفته شده‌اند و به جای کتب اساتید از نوشته‌های شاگردان استفاده کرده‌اند.

۵ـ اختلاف در واحدهای طول و مساحی در کشورها و مناطق مختلف همانند اختلاف در اوزان و...

و این در کنار نقشه‌های تاریخی اطلس تاریخ ایران، کار اول و تجربه‌ای مقدماتی است. امید است، دانش‌پژوهان جوان ما، زخمه‌های زیبائی نیز براین بربط سغدی بزنند و در جوار کارهای دقیق نقشه‌برداریهای هوائی ـ فضائی امروز اندکی از وقت خود را نیز بر کار پیشینیان و نامداران دانش بشری مصروف دارند. ذیلاً فرازهائی چند از مقدمات کتاب را برای آگاهی بیشتر شما از دیدگاه هفتصدسال پیش دانشمندان مشرق زمین می‌آوریم و با تشکر از همکارانی که در سازمان نقشه برداری کشور مختصات یک‌جلد کتاب هفتصدصفحه‌ای را در یک برگ کاغذ جان بخشیدند./مهندس‌م.پورکمال

فرازهایی چند از مقدمات کتاب

«چون بدین عیب‌ها آگاه شدیم آنچه را در آن کتابها پراکنده بود در این مختصر گردآوردیم؛ بدون آنکه مدعی شویم که برهمه بلاد عالم یا حتی بر بیشتر آنها احاطه یافته‌ایم و هرگز در این فن چنین طمعی نباید داشت چه همه کتب جغرافیا از آنهمه مطالب جز اندکی از بسیار را در بر ندارد.»(ص۴)

«و به زودی آگاه خواهی شد، که ما در این مختصر آنچه را که در کتب مختلف پراکنده بود گردآورده‌ایم. و در تألیف خود طریقه "ابن جزله" را در کتاب «تقویم الابدان» در طب، پیش گرفته‌ایم و آن را «تقویم البلدان» نامیده‌ایم.»

اینک پیش از آنکه در جدولها به ذکر بلاد پردازیم آنچه را که شناختن آن واجب است از زمین و اقلیم‌های هفتگانه آن و دریاها ذکر می‌کنیم.(ص۵)

در معرفت همه زمین

همانطور که در کتب هیئت به چند دلیل ثابت شده، زمین کروی شکل است. و از آن دلایل یکی این است که: «طلوع و غروب کواکب نسبت به اهل مشرق پیش از طلوع و غروب آنهاست نسبت به اهل مغرب. و این دلیل بر استدارت زمین است از مشرق به مغرب. و ارتفاع قطب و کواکب شمالی و انحطاط قطب و کواکب جنوبی برای کسانی که در شمال ایستاده‌اند و ارتفاع قطب و کواکب جنوبی و انحطاط قطب و کواکب شمالی برای آنان که در جنوب هستند و مرکب شدن این دو اختلاف برای کسانی که در سمتی میان این دو سمت قرار دارند دلیل بر استدارت همه زمین است.» «اما پستی و بلندی‌های روی زمین چون کوهها و دره‌ها آن را از کرویت خارج نسازند. چه این پستی‌ها و بلندی‌ها در برابر عظمت زمین محسوس نیستند و در علم هیئت ثابت شده که کوهی که نصف فرسخ بلندی آن باشد در مقابل همه زمین به قدر خمس سبع عرض یک دانه جو است، در مقابل کره‌ای که قطرش یک ذراع باشد.» (ص ۵)

و از دلایل این ادعا است: انخساف ماه هنگام مقابله حقیقی با خورشید، که کره زمین در میانه حایل شود.

«کسی که برروی زمین ایستاده باشد سرش به طرف محیط فلک خواهد بود، و آن سمت را فوق گویند و پاهایش به طرف مرکز زمین باشد و آن سمت را تحت خوانند. و سطح محدب زمین موازی است با سطح مقعر فلک محیط برآن. و کسی که برروی زمین حرکت کند سر او همواره محاذی جزئی از فلک باشد.» (ص ۶)

در معرفت اجزای زمین

خط استوا دایره عظیمه‌ای است فرضی، که بردو نقطه اعتدال ربیعی و خریفی می‌گذرد و زمین را به دو نیمه شمالی و جنوبی تقسیم می‌کند.

هرگاه دایره عظیمه دیگری فرض شود که بردو قطب این دایره بگذرد زمین به چهار ربع تقسیم گردد. یکی از دو ربع شمالی مسکون است و احوال سه ربع دیگر برما مجهول. بیشترین معتقدند که آن سه ربع دیگر را آب فرا گرفته است.

و از این رو حکم به آبادانی یک ربع زمین کرده‌اند، که چون حوادث فلکی مثلاً

خسوفات را رصد کنند این حوادث را مردمی که در مشرق ساکن‌اند دوازده ساعت زودتر از مردمی که در مغرب ساکن‌اند رؤیت کنند و اگر برای هر ساعت پانزده درجه فرض شود و دوازده ساعت را در پانزده ضرب کنند صد و هشتاد درجه که نیمی از دور همه زمین است، حاصل شود. و از این رو قسمت معمور زمین را در نصف شمالی دانسته‌اند، که هنگام نیمروز در هیچ جا دیده نشده که سایه‌ها به طرف جنوب افتند مگر در پاره‌ای اندک از جای‌ها چون حوالی زنج و حبشه، ولی هرگز عرض آن از سه درجه افزون نگردد و در جانب شمالی نیز در آنجا که عرضش از تمام میل کلی بگذرد به سبب شدت سرما کسی مسکن نکند و مقصود از میل کلی عرض شصت وشش درجه و نصف درجه است. (ص ۷)

سخنی کلی در اقلیم‌های هفتگانه

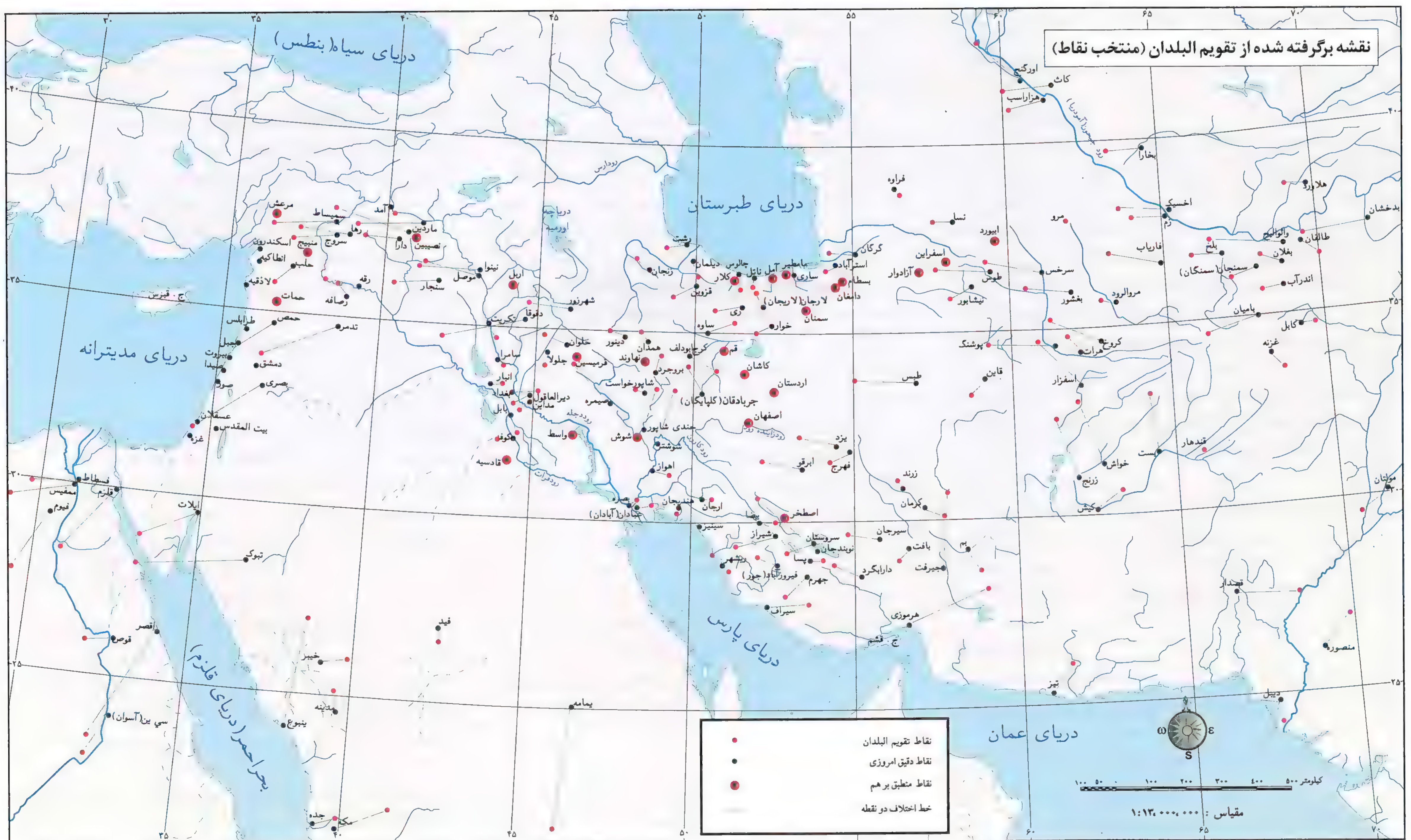
در مورد طول‌های جغرافیایی نیز برطبق اختیار متأخران مبدأ را ساحل دریای مغرب گرفته‌ایم. (ص ۱۲)

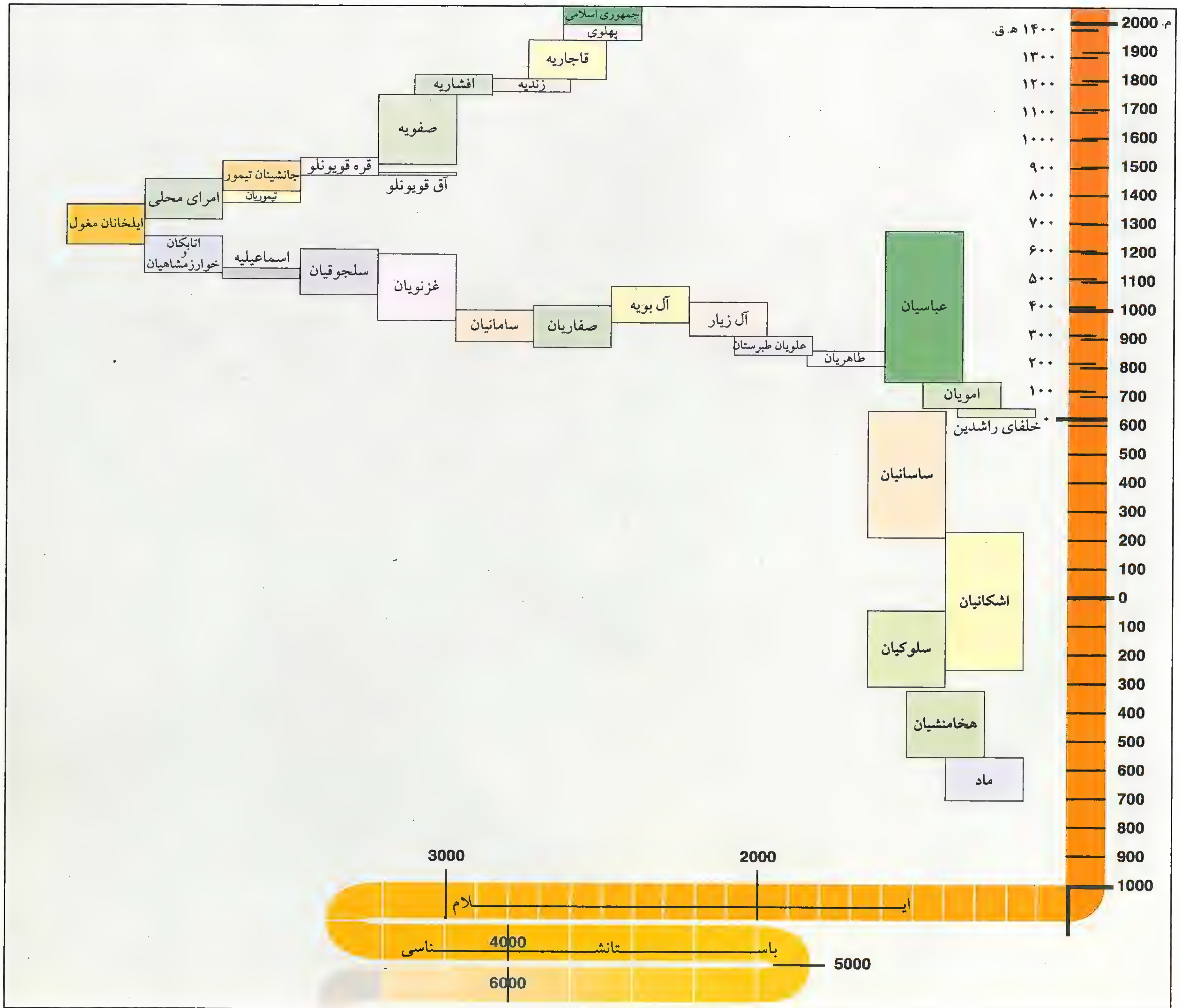
در صفت معموره زمین بطور اجمال

بیرونی گوید: رومیان و هندیان بیش از سایر امم به این صنعت پرداخته‌اند. ولی توجه هندیان به پایه یونانیان نرسد و آنان خود تقدم یونانیان را در این فن تصدیق کنند. از این رو ما به آرا یونانیان میل کنیم و اقوال ایشان را ترجیح دهیم. (ص ۶)

فهرست کتاب

آغاز کتاب ـ در معرفت همه زمین ـ در معرفت اجزا زمین ـ ذکر خط استوا ـ سخنی کلی در اقلیمهای هفتگانه ـ سخن بیرونی در مکانهائی که روی خط استوا هستند ـ در صفت معموره زمین بطور اجمال ـ فصلی در تحقیق امر مساحت ـ ذکر مساحت اقلیمهای هفتگانه به روش قدما و متأخران ـ سخنی در دریاها ـ سخنی در دریاچه‌ها ـ سخنی در رودها ـ ذکر کوهها ـ سخنی در ترتیب کتاب ـ سخنی در تحدید اقلیمهای هفتگانه ـ ذکر جزیرةالعرب ـ ذکر دیارمصر ـ ذکر بلادمغرب ـ ذکر جزیره اندلس ـ ذکر جزایر دریای روم و محیط غربی ـ ذکر شام ـ ذکر جزیره میان دجله و فرات ـ ذکر عراق ـ ذکر خوزستان ـ ذکر فارس ـ ذکر کرمان ـ ذکر سجستان ـ ذکر سند ـ ذکر هند ـ ذکر چین ـ ذکر جزایر دریای مشرق ـ ذکر بلاد روم ـ ذکر ارمینه واران و آذربایجان ـ ذکر بلاد جبل ـ ذکر بلاد دیلم و جبل ـ ذکر طبرستان و مازندران و قومس ـ ذکر خراسان و مضافات آن از زابلستان و غور ـ ذکر زابلستان و غور ـ ذکر تخارستان و بدخشان ـ ذکر خوارزم ـ ذکر ماوراء النهر و مضافات آن از بلاد ترکستان ـ ذکر جانب جنوبی از زمین و آن بلاد سیاهان است ـ ذکر جانب شمالی زمین مشتمل بربلاد فرنگان و ترکان و غیرایشان ـ فهرست اعلام





جمهوری اسلامی
پهلوی
قاجاریه
زندیه
افشاریه
صفویه
قره قویونلو
آق قویونلو
جانشینان تیمور
تیموریان
امرای محلی
ایلخانان مغول
اتابکان و خوارزمشاهیان
اسماعیلیه
سلجوقیان
غزنویان
سامانیان
صفاریان
آل بویه
آل زیار
علویان طبرستان
طاهریان
عباسیان
امویان
خلفای راشدین
ساسانیان
اشکانیان
سلوکیان
هخامنشیان
ماد
م.
ه.ق.
۱۴۰۰
۱۳۰۰
۱۲۰۰
۱۱۰۰
۱۰۰۰
۹۰۰
۸۰۰
۷۰۰
۶۰۰
۵۰۰
۴۰۰
۳۰۰
۲۰۰
۱۰۰
۰
2000
1900
1800
1700
1600
1500
1400
1300
1200
1100
1000
900
800
700
600
500
400
300
200
100
0
100
200
300
400
500
600
700
800
900
1000
3000
2000
ایـــــلام
4000
5000
6000
باســــتانشــــناسی



پایتخت های ایران
در طول تاریخ
پایتخت های مهم ایران
مراکز حکومت
سایر پایتخت ها
شهرهای عمده
مقیاس : ۱:۱۴،۰۰۰،۰۰۰
کیلومتر
دریای سیاه
دریای بنطس (پونتوس)
دریای کاسپی
(هیرکانیوم)
دریای مازندران
دریای میانه
دریای روم
دریای مدیترانه
دریای احمر (قلزم)
دریای عرب
دریای اریتره (اریتریوم)
دریای عمان
خلیج فارس
دریای پارس
تنگه هرمز
اورگنج
بخارا
سمرقند
مرو
نسا
طوس
مشهد
نیشابور
سبزوار
بلخ
هرات
غزنه
کابل
لاهور
زرنج
کرمان
پاسارگاد (پازارگاد)
اصطخر
شیراز
بیشاپور
فیروزآباد
اصفهان
همدان
ری
تهران
آمل
ساری
قزوین
سلطانیه
تبریز
مراغه
اردبیل
ارومیه
تیسفون
بغداد
سلوکیه
بابل
کوفه
شوش
دمشق
مدینه
مکه
قونیه
انطاکیه

فهرست اعلام متون

فهرست اعلام نقشه‌ها

نام مکان   طول جغرافیایی و عرض جغرافیایی   شماره صفحات نقشه‌ها

فهرست نقشه‌ها

نام نقشه شماره صفحه

باستانشناسی
عنایت ا... امیرلو، نگاهی به فرهنگ‌های کهن سنگی ایران،مجله باستانشناسی و تاریخ، سال اول شماره اول، پائیز و زمستان ۱۳۶۵، تهران مرکز نشر دانشگاهی، صص ۳۰ ـ ۱۳
صادق ملک شهمیزادی، "شهرنشینی و شهرسازی از آغاز تا هزاره پنجم قبل از میلاد"، نظری اجمالی به شهرنشینی و شهرسازی از آغاز تا هزاره پنجم قبل از میلاد، نظری اجمالی به شهرنشینی و شهرسازی در ایران، به کوشش محمدیوسف کیانی (تهران، ۱۳۶۱)
صادق ملک شهمیرزادی، تاملی درعلل جابجایی استقرارهای پیش از تاریخ درحاشه کویر درفلات مرکزی ایران، مجله باستان شناسی و تاریخ، شماره پیاپی ۸و۹، اسفند ۱۳۶۸، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، صص ۱۰ ـ ۲
لوئی واندنبرگ، باستان شناسی ایران باستان ترجمه: عیسی بهنام، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۰۶۹، شماره مسلسل. ۱۴۲۴، (چاپ اول۱۳۴۵)، چاپ دوم ۱۳۴۸ـ۱۹۵۹
1 -Berghe, L, Vanden.
Archeologie de L'Iran ancien, 1959.
2 -Breton, L
"The Early Period at Susa, Mesopotamian Relations." Iraq.
Vol. XIX. 1957., P.P 79. 1274.
3 -Malek Shahmirzadi, Sadegh.
Tepp Zagheh: A SiXth Millennium B.C Village in the Qazvin Plin of the Central Iranian Plateau.
Ph. D.Dissertation, University.of Pennesylvania, 1977.
4 -Maleki,y.
"Tehran - Abstract Art and animal Motifs Among the Ceramists of the Region. of Tehran." Archaeologia Viva,
No1. sep. Nov. 1968. the Iran Bastan Museum. 43 - 58 - 1968.pp
5 -Mc Cawn, D.E.
The Camparative Stratigraphy of Early Iran.
Orintal Institute. University of Chicago, Studies in Ancient Oriental Civlization, No. 23 University of Chicago Press. Chicago 1942.
6 -Mortensen, P.
"A survey of Prehistoric Settlements in North Luristan.", Acta Archaeologia,. Vol.45. 1974., 47. - PP. 1
7 -Smith, p.e.l
Palaeolithic Archacology in Iran. University of Pennsylvania, Philadelphia; The University Museum Pablications 1986.
8 -Voigt, Mary M. and Robert H. Dyson Jr.
"the Chronology of Iran. Ca. 8000 - 2000 B.C"
Robert W.Ehrich(ed), Chronology in Old World Archacology, Third Edition, 2 Volumes, the University of Chicago, 1992
(Vol. I=122 - 178, Vol. II=pp. 125 -. 153).

ایلام
پرادا، ایدت: هنر ایران باستان، ترجمه: یوسف مجیدزاده، (تهران،دانشگاه‌تهران، ۱۳۵۷).
نگهبان، عزت‌ا... : راهنمای موزه و حفاری هفت تپه، (تهران، ۱۳۵۱).
مجیدزاده، یوسف: تاریخ و تمدن ایلام (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰)
1- Cameron, G . G.,History of Early Iran, Chicago, 1936.
2- Carter, Eand Stoper, M. W.,Elam,surveys of political history and Archaeology, University of California, Near Eastern Studies, Vo 1.25, University of California Press, 1984.
3- Amiet, P. Elam, Auvers - sur- Oise, 1966.
4- Hinz, W.m das Reich Elam, Urban bucher 82 stuttgrat, 1964.
5- Huart, C. et Delaporte, L., L'Iran antique - Elamet Parse et la Civilization iranienne, Paris, 1943.
6- Labat, R.(Elam c. 1600 - 1200 B.C), The Cambridge Ancient History, VOL, II,Chapter XXIX, Cambridge, University press 1963.
7- Labat, R.(Elam and Western Persia c. 1200 - 1000 B.C), The Cambridge Ancient History, VOL, II,Chapter XXXII, 1964.
8- Rutten, M. R.,‹‹Les documents epigraphiques de Tchogha Zambil›› Texstes Semitiques et elamites-d' UNTASH - GAL) ›› Memoires dela Mission archologique in Iran 23 (1953).

مادها
پیرنیا، حسن: ایران باستان (تهران، ۱۳۱۱).
هنر ایران، آندره گدار، ترجمه بهروز حبیبی، ۱۳۴۵.
هنر ایران، ماد و هخامنشی ـ گیرشمن، ترجمه علی بهنام.
ایران در آغاز تا اسلام ـ گیرشمن، ترجمه محمد معین (تهران، ۱۳۳۶).
دیاکونف: تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز (تهران، ۱۳۴۵).
مشکور، محمدجواد: تاریخ اورارتو و سنگ‌نبشته‌های اورارتوئی درآذربایجان(تهران، ۱۳۴۵).

هخامنشیان
پیرنیا، حسن: ایران باستان، جلد سوم (تهران، ۱۳۱۱).
گیرشمن: ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹).
مشکور، محمد جواد: ایران در عهد باستان (تهران، ۱۳۴۳).
اومستد: تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه محمد مقدم (تهران، ۱۳۴۰).
هرودوت، تاریخ هرودوت، ترجمه هادی هدایتی، شش جلد (تهران، ۱۳۳۶ ـ ۱۳۴۱).
لمب، هارولد: کوروش کبیر، ترجمه رضازاده شفق (تهران، ۱۳۴۰).
هدایتی، هادی: کوروش کبیر، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۵).
یونگه، پتریولیوس: داریوش یکم، ترجمه و تحشیه داود منشی‌زاده (تهران، دانشگاه تهران ۱۳۲۵).
فرای، ریچارد: میراث ایران، ترجمه محمد رجب نیا (تهران، ۱۳۴۴).
پور داود، ابراهیم: لشکرکشی خشایارشا به یونان (مقالات پورداود)، (تهران، ۱۳۴۳).

سلوکیان
پیرنیا، حسن: ایران باستان، جلد سوم (تهران، ۱۳۱۱).
گوتشمید، آلفردفن: تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تاانقراض اشکانیان، ترجمه کیکاوس جهانداری (تهران، علمی، ۱۳۴۵).
لمب، هارولد: اسکندر مقدونی، ترجمه رضازاده شفق (تهران، ۱۳۳۵).
E.R. Bevan, (the house of seleucids 1902)
E. Brkeman, Instulations Seleucids 1938 in CH.I.VOL III,I
W. W.Tarn, in Cah VOL VII

اشکانیان
پیرنیا، حسن: ایران باستان، جلد سوم (تهران، ۱۳۱۱).
مشکور، محمد جواد: پارتها یا پهلوانان قدیم (تهران، ۱۳۵۰).
گوتشمید، آلفردفن: تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، ترجمه کیکاوس جهانداری (تهران، علمی، ۱۳۴۵).
دیاکونف: اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز (تهران، ۱۳۴۴).
دبوواز، نیلسون: تاریخ سیاسی پارت (اشکانیان)، ترجمه علی اصغر حکمت (تهران، ۱۳۴۲).
فرای، ریچارد: پارت در زمان اردوان سوم، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، (سال ۴، شماره ۱، تهران، ۱۳۴۵).
مهرین (عباس شوشتری): ایران نامه، یا کارنامه ایرانیان، در عصر اشکانیان، ۲ جلد (تهران، ۱۳۲۱).
کالج. م: پارتیان، ترجمه مسعود رجب نیا.
G. Rawlinson, the sixth great monarchy oriental.
Birkman, Institution des Seleucids, 1938.

ساسانیان
کریستن سن، آرتور: وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، ترجمه مجتبی مینوی (تهران، ۱۳۱۴).
کریستن سن، آرتور: ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی (تهران، ۱۳۱۷)
نفیسی، سعید: تاریخ تمدن ساسانی (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۱).
رولینسن: تاریخ سلاطین ساسانی، ترجمه محمدعلی فروغی، دوجلد (تهران، ۱۳۱۵ ـ ۱۳۱۴).
پروکوپیوس: جنگهای ایران و روم، ترجمه محمد سعیدی (تهران، ۱۳۳۸).
تقی‌زاده، سیدحسن: نخستین پادشاهان ساسانی، بیست مقاله تقی زاده (تهران، ۱۳۴۱).
تقی‌زاده، سیدحسن: از پرویز تا چنگیز (تهران، ۱۳۱۰).
مهرین (عباس، شوشتری): ایران نامه یا کارنامه ایرانیان در عصر ساسانیان (تهران، ۱۳۴۲).
مینوی، مجتبی: نامه تنسر (تهران، ۱۳۱۱).
ابراهیم زاده، سیروس: شاهان ساسانی و اقتصاد و فرهنگ ایران (تهران، ۱۳۵۰).
گریگوریچ لوکونین، ولادیمر: تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت‌ا... رضا (تهران، ۱۳۵۰).
گیرشمن: ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین (تهران، ۱۳۴۹).
پورداود، ابراهیم: چرا ایرانیان از تازیان شکست خوردند، مقالات پورداود (آناهیتا)، (تهران، ۱۳۴۳).
نولدکه، تئودور: تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه: عباس زریاب‌خوئی (تهران، انجمن آثارملی، ۱۳۵۸).

دوره اسلامی
طبری، محمدبن جریر: تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ طبری) ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران، اساطیر، ۱۳۵۰).
مسعودی، ابوالحسین علی بن حسین: مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده ـ دوجلد (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵).
شهرستانی، عبدالکریم: الملل و النحل، ترجمه مصطفی خالقداد هاشمی، به اهتمام دکترمحمدرضاجلالی نائینی (تهران، اقبال، ۱۳۶۲).
بلاذری: فتوح البلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش (تهران، ۱۳۴۶).
احمد ابن یعقوب: تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی ـ دوجلد (تهران، ۱۳۵۶).
دینوری، ابوحنیفه احمدابن داود: اخبار الطوال، ترجمه صادق نشأت (تهران، ۱۳۴۶).
ابن اثیر: کامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی ـ ۲۷جلد (تهران، علمی ۱۳۵۱).
آیتی، محمد ابراهیم: تاریخ پیامبر، با تجدید نظر از ابوالقاسم گرجی (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۹).
واقدی، محمدبن عمر: مغازی، تاریخ جنگهای پیامبر(ص)، ترجمه محمود مهدوی دامغانی (تهران، مرکز نشر دانشگاهی ۱۳۶۶ـ۱۳۶۱).
ابن اعثم کوفی: الفتوح، ترجمه محمدبن احمد مستوفی هروی، به تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد (تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲).
شهیدی، جعفر: تحلیلی از تاریخ اسلام ـ دوجلد (تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۵۱).
اشپولر، برتولد: جهان اسلام، ترجمه قمر آدین (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۴).
ارشاد، محمدشاه: سیرةالنبی (کابل، وزارت اطلاعات و کلتور، ۱۳۵۵).
طه، حسین: پیرامون سیرهٔ نبوی، ترجمه: بدرالدین کتابی (اصفهان، تایید، ۳۶ـ۱۳۳۵).
لسترنج، گی: جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷).
زرین‌کوب، عبدالحسین: بامداد اسلام (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۳).
گیب: فتوحات اعراب در آسیای مرکزی، ترجمه: حسین احمدی پور (تبریز، چاپ اختر شمال، ۱۳۳۷).

طاهریان
گردیزی: زین‌الاخبار، به تصحیح عبدالحی حبیبی (تهران، ۱۳۴۷).
منهاج الدین سراج جوزجانی: طبقات ناصری، به تصحیح عبدالحی حبیبی (کابل، ۱۳۴۲).
نفیسی، سعید: تاریخ خاندان طاهری، (تهران، اقبال، ۱۳۵۵).
اشپولر: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه: جواد فلاطوری (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹).
زرین‌کوب، عبدالحسین: تاریخ ایران بعد از اسلام (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۵).
ابن اثیر: الکامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی ۲۷جلد (تهران، علمی، ۱۳۵۱).
بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین: تاریخ بیهقی، به تصحیح علی‌اکبر فیاض (مشهد، ۱۳۵۶).
مسعودی: مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۴۴).
بارتولد: ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲).
تاریخ سیستان: به تصحیح ملک الشعرای بهار (تهران، ابن‌سینا، ۱۳۱۴).
میرخواند: تاریخ روضة الصفا (تهران، خیام، ۱۳۳۹).

صفاریان
تاریخ سیستان، به کوشش ملک الشعرای بهار (تهران، ابن سینا، ۱۳۱۴).
گردیزی: زین الاخبار، به تصحیح عبدالحی حبیبی (تهران، ۱۳۴۷).
ابن خلکان: وفیات الاعیان، به کوشش احسان عباس (بیروت، ۱۹۶۸).
مسعودی: مروج الذهب، ترجمه ابولقاسم پاینده (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۴۴).
طبری، محمدبن جریر: تاریخ الرسل الملوک، ترجمه ابولقاسم پاینده (تهران، بنیاد ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰).
بارتولد: ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲).
اشپولر، برتولد: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری (تهران)، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶).

سامانیان

گردیزی: زین الاخبار، تصحیح عبدالحی حبیبی (تهران، ۱۳۴۷).
جرباد قانی: ترجمه تاریخ یمینی، به کوشش جعفر شعار (تهران، ۱۳۵۷).
نرشخی، ابوبکر: تاریخ بخارا، به تصحیح مدرس رضوی (تهران، ۱۳۱۷).
بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین: تاریخ بیهقی، به تصحیح علی اکبر فیاض (مشهد، ۱۳۵۶).
اصفهانی، حمزه: سنی ملوک الارض و الانبیا، ترجمه جعفر شعار (تهران، ۱۳۶۸).
تاریخ سیستان: به کوشش ملک الشعرای بهار (تهران، ابن سینا، ۱۳۱۴).
ابن اثیر: الکامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران) ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، ۲۷جلد (تهران، علمی، ۱۳۵۱).
بارتولد: ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲).
اشپولر: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹).
ثعالبی: یتیمة الدهر فی محاسن اهل العصر، به کوشش محمد محیی الدین عبدالحمید (قاهره، ۱۳۷۵ه.ق).
بلعمی: تاریخ بلعمی (ترجمه تاریخ طبری)، به تصحیح محمد تقی بهار و کوشش پروین گنابادی (تهران، ۱۳۴۱ ـ ۱۳۵۳).
عتبی: تاریخ یمینی، به کوشش علی قویم (تهران، ۱۳۳۴).

علویان طبرستان

شهرستانی، عبدالکریم: الملل و النحل، ترجمه مصطفی خالقداد هاشمی، به اهتمام محمد رضا جلالی نائینی (تهران، اقبال، ۱۳۶۲).
نوبختی: فرق شیعه، ترجمه علی دشتستانی (تهران، دانشکده افسری).
مشکور، محمدجواد: تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم (تهران، اشراقی، ۱۳۵۵).
رابینو: مازندران و استرآباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی (تهران، علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۵).
فرای، ریچارد: تاریخ ایران (کمبریج، جلد چهارم)، ترجمه حسن انوشه (تهران)، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
طبری، محمدبن جریر: تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران، بنیاد ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰).
مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین: مروج الذهب، ترجمه ابولقاسم پاینده (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۴۴).
ابن اسفندیار: تاریخ طبرستان، به اهتمام عباس اقبال (تهران، کلاله خاور، ۱۳۲۰).
لین پول: تاریخ سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال (تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳).
مرعشی، ظهیر الدین: تاریخ گیلان و دیلمستان، به کوشش منوچهر ستوده (تهران، اطلاعات، ۱۳۴۷).
کسروی، احمد: شهریاران گمنام (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۲).

آل‌بویه و آل‌زیار

ابن مسکویه: تجارب الامم و تعاقب الهمم، به کوشش آمدروز، مارگلیورث (لندن، ۱۹۲۰).
ابوحیان توحیدی: مناقب الوزیرین (احوال صاحب بن عباد و ابن عمید) (دمشق، ۱۹۵۶).
ابوالفرج اصفهانی: الاغانی (بولاق، ۱۳۰۵ه.ق).
ثعالبی: یتیمة الدهر، به کوشش محمد محیی الدین عبدالحمید (قاهره، ۱۳۷۵ هـ. ق).
بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین: تاریخ بیهقی، به تصحیح علی اکبرفیاض (مشهد، ۱۳۵۶).
نظام الملک طوسی: سیرالملوک (سیاستنامه)، به اهتمام هوبرت دارک (تهران، ۱۳۶۴)
افضل الدین کرمانی: عقد العلی للموقف الاعلی، به کوشش محمد ابراهیم باستانی پاریزی (تهران، ۱۳۵۶).
ابن اسفندیار: تاریخ طبرستان، به تصحیح عباس اقبال (تهران، ۱۳۲۰).
ظهیرالدین مرعشی: تاریخ طبرستان و رویان مازندران، به کوشش محمد تسبیحی (تهران، ۱۳۴۵).
وزیری کرمانی: تاریخ کرمان، به تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی (تهران، کتابهای ایران، ۱۳۴۰).
ابن الجوزی: المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم (حیدرآباد، دکن، ۱۳۵۸ هـ.ق).
عوفی، محمد: جوامع الحکایات و لوامع الروایات، به اهتمام ملک الشعرای بهار (تهران، ۱۳۲۴).
ابن اثیر: الکامل، ترجمه شهاب الدین نجفی (تهران، مکتبة الاسلامیه، ۱۳۳۷ هـ.ق).
ابن خلکان: وفیات العیان، به کوشش احسان عباس (بیروت، ۱۹۶۸).
میرزاحسن فسائی: تاریخ فارسنامه ناصری (تهران، سنائی، ۱۳۲۴).
میرخواند: روضة‌الصفا (تهران، خیام، ۱۳۳۹).
خواند میر: تاریخ حبیب السیر، به کوشش محمد دبیرسیاقی (تهران، خیام، ۱۳۵۳).
فقیهی، علی‌اصغر: آل‌بویه و اوضاع زمان ایشان (تهران، صبا، ۱۳۱۲).
اقبال آشتیانی، عباس: تاریخ مفصل ایران (تهران، اقبال، ۱۳۱۲).

غزنویان

گردیزی: زین الاخبار، به تصحیح عبدالحی حبیبی (تهران، ۱۳۴۷).
جربادقانی: ترجمه تاریخ یمینی، به کوشش جعفر شعار (تهران، ۱۳۵۷).
بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین: تاریخ بیهقی، به تصحیح علی اکبر فیاض (مشهد، ۱۳۵۶).
منهاج الدین سراج جوزجانی: طبقات ناصری، به تصحیح عبدالحی حبیبی (کابل، ۱۳۴۲).
ابن اثیر: الکامل، ترجمه شهاب الدین نجفی (تهران، مکتبة الاسلامیه، ۱۳۳۷هـ. ق).
مستوفی، حمداله: تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳).
بارتولد: ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲).
باسورث، کلیفورد ادموند: تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۲).
پندنامه سبکتکین: ترجمه و ویرایش محمد ناظم (مجلهٔ انجمن پادشاهی آسیائی ۱۹۳۳).
شبانکاره‌ای، محمدبن علی: مجمع الانساب فی التواریخ به کوشش میرهاشم محدث (تهران، ۱۳۶۴).
ابن جوزی: المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم (حیدرآباد دکن، ۱۳۵۸ هـ. ق).
ابن اسفندیار: تاریخ طبرستان، به تصحیح عباس اقبال (تهران، ۱۳۲۰).
ظهیرالدین مرعشی: تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به کوشش محمد تسبیحی (تهران، ۱۳۴۵).
پرویز، عباس: تاریخ دیالمه و غزنویان (تهران، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۳۶).
مددی، محمداکبر: وضع اجتماعی دوره غزنویان (کابل، وزارت اطلاعات و کولتور، ۱۳۵۶).
فرای، ریچارد نلسون: تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه (تاریخ ایران، کمبریج چهار) ترجمه حسن انوشه (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳).

سلجوقیان

راوندی، محمدبن علی‌بن سلیمان: راحة‌الصدور و آیة‌السرور در تاریخ آل سلجوق، به تصحیح محمد اقبال با حواشی و فهارس مجتبی مینوی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴).
تواریخ آل سلجوق: زیر نظر هوتسما (لیدن).
ابن اثیر: الکامل، ترجمه شهاب الدین نجفی (تهران، مکتبة الاسلامیه، ۱۳۳۷ هـ. ق).
ابن بی‌بی: مختصر سلجوقنامه، به اهتمام هوتسما (لیدن، ۱۹۰۲).
ظهیرالدین نیشابوری: سلجوقنامه (تهران،۱۳۳۲).
صدرالدین حسینی: اخبار الدولة السلجوقیه (لاهور، ۱۹۲۳).
تاریخ سیستان: به تصحیح محمدتقی بهار (تهران، ۱۳۱۴).
ابن جوزی: مرآت الزمان، به کوشش جیمز جوت، چاپ عکسی از نسخه خطی شماره ۱۳۶ از مجموعه لندبرگ دانشگاه ییل (شیکاگو، ۱۹۰۷).
محمدبن ابراهیم: تاریخ سلجوقیان در کرمان، (سلجوقیان و غز در کرمان) به تصحیح باستانی پاریزی (تهران، ۱۳۴۳).
نظام الملک: سیرالملوک (سیاستنامه) به اهتمام هیوبرت دارک (تهران، ۱۳۶۴).
محمدحسین یزدی: العراضه فی الحکایةالسلجوقیه، به کوشش کارل زوسهایم (قاهره، ۱۳۲۶ هـ.ق ۱۹۰۸ م، لیدن ۱۳۲۷ هـ.ق. ۱۹۰۹ م).
افضل‌الدین کرمانی: عقدالعلی للموقف الاعلی، به کوشش باستانی پاریزی (تهران، ۱۳۵۶).
اقبال آشتیانی، عباس: وزارت در عهد سلاطین سلجوقی، به کوشش محمد تقی دانش‌پژوه و یحیی ذکا (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۸).
آ. بویل (گردآورنده): تاریخ ایران کمبریج (از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان) جلد پنجم، ترجمه حسن انوشه (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶).
پرویز، عباس: تاریخ سلاجقه و خوارزمشاهیان (تهران، شرکت چاپ و انتشار کتب ایران، ۱۳۵۱).

خوارزمشاهیان

بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین: تاریخ بیهقی، به تصحیح علی اکبر فیاض (مشهد، ۱۳۵۶).
راوندی: راحة الصدور و آیة السرور در تاریخ آل سلجوق، به تصحیح محمد اقبال ـ حواشی و فهارس مجتبی مینوی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴).
جربادقانی: ترجمه تاریخ یمینی، به کوشش جعفر شعار (تهران، ۱۳۵۷).
نسوی: سیرت جلال الدین منکبرنی، به تصحیح مجتبی مینوی (تهران، ۱۳۴۴).
ابن جوزی: المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم (حیدرآباد دکن، ۱۳۵۸ هـ.ق).
ابن طقطقی: تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی (تهران، ۱۳۵۰).
هندوشاه، نخجوانی: تجارب السلف، با مقدمه عباس اقبال (تهران، ۱۳۱۳).
عطاملک جوینی: تاریخ جهانگشا سه جلد، به اهتمام محمد قزوینی (لیدن، ۱۹۱۱ تا ۱۹۳۷).
ابن اثیر: الکامل، ترجمه شهاب الدین نجفی (تهران، مکتبة الاسلامیه، ۱۳۳۷).
منهاج الدین سراج جوزجانی: طبقات ناصری، به تصحیح عبدالحی حبیبی (کابل، ۱۳۴۲).
صدرالدین حسینی: زبدةالتواریخ، به کوشش محمد اقبال (لاهور، ۱۹۳۳).
میرزاحسن فسایی: تاریخ آثار فارسنامه ناصری (تهران، سنائی، ۱۳۲۴).
یاقوت حموی: معجم البلدان به کوشش وستنفلد (لایپزیک، ۱۹۲۴).
دبیر سیاقی، محمد: سلطان جلال الدین خوارزمشاه (تهران، ابن سینا، ۱۳۴۶).
قفس‌اوغلی، ابراهیم: تاریخ دولت خوارزمشاهیان، ترجمه، داود اصفهانیان (تهران، گستره، ۱۳۷۶).

ایلخانان مغول

ابن اثیر: الکامل، ترجمه شهاب الدین نجفی (تهران)، مکتبة الاسلامیه، ۱۳۳۷).
عطاملک جوینی: تاریخ جهانگشا، سه جلد، به اهتمام محمد قزوینی (لیدن، ۱۹۱۱ تا ۱۹۳۷).
رشیدالدین فضل‌اله : جامع التواریخ، به اهتمام بهمن کریمی (تهران، ۱۳۳۸).
بناکتی: تاریخ بناکتی، به کوشش جعفر شعار (تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸).
مستوفی، حمداله: تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲).
شبانکاره‌ای، محمد: مجمع الانساب، به کوشش میرهاشم محدث (تهران، ۱۳۶۴).
خواند میر: تاریخ حبیب السیر، به کوشش محمد دبیر سیاقی (تهران، خیام، ۱۳۵۳).
اشپولر، برتولد: تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمد میرآفتاب (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱).
اقبال آشتیانی، عباس: تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت (تهران، ۱۳۱۲).
گروسه، رنه: امپراطوری صحرانوردان، ترجمه و تحشیه عبدالحسین میکده (تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳).
مرتضوی، منوچهر: مسائل عصر ایلخانیان (تبریز، دانشگاه تبریز، ۱۳۴۵).
پطروشفسکی، ایلیاپاولوویچ: کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، ترجمه کریم کشاورز (تهران، نیل، ۱۳۷۵).
پطروشفسکی، ایلیاپاولوویچ: تاریخ ایران از دوران باستان تا سده ۱۸ میلادی، ترجمه کریم کشاورز (تهران، ۱۳۴۶).
حسن نامق : تاریخ ترک (استامبول، ۱۹۴۶).
عثمان نوران: ترکیه در زمان سلجوقیان (استانبول، ۱۹۷۷).
بیانی، شیرین: ایران در برخورد با مغول (تهران، طهوری، ۱۳۵۳).
بیانی، شیرین: دین و دولت در عهد مغول (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷).
ساندرز، ج. ج: تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱).
پازوکی، رضا: تاریخ ایران از مغول تا افشاریه (بی‌جا، شرکت مطبوعات، ۱۳۱۶).
اقبال آشتیانی، عباس: تاریخ مغول (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷).

حکام محلی

وصاف الحضره شیرازی: تاریخ وصاف، چاپ سنگی (تهران، ابن سینا).
کتبی، محمود: تاریخ آل مظفر، به تصحیح عبدالحسین نوائی (تهران، ابن سینا، ۱۳۳۵).
معلم یزدی: مواهب الهی در تاریخ آل مظفر، به تصحیح سعید نفیسی (تهران، اقبال، ۱۳۲۵).
میرخواند : روضةالصفا، (تهران، خیام، ۱۳۳۹).
خواندمیر: تاریخ حبیب السیر، به کوشش محمد دبیرسیاقی تهران، خیام، ۱۳۵۳).
نبئی، ابوالفضل: تاریخ آل‌چوپان (تهران، دانش امروز، ۱۳۵۲).
بیانی، شیرین: تاریخ آل‌جلایر (تهران، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۵).
رشیدالدین فضل‌اله: جامع التواریخ، به اهتمام بهمن کریمی (تهران، ۱۳۳۸).
عبدالرزاق سمرقندی: مطلع سعدین و مجمع بحرین، به اهتمام عبدالحسین نوایی (تهران، طهوری، ۱۳۵۳).
آژند، یعقوب: قیام شیعی سربداران (تهران، گستره، ۱۳۶۴).
حقیقت، عبدالرفیع: تاریخ جنبش سربداران (تهران، آزاداندیشان، ۱۳۶۰).
نطنزی، معین الدین: منتخب التواریخ، به تصحیح ژان اوبن (تهران، خیام، ۱۳۳۶).
شبانکاره‌ای، محمد: مجمع الانساب فی التواریخ، به کوشش میرهاشم محدث (تهران، ۱۳۶۴).
شرف الدین علی یزدی: ظفرنامه، به اهتمام محمد عباسی (تهران، ۱۳۳۶).
ابن عربشاه: عجایب المقدور فی اخبار تیمور (زندگی شگفت انگیز تیمور)، ترجمه محمد نجاتی (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۵).
پطروشفسکی: نهضت سربداران خراسان، ترجمه کریم کشاورز (تهران، پیام، ۱۳۵۱).
ستوده، حسینقلی: تاریخ آل مظفر، دوجلد (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷).
غنی، قاسم: تاریخ عصر حافظ، دو جلد (تهران، زوار، ۱۳۵۶).

کاتب، احمد بن حسین بن علی: تاریخ جدید یزد، به کوشش ایرج افشار (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷).
یزدی، جعفربن محمد بن حسن: تاریخ یزد، به کوشش ایرج افشار (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۸).

تیموریان

نطنزی، معین‌الدین: منتخب التواریخ، به تصحیح ژان اوبن (تهران، خیام، ۱۳۳۶).
عبدالرزاق، سمرقندی: مطلع سعدین و مجمع بحرین، به اهتمام عبدالحسین نوائی (تهران، طهوری، ۱۳۵۳).
ابن عربشاه: عجایب المقدور فی اخبار تیمور (زندگی شگفت انگیز تیمور)، ترجمه محمدعلی نجاتی (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۵).
ابوطالب حسینی تربتی: تزوکات تیموری، ترجمه انگلیسی (آکسفورد، ۱۷۷۳ م)، (تهران، اسدی، ۱۳۴۲).
حافظ ابرو: زبدة التواریخ، به کوشش کمال حاج سید جوادی (تهران، نشر نی، ۱۳۷۲).
خوافی: مجمل فصیحی، به تصحیح محمود فرخ (مشهد، ۱۳۳۹).
دولتشاه: تذکرة الشعرا، به کوشش ادوارد برون (تهران، ۱۳۱۸).
معین الدین اسفزاری: روضة الجنات فی تاریخ مدینة الهرات، با تصحیح و حواشی و تعلیقات محمدکاظم امام (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۸).
ظهیرالدین مرعشی: تاریخ طبرستان و رومیان و مازندران، به کوشش محمد تسبیحی (تهران، ۱۳۴۵).
ظهیرالدین مرعشی: تاریخ گیلان و دیلمستان، به کوشش منوچهر ستوده (تهران، ۱۳۴۷).
شرف الدین علی یزدی: ظفرنامه، به اهتمام محمد عباسی (تهران، ۱۳۳۶).
اقبال آشتیانی عباس: ظهور تیمور، به کوشش میر هاشم محدث (تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۶۰).
نوایی، عبدالحسین: اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (تیمور تا شاه اسماعیل)، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶).

ترکمانان (آق قویونلو و قره قویونلو)

نیشابوری، محمدبن عبدا... : تاریخ ترکمانیه، نسخه خطی، دیوان هند، شماره ۳۰۲۲.
رومی افندی، شکراله: بهجة التواریخ، نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۱۰۰۵.
شیرازی، ملاعبدی بیگ نویدی: تکملة الخبار، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک، شماره ۳۸۹۰.
واله اصفهانی، محمد یوسف: خلد برین، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک، شماره ۴۱۷۶.
خورشاه بن حسینی: تاریخ ایلچی نظام شاه، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۴۳۲۳.
احمدبن نصراله تقوی: تاریخ الفی، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۱۲۳۳
حافظ ابرو: زبدةالتواریخ، به کوشش کمال حاج سید جوادی (تهران، نشر نی، ۱۳۷۲).
حافظ ابرو: ذیل جامع التواریخ رشیدی، به کوشش خانبابا بیانی (تهران، ۱۳۱۷).
فضل‌بن روزبهان خنجی: تاریخ عالم آرای امینی، به کوشش جان و ودز (لندن، انجمن سلطنتی مطالعات آسیائی، ۱۹۹۲).
حسن بیگ روملو: احسن التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوائی (تهران، نشر کتاب، ۱۳۴۹).
عبدالرزاق سمرقندی: مطلع سعدین و مجمع بحرین، به کوشش عبدالحسین نوائی (تهران، طهوری، ۱۳۵۳).
قاضی احمد غفاری: تاریخ جهان آرا (تهران، حافظ، ۱۳۴۳).
یحیی بن عبد الطیف قزوینی: لب التواریخ (تهران، بنیاد، ۱۳۶۳).
خواند میر: تاریخ حبیب السیر، به کوشش محمد دبیر سیاقی (تهران، خیام، ۱۳۵۳).
میر خواند: روضة الصفا (تهران، خیام، ۱۳۳۹).
قاضی نورا... شوشتری: مجالس المومنین (تهران، ۱۳۳۵).
شرف الدین علی یزدی: ظفرنامه، به کوشش محمد عباسی (تهران، ۱۳۳۶).
ابوبکر طهرانی: دیار بکریه، به کوشش نجاتی لوغال و فاروق سومر (آنکارا، ۱۹۶۲ـ ۱۹۶۴).
جلال الدین دوانی: عرض سپاه اوزون حسن، به کوشش ایرج افشار، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی (تهران، سال سوم، شماره سه، ۱۳۳۵).
فاروق، سومر: قراقویونلوها، ترجمه وهاب ولی (تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹).
نوائی، عبدالحسین: اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (از تیمور تا شاه اسماعیل)، (تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶).
مدرسی طباطبائی، حسین: فرمانهای ترکمانان قراقویونلو، آق قویونلو (قم، ۱۳۵۳).
هینس، والتر: تشکیل دولت ملی در ایران (حکومت آق قویونلو و ظهور دولت صفوی)، ترجمه کیکاوس جهانداری (تهران، خوارزمی، ۱۳۶۹).

صفویه

عالم آرای صفوی: به کوشش یداله شکری (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰).
حسن بیک روملو: احسن التواریخ، ج ۱، به اهتمام عبدالحسین نوایی (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹).
شاه طهماسب: تذکرهٔ شاه طهماسب، به سعی عبدالشکور (برلین، ایرانشهر، ۱۳۴۳).
میرزا سمیعا: تذکرةالملوک، به کوشش محمد دبیر سیاقی (تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۳۲).
مینورسکی: تعلیقات بر تذکرة الملوک، سازمان اداری حکومت صفوی، ترجمه رجب نیا (تهران، ۱۳۳۴).
آدام اولئاریوس: سفرنامه آدام اولئاریوس، ترجمه احمد بهپور (تهران، ۱۳۶۳).
شاردن: سیاحتنامه شاردن، ترجمه محمد عباسی (تهران، ۱۳۳۵).
تاورنیه: سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری، با تجدیدنظر حمید شیرائی (تهران، ۱۳۳۶).
انگلبرت کمپفر: در دربار شاهنشاه ایران، ترجمه کیکاوس جهانداری (تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰).
اسکندربیک منشی: تاریخ عالم آرای عباسی، (تهران، ۱۳۱۴).
باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: سیاست و اقتصاد عصر صفوی، (تهران، صفی علیشاه، ۱۳۴۸، ۱۳۵۷).
بیانی، خانبابا: تاریخ نظامی ایران دوره صفویه، (تهران، ستاد ارتش، ۱۳۵۳).
رهربن، کلاوس میخائیل: نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاوس جهانداری (تهران، ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹).
فلسفی، نصراله: تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه (تهران، چاپخانه ایران، ۱۳۱۶).
فلسفی، نصراله: زندگانی شاه عباس اول (۴ جلد)، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۳).
لاکهارت، لورنس: انقراض سلسله صفویه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی (تهران، بنگاه، ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴)
فلور، ویلم: برافتادن صفویان، برآمدن محمود افغان، ترجمه ابوالقاسم سری (تهران، توس، ۱۳۶۵).

افشاریه

استرآبادی، میرزامهدی: جهانگشای نادری، به تصحیح عبدا... انوار (تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۱).
استرآبادی، میرزامهدی: دره نادره، به تصحیح جعفر شهیدی (تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۳).
اوتر، ژان: سفرنامه (عصرنادرشاه)، ترجمه علی اقبالی (تهران، جاویدان، ۱۳۶۳).
بازن: نامه‌های طبیب نادرشاه، ترجمه علی اصغر حریری، به اهتمام حبیب یغمایی (تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۰).
محمد شفیع تهرانی «وارد»: تاریخ نادرشاهی (نادرنامه) به اهتمام رضا شعبانی (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹).
وزیرمرو، محمدکاظم: عالم آرای نادری، به کوشش میکلوخوماکلای، به تصحیح و مقدمه محمدامین ریاحی (تهران، زوار، ۱۳۶۴).
مینورسکی، وی: تاریخچه نادرشاه، ترجمه رشید یاسمی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۱۳).
مینورسکی، وی: حدیث نادرشاهی (احوال نادرشاه)، به تصحیح رضا شعبانی (تهران، دانشگاه ملی، ۱۳۵۶).
مقتدر، غلامحسین: نبردهای بزرگ نادرشاه (تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۱۷).
لاکهارت، لورنس: نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی (تهران، صفی علی شاه، ۱۳۳۱).
لاکهارت، لورنس: انقراض سلسله صفویه، (ایام استیلای افاغنه در ایران)، ترجمه مصطفی قلی عماد (تهران، ۱۳۴۳).
لارودی، حبیبا...: زندگانی نادرشاه (پسر شمشیر)، (تهران، مجمع ناشر کتاب، ۱۳۱۹).
کیشمیش‌اوف: محاربات نادرشاه در هرات و قندهار و هندوستان و وقایع اتفاقیه بعد از فوت‌او، ترجمه مصطفی الموسوی، نسخه خطی (تهران، کتابخانه ملی، شماره ۱۶۲ـ ف).
فریزر، جیمزبیلی: تاریخ نادرشاه افشار، ترجمه ابوالقاسم ناصرالملک، تصحیح علی محمد مجیرالدوله (تهران، ۱۳۲۱).
شمیم، علی اصغر: از نادر تا کودتای رضاخان میرپنج، چاپ سوم، (تهران، مدبر، ۱۳۷۳).
شعبانی، رضا: تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه (تهران، قومس، ۱۳۷۷).
شعبانی، رضا: تاریخ تحولات سیاسی ـ اجتماعی ایران در دوره‌های افشاریه و زندیه (تهران، سمت، ۱۳۷۷).
تجلی بخش، سروش: نادرشاه (تهران، ابن سینا ۱۳۴۶).

زندیه

رستم الحکما، محمد هاشم (آصف): رستم التواریخ، به تصحیح محمد مشیری (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۲).
نامی اصفهانی، میرزامحمدصادق موسوی: گیتی گشای زندیه، به تصحیح سعید نفیسی (تهران، اقبال، ۱۳۱۷).
امان‌اللهی بهاروند، سکندر: قوم لر (تهران، آگاه، ۱۳۷۰).
جونز، سرهارفورد: آخرین روزهای لطفعلی‌خان زند، ترجمه هما ناطق و جان گرنی، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۳).
پری، جان: کریمخان زند، ترجمه علی محمد ساکی (تهران، فراز، ۱۳۶۵).
رجبی، پرویز: کریمخان زند و زمان او (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۲).
شیرازی، علی رضا: تاریخ زندیه، بامقدمه ارنست بئیر (تهران، گستره، ۱۳۶۵).
فرامرزی، احمد: کریمخان‌زند و خلیج فارس، به کوشش حسن فرامرزی (تهران، ۱۳۴۶).
نوائی، عبدالحسین: کریمخان زند، چاپ دوم (تهران، چاپخانه سپهر، ۱۳۴۸).
ورهرام، غلامرضا: تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زندیه (تهران، معین، ۱۳۶۶).
هدایت، رضاقلی خان: تاریخ روضة‌الصفای ناصری، جلد نهم (قم، چاپ حکمت، ۱۳۳۹).
هدایتی، هادی: تاریخ زندیه (تهران، ۱۳۳۴).

قاجاریه

دنبلی، عبدالرزاق : مآثر سلطانیه، به کوشش غلامحسین صدری افشار (تهران، ابن سینا، ۱۳۵۱)
ساروی، محمد: تاریخ محمدی (احسن التواریخ)، به اهتمام غلامرضا طباطبائی مجد (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱)
سپهر، محمدتقی (لسان الملک): ناسخ التواریخ، به اهتمام جهانگیر قائم مقامی (تهران، اسلامیه، ۱۳۵۳).
نفیسی، سعید: تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر دو جلد (تهران، نشر بنیاد، ۱۳۴۴)
شمیم، علی اصغر: ایران در دوره سلطنت قاجار (تهران، ابن سینا، ۱۳۴۲)
صنیع الدوله، محمدحسن: تاریخ منتظم ناصری ۳ جلد (تهران، چاپ سنگی، ۱۳۲۹هـ.ق)
اعتمادالسلطنه، محمدحسن: مآثر و الاثار (چهل سال تاریخ ایران)، به کوشش ایرج افشار (تهران، ۱۳۶۳)
جهانگیر میرزا: تاریخ نو، به اهتمام عباس اقبال (تهران، علمی، ۱۳۲۷)
دولت آبادی، یحیی: حیات یحیی، ۴جلد (تهران، فردوسی، ۱۳۶۲)
ناظم الاسلام کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان، ۳جلد، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶)
ملکم، سرجان: تاریخ ایران، ترجمه میرزاحیرت (تهران، یساولی، ۱۳۶۲)
پرسی سایکس: تاریخ ایران، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی (تهران، علمی، ۱۳۶۲)
فووریه: سه سال در دربار ایران، ترجمه عباس اقبال آشتیانی (تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲)
گاردان آلفرد: خاطرات ژنرال گاردان در ایران، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، به کوشش همایون شهیدی (تهران، گزارش فرهنگ و تاریخ ایران، ۱۳۶۲).
اقبال، عباس: میرزاتقی خان امیرکبیر (تهران، توس، ۱۳۵۵)
الگار، حامد: دین و دولت در ایران، ترجمه ابوالقاسم سری (تهران، توس، ۱۳۵۶)
کرزن، جرج ناتانیل: ایران و قضیهٔ ایران، ترجمه غلامعلی وحیدمازندرانی (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰)
واتسن، رابرت گرانت: تاریخ ایران از ابتدای قرن ۱۹ تا ۱۸۵۸، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۸)
بینا، علی اکبر: تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران از گنآباد تا ترکمن چای (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸)
جهانبانی، امانا... : مرزهای ایران و شوروی (تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۳۶)
محمود، محمود: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم (تهران، اقبال، ۱۳۵۳
تکمیل همایون، ناصر: خاستگاه تاریخی ایل قاجار، کتاب تاریخ معاصر ایران، شماره ۲ (تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۶۹).
رستم الحکما، محمد هاشم (آصف)، رستم التواریخ، به تصحیح محمد مشیری (تهران، ۱۳۴۸).
هدایت، رضاقلی‌خان:روضة الصفای ناصری (تهران، ۱۳۳۹).
آوری، پیتر: تاریخ معاصر ایران از تأسیس تا انقراض سلسله قاجاریه، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی (تهران، عطایی، ۱۳۶۳).
مخبر، محمدعلی: مرزهای ایران (تهران، چاپخانه کیهان، ۱۳۲۴).
افشاریزدی، محمود: سیاست اروپا درایران (تهران، ترجمه سیدضیاءالدین دهشیری (تهران، موقوفه دکتر محمود افشار، موقوفه ۱۳۵۸).
لنزوسکی، جورج: رقابت روسیه و غرب در ایران، ترجمه اسماعیل رائین (تهران،

جاویدان،۱۳۵۶).

نصر، سید تقی: ایران در برخورد با استعمارگران از آغاز قاجاریه تا مشروطیت (تهران، شرکت مولفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۲).

کارلو تزنزیو، پیر: رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان، ترجمه: عباس آذرین (تهران،بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹).

بهار، محمدتقی (ملک الشعرا): تاریخ مختصر احزاب سیاسی ـ انقراض قاجاریه (تهران، حبیبی، چاپ سوم، ۱۳۷۵، ۱۳۶۰).

مشایخ فریدنی، آذرمیدخت: مسائل مرزی ایران و عراق و تأثیر آن در مناسبات دوکشور (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹).

مهدوی، عبدالرضاهوشنگ: تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تاپایان جنگ دوم جهانی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴).

پهلوی و جمهوری اسلامی

مدنی، سیدجلال‌الدین: تاریخ سیاسی معاصر ایران، سه جلد،(نشر نور، مدیریت آموزش علمی دانشکده علوم انسانی، ۱۳۶۰).

مدنی، سیدجلال‌الدین: تاریخ سیاسی معاصر ایران، دو جلد،(دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۲).

مدنی، سیدجلال‌الدین: تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران، دو جلد، (دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۸).

مدنی، سیدجلال‌الدین: تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران، جلد سوم،(انتشارات پایدار، ۱۳۷۶).

مکی،حسین: تاریخ بیست ساله ایران، ۸ جلد، (چاپ دوم پاییز ۱۳۶۶، انتشارات علمی، انتشارات ایران).

آذری، علی: قیام کلنل محمدتقی‌خان پسیان (چاپ کاویان، بنگاه مطبوعاتی صفی علیشاه، چاپ سوم با تجدیدنظر دیماه ۱۳۴۴).

سپهر،مورخ الدوله: ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸ـ۱۹۱۴ (انتشارات ادیب، چاپخانه طوفان،۱۳۳۶).

آوری، پیتر: تاریخ معاصر ایران از تأسیس سلسله پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی (تهران، عطایی بی‌تا).

اطلاعات در یک ربع قرن، حوادث مهم یک ربع قرن، تهران ، روزنامه اطلاعات ۱۳۲۹.

الگار، حامد: دین و دولت در ایران، نقش علما در دوره قاجار،ترجمه ابوالقاسم سری(تهران، طوس ۱۳۶۸).

الول ساتن، ال.پی: رضاشاه کبیر یا ایران نو، ترجمه عبدالعظیم صبوری(تهران، ۱۳۳۵).

خاطرات سیاسی فرخ (معتصم السلطنه)، (تهران، امیرکبیر ۱۳۴۷).

عبدالرضا هوشنگ مهدوی: تاریخ روابط خارجی ایران از صفویه تا جنگ دوم جهانی(تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴).

ملک‌الشعرای بهار: تاریخ مختصر احزاب سیاسی (تهران،امیرکبیر، ۱۳۷۱).

خاطرات سیاسی بهلول یا فاجعه مسجد گوهرشاد (تهران، موسسه امام صادق، ۱۳۷۰).

دوانی، علی: نهضت دوماهه روحانیون ایران (چاپ حکمت قم، ۱۳۴۱).

رحیم‌زاده صفوی: اسرار سقوط احمدشاه، به‌کوشش بهمن دهگان (تهران، فردوس، ۱۳۶۲).

خاطرات سلیمان بهبودی: رضاشاه، به کوشش غلامحسین میرزا صالح (تهران، طرح نو، ۱۳۷۲).

خواجه نوری، ابراهیم: بازیگران عصر طلایی (تهران، جاویدان، ۱۳۵۸).

سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه عباس مخبر (تهران، طرح‌نو، ۱۳۷۱).

مکی، حسین: مدرس قهرمان آزادی (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹).

نفیسی، سعید: تاریخ معاصر ایران از چهارم اسفند ۱۲۹۹ تا ۲۶ شهریور ۱۳۲۰ (تهران، فروغی، ۱۳۴۵).

روحانی، حمید: بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی (قم، دارالفکر، ۱۳۵۹).

روحانی، حمید: نهضت امام خمینی، جلد سوم (تهران، مرکز انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲).

طلوعی، محمد: بازیگران عصرِپهلوی، فروغی تاخر دولت (تهران، نشر علم، ۱۳۷۲).

خاطرات حسین فردوست: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، دو جلد (تهران، اطلاعات، ۱۳۶۹).

عاقلی، باقر: روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی (تهران، نشر گفتار، ۱۳۶۹).

عقیقی بخشایشی: یکصدسال مبارزه روحانیت مترقی (قم، نوید اسلام، ۱۳۵۸).

صدر، محسن: خاطرات صدرالاشراف (تهران، وحید، ۱۳۶۴).

کاشانی، محمود: قیام امت مسلمان ایران در ۳۰ تیر ۱۳۳۱، (تهران، ۱۳۶۰).

خاطرات یک نخست وزیر (احمد متین‌دفتری) به کوشش باقر عاقلی(تهران، علمی، ۱۳۷۰).

مدرسی، علی: مدرس شهید نابغه ملی ایران (اصفهان، بنیاد فرهنگی بدر، ۱۳۵۸).

مدرسی، علی: مدرس، ۲ جلد (بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی، ۱۳۶۶).

کاتم،ریچارد: ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین (تهران، کویر، ۱۳۷۱).

یادداشت‌های کیخسرو شاهرخ، به‌کوشش جهانگیر اشیدری (تهران، پرچم، ۱۳۵۵).

خاطرات سردار اسعد بختیاری، به کوشش ایرج افشار(تهران، اساطیر، ۱۳۷۲).

حکمت، علی‌اصغر: سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی (تهران، وحید، ۱۳۵۵).

حائری، عبدالهادی: آنچه گذشت، نقشی از نیم قرن تکاپو (تهران، معین، ۱۳۷۲).

تیموری،ابراهیم: عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران (تهران، اقبال، ۱۳۶۳).

پهلوی، محمدرضا: مأموریت برای وطنم (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸).

پابه پای آفتاب، گفته‌ها و ناگفته‌ها از زندگی امام خمینی گردآوری و تدوین، امیررضا ستوده (تهران، پنجره، ۱۳۷۴).

ملکیف، ا.س:استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران، ترجمه سیروس ایزدی، ۱۳۵۸.

فخرایی،ابراهیم: سردار جنگل، (چاپ چهارم ـ ۱۳۵۱).

هفت سال در زندان آریامهر، یادداشت‌های احمد آرامش (۱۳۵۸).

درودیان، محمد: آغاز تا پایان (سیری در جنگ ایران و عراق)، جلد ششم، (تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۷۶)

مذاکرات ادوار مختلف مجلس شورای ملی و مجلس شورای اسلامی.

اسناد سازمان اسناد ملی، روزنامه‌ها و مجلات ۸۰ سال گذشته.



National Cartographic Center

NATIONAL HISTORICAL ATLAS OF IRAN

National Historical Atlas of Iran



